گردون دون پرور، آن چگلی عروسان بهشت کردار را چون قوت
رفته جاسوسان در نظرهای زمان جلوه گر آید تا نگارند در بار
معروف در شاعر باید چنانچه در سخن فردوسی طوسی سلطان محمود
از سلطان را که صاحب ولایت بود جان و جهان بود
داشت که انکار حسد و کیان باید و بگیرد شاعر
و مایه سی بجای کرد قال

بیت

* مرا گفت خسرو که ده است گیو *
* جهان رستم و طوس و گودرز و گیو *
* چه اندر نثارش بزرگی نبود *
* بیاراست نام بزرگان شود *

دیگر احوال ظهیرالدین طاهر فاریابی است که چون ستوده
سلطان طرح قزل ارسلان سرو سالار مبارک ...

بیت

* نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای *
* تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد *

فاما این مقال بر اصحاب دل مشتبه شود که قزل ارسلان
را کی اردوی ... بود چون آهنگ ...
بود کرسی ... هشت کرسی طریق تمام

نمودی پس رکاب ختلی گران فرمودی بر خلاف عادت
هنگام عرض قصیده گویا دیده کینه در بهر آرمیده بود ارسلان
قصیده را نیکو پسند نمود و بمقتضای کرم جبلی حکم بجایزه زیاده فرمود
که فلک کینه ور چشم از غنودگی بکشود و بظهر قوی کمان کین
ظهیر بزه نمود غمازی را پرداخت و نقش خیال خانهٔ سلطان ساخت
که چون چندین جایزه سلطان در حق هجای خویش بدین هاجی عطا فرمود
آیا در حق مداحان چه اکرام خواهد فرمود چه مراد شاعر این
بود که سلطان لنگ است و ازین نادانی تا ابد بر دودمان ارسلانیان
ننگ بماند علی رای الغماز و فلک شعبده باز ظهیری بطهر...
سپه و سالاران بماند اگرچه هردو سلطان را بری جزبد نا...
این ناقل از بازی فلک غافل مدت چندسال دست اشتغال
از همه استغال کوتاه ساخت و پای ترحال از طی مرحله پرداخت
و خامه و نامه و آمد ز ایار و مددگار و پر بستار خود ساخت و
مناسب حال برباب امیدواری این اشعار می نواخت *
* بیت * همان نامهٔ نامورچین من * همان خامه آهوی مشکین من *
* بدان دشت هردم گرایم همی * غزل برغزالش سرایم همی *
مدتی ارباب و اربابان های زیرو نیغه ای ز ارخامه را تالیف
روایات کاربود و تنفیق اخبار و احادیث و بیان احکام ملل



داویان کردار زمانی دیریاز وهنگامی دراز در جمع عاوم والف دون قامت حیرزان سسازم چنگ وازحمیده دل درسیده ام اززحمت تالیف وتلفیق ارغنون کردار نالید استخوان درپیکرم مانند مزمار جفت نغمه زیرویار نالزار سیده ام ازصدمت تحریر روایات دف آسا بیخ وشید وبتکرار این بیت مناسب حال خودبها رو می کوشید بیت

* نصیب من بهمه رنج وجهان پرارشادی *
* تبارک الله گوئی مگر دف سورم *

القصه درین حال روزگاری بسر بردم وخون دل از قینهٔ دیده برصفحهٔ عارض ضربودم تا بتوفیقات ربانی ازبحر معانی درر غرر نامه دانی مرا ربابی خرورا بارمغانی برآوردم تاروان فلکی را بقناعت مزجات شاید وکالبد خاکی را کفایت مهمات و اکفای ضروریات آید چون خاطر را از زحمت تحقیق مالی تمام حاصل ودماغ را از صدمت تالیف وتلفیق کالی مالاکلام واصل بمصداق

بیت

زمان الجوی لما تمطی بصلبه * فاردف اعجازا وناء بکلکل *
با خود گفتم لختی خامه را ارزش آرامشی باید وچهرهٔ نامه را ازنگارش آسایشی شاید وکنج دماغ را که از دود

زحمت اندیشه تیره گشته چراغ راحت و آسودگی باید نهاد و گرد کلفت و غبار محنتش بکانسه استراحت ستردو روزی چند باسودگی و تن آسانی بسر برد اکنون که بیاوری خامه در مخزن نامه از درر غرر معانی مالک چندین گنج روان و کنز شایگانی هرگاه عقدی از درراری کنور نثار برم خسروی گردون تخت فیروز بخت نمای چندان سیم و زر بهر یابی که عزا یری مار در مدح محمود سرائی

نظم

* بس ای ملک که نه لولو فروختم بسلم *
* بس ای ملک که نه گوهر فروختم بحوال *
* بس ای ملک که نه گوگرد مدح گشت سخن *
* نه کیمیا است کرد هیچکس ندید مثال *
* بس ای ملک که دو دست ترا بگاه عطا *
* نه از زمانه قیاس و نه از گذشته مثال *
* بس ای ملک که نه در جای حرف شکر بماند *
* مرا بهر دو جهان بر صحیفه اعمال *

پس بدین خام اندیشه چندی بکنج اسایش آسود و آرامش پیشه نمود و گرد ملال بود و نبود از آینه خاطر زدود و راه کوی راحت پیمود تا خواسته نا خواسته همه مکنونی خواسته از در تا ار ریز

دارچیرو ناچیرا رسفال تا بشیر جبرا وقهرا وحلوا مراهم مصروف
و دست اضطرار برقبه افلاس معطوف ومنتسبان را دست
خواستاری درازو پای امیدواری یکبار باخود گفتم تا چند ت
لست و درنگ اینک کار سخت گشت و عرصه تنگ برجیر
وطرح برگی ساز و رنگ نوائی ریز برقاستم وقد عزم
آراستم و تهی چه ارختی شاهدان شهر بند خیال که بخیالی خطا
درحجله نامه نگاره گری آمد آراسته و بهجت اندیشه
پیراسته بودم تمیمه بس دیبار جو دنمودم ودرادکاخ هر ممبر
دور برتمود دم و چهار و دو زدایچ ابکار فکار خودمی سرودم بیت

* تا چکامین این عروسان را کمن بستم جهیر *
* تاکر جوانان این گویا نرا کمن کردم نگار *
* موی شان را از در سعی مرصع موی بند *
* گوش شان را از درر فکرت مکلل گوشوار *

بردرکاخ بر امیر و شیب قصر بر در یر که این ترانه بنیاد نهادم
و سر این قصه گشادم حاجب بار مرا او رداد و در سوال
گشاد که آن درخور بزم میر چه بهره بساوری که با چندین شور
و شعر یاری گفتم شاهدان گواعب اتراب معانی دارم
که میر را ابار مغانی سپارم و بدین وسیله باب ح عزت فرا

گذارم گفت شگفت نادانی و سخت آشفته حیران میرمارا
با عروسان معانی و شاهدان چین نکته دانی چه کار و کدام شمار مراپندار
انکه اولی لعبتان مغنی با شراب ناب مغانی میررا بار مغانی آورده
اگر آنیست بسم الله بیا و بیار تا ترا در حضرتش حاضر سازم
و بدستیاری این گزیده خدمت خنگ رفعت فراز فلک
تازم ورنه رو در و که نه مرد این سودائی نه درین حضرت بار
و نه این بیهوده متاعت را هیچ مطاع درین مملکت خریدار
القصه هرچه بر در میران و وزیران جهان پویان گردیدم جز این
سخن موکد جوابی مجدد نشنیدم افسرده آهی کشیدم و بدین
نوا مترنم گردیدم **بیت**

* هنرنمی خرد ایام و غیر از اینم نیست *
* کجا روم به تجارت بدین کساد متاع *

مدتی نیز مغموم و ملول در زاویه خمول *ع*
* گهی ز بیر زنخ کفی بر آرنگ *

همیگفتم روزگار را تا چند مت مردم فرودی کار سپهر ا تا کیت
سبب سوزی کردار آخر دست مهری بر سر دردیشی
گذار و مرهم زخمی دل ریشی بیار نه سپهرم بدستیاری
پا فرا پیش گذاشت و نه روزگار پایمردی قدمی برداشت

چون ... زاتش ار خواسته و بازار کالای کمال شکسته دیدم ناچار
و نامه بدین مراسه مطالب ... شدم

نظم

* ای خامهٔ زنگی صفت ای سالک پویا *
* ای ... ای دانش گویا *
* ای بام و صالم ز تو چو ... *
* وای شام امیدم ز تو ... پیدا *
* گفتم ز توام سیر بر سکاس و محفل *
* گفتم ز توام شهره بر ... پیدا *
* میری شد ... م ز تو شهره ... *
* شیری شد گشتم ز تو چون ... مویا *
* گفتم بوکی دست کشم که کل ... *
* گفتم بوکی دست خوشم ... *
* ای نامه توام گشتی خود ... آمیخ *
* ای نامه توام گشتی خود و ... اسا *

بهار مرا چکامه مرل ول ارشکو بر شعب کجا مرا از در
مار کو شید و نامه سه رواز حرد شید منعق الحط نواره
شکا بستان خوشید که سالها مراهی و همرا ریت کوشیدیم
حرا که یاریت بر دوم و چین خارص کسوت عباسیان پوشیدیم

ارنو مارا چه یاری رسید وکدا می پایمردی پدید ار کرد نیه که
ایک ری مادست طاعت فراز است و رباں شکست
درارا یاارپادت فراموش شده فراموشیت فراغوش
کرروزگار درارد سالیان دیریار **بیت**

* شبان تا گاه صبح آتشیں دم *

* سحر تا وقت شام آہیں دل *

حرمت راکمر سدگی برمیان بستیم دتن وجان برده طاعت
حستیم ورشته یاریت گسستیم حرسیه روئی وتیره روزگاری
نقد حاصل ماراارپاریت چه نام وحسن دا صل مار
دوستداریت کدام **بیت**

* نعیرازانکه شده دین ودانش اردستم *

* بیا بگو که زعشقت چه طرف بر بستم *

ایک بارگاه آغاز داری وربا شکایت ساز **بیت**

* بر وهر چه میبایدت پیش گیر *

* سر ماندا ری سر خویش گیر *

چوں حامه رادر یاری ناپایدار دیدم دامه راد رو فاداری
ما استوارد بهرد وراگله گذارد وشکوه سپار چوں مار گرید ه
برخود پیچیده آه سرد حیرت ازدردوں بر دردحسرت کشیدم

مجرد شده و دیوانه سرگشته چون دل و عمر رفته سابق خود شدیم
و بدین اسباب شهره شهر گردیدم

نظم

* مرا از دست هجرانی خویشتن فریاد *
* که هر یکی بکرکوب و دادم بشاد *
* تمنی کرس از فصلی درجهان دیدم *
* همان جفای پدر خود و سیلی استاد *
* بدین گلی که از و شکفته مرا بخت *
* که سرد خوام تو زاد سر و را آزاد *
* گهی لقب بهم آشفته رنگی را جور *
* گهی خطاب کنم مست سفله را ارار *
* درین زمانه چو فریاد رس نمی بینم *
* مرا رسد که رسانم بر آسمان فریاد *

القصه هر شب صورت حال مصداق این مقال

بیت

* زتاب هیکرم در دست حقت یاشکم *
* گویی که سار سر تنم و تار پیکرم *

تن یار در دور چرخ و دل حقت آ د نقیر و بیکرار اشعار قبیر
تا بامدادان که خروس سحر آغاز برکوفتن نهاد و بانگ
الله اکبر در داد و موذن شهادت لا اله الا الله لب گشاد

بر خاستم و کمر سدگی بر میان جان بستم مرمعو دیگانه راد وگانه
گدارم ودیدہ را با ستغفار و اعتذار اجازت اشک
فشاری دادم چندان گریستم که گفتی درگرداب سرشک
ماہیستم در ہمین حالت گریہ وزاری و وفور اضطراب ؛
بیقراری خوابم در ربود بعالم رویا دیدم که پیری خضرصورت
الیاس سیرت بربالینم آمد وبکمال شفقت و نہایت رافت
در من نگریست و فرمود خاطرت را از اندیشه چون و چرا
بپرداز و دماغ را از فکر بود و نابود تہی ساز و دست مرا گرفته
بحضور یکی از مسیحیان مسیحا کردار حکیمی و فلاطون شعار
طبیبی برد و اشارت فرمود که از رشحات سحاب فضل
و کرم این والا ہمم سبزه پژمرده ات ناپل ری گراید و
زمان غمہانت سرآید و شاہد شادی بخلوتکده حیالت درآید
چون غور کردم دیدم که مشار الیه ان ادی طریق رشاد صاحب
فیضماب رکن رکین بیت الشرف امارت و ایالت اسطوانه
قایمهٔ دار السعادت شوکت و ابہت ملاذ و ملجای شرفا
و غربا قدرشناس علما و فضلا دریای سخاوت و مروت اعرف
و اشہر میجر جنرل   فریزر بہادر دام دولته است
حضرتش را از سر بجای پابو یه در داستانش را بلب تمنا

بوسه گر گردیدم چون خداوند ان سد دلوارم بگوید و به یکی
پرسید صورت ما جری الی المقطع من المبدا والی المختام
نمادی الشادمودم و برامامع فرودم مرا فرمود آسوده باشید
که الحمد لله کارت بکام است و مدام اهشرت در دام
* ع * مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید *
سیاویک الی حل شامخ یعصمک من الماء والی سعدة طیبه
بحرسک من الماء اولک سدرو جهه کالبدر وادی وحلقه
کالشمس فی وسط الضحی وکبده کالسی او اا مطروامد ی
وقامه کالسحر اداتموج وتماما عمده ودواده واک واه وسیلة
شماک کمنش * ع * دیدم همه راو آزمودم همه را *
ای شی تقول ومن تقول ولمن تقول

بیت

* هر شاهد لباس شاه شطرنج * همه ماهد لیکن ماه برکار *
گفت دل قوی دار و خاطر میار ارکر خلاف دیده ات و برعکس
شنیده ات ای تا امیر دست تاشی دست دبیر دست عطارد دست

بیت

* کریم یمس الطرف نعال حیاء * ویرنوا طراف الرماح دوام *
ملکی نظرت دکان مشیت مرکی دست حسن است ماوی خاوت

احمدی دانشش حیدری چابکش کسروی دانشش قیصری

سگالشش مهر ضمیر قمر تدبیر مشتری سیر   بیت

* مالک علو عطارد علوم و مهر عطا *

* سماک رمح اسد حمله و هلال علم *

مدکان حضا تعالی متعالی نواب نظام الملک نظام الدوله آصف جاه
سپه سالار یار وفادار رستم دوران مظفر الممالک ارسطوی زمان سلیمان
اقتدار هندوستان میر محمد علی خان بهادر فتح جنگ خلد الله ظلال
رأفته علی رؤس العالمین که قطرات سحاب جودش مدله گر امطار
است و امواج بحر دل را دش طعنه زن کاد را میر یست ادب
و ادیبی است ادیب ادیبان دانا است که مسش مصدر
آمال و دانشمندان را دلیل کرمتش مسیح نار ب مژده رو در را
چنان گویا است که طفیلی با حاضر را دور طلب خردمندان چندان
پویاست که تشنه زلال کوثر را طبع کریمش هوای سایل چنان
مایل که میوا ندر ده در را شمع لطیفش تجردی سخن را بدان سان
طالب که مست سرشار نغمه بار ند حیا کر را اینک قد شادمانی
سرفراز دو فرتوت عمر را ز بحر ظلمات ابد از و عنوان بامدات
بدان نام نامی مطرا ساز دیدان اسم گرامی با پهنه تا زا ساز
تا یکه چشم از غنودگی کشودم   *ع*
* خستم از جای چنان گرم که دامانم سوخت * ارشادی سرار

پادشاهیم نشست چه او بر شش جهت را هشت کرت سجده پرداختم و کوتاهی دامان عیان را تحرات شاکرانه ادا ساختم چه دانستم که این از دریای صادق دوا شعه مادقه اهم مهر سرمه است چه آن والا جاه نجرت پناه یعنی حباب فیصاب میسحر حرل و برد صاحب بها در مرمرا مرمی قدیم دیر روزه جو یم دکرم کریم بو دقوت خیالی موصدق رویا اوردوقوت فکریه تعال میمون از مثنوی مولوی معنوی این بیت ادا مود بیت

* ورگهی را اکار مودم درکرم ۰ حاجت جو دمه کم بار ایکارم *

فی الفور بالاتمام وعده کلام آن امیر کبیر را که در عالم رویاد ان مرا مخاطب ساخته بسمع اصحاب بیرد تم وگرداندره از آیه صبیر رفتم حامه را گفتم که هان روزیاریست دامه را از گرفتم که هین زمان مددگاریست وخرد را سرودم که هله هنگام آشواریست

بیت

* ای حامه وای نامه وای طبع گهر رای *

* کریارتیان بر سرگنج گهرم پای *

هان یاری دهید و مددگاری کنید تو کوشش غم سرآید و روز شادی در بهر سه شده وار مه فرموده آن والا تبار خط طاعتم را پرکار وار و رکاب طبع افسرده میرا فسردگی از دست داد

و خامه و آمه را اندام یاری پیش نهاد و این قصیده در مدح بندگان جناب عالی متعالی انشا و تا چگلی عروسان نامه را هم شمع دار پیش رو باشد و تفاوت گزینان ظلمتکده دفاتر را آفتابی پر نور و پر تو امید که قبول خاطر بینیا مظاهر باد

* قصیده *

دلم را تاب و تب زان روی تابان ‌‌ تنم را پیچ و خم زان زلف پیچان
نه تن خس پاره در موجه اشک ‌‌ نه دل خونابی از دیده دامان
سری دارم چو چشم یار سرمست ‌‌ دلی مانند زلف او پریشان
قرار از مهر رویش یار ضحاک ‌‌ شب یار زلفش مهر رخشان
بگرد ماه نخشب یار مشکین ‌‌ رخوی بر ماه نخشب نخشبستان
ز چشمش سرمه دزد آهوی تاتار ‌‌ ز لعلش عشوه خرکان بدخشان
جبین ساینده بر آن روی صنم ها ‌‌ برهمن زادگان زلف و مژگان
ذقن چه یوسف افسر بر آرد ‌‌ دو صد یوسف ز کنعان زنخدان
مرا قوت روان از آن دو یاقوت ‌‌ مرا دارو ی جان در آن دو مرجان
الا یا کافر زنار طره ‌‌ الا یا برق دین طوفان ایمان
الا یا برده دل به برید پیوند ‌‌ الا یا خسته جان بشکسته پیمان
الا یا در خم زلفان کافر ‌‌ مسلسل کرده دلها ی مسلمان
الا یا غارت دلها بغمزه ‌‌ الا یا آفت جانها به ناهجران
دم آموزنده غزلان بشوخی ‌‌ جگر سوزنده عاشق زحرمان

بماند بیشی ز قصد ز کیفر   بهر اسپی زواد میرد دران
جهان‌دار گزین هوشنگ باهنگ   نظام الملک نیل فرخنده علی خان
سکندر حشمتی بر دست اورنگ   فریدون فطرتی بر صد ز دیوان
شود چون برون در معرض صید   فشارد چون دوران بر پشت یکران
بساید بر ز پیل ارگاه سر گرز   بدرد چرم شیر از گاو دندان
دمان برقی است بر قرقا زدم رخش   چنان سروی است بر آهنگ ایوان
که داردست زیب افزای اورنگ   سپه دارد دست دست آموز دهقان
سخن سنجی چنون نادره گیتی   ادب مردی چنون نادیده گیهان
محسطی و قایدس را شمارد   بهنگام ادب طفلان دبستان
دهش مرز کرم را بحر زخار   کفش کشت عمل را ابر نیسان
چنان مایل ابر آوای سایل   که بر آب گوارا ان مرد عطشان
ستاده درگهش اورنگ بلقیس   کمینه بخشش ملک سلیمان
بدرد تیر ادخفتان افلاک   بساید گرز او ساوان سندان
غریو کوس او چون کاه غوغا   خروشد صبح او چون روز میدان
مدر در بهر طینی را دراسعا   ببارد شیر او ریشه ستخوان
چنان خورم دل از شهر وره آوا   که از شهروزگان زخسار بستان
چنان مشتاق بر در بوره گرمرد   که خیزد حشک بر بارنده باران
الا تا زیر این چیره وره طارم   بهار دابر وابل رعد غران
زابر دست تو احباب سرشار   ز رعد تو بد خواه نالان

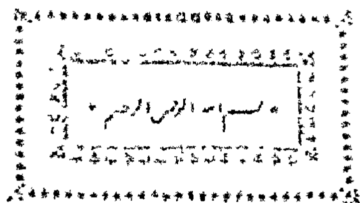
فہرس تفصیلی مفتاح الرشاد

مقصد اول در تقویم سنین و شہور و زمانہ ایام و ساعات

التماس

مخفی نماند که ماخذ این مجموعه در دوای عقلیات وحسابیات
که از مسایل مسلمه قوم استخراج واستنباط نموده کتب
مفصله ذیل اند بیضاوی مدارک جامع الاصول جامع کبیر ما ثبت
من السنة فی ایام السنة سفر السعادة هدایه فتاوی عالمگیری
از کتب تفسیر وحدیث وفقه اهل سنت وجماعت وشرایع
لوامع شرح من لایحضره الفقیه زاد المعاد مفاتیح الغیب دروع
واقیه تقویم المحسنین فتیای مجتهد العصر مذهب امامیه لکهنوی
بجواب بعضی سوالات مستفسره از کتب حدیث وفقه مذهب

المامیه ودرة التاج مفتاح العلوم کیمیای اسباغریا که کیمیای باسلیقا مشهور است نفایس الفنون جامع بها ورثانی مصنفه جدید ازالة البدیعة فی علم الطبیعة جغرافیای طبیعیه و ریاضیه هردو اخیر مصنفه جدید قاهره دار الحکومت ملک مصر مترجم از کتب فلسفی فراسیس تنبیهات المنجمین در علم نجوم قاموس صراح برهان قاطع کشف الظنون فی اسامی الکتب والفنون بیاض رشک ریاض از مولانا و سیدنا و جدنا اقضی القضاة قاضی محمد نجم الدین علیخان بهادر طاب الله ثراه وجعل فی حیاض القدس مثواه از کتب علوم دیگر و پرنسپس تیبل و یوز آت گلوب و چند والیوم از سیکلو پیدیا بیو ادیشن از کتب انگریزی و بعضی تحقیقات زبانی پندتان جوتشی هنود وشاید بعضی کتب دیگر باشد که نام آن در کتاب مندرج باشد و این وقت بخاطر نیست پس انچه درین مجموعه مذکور شد همه ازین کتب است اگر برارباب خرد امری دران محل تامل مدرک گردد امید آنست که اول درین کتب ملاحظه فرمایند بعد ازان اگر زلتی ولغزشی از قلم این سرتاپا عجز دریابند بعفو و اصلاح کوشند و بطعن و تنزنجر و شنند و اگر فایده بردارند حقیر را بدعای خیر یاد کنند که ان الله لایضیع اجر المحسنین



سپاس ... الهی را حکیمی که اشیاء را بالذات است ...
واتوست ایک وحدت ذات شریک نکند وان ... که ...
نعت محمد بشیر و نذیر و سلامت است ... الیک علیه التحیة والثنا
تسلیما کثیرا چنانکه ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما اللهم صل علیه وعلی آله واصحابه
اجمعین * اما بعد ... ادراک راحتی از تسویه این معنی
نیست که مابه الامتیاز انسان از سایر مخلوقات ماحصل هر
کس نکند ... ادراک سه قواعد کیاست است ...
کراین مشت خاک ... فی الشیخ آمده ... شرکت
اتفاق ... قوی ... را ... عقل ...
ساخته ... چند در این ... معیشت ...
... حشرات عالم ...

اودرا کی خاص که بقدر قدمای او طار آنها کار آید و حرکات و سکنات مودع شده که دران یکی محتاج دیگری نیست و صاحب شریعت غرا و مالک ملت بیضا علیه الف الف تحیة و ثنا که هر جزئیه از احکامش مطلق از کلیات نظام عالم است می فرماید* الناس کاسنان المشط * یعنی انسان مثل دندانه شانه است که هیچ فردی از ان بالا نفرادبدون اجتماع و اتفاق کاری نمی تواند کرد و چنانکه دندانه شانه بالانفراد اگر بکار دارند یا خود بشکنند یا ازسر تیر خود ضرری رساند و مقصود از خدمتی که برای آن مودوع شده عاری و عاطل است همچنین حال شخص منفرد انسان است که بحز حالت ترک و تجرد که آن خود حیثیت رفع احتیاج کلی است و از بن مبحث خارج اگر خود را محتاج داشته از نفع گرفتن و رسایدن باز ماند یا خود متضرر است یا دیگر ضرری میرساند بالجمله باعث این کلام معجز نظام از حسن تشبیه و معانی دقیق بر عقلای هوشمند پوشیده نیست و وقت و مقام سعت تفصیل آن ندارد پس بر هر منعم علیه بهر نعمتی که باشد بهر دو برهان از عقل و شرع لازم است که در اشاعت و انتشار آن ادای شکر منعم حقیقی تصور کرده جهد و سعی کلی نماید و اجداد قابل وکثیر مدست دار دنیا را زهر طب و یابسی که بخزانه حافظه

محتوم است یا بقوت باصره مدرک شد ترویج و انتشار
در آورد و نفس اماره را که بمقتضای جاذبیت از کسل طبیعی
نقصان بضاعت را حیله حرمان از دریغ شیء موضوع ل
دامی نماید سابق و قاید شد و این ابیچ میرزا محمد سمیع الدین
کاکوروی عفا الله عن سیئاته از مدتی حایس و عابر بود که جو د
سر تا پا بدام احتیاج گرفتار و نفع گردش از هر خاص و عام
ناچار دهیچ گونه مایه و بساطه ازو که دیگری را محتاج جو د کند یا نفع
رساند پس حال جو د ما امر من است که دست و پای سعی بکشاید و
قانع بر مساعی اعیار باشد بعد از در او ان اشکار و اظهار بخاطر
گذشت که معلومات و مشاهدات خود را از هر جنس و هر باب
اعم از اینکه متعلق بدینیات باشد یا حکمیات و خواه تعلق بعبادات
دارد یا بمعاملات جمع کند و نامش ذریعه عرم حد متگد اری کاه امام
چه از خواص و چه از عوام نماید و تقدر آگهی جو د آگاه سازد
تا خواص را موجب تذکار و عوام را باعث واقعیت
و انتباه گردد و حاصل مقصود اینست که هرکسیرا که بسیرتی تتمیم
عبارت فارسی دارد و در اکثر معاملات و امور محتاج الیه جو دار تجارت
و زراعت و معاملات سفر و حضر باوراک سعد و حس محتاج
استفسار از دیگری باشد و در دینیات هم در فرایض و واجبات
ضرورت مطالعه کتب کثیر الحجم که باعث کلال و ملال می شود

رفع کرده و بقدر حاجت ازان حظی و بهره بردارد و چون این عزم از جانب مالک عزایم تصمیم یافت دور وعزز مضامین لطیفه و نزهت پارهای عبارات عیفه خود جمع کرد آن مجموعه را بمفتاح الرشاد لکنوز مهمات المعاش والمعاد مسمی ساخت و بنابر تذکار آیندگان قطعه تاریخ نظم و تالیف این مجموعه بدین نهج ارقام برآمد

* قطعه *

چون خامه ام مقاصد علم و عمل نوشت
هر گونه از مسایل ما قل و دل نوشت
از بهر سال نظم فرد برد سر بفکر
سرمایهٔ گرانترا هل دول نوشت

والان نشرع فی المقصود بهمة وعصمة من الله الکریم الودود به التوفیق وبیده ازمة التحقیق وهو افاضة العلوم علی من یشاء جدیر وحقیق

* مقصد اول * در تقویم سال و ماه و تحقیق زمانه ایام و ساعات و ما یتعلق بهاوان مشتمل است بر چهار مطالب * مطلب اول * در تقویم شهور و سنین شمسی وانستی است که سال شمسی دو قسم است یکی حقیقی و دیگر اصطلاحی شمسی حقیقی عبارت است از زمانه که شمس بگردش خود بر فلک خود که گرد ارض دارد بمسافتی معین قطع کند بدین سان که نقطه را که از معدل النهار گذاشته بود باز بهمان نقطه عود

که دکهای مناحرین از اهل فرنگ که مروج مسلک فیثاغورس اند مسافتی را گویند که همین بیج ارض گردشی که بر فلک خود گرد شمس دارد و قطع کند علی ای حال آن مسافت مقدر است سیصد و شصت و پنج یوم و چهل و نه دقیقه و سال اصطلاحی آنست که برای تسهیل مقدار این گردش شمس باد میس که در قطع بروج دوار دو که اش بوده است همگی سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار کرده‌اند و سایر جبر کسر زمانه که از گردش دور مروکنذ اسنته اند و آن در هر چهار سال تقریبا مقدار یک یوم می شود مرقوم در سنین خود اصطلاحی جداگانه قرار داده در رسته رومی و عیسائی سال چهارم سیصد و شصت و شش یوم اعتبار کرده مثلا هر یکی از سالهای ۱۸۲۵ و ۱۸۲۶ و ۱۸۲۷ عیسائی سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار خواهند کرد و انها را شالهای بسیطه نام نهند بخلاف سال ۱۸۲۸ که آنرا سیصد و شصت و شش یوم خواهند گرفت و هر عددی که برای ماه شباط از سال رومی و ماه فبروایری از سال عیسائی مقرر است یعنی بیست و هشت روز یک عدد بران خواهند افزود و این ماهها را درین سال بیست و نه روز خواهند گرفت و هم چنین چنین سال را سال کبیسه خوانند و طریقه معرفت

سال کبیسه از بسیطه آنست که عدد سنتی که معرفت
آن منظور است منتصف سازند اگر زوج برآید آن سال
کبیسه است والا بسیطه مثلاً سال ۱۸۴۸ که نصف آن
۹۲۴ زوج است کبیسه شمار خواهد شد بخلاف ۱۸۴۶
که نصف آن ۹۲۳ فرد است بسیطه خواهد بود و قاعدهٔ دیگر
که اوفق بطباع باشد آنست که عدد سنوات را بر چهار
تقسیم کنند اگر بدون کسر منقسم شد کبیسه است والا بسیطه.
چنانکه از امثلهٔ مذکوره واضح میشود بعد ازان از حساب
معلوم شد که یک روز که بعد هر چهار سال می افزایند ازان
سبب سه ربع ساعت فاضل می افتد و مجموع این
کسور فاضله در هر چهار صد سال که چهار قرن باشد سه
روز کامل می شود لهذا قرار دادند که سال آخر هر قرن
را که مائة کامل باشد تا سه قرن متوالیه باوصف یافته شدن
قاعدهٔ کبیسه دران بسیطه گیرند یعنی سیصد وشصت وپنج یوم
شمار کنند و فبروری از سنهٔ عیسائی ازینها بست وهشت
روز گیرند مگر در قرن چهارم یعنی سال آخر مائة چهارم را باز کبیسه
گیرند مثلاً سالهای ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ از بسایط
باشد و سال ۲۰۰۰ کبیسه و همچنین ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ و

۲۰۰۳ از بسایط و ۲۰۰۴ کبیسه و هلم جرا و شروع سال
عیسائی از یکم جنوری است و آن روز را عیسائیان نوروز
گویند و ابتدای این سال از میلاد عیسی علی نبینا
و علیه السلام است که بست و پنجم دسمبر باشد و سال
روز ابتدای آن شروع نمایند و این اصطلاح جدید عیسائیان
است و اصطلاح قدیم ایشان که مشهور در قوم گریک و قوم
رومن جاریست دیگر است و ابتدای سال رومی که
از زمانهٔ سکندر بن فیلقوس رومی است از ایام
مهرجان گیرند و سال از تشرین اول شروع می شود و
در یکی از کتب مؤلفهٔ حال قاهره دارالسلطنت
مصر که از زبان فرانسیس ترجمه شده است می نویسند
که ابتدای سال رومی سیصد و دوازده سال بعد از ظهور
عیسی علیه السلام میگیرند پس درین صورت این سال دیگر
باشد نه سال اسکندرانی رومی و سال را دوازده
بخره موافق اعداد بروج تقسیم می کنند و هر بخره را شهر
گویند پس شهور هم دو قسم باشد حقیقی و اصطلاحی
حقیقی عبارت است از زمانهٔ قیام آفتاب در یک برج که
مدت مابین التحویلین باشد و مقادیر آن در هر عصر

بسبب حرکت اوج آفتاب متفاوت می گردد به تفاوت
ناسان لاکن چون این تدقیق موقوف است بر تحدید
و شرح اوج و حضیض که طولی می خواهد لهذا از آن
قطع نظر کرده شد و شهر شمسی اصطلاحی آنست که هر
شهر را بعدد ایام بدون لحاظ زمانه تحویلش مقرر کرده پس .
شهور اصطلاحی سنه رومی و عیسائی که واضع اند و لفظ
تفرقه مابین آنها از الفاظ است معه تعداد ایام آنها به
ترتیب و تقابل بایکدیگر با فصول اربع در جدول معلومه
بیان مذکور می گردد و شهور عیسائی اگرچه در تمام فرنگستان
همین اسماء مسطوره جدول مشهور اند لاکن با اختلاف
لهجه و اصوات نظر باختلاف اقوام و ولایات دران
اسما اختلافات اند و در جدول موافق لهجه انگریز آن
مرقوم شده که در هندوستان همین رایج است

فصول اربعه	اعداد ایام	شهور فرنگیه	شهور رومیه
شتاء	۳۱	جنوری	کانون ثانی
ایضا	۲۸ ¼	فروری	شباط
ربیع	۳	مارچ	آذار
ایضا	۳۰	اپریل	نیسان
ایضا	۳۱	می	ایار
صیف	۳۰	جون	حزیران
ایضا	۳۱	جولای	تموز
ایضا	۳۱	اگست	آب
خریف	۳۰	سپتمبر	ایلول
ایضا	۳	اکتوبر	تشرین اول
ایضا	۳۰	نومبر	تشرین ثانی
شتاء	۳۱	دسمبر	کانون اول

از این جدول معلوم خواهد شد که هفت ماه سی و یک روزه است و چهار سی روزه و یک در سالهای بسیط بیست و هشت روزه و در سال های کبیسه بیست و نه روزه و نیز از آن واضح میشود که در شهور متتالیه یک شهر سی و یکروزه و یک سی روزه میباشد سوای اگست و جولائی که تموز و آب است که آن هر دو سی و یک روزه اند و سوای دسمبر و جنوری که شاهد است که حال آن گذشت و فصول اربعه همین است که ترتیب ماهها در جدول مذکور شد و عرب در مثال ششم سال قرار دهد اول را

ربیع اول گویند و دوم را صیف و سیوم را قیظ و چهارم را ربیع ثانی و پنجم را خریف و ششم را شتا و ربیع اول آنست که دران اشجار شکوفه نمایند و ربیع ثانی آنست که دران اشجار بارآور شوند و بعضی ثانی را ربیع اول گویند و برای تمیز این ربیع زمانه از ربیع شهور که دو ماه مشهور است ربیع شهور را بدون انضمام لفظ شهر نگویند یعنی شهر ربیع اول و شهر ربیع ثانی دیگی از سالهای شمسی اصطلاحی قبطی بود که در عهد بخت نصر قرار یافته و از روز تحویل آفتاب به برج حمل شروع سال گرفته هر شهر را برابر سی روز اعتبار کرده در آخر ماه دوازدهم پنج روز که مسمی بخمسه مسترقه است زیاده می کردند تا عدد سیصد و شصت و پنج روز کامل شود و برای کسر بقیه که قریب ربع یوم است معمول کردند که در سال پنجم تحویل حمل در دوم ماه اول میگرفتند که بتدریج بسبب تفاوت یکروز بعد هر چهار سال در شروع سال یکصد و بست و یکم تفاوت سی روز کامل شد و در آنزمان تحویل شمس باول ماه دوم اعتبار کرده شد وبا وصف وقوع تفاوت کثیر بر دو دهور متقادمین انها

اعتبارات کرده‌اند تا اینکه در زمانهٔ سکندر بن فیلقوس
وقوع تفاوت بانتشار شد که تحویل حمل قریب به تحویل
سرطان اعتبار شد آنزمان ارسطاطالیس شهور و
سنهٔ رومی کبیسی که بالا گذشت اختراع کرده و بتتبع
آن اهالی فرنگستان هم شهور و سنین خود بهمان اصطلاح
مطابق داشته‌اند و در عهد یزدجرد بن شهریار که از آخر
فارس است اصطلاح سنهٔ بحت شمسی اختیار کرده
مگر باین قدر تفاوت که شروع آن از عهد سلطنت
پادشاه مذکور قرار دادند و این سال را فارسی قدیم گویند و آنچه که
در مقابلهٔ سال قبطی رومی اختراع شد بهمان نهج خواجه
نصیر الدین طوسی علیه الرحمة بمقابلهٔ فارسی قدیمی
اصطلاحی جداگانه قرار داد و ترتیب عدد شهور آن در
شعری نظم نموده * بیت * لا ول لالف و لا امش
مراست * لل کط و کط لل نهو کوژ است * و برای تدارک
وجه کسر بقیه بعد هر چهار سال ... دی را اسپ ... روز
میگرفت و ماه و ترتیب ربیع الاول نیز بهمین اصطلاح مقرر
شد اینست خلاصه اجمالی از بهرهٔ این فن در مولفات
خود که در این زمانهٔ متاخر نموده اند درج فرموده و ازان

واضح میشود که ماه چهارم از ماههای فارسی یعنی تیر ماه سی و دو روزه میباشد و ماه سیوم یعنی خرداد ماه سی و یک روزه و مشهور و متداول بین الناس خلاف آنست بلکه در اکثر مولفات اسلاف بنظر آمده که ماه سیوم یعنی خرداد ماه سی و دو روزه است و تیر ماه سی دیگر و در آن مصراع اول منظوم مذکور اکثر جاها این صحیح دیده شد ع * لا و لالب لا و لا لا ش ش مه است * و نیز موید آن قطعه مشهور دیگر است * قطعه * خور بجوزا سی و دو سی و یکی است * حمل و ثور و شیر با پس و بیش * دلو و میزان و حوت و عقرب سی * بست و نه قوس و جدی با کم و بیش * پس درین قطعه جوزا که ماه سیوم است سی و دو روزه نوشته و ماه چهارم سی و یک روزه مگر اینکه گفته شود که این اصطلاح انچه بین الناس متداول است از دیگری باشد و مختار خواجه نصیر همان که اول ذکر شد و منظوم مشهور که منتسب بخواجه نصیر شده موافق اصطلاح ثانی تغییر یافته شهرت یافت بعد از ان در عهد جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی مصطلح دیگر قرار یافت که ابتدای سال را از روزی گرفتند که قبل نصف النهار آن تحویل آفتاب

به برج حمل شود و جمله شهور را برابر سی روز گرفتند مثل شهور یزدجردی و در آخر ماه اسفندارمذ پنجه دزدیده زیاده کرده و بمظر التزام ابتدای سال از روزیکه قبل نصف نهار ان تحویل آفتاب به برج حمل شود کسری که باقی می ماند بعد هر سه یا هر چهار سال یکروز کامل گرفته در آخر خمسه مسترقه می افزودند و آنرا بخمسهٔ مسترقه نام کردند و آن سال را که این الحاق در ان لاحق آمد کبیسه گفتند و این شهور و سال نام جلالی نامزد شد بعد از ان در عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه شهور شمسیه را تحویلی حقیقی کردند یعنی شروع سال از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به برج حمل شود و شروع شهر دوم از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به برج ثور شود گرفتند همچنین تا آخر و آن ملقب بشهور و سال الهی شد و حقیقی قرار یافت نه اصطلاحی و سال هندی شمسی که انرا سنکرات گویند نیز حقیقی است نه اصطلاحی لاکن این سال به نسبت سال شمسی حقیقی اهل فرس بست و چهار دقیقه ساعت زیاده می باشد ازین سبب که بروج باصطلاح اهل هند صور الکواکب اند و آن در هر سال شمسی تقریبا یک دقیقه طی می کند و در حرکت یک دقیقه شمس بست

و چهار دقیقهٔ ساعت می شود و در جدول مفصلهٔ ذیل اسمای
شهور فارسیه که در سنین یزدجردی و فارسی جدید و جلالی
و الهی نامیدن اسما مستعمل اند و شهور شمسیه هندیه
با اسمای بروج عربی و هندی و انگریزی موازی یک دیگر
با ابتدا و ایام موافق شهور بین الجمهور فارسی جدید باشد یا الهی
یا مصطلح دیگر به تفصیل مندرج می شود و شهور قبطیه هم منظر
موازات مرقوم می گردد و تعداد ایام آن همان است که گذشت
موافق مندرجهٔ جدول خیال باید کرد و نامهای شهور قبطی
در بعضی از کتب این فن که در اینجا متداول اند فی الجمله
با تفاوت الفاظ از آنچه درین جدول است دیده شد لاکن
در بعضی از مولفات ملک مصر بهمین نهج بود و بدانست
راقم این اوراق آن تحریر مرجح از مشهورهٔ این
اطراف معلوم شد لهذا درین رساله تتبع نقل آن
مناسب متصور شد *

جدول اینست

شهور فارسی	هندی مکرب	شهور قبطی	بروج عربی	بروج هندی	بروج انگریزی	تعداد ایام
فروردین	بیساکهه	توت	حمل	میکهه	ایری نس	۳۱
اردی بهشت	جیٹهه	بابه	ثور	برکهه	طارس	۳۱
خورداد	اساڑه	هاتور	جوزا	متهن	جمانی	۳۲
تیر	ساون	کیهک	سرطان	کرک	کانسر	۳۱
مرداد	بهادون	طوبه	اسد	سنگهه	لئو	۳۱
شهریور	کوار	امشیر	سنبله	کنیا	ورگو	۳۱
مهر	کاتک	برمهات	میزان	تلا	لیبرا	۳۰
آبان	اگهن	برموده	عقرب	برچهک	اسکارپئو	۳۰
آذر	پوس	[illegible]	قوس	دهن	ساجیٹیری نس	[illegible]
دی	ماگهه	بؤونه	جدی	مکر	کیپری کارنس	۲۹
بهمن	پهاگن	ابیب	دلو	کمبهه	اکویری نس	۳۰
[illegible] (اسفندارمذ?)	چیت	مسری	حوت	مین	پسیز	۳۰

و باید دانست که اهل فرس هر روزی را از ماههای شمسی نامی جداگانه موسوم میسازند چنانکه نامهای هفته اند و حکمای فرس گویند که حق تعالی سی و پنج سروش آفریده که ملایکه باشند از انجمله سی نفر آنانند که روزهای سی گانه از هر ماه شمسی نام ایشان موسوم گشته و پنج نفر دیگر انکه پنجه دزدیده که خمسه مسترقه باشد بنام انهاست و از جمله آن سروشها دوازده نفرانند که ماههای دوازده گانه سال شمسی بنام ایشان موسوم شده و هریک ازین دوازده سروش بتدبیر امور و مصالح ماهی که بنام اوست معین است و تعیین تدبیر امور و مصالحی که در هریک از روزهای سی گانه واقع میشود حواله بسروشی است که آنروز بنام او موسوم است و این سروشها که بتدبیر روزها قیام دارند کارکنان سروشهای اند که بتدبیر ماهها اقدام می نمایند پس هر روزیکه بنام آنماه موسوم باشد بسروشی علاقه دارد که آنماه بنام اوست و تدبیر مصالح آنروز بدو مقرر است خود هم بتدبیر و مصالح آنروز می پردازد بنابر این بجهت شرف آنروز را عید کنند و جشن سازند و نیز هرکدام از سروشها بمحافظت جوهری و عنصری

دیگر هم مقرر است چنانکه خرداد بر آب موکل است
و اردیبهشت بر آتش و مرداد بر اشجار و تفصیل
آن در ذیل نام هر سروش بیان کرده شود و تفصیل روزهای
سی گانه که مسمی سروشهای موکلات بر خود اند بدین
نهج است روز اول اورمزد بر وزن شورکن و آن نام باری تعالی
هم هست دوم بهمن و فرشته مسمی او تسکین خشم
و قهر و جدل موکل است بر گاوان و گوسفندان سیوم روز
اردیبهشت بضم اول و فرشته مسمی او محافظت کوه
هم کند چهارم روز شهریور بر وزن برزیگر و فرشته
همنام او موکل بر آتش و بر جمیع فلزات است پنجم روز
اسفندارمذ بضم میم و سکون ذال معجمه در آخر و فرشته
مسمی او بر بیشها و درختان هم موکل است ششم روز
خرداد بضم اول و فرشته همنام او بر آبهای روان
و درختان هم موکل است هفتم روز مرداد بر وزن خرداد و این
فرشته بر رستنیها هم موکل است هشتم روز دیبآذر
بر وزن سوداگر و آن یکی از نامهای ایزد پاک هم است
نهم روز تیر و این فرشته موکل بر افتاب هم است دهم
روز آبان بر وزن تابان و این فرشته بر آهن هم موکل است

یازدهم روز خور و فرشته آن بر افتاب هم موکل است دوازدهم روز ماه و این فرشته بر جرم قمر هم موکل است سیزدهم روز تیر بر وزن میر و فرشتهٔ آن بر ستوران موکل است. چهاردهم روز گوش باثانی مجهول و فرشته آن موکل بر خلق عالم است پانزدهم روز دی بمهر وان یکی از نامهای باریتعالی هم است شانزدهم روز مهر و فرشته ان موکل است بمهر و محبت هفدهم روز سروش بضم اول بر وزن خروش و ریاست بندگان بدست این فرشته است هیجدهم روز رشن اول وثانی مفتوح و ثالث ساکن و فرشتهٔ آن موکل بر آتش است نوزدهم روز فروردین و فرشتهٔ آن موکل بر ارواح است. بستم بهرام و فرشته آن موکل است بر نصرو خذلان و حروب و جدال و محافظت مردم مسافر نیز حواله بدوست بست و یکم رام و فرشتهٔ آن موکل است بر فرح. بست و دوم وزباد و فرشته ان موکل است بر رنج و تزویج و نکاح بست و سیوم روز دیبادین بر وزن شهرم اگین دیبدین بر وزن سرزمین و نامی است از نامهای حق بست و چهارم روز دین و فرشتهٔ آن ماموراست

بمعنی طاعت تام و موکل است بر نوم و یقظه و سعی و حرکت
و بحر است ارواح که مادام رجوع کرده اند بیست و پنجم
روز آرد براء مهمله بر وزن الداد و فرشتهٔ آن موکل است
بر حس و شیطان بیست و ششم روز اشتاد بر وزن هفتاد و
فرشتهٔ آن نزدیک ظهور دین پیدا شد بیست و هفتم روز
آسمان و فرشتهٔ آن موکل است بر طیر و بعضی گویند
بر حیات که عمر ایشان باشد بیست و هشتم روز رامیاد بزای
معجمه بر وزن خاکسار و فرشتهٔ آن موکل است بر سموات
و بعضی گویند بر قضا و بروایت دیگر بر حوران بهشتی بیست و نهم
مارا سفند و مار اسفندان و مار اسپند و مار اسپندان
بهر چهار لغت می گویند و فرشتهٔ آن موکل است بر آفت
عقول و اسماع و ابصار و بعضی گویند بر کرهٔ آب روز سی ام
انیران بچهارم مهمله و معجمه هر دو مروی است بر وزن امیران
فرشتهٔ اسمی آن موکل بر عقد نکاح است و بروایت دیگر
بر دهور و ازمنه این بود نامهای ایام سی گانه که ظاهرا
وضع آن بمقابلهٔ شهور فرس قدیم بود که هر ماه سی روز می گرفتند
و اسمای خمسهٔ مسترقه بدین تفصیل است اهنود بفتح اول و ثانی
و رابع و سکون خامس نام روز اول و اشتود بر وزن اهنود نام روز

دوم اشتهد نام روز و سیوم سپنتمد و هشت نام روز چهارم وهشتوئیش بتوزن
زربریز نام روز و پنجم وایس امام خمسهٔ مسترقه را پارسیان فروردگان
وفره زدیان بر وزن شبخرف دان گویند و این پنج روز را بغایت معتبر
دارند و جامهای نفیس پوشند و جشن سازند و عطریات بسیار بکار برند
و تنعمات کنند و میوهای لطیف خورند و آتش افروزند و اهل
تاریخ الهی نیز بدین اسما بحال داشتند که نام روز سی ام روز
نهادند و نام روز سی و دوم شب مقرر کردند و همین اسمای سی گانه
را صاحب دروع واقیه که یکی از علمای امامیه است بروایت
سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده و اسمای ملایکه
موکل بر جواهر و اجسام بکار نام سی نیز روایت نموده و یکی از
اصطلاحات اهل فرس در اسمای ایام چند لفظ گاهنبار
یا گاهنبار است و آن گاهنبار شش گاه است که خدای تعالی
عالم را در آن آفرید و مجوس در کتاب ژند از زردشت
نقل می کنند که حق سبحانه تعالی عالم را در شش گاه آفرید
و اول هر گاهی نامی دارد و در اول هر گاهی جشنی سازند گاه
گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد و آن خور روز باشد که روز
پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است گویند که یزدان از این روز
تا چهل روز آفرینش آسمانها باتمام رسانید و گاه گاهنبار دوم

صد کرور و هشتصت و شش لکهه سال تا حال نشان می دهند لهذا
اهل یورپ را اطلاع واقعی بر مبداء آن حاصل نیست لاکن رات
منجمان فرض است که در دفاتر تقویمی ادوار دوازده گانه ترکان
می نویسند که یک دور به یک سال منقضی می گردد و دور دوم
شروع می شود تا دوازده دور و باز دور اول می آید و برای هر یکی
ازین ادوار نامی جداگانه است و آن اسمای جانوران اند چنانچه
هر سال را خواصی گویند مطابق خواص آن جانور که نام مذکور و چون
ماههای ایشان قمری اند و سنین شمسی لهذا ایشان بعدی
بر ادان بعد دو سال یا سه سال یک سال را سیزده ماهه
گیرند نامهای ادوار مذکور اینست اول سیچقان ئیل یعنی موش
دوم اود ئیل یعنی گاو سیوم بارس ئیل یعنی پلنگ چهارم
توشقان ئیل یعنی خرگوش پنجم لوی ئیل یعنی نهنگ ششم
ایلان ئیل یعنی مار هفتم یونت ئیل یعنی اسپ هشتم قوی ئیل
یعنی گوسفند نهم پیچی ئیل یعنی میمون دهم تخاقوی ئیل یعنی
مرغ یازدهم ایت ئیل یعنی سگ دوازدهم تنگوز ئیل یعنی خوک
و شروع این دوره دوازده گانه از حوالی ماه فبروری
انگریزی می شود چنانچه دوره حالیه از سنه ۱۸۴۰ شروع
شده بهمین قیاس حساب باید کرد که درین سال ۱۸۴۷ دوره

هشتم است و این دوره در سال ۱۸۸۱ تمام خواهد شد باز از
سال ۱۸۸۲ دورهٔ اول شروع خواهد شد ٭ مطلب دوم
از مقصد اول ه در تقویم ماهیت شهور و سنین قمری اما سال
قمری هم دوگونه است حقیقی و اصطلاحی سال قمری حقیقی آنست
که دوازده ماه قمری حقیقی منقضی شود و سال قمری اصطلاحی انقضای
دوازده ماه قمری اصطلاحی باشد اما ماه قمری حقیقی عبارت
است از زمانه که قمر بهر نسبتی که شمس را از اجتماع و غیر ذلک
گذاشته است باز بهمان نسبت عود کند و مقدار این ماه
بست و نه روز و سی و یک دقیقه و پنجاه ثانیه است پس
ماههای قمری اهل هنود ترکان حقیقی اند که از اجتماع شمس و قمر
تا اجتماع دیگر گیرند و اهل شرع زمانهٔ مابین رویت دو هلال
را ماه قمری گویند و آن کمتر از بست و نه روز و زیاده از سی
روز نباشد و ممکن است که چهار ماه برابر سی روزه باشد
نه زاید از آن و تا سه ماه متوالی بست و نه روزه باشد و ازین
زاید نخواهد بود و بالجمله ماههای اهل اسلام هم اصطلاحی باشد
گاهی زاید از حقیقی و گاهی ناقص از آن و چون اعمال زیجات درین
شهور اسلامیه متعذر بود لهذا ارباب زیج از اهل اسلام
مقرر کردند که از محرم تا آخر سبیل تعاقب اول سی روزه

دوم بست و نه روزه گرفتند و درین سال هم بسیطه و کبیسه باعتبار دارند که بسیطه سیصد و پنجاه و چهار یوم باشد و کبیسه سیصد و پنجاه و پنج یوم و انچنان است که هر سی سال را قرنی قرار دادند و در هر قرن نوزده سال کبیسه است یعنی بالفرض انکه اول سی روزه دوم بست و نه روزه ماشد می باید که ذی الحجه همیشه بست و نه روزه باشد لکن در هر قرن یازده سال ذی الحجه را سی روزه گیرند دآن سالهای دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هیجدهم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و ششم و بست و نهم علی الترتیب باشد و وجه این ترتیب این است که کسری بعد گرفتن سال مقدار سیصد و پنجاه و چهار روز باقی کم از نصف یوم است لهذا در سال اول انرا می گذارند و در سال دوم این کسر مضاعف شده زیاده از نصف یوم میشود لهذا دران سال این کسر را روز کامل می گیرند چنانچه داب محاسبان ستینه است و همین نهج در هر سال که بر ایام نامه این کسر زاید از نصف یوم شود دران سال یکروز زاید گیرند و اینچنین سالها همان سالها اند که بیان کرده شدند و این مثال اصطلاحی ارباب زیجات را وسطی قمری گویند

بالحجه سال قمری شرعی که هجری است آغاز از زمان هجرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه می گیرند و آن بحساب وسطی مذکوره پانزده هم جولی روز پنجشنبه است وبحساب رویت هلال شانزدهم روز جمعه همان سال وماه است اول آن شهر محرم است و آخر آن ذی الحجه وامین سال وماه را اهل اسلام در عبادات واعیاد خود شمار دارند و ماههای دوازده گانه اینست محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحجه و چهار این ماهها چهار ماه حرام است یعنی شرف و حرمت آن نزد باری تعالی زیاده از ماههای دیگر است ظاهر همین حرمت درین ماهها جنگ و جدال با مخالفین دینی ممنوع شمارند مگر اینکه خود مخالفین مجبور سازند تا مدافعت اظهار حقیت است و آن محرم و رجب و ذی القعده و ذی الحجه باشد و نیز اهل اسلام متفق از صفات و هشت ماه وقت تحریر اسمای انها اضافه سازند و در چهار ماه باقی یعنی در دو ربیع و دو جمادی نسبت موجود بودن صفات آن از اول و آخر یا اول و ثانی متفق دیگر نباشند یکند یعنی محرم الحرام وصفر المظفر ورجب

الرجب و صفت آن بحرام نیز آید که بیشتر مروج جهان اول است و شعبان المعظم و رمضان المبارک و شوال المکرم وذی القعدة الحرام و ذی الحجة الحرام و نیز منقول از مشایخ اهل اسلام است که می باید هرگاه آدمی به هلال ماه نظر کند مقارن آن یکی از اشیای مبینه اطراف اند ارد که تمام آن ماه به صحت و برکت گذرد و از بلاهای نازله دران ماه ایمن باشد و آنرا ابدینگونه نظم کرده اند * قطعه * ماه محرم زر به بین اندر صفر بین آینه * اول ربیع آب روان آخر غنم ای مه نگار * اول جمادی نقره بین پسری به بین در آخرین * ماه رجب مصحف به بین شعبان گیاه سبز تر * شمشیر در رمضان نگر شوال جامه سبز بین * ذی القعده بینی کودکی ذی الحجه دختر خوبتر * و در حدیث شریف وارد است که هرگاه هلال به بیند باید که بگوید * اللهم اهله علینا بالیمن و الایمان والسلامة والاسلام ربي وربک الله * بعد از ان سه بار بگوید * هلال خير ورشد اللهم اني اسئلك من خير هذا الشهر وخير القدر واعوذ بك من شره * بعد از ان بخواند * اللهم ارزقنا خيره ونصره وبركته وفتحه ونوره ونعوذ بك من شره وشر ما بعده * * فائده * باید دانست که هر روزکه غره محرم خواهد بود از ان

یک روز مابین گذاشته روز دیگر ان غره صفر خواهد بود و روز یکه غره صفر است روز مابعد آن غره ربیع الاول خواهد بود و روز یکه غره ربیع الاول است یک روز بعد ازان گذاشته روز مابعد آن غره جمادی الاول و روز دوم آن غره جمادی الثانی و همچنین تا آخر اولا یک روز مابین گذاشته روز دیگر غره ماه دیگر بگیرند و بعد ازان بدون گذاشتن روزی متوسط مثلا اگر غره محرم بروز جمعه است غره صفر بروز یکشنبه و غره ربیع الاول بروز دوشنبه و غره ربیع الثانی بروز چهارشنبه و غره جمادی الاول بروز پنجشنبه و غره جمادی الثانی بروز شنبه و غره رجب بروز یکشنبه و غره شعبان بروز سه شنبه و غره رمضان بروز چهارشنبه و غره شوال بروز جمعه و غره ذیقعده بروز شنبه و غره ذی الحجه بروز دوشنبه خواهد بود و همکذا اکر درین قاعده حصول علم بغره یکماه ضرور است تا ازان غره ماه دیگر برآرند * قاعده دیگره که دران علم بغره ماهی ضرورت ندارد و منسوب است بجناب ولایت مآب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و هلال هر ماه که مجهول است بر آوردن می توانند که درین قاعده علم بسنه هجری ماهیکه هلال ان مطلوب است ضرور است و طریقه اش اینست که از سال هجری ماه مطلوب الهلال هشت

ہشت طرح کنند یعنی ہر قدر کہ عدد ہشت بر آید آنرا خارج سازند انچہ باقی ماند خواہ ہشت یا کم ازان تواید بود یک یک ازان برین حروف ہشتگانہ بنہند * اہ ج ز د ب و د * بہر حرف کہ منتہی شود عدد آنحرف بحساب ابجد گرفتہ بران چہار بیفزایند و آنرا محفوظ دارند وہلال ہر ماہی کہ مطلوب باشد از محرم تا اماہ برین حروف دوازدہ گانہ بسط مارند یعنی بر حرف اول محرم نہند و بر حرف ثانی صفر و ہکذا و آن حروف اینست * ز ن ج ہ د ا ب د ہ ز ا ج * پس بہر حرفی کہ ماہ مطلوب منتہی شود عدد انحرف بر عدد محفوظہ مسابق افزود و مجموع را گرفتہ از شنبہ بہ ترتیب ایام ہفتہ شمار کنند یعنی یک یک ازین اعداد مجموعہ بہ ترتیب بر ہر روز نگہ دارند پس بیاب دور بار دخواہ سہ بر ہر روز کہ این تقسیم منتہی شود غرہ اماہ ہمان روز باشد دیگر ز ماقبل آن ہلال و معنی یکدور یا دو یا سہ اینست کہ بگذاشتن یک یک از ان اعداد مجتمعہ بر ایام ہفتہ ہرگاہ ہفتہ تمام شود بار از اول ہفتہ شروع کنند و ہکذا امثلا اول رجب اس سال می خواہم کہ بدانم چون از سال ہجری یعنی ۱۲۶۳ ہشت ہشت طرح کردیم ہفت باقی ماند انرا بر حروف ہشتگانہ مذکورہ اول بسط کردیم منتہی بحرف

و شده آن که شش است گرفته بر آن چهار افزودیم ده شد
امر را محفوظ داشتیم و چون مطلوب هلال رجب بود اثر ابجد حرف
مذکور دوم ساقط کردیم بحرف ب رسید و آن که دو است
با ده جمع ساختیم دوازده شد اثنا عشر را تمام هفته ساقط نمودیم
در دوره دوم منتهی بر سه شد که آخر دوره قرن حساب
سال ۱۲۶۳ است پس غره رجب سه شنبه هلال خواهد بود
* فائدهٔ دیگر * چهارم هر ماه هر روزیکه واقع شود همان روز غره ماه
سوم بعد از آن ماه خواهد بود مثلاً چهارم رجب غرهٔ رمضان
و چهارم شعبان غره شوال خواهد بود و چونکه اکثر واضح باد
که این قواعد در استخراج اهله و غرههای ماههای سال
وسطی قمری کافی و وافی خواهند بود و در آن هم ممکن است که
بسبب سالهای کبیسه تفاوتی در حساب واقع شود لکن چون
حساب اهل اسلام بر رویت هلال است پس در ایامیکه
رویت بسبب ابر و بارش نشود گو این قواعد مقتضی ظهور هلال باشد
اگر آخر روز سی ماه هم ماه کامل شده است در اهل اسلام
هلال آخر روز معتبر نخواهد بود و مرویست از آنحضرت صلی الله
علیه و اله وسلم که فرموده نحن امة امیة لا نکتب ولا نحسب صوموا
بالرویة وافطروا بالرویة یعنی ما امت امی هستیم که از تحریر

وحساب آگهی نداریم شهر روزه بر دیت هلال وازید وافطار بر رویت کنید و درین زمانه بهندوستان دو سال قمری دیگر رایج اند که اسامی آنها جلوس گویند یکی سال جلوس ابوالظفر محمد بهادر شاه بادشاه دهلی که سمی دهنشین سلاطین تیموریه است و آن از بست وهشتم جمادی الثانی سال ۱۲۵۳ هجری شروع شده مگر بیرون از قلعهٔ مبارک دهلی در حساب نیست و در دارالضرب فقط روز جشن جلوس چند سکه بنام نامی با سنهٔ جلوس مضروب میشد که جانشین انگریزی نذر میگذرانید الحال که این رسم هم برهم شد معلوم نیست که متوسلین خاص آنحضرت بعمل می آرند یانه دوم سال جلوس ابوالظفر معین الدین ثریاجاه سلطان عادل خاقان زمان محمد امجد علیشاه بادشاه اوده خلدالله ملکه است که در دارالضرب های انجاکت طلا و نقره بنام نامیش تارک خنیدت واقتدار بعرش برین میسایند و در جمله دفاتر سرکار ازصدر تا منصل تحریر آن مروج است لاکن عوام در تحریرات خود عادت اندراج آن ندارند و شروع آن از پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۵۸ هجریست و یکی از محال حرکت قمر مسمی بمنازل قمر است و اگرچه امر امکانت در حساب سنین

و مشهور نیست لاکن بمناسبت ذکر حرکت قمر تشریح آن
مناسب معلوم شد واضح باد که چنانکه منطقة البروج را
دوازده حصه کرده هر حصه را به برجی نام نهاده ساختند همچنان
از برای تبیین حرکات روزانهٔ ماه و تحدید اوضاع وی
بست شمس منطقهٔ مذکور را به بیست و هشت بخش
متساوی قسمت می کنند و آنرا منازل قمر نام نهند و همچنین
اهل هند آنرا به بیست و هفت بخش قسمت کنند و آنرا نچهتر
نام کنند و تفصیل آن در بیان صبیس و شهور هندی خواهد آمد و منشای
اختلاف از هرد و اینست که چون تمام دورهٔ ماهتاب در بیست
و هفت روز و هفت ساعت و چهل و سه دقیقه است
به بیست و هشت و بیست و هفت پس برای تسهیل اهل
یونان کسر را کامل کردند و هندوان آن کسر را حذف ساختند
و عربان این منازل را به نسبت قیام شمس در آن
نامها تسمیه بکار دند و اعتقاد ایشان چنین بود که این بیست
و هشت کوکب اند که در سالی کامل طلوع و سقوط آنها
اتفاق شود و میگفتند که هرگاه یک نوء سقوط کرد و نوء
دیگر که نظیر و رقیب آنست طلوع نمود باران میشود پس
میگفتند که باران ما بسبب فلان نوء است و بطلوع نوی از

انوا نوٗ پانزدہم ان ساقط میشود ولہذا طالع و ساقط را بسبب
بادگر رقیب می گویند وانحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ تغلیظ
درمذمت این اعتقاد نمود منشاٗ ان ہمین بود کہ عرب مطر را
منتسب بنوا می ساختند لاکن اگر کسی مطر را از فعل الہی داند و
مرادش ازین قول کہ مطرنا بفلان نوٗ است ہمی بوقت طلوع
یا سقوط آن است پس درین قول محذوری نیست چنانکہ شیخ
عبد الحق دہلوی نقلا عن جامع الاصول در ما ثبت من السنۃ نقل
کرده با لجملہ درینجا مراد از منازل قمر ہمان مخفی ای بست
و ہشتگانہ است کہ قمر ہر روز یک منزل از ان طی می کند
والیہ یشیر قولہ تعالی ٭ والقمر قدرناہ منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم ٭ و از برای تحدید و تشکیل این منازل صور کواکب
ثوابت کہ در ان واقع اند تعین نموده اند و چون مجموع دایرہٗ
منطقۃ البروج سیصد و شصت و پنج درجہ است پس بعد
تقسیم آن بر بست و ہشت ہر منزل دوازده درجہ و پنجاه
و یک دقیقہ و بست و شش ثانیہ بالی شد و اسمای عرب
این منازل بست و ہشتگانہ بدین نہج است شرطین بطین
ثریا دبران ہقعہ ہنعہ ذراع نثرہ طرفہ جبہہ زبرہ صرفہ عوا
سماک اعزل غفر زبانا اکلیل قلب العقرب شولہ نعایم بلدہ

سعد ذابح سعد بلع سعد السعود سعد اخبیه فرغ مقدم
فرغ موخر * مطلب سوم از مقصد اول * در بیان شبانه
روز و ایام هفته و ازمنهٔ ساعات و متعلقات آن باید دانست
که روز عبارت از شبانه روز است و شبانه روز باصطلاح
هر طایفه مختلف است حکمای فارس و یونانان از وقتی گیرند
که مرکز شمس بر نصف النهار رسد و زمانه مابین دو نصف النهار
یک شبانه روز باشد که آنرا یوم بلیله گویند و نزد منجمان
هند ابتدای آن از طلوع مرکز آفتاب است پس مابین الطلوعین
مقدار شبانه روز باشد و نزد ترکان از حین غروب
مرکز آفتاب است و نزد حکمای فرنگ شروع آن از وقت
رسیدن مرکز آفتاب بوتد الیل بود و همین مقدار شبانه روز از نصف
شب تا نصف شب دیگر باشد و پیش اهل شرع
شروع شبانه روز بعد از غروب تمام قرص آفتاب است
و ابتدای روز باتفاق همه اهل هیئت از طلوع مرکز آفتاب
است و منتهای آن حین غروب مرکز شمس و نزد اهل شرع
شروع روز از وقت طلوع صبح صادق است و آن وقتی
است که دران بیاض صبح منبسط شود و منتهای روز همان مبد
شبانه روز است بر مذهب ایشان و مبدا شب نزد

هر یکی از ان است که منتهای روز او ست و منتهای شب
مدو رد پس شبانه روز تا نگین بست و چهار ساعت
است نه بیشش و نه کم لیکن هرگاه در روز کم می گردد در شب
می آفزاید هرگاه از شب کاهد در روز زیادت می پذیرد و این
امر مختلف می شود بحسب ارضه و آفاق در بلدان شمالی
العرض مثل تمام هندوستان و دیگر ولایات درازترین
از روزها آنست که در ثلث آخر حزیران باشد و ان ثلث
آخر ماه جون انگریزی است همان منتهای طول نهار باختلاف
آفاق است و همین است منتهای کوتاهی شب بعد از ان
روز شروع در نقصان گیرد و شب در زیادت تا اینکه
ایام مهرجان رسد و روز و شب مساوی گردد و آن
در ثلث آخر ماه سبتمبر است باختلاف آفاق و درین عرصه
روز و شب هر دو دوازده دوازده ساعت گردد و بس
در ثلث آخر ماه دسمبر طول شب منتهی شود که همان انتهای
قصر نهار است باز شب شروع در نقصان گیرد و روز
در زیادت تا اینکه ایام بهار رسد و شبانه روز مساوی
گردد و آن در ثلث آخر ماه مارچ باشد باز روز شروع
در زیادت گیرد و شب در نقصان و درین مقام دو جدول مرقوم

می گردد که از اول حال درازی و کوتاهی شب وابتدا و انتها و مقدار آن
و اعتدالین بقید تاریخ در جمله بلاد که مابین عرض البلاد بست و یک
درجه و سی دقیقه و سی درجه واقع اند معلوم خواهد شد و از
جدول دوم حال طلوع و غروب آفتاب در همان بلاد مذکوره
بتعیین تواریخ تمام سال منکشف خواهد شد و اگرچه در آفاق بلاد
فی الجمله تفاوت در تعیین طول و قصر شبانه روز واقع
می شود لکن نزد حکمای فرنگ باین فرق قابل اعتنا نیست لهذا
موافق مذهب انها تمام آمده هر دو جدول مذکوره در صفحه حاضره مرقوم
است و طریقه استعمال جدول اول ظاهر است محتاج بشرح و بیان
نیست لاکن طرز دریافت طلوع و غروب از جدول ثانی اینست
که هر بلده یکه حال طلوع و غروب آن در یافتن منظور باشد اول
عرض البلد آن دریافت نمایند انچه عرض البلد آن باشد در خانهای
عرضی جدول که بالای آمده اند نظر کنند که درجات عرض البلاد
بقاعده اکه مرقوم است و دقایق آن بهندسه و مقام عرض البلد شهر
مطلوب الطلوع و الغروب متعین ساخته اگر طلوع مطلوب
است از جانب راست و اگر غروب مطلوب است از جانب
چپ در ماهی و تاریخیکه دریافت ان منظور است بمقابل هردو
یعنی بمحاذات آن تاریخ در خانهای عرضی جدول عین را

جدول ثاني سابور در بيان طلوع وغروب آفتاب در بلاديكه مابين عرض ۲۱ درجه ۳۰ دقيقه و ۳۰ درجه واقع اند

طلوع آفتاب				کا ۳	کب ۳	کج	کد	که	که ۳	کو	کز	کح	کح ۳	ل ۳۰	غروب آفتاب			
		۲۱	دسمبر	۳۹ و	۳۱ و	۳۲ و	۳۰	۳۲ و	۳۱ •	۳۹	۵۱ و	۵۲ و	۵۳ و	۵۸ و	جون	۲۱		
		۱		۳۸ و	۳ و	۳۱ و	۳۳ و	۳۹ و	۳۷ و	۳۱ و	۵ و	۵۲ و	۵۳ و	۵۷ و		۱	۲	
جانواري	۹	۲		۳۶ و	۳۸ و	۳۹ و	۳۱ و	۳۳ و	۳۳ و	۳۵ و	۳۱ و	۵ و	۵ و	۵۳ و		۲۱	۱۲	جولای
	۱۵	۲۹		۳۵ و	۳۹ و	۳۷ و	۳۹ و	۳ و	۳۳ و	۳۰ و	۳۵ و	۳۷ و	۳۸ و	۵۱ و		۲۵	۱۸	
	۲	۲۱	نومبر	۳۳ و	۳۵ و	۳۶ و	۳۷ و	۳۹ و	۳ و	۳۱ و	۳۳ و	۳۵ و	۳۶ و	۳۶ و	می	۲	۲۲	
	۲۸	۱۲		۳۱ و	۳۳ و	۳۴ و	۳۵ و	۳۷ و	۳۸ و	۳۹ و	۳۲ و	۳۴ و	۳۳ و	۳۶ و		۱۵	۲۸	
	۱	۱		۳۹ و	۳۹ و	۳ و	۳۱ و	۳۳ و	۳۰ و	۳۵ •	۳۹ و	۳۴ و	۳۸ و	۳۱ و		۸	۵	
	۸	۲		۳۵ و	۳۶ و	۳۹ و	۳۴ و	۳۹ و	۳ و	۳ و	۳۱ و	۳۴ •	۳۰ •	۳۹ و		۱	۱۲	

غرض البابد نگاه کنند که همان مقدار طلوع یا غروب خواهد بود
پس در هر خانه بجای علامت ساعت که شش یا پنج است و یا ده
نوشته شده و علامت دقائق بر قوم هندسه مثلاً اگر در کدام
خانه این علامت است و ۴۰ شش ساعت و چهل دقیقه باید
فهمید و بجائیکه این علامت است ۵۰۵ پنج ساعت و پنجاه دقیقه
تصور توان کرد و هکذا تا آخر و چون منظور است که رساله عام فهم باشد لهذا
اصطلاح رقوم نجومی مرقوم نشد و چون از هر ماه همگیس چند تاریخ مرقوم شد
پس تاریخهای که ذکران متروک شده طلوع وغروب نصف اول آن
تاریخهای متروکه موافق طلوع و غروب تاریخ ماقبل آن و طلوع
وغروب نصف ثانی موافق طلوع و غروب تاریخ مابعد آن باید گرفت
واگر زیاده تر تحقیق و تدقیق منظور باشد پس هر قدر اختلاف
که در هردو تاریخ قبل و بعد شده است آنرا تقسیم نموده حصه
رسد برای تاریخهای متروکه تعین باید کرد ٭ قاعده ٭ دستور اینست
که بر هر قدر که طلوع آفتاب باشد انرا اگر از دوازده کم کنند
انچه باقی ماند همان مقدار غروب خواهد بود واگر مقدار غروب را
از دوازده کم کنند همان مقدار طلوع خواهد بود مثلاً اگر طلوع
بر شش ساعت و چهل دقیقه باشد اگر انرا از دوازده کم کنند
پنج ساعت و بست دقیقه باقی می ماند همین مقدار غروب

آن روز خواهد بود * قاعده دیگر * هر قدر که طلوع آفتاب است اگر اورا دوچند کنند همان مقدار آن شب خواهد بود و هر قدر که غروب است اگر اورا دوچند کنند همان مقدار آن روز خواهد بود و چون بنابر دریافت طلوع وغروب شمس حاجت در یافت عرض البلد شد لهذا باجمال از ماهیت آن و بعد از ان جدولی حاوی عرض البلاد بعضی از مکانات مشهوره هندوستان بقلم می آید بدانکه اهل هیئت هر دایره را سیصد و شصت حصه کنند و هر حصه را درجه نام نهند باز هر درجه را شصت حصه کنند و حصه شصتم را دقیقه گویند و همچنین تقسیم دقیقه ثانیه وثالثه تا عاشره واست لاکن اینجا حاجت به تفصیل ان نیست و یک دایره عظیمه بر فلک نامی فرض می کند و انرا معدل النهار نام نهند و هرگاه آفتاب بران دایره می رسد شب وروز مساوی می گردد و ان در هر سال دو بار اتفاق می افتد که یکی را اعتدال خریفی گویند و دیگری را اعتدال ربیعی پس اگر فرض کنند همان دایره عظیمه را که کره زمین را قطع کند پس خطیکه از قطع کردن ان دایره بر زمین پیدا شود آنرا خط استوا گویند و بلاد یکه عین بر بین خط واقع اند انجا همیشه شب وروز مساوی باشد و زمانه انجا مدام شان زمانه ایام بهار باشد و این بلاد را هیچ عرض نیست و بلاد یکه جانب

ضمیمه از صفحه ۵۸

جدول طول بلد و عرض البلد بلاد مشهور هندوستان و بعضی ممالک و ولایات که در آن طول البلد مشرقی و عرض البلاد شمالی است

اسم بلاد	طول البلد درجه	طول البلد دقیقه	عرض البلد درجه	عرض البلد دقیقه
اباره	٧١	٥٠	٣٦	٥٢
اجمیر	٧٣	٣	٢٦	٣
آمن	٧٥	٣٩	٢٣	٩
حیدراباد	٧٢	٤٣	٢٣	١
حصارنگر	٧٣	٥	٩	—
ترکاش	٧٩	٢١	١٢	٥١
صهیان	٥١	٣٦	٣٣	٣٥

اسم بلاد	طول البلد درجه	طول البلد دقیقه	عرض البلد درجه	عرض البلد دقیقه
دهرناب	٧٧	٢٥	٢٣	٣
دماه	٧٧	٥	٢٦	٥٧
بیجاپور	٧٥	٣٩	١٩	٢٨
بهروچ	٨٧	٣٦	٢٣	٣٨
دوهد	٨٥	٢٧	٢٦	١٣
مالوه	٧٩	٣	٢٦	١٥
دلپور	٨	+	٢٣	٣

اسم بلاد	طول البلد درجه	طول البلد دقیقه	عرض البلد درجه	عرض البلد دقیقه
سلطان پور اوده	٨٢	+	٢٦	٨
سلهت	٩١	٥	٢٣	٥٩
سمانه	٧٧	٨	٣	×
سهارنپور	٧٧	٣١	٢٩	٥٥
سهسرام	٨٣	٥٥	٢٣	٥٦
سیوستان	٧١	٣٢	٢٨	٨
سور	٧٢	٣	٣	٣

اسم بلاد	طول البلد درجه	طول البلد دقیقه	عرض البلد درجه	عرض البلد دقیقه
گورکهپور	٨٣	١٦	٢٦	٥
لاهور	٧٣	٢٩	٣١	٢٧
لکهنوتی	٧٥	٥١	٣	٣٣
لکهنو	١	٥٨	٢٦	٥٣
متهرا	٧٧	٣٨	٢٧	٣٥
مندسور	٣٩	٣٣	٢٥	٢٨
مراداباد	٧٨	[illegible]	[illegible]	٩

شمال یا جنوب از ان خط منحرف اند پس قوسیکه از بلده منحرف تا خط مذکور است آن قوس عرض البلد است و اگر انحراف جانب شمال است عرض البلد شمالی گویند و اگر جانب جنوب است عرض البلد جنوبی نامند و معموری عالم تمام سمت شمال خط استوا است و جانب جنوب بعضی جزایر اند و بس و درین جدول عرض البلد اکثر بلاد ممالک هندوستان مرقوم می شود و بکانانی که درین جدول نباشند عرض البلد آن هر بلده یکه قریب تر از ان باشد و عرض البلد آن در جدول موجود است همان مقدار فرض باید کرد که برای استخراج طلوع و غروب وغیره کافی خواهد بود و یکی از اصطلاح اینها طول البلد است تشریح ان بر وقت دیگر گذاشته اینجا مراد عرض البلد در یک جدول ذکر کرده می شود و بالفعل بطریق علوم متعارفه تسلیم باید کرد که اینهم یک چیزی است و جدول عرض البلد و طول البلد در صفحه علحده مرقوم است باید دانست که پیشتر مذکور شد که شبانه روز همگین بیست و چهار ساعت است و ساعت را بهندی گهنته گویند وآنرا بر شصت تقسیم کنند و حصه شصتم ساعت را دقیقه گویند و بانگریزی آنرا منت نامند واین دقیقه را هم شصت حصه

کنند و حصه شصتم آنرا ثانیه نامند و بانگریزی آنرا سکنڈ
گویند و این ثانیه را شصت حصه نمایند و حصه شصتم آنرا ثالثه
گویند و همچنین تا عاشره تقسیم کرده اند لاکن اینهمه تقسیمات
یعنی بعد از دقیقه بجز محاسبین ارصاد و زیجات کارآمد کسی
نیست و اهل هند شبانه روز را بر شصت حصه تقسیم کنند
و حصه شصتم آنرا گهری نام نهند پس دو نیم گهری را یک
ساعت باشد و گهری را هم شصت حصه کنند و حصه شصتم
را پل نامند پس دو نیم پل را یک دقیقه باشد و پل را
هم شصت حصه کنند و حصه شصتم را بپل نام نهند و در عرف
ساعت بر گهری هم اطلاق یابد لاکن آنرا ساعت عرفی گویند
و گهنته را ساعت نجومی و نیز شبانه روز را بر هشت جز تقسیم
کنند و هر جز را پاس نام نهند و بهندی آنرا پهر گویند پس چهار
پهر روز را کنند و چهار پهر شب را و مقدار پاسها باعتبار
درازی و کوتاهی شب و روز مختلف میباشد و دانشمندان
هر دیار برای ادراک مقادیر شبانه روز و ضبط اوقات طرق مختلفه ایجاد کرده اند
در هندوستان طستی مدور کلان برنجی معلق کرده بعد انقضای
هر ساعت عرفی آنرا از چوبی می زنند که آوازان دور تر رسد و هم
خاص و عام از مقدار انقضای شبانه روز مطلع گردد و آنرا

گهریال نام نهند و برای او راک عمله گهریال دو وضع ایجاد
یافته یکی اینکه دو ظرف زجاجی مجوف سازند و هر دو بواسطه
یک انبوبه زجاجی متصل سازند که گویا هر دو یک ظرف گردد
و هیچ راهی و منفذی از بیرون نکنند مگر اینکه سوراخی باریک
کنند که از یکطرف بطرف دیگر راه دارد و در یکی از ان ریگ
انمقدار پر کنند که اگر انرا معکوس کنند از راهی که در انبوبه
است آن ریگ بعرصه یک گهری در ظرف دوم در آید که حال
انقضای یک گهری دریافته گهریال یکضرب عمله گهریال زنند
و باز ان ظرف را معکوس کنند و طریقه دیگر اینست که کاسه
از رصاص سازند و بوسط آن سوراخی کنند بایمقدار که اگر کاسه را
در آب نهند آب براه السوراخ در یک گهری بکاسه درآید
آنگاه آن کاسه غرق شود و انقضای یک گهری معلوم شود و اکثر
عمله گهریال الاول در سفر بکار دارند و ثانی را در حضر
و در هندوستان قبل از انکه ساعت انگریزی رواج یابد
مرسوم بود که اشخاص کم مایه و متوسطین که طاقت ملازم
داشتن عمله گهریال نداشتند یکی ازین دو آله بهم رسانیده
میداشتند و شصت دانه یا سی دانه بطور دانهای تسبیح
در رشته منتظم کرده موافق طریقه حساب پهر ان دانها را

از یکطرف بطرف دیگر می برند و از ان ضبط اوقات میساختند بالکه الحال هم بعض کم مایگان و نیز بمه لکه رواج گهری تا نیست یا تمیز آن دشوار داشتند همچنین عمل آرند و طریقه ضرب گهری یال اینست که بعد از طلوع صبح صادق چون یک ساعت عرفی گذشت یک ضرب بر گهریال زنند و بعد دو ساعت دو ضرب و همچنین تا غروب و وقت شب شروع از غروب کنند و چون هریکی از شب و روز را بر چهار چهار پهر قسمت کرده اند و متساوی آن بحسب اختلاف درازی و کوتاهی آن مختلف می باشد لهذا معمول است که در ایام مساوات یوم و لیله دو پهر اول و آخر هم در شب و هم در روز هشت هشت گهری گیرند و دو پهر وسطی هفت هفت گهری که مجموع سی گهری شد و مجموع شبانه روز شصت گهری و در روز های دراز دو دو پهر اولین نه نه گهری و دو دو پهر وسطی هشت هشت گهری که مجموع آن سی و چهار گهری شد و شب را دو دو پهر اولین هفت هفت گهری و دو دو پهر وسطی شش شش گهری که مجموع آن بست و شش گهری شد و در ایام شبهای دراز عکس آن و ظابطه است که چون بعد از طلوع فجر گهری یا بمقدار یک پهر سینه گهریال زنند

بار همان اعداد گهری های پهر اول را زنند و بعد مکث قلیلی
یک ضرب دیگر زنند که اشاره با نقضای یک پهر باشد
بعد از ان که در پهر دوم شروع کردند بعد انقضای یک گهری
بر یک پهر اول یک ضرب زنند و بعد مکث قلیلی یک ضرب دیگر
زنند که معلوم شود یک گهری بر یک پهر گذشت و همچنین
بعد انقضای دو گهری بر یک پهر اول دو ضرب متصل زنند
و بعد مکث قلیلی یک ضرب دیگر تا اینکه ضربات پهر دوم هم
ختم شود آنگاه عدد پهر دوم گذشته باز مکرر کنند و بعد مکث
قلیلی دو ضرب دیگر زنند که ایما با نقضای دو پهر باشد باز
در پهر سیوم شروع نمایند و بعد اتمام عدد آن پهر همچنین
اعداد سه پهر مکرر کرده بعد مکث قلیلی سه ضرب دیگر
باشاره انقضای سه پهر زده در پهر چهارم شروع کنند و بعد
اتمام آن اعداد هر چهار پهر مکرر نموده همان نهج بعد توقف قلیل
چهار ضرب زنند و انرا گجر بام گویند و آن به تمامی روز بعد
غروب باشد و به تمامی شب وقت صبح صادق و باز گجر
بار از یک گهری شروع نمایند و چون در هندوستان اکثر
امور از خصوصیات پادشاهی بود منجمله آن یکی اینهم بود
که بعد یک گهری هم از شب و هم از روز بجز گهریال

پادشاهی بدیگر گهریالها نزد او باشند چنانچه این عادت
گهریالیان هنوز باقی است که های دیگر سوای کارخانهٔ پادشاهی
یک گهری ... نوبت دارد و گهری شمر و نج ساز...
و اول حرکت آلهٔ ساخته اند مشتمل بر اجزای چند از آهن
وغیره و در آن قوت قبض و بسط بر بسته اند ای بهنه نهاده اند
که اگر کسی انرا قبض کند و بعد ترکیبش خود بخود وا شود از آن بسط
بمناسبتی که داشته اند پیدا میشود و بسط آن بصورت تدریجی
است یعنی محرک اول بر خود پیچیده و بمناسبتی معین و بالای
آن لوحی مدور از چینی یا طلا و نقره وغیره دور و پشت آن
سوراخی کرده بواسطهٔ عمودی که بسبب تحریک محرک
اول آن عمود هم بر خود پیچیده و از آن سوراخ گذرانیده
تعبیه کرده و بر سر عمود مذکور دو سوزن یکی کلان و یکی خورد تعبیه
تعبیه نموده اند و طول سوزن کلان مقدم از نصف قطر دایره
ایست که بر آن لوح کشیده اند و این هر دو سوزن گرد دایرهٔ آن
لوح پیچیده و مذکلان از آن در یک ساعت یکدوره تمام میکند و خورد
در دوازده ساعت یکدوره تمام میکند و بر دایرهٔ مذکور هندسه
که از یک تا دوازده پس هرگاه سوزن خورد از دوازده
بر یک خواهد رسید بالضروره سوزن کلان از دوازده حرکت

گرد یک دوره تمام خواهد کرد و باز بر دوازده خواهد رسید و همچنین
سوزن خورد هرگاه از یک بر دو خواهد رسید سوزن کلان دوره
دیگر تمام خواهد کرد تا آنکه هرگاه سوزن خورد یک دوره تمام خواهد نمود
سوزن کلان دوازده دوره خواهد نمود چه فرض و معین کرده شد که حرکت
خورد دوازده یک حصه حرکت سوزن کلانست و هرگاه عین
وقت نصف النهار یا نصف اللیل هر دو سوزن را بر دوازده دارند
پس سوزن خورد از حرکت خود ممیز ساعت خواهد بود و آن هندسه‌ها
از یک تا دوازده مذکور از زمان گذشته از ساعات خواهند بود
و چون هر ساعت منقسم است بشصت پس مابین هر یک
از علامات ساعات پنج پنج دقیقه خواهد بود لهذا مابین هر دو ساعت
از یک تا دوازده پنج پنج نقطه خورد کرده اند که سوزن کلان
از مرور خود از یک نقطه به نقطهٔ دیگر ممیز دقایق ماضیه باشد
پس هرگاه سوزن کلان مثلا بر عدد شش رسید و شروع
حرکت از دوازده شد لامحاله سوزن خورد مابین دوازده و یک
خواهد بود در این صورت معلوم شد که سی دقیقه ساعت بعد
از دوازده گذشت و همانا اینست اصل ایجاد این آله که
آنرا انگریزی واچ میگویند و ترجمهٔ آن بلفظ پاس است
بمعنی نگهبان لاکن آله در هندوستان آنرا گهری گویند

و بعضی ساعت نامند از جنس تسمیهٔ شی باسم محل تعداد آن و دیر
آله صنایع عجیبه ثمل او روید و اکنون در اکثر بانگله تمام اینقسم آله محرک
واحد اجزای ساعت و دقایق میدارند و در بعضی محرک ثانیه و ثالثه
هم دارند و برای آن دایره و سوزن های خورد دیگر بران لوح تعبیه کنند
و اوضاع این آله از کمیت و کیفیت و عظم و قدر مختلف و بکثرت
است چنانکه از قصر آن بجهی دیده شد که زیر نگین انگشتری می بود
و بعظمت اینچنان است که شنیده شد که قطر آن پنج چهار ذراع
بانگله زیاده میباشد و بعضی اقسام چنان هم تیار کردند که در آن
جزوی از اجزای از دقائق بانقضای ساعت خود بخود بر یکی از اجزای دیگر
آن فرع میآیند و آواز می دهد و همچو ساعت را کلاک نام نهند یعنی
آواز دهنده و همچنین گهریال متعارف هندوستان هم انگریزان
در افواج جرار رساله های سوار و پیاده در هر رساله و هم امرای کلان
ایشان سر دیو رهی های خود می دارند که نواخت آن هم در ساعت
کلاک و هم در گهریال بر ساعت نجومی یعنی گهنته است و در
گهریالها بعد چهار و هشت و دو وار دو همان حلقه را مکرر کنند و آنرا هم
اهل هند گجر نام نهند و در جهازات انگریزی و غیره از خورد تا کلان
طریقهٔ جداگانه جهت حفظ اوقات ملاحان و دیگر عملهٔ جهازات
است که زنگلهٔ کلان آویخته اند و در شبانه روز از یک تا هشت

شش بار انرا جنبش دهند باین طریق و قتیکه نصف ساعت بر دواز ده گذشت یکبار جنبش دهند و نواخت یکساعت دوبار و بر یکونیم سه بار و بر دو ساعت چهار بار و بر دو ونیم ساعت پنج بار و بر سه ساعت شش بار و بر سه نیم هفت بار و بر چهار هشت بار وآنرا مکرر کنند ما بر چهار و نیم یکبار جنبش دهند و بر پنج و نیم دوبار تا هشت بار کامل گردد و باز مکرر کنند و از هشت و نیم شروع کنند که بهمان نوع اول یکبار جنبش دهند و بر نه سه ساعت دوبار که تا دوازده ساعت باز هشت بار جنبش شود وآنرا نیز مکرر کنند و بعد از دوازده باز بهمان طریق شروع کنند پس از یک تا هشت سه بار در روز وسه بار در شب جنبش زنگله بعمل آرند واوقات دریافت نمایند لاکن درین جنبش ای زنگله بسبب تکرار از ابتدا اجانب را در فهم آن صعوبت شود و بعد محاورت آن شکی باقی نمی ماند مضمون این بیت گویا برای همین قاعده ضبط شده * بیت * لیک باید ترا تمیز مدام * تا کم چاشت را نگوئی شام * وزمانه را تقسیمی دیگر است بایام اسبوع یعنی هفته پس یکهفته هفت شبانه روز را گویند وبرای هریکی از ایام هفته نامی جداگانه نهاده اند وهریکی از ان منسوب است

کوکبی از سبعهٔ سیاره مالکه در بعض السنه آنرا باسمای بهال
کواکب نام برد کرده اند چنانکه در هندی و انگریزی و ایشان جدولی
جاوی ایام هفته در زبان عربی و فارسی و اردو و هندی و انگریزی
باشاره باسامی آن بکواکب سبعه مرقوم میگردد

نامهای هفته بعربی	نامهای هفته بفارسی	نامهای هفته باردو	نامهای هفته بهندی	نامهای هفته بانگریزی	کواکب منسوب الیه
جمعه	آدینه	جمعا	شکروار	فرائی دی	زهره
سبت	شنبه	سنیچر	سنیچروار	ساتردی	زحل
احد	یکشنبه	اتوار	ربی وار	سندی	شمس
اثنین	دوشنبه	پیر	سوموار	منڈی	قمر
ثلثاء	سه شنبه	منگل	منگلوار	تیوزدی	مریخ
اربعاء	چهارشنبه	بدھ	بدھوار	وڈنسڈی	عطارد
خمیس	پنجشنبه	جمعرات	برهسپت وار	تھرسڈی	مشتری

باید دانست که در هر قوم یکی از ایام هفته را مخصوص
بعبادت دارند و بزرگ شمارند و در آن روز از اکثر کارهای

دنیوی احتراز کنند و از همان روز شروع هفته گیرند نزد اهل
اسلام روز جمعه است که این روز را مخصوص بعبادت
داشته اند و ادای صلوة جمعه هر مسلم را باید که از جمله
کارهای دنیوی احتراز کند و اگر خدا توفیق دهد تمام آن روز را
مخصوص بعبادت دارد و که در احادیث صحیحه وارد شده که
در روز جمعه ساعتی از ساعات است که دران روز هیچ کس
چه دعائی کند الا باجابت رسد و درین ساعت اختلاف است
بعضی گویند که ساعت اول جمعه قبل طلوع آفتاب است
و بعضی گویند ساعت آخر قبل غروب و همچنین درین باب
اقوال مختلف بسیار اند پس گویا ساعت اجابت مخفی
داشته شد تا هر مسلم به تلاش آن تمام آن روز را مخصوص
بعبادت دارد چنانکه لیلة القدر در لیالی ماه مبارک رمضان
مخفی است تا تمام لیالی این ماه عظیم الشان بقیام و عبادت
گذرد و وقتیکه اذان جمعه شود ازان وقت تا فراغ از صلوة بیع
و شرا و دیگر عقود بر اهل اسلام حرام مطلق است
قال الله تبارک وتعالی واذا نودی للصلوة من یوم الجمعة
فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع * یعنی هرگاه ندا الصلوة جمعه
شود سعی کنید بطرف ذکر خدا و ترک کنید بیع را و دلالت

امر دوم خصوص رعایات از مسلمات مسائل اصول است
گو در تعامل این اخبار باشد بالجمله شرف و بزرگی این روز
بزرگ کثیر است و مقامهای خود گو یکی از شرف آن
نسبت ایام دیگر اینست که این روز عید مسلمانان قرار
داده شد و در این باب احادیث بسیار آمده و دیگر از
احادیث وارد شده که احتراز کنید از عقد نکاح مابین عیدین یعنی
اگر روز عید جمعه واقع شود پس عقد نکاح مابین هر دو
دوگانه یعنی دوگانه عید و دوگانه جمعه نشاید و در عوام
شهرت دارد که مابین عید الفطر و عید الاضحی نکاح ممنوع
است ظاهر اما آن همین حدیث باشد که بافهمی معنی حدیث
در حیز موضوع لا برود و حالانکه خود حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم با ام سلمه رضی الله عنها نکاح در ماه شوال
کرده اند همچنین بسیاری یوم یکشنبه را از اعظم ایام شمارند
و در آن روز اکثر کسان که نسبت تام بر عقاید خود دارند از کارهای
دنیوی احتراز کنند و یهود روز شنبه را مخصوص بعبادت دانسته
و در اسلام گاهی اعظم از جمعه نمی نگارند یا در روز شنبه
نبوده است و یهود هم مشروع بحث از یکشنبه کند و مطهر
بودن آن روز شخص محترم شمارد لکن تخصیص این روز

برای عبادت دون ایام اخر ممنوع شد * مطلب چهارم
از مقصد اول * در تحقیق و تعین زمانه و سال و ماه و تقسیم آن
موافق حرکات یومی مذهب اطرلق شاستر و خوش اهل هند
باید دانست که مدار گردش روزگار بر قلمرو باعتقاد هنود
بر چهار دور است یکی ست جوک دوم ترتیا جوک سیوم
دواپر جوک چهارم کلجوک و هرگاه دور کلجوک تمام شود
باز از سر نو دور ست جوک در آید و معنای لکجوک
گردد و علی هذا القیاس همیشه احوال جهان بر یک منوال بود
و از ابتدا و انتها نشانی پیدا نیست و مدت ست جوک
هفده لکهه و بست و هشت هزار سال متعارف است و درین
دور اوضاع جهانیان بر صلاح و سداد است و وضیع و شریف
و فقیر و غنی از مسالک راستی و درستی و مرضیات الهی
تجاوز نمی نمایند و عمر طبیعی ایشان درین عهد یک لکهه سال
عرفی است و ایام ترتیا جوک دوازده لکهه و نود و شش
هزار سال عرفیست و درین زمانه سه حصه اوضاع آدمیان مقتضای
رضای الهی است و عمر طبیعی ایشان ده هزار سال معروف
است و دور سیوم که عبارت از دواپر جوک باشد هشت
لکهه و شصت و چهار هزار سال متداول است درین عهد

روشش جهانیان بر درست کرداری و راست گفتاری است
و عمر طبیعی مردم هزار سال مشهور است. عمر حضرت
آدم و نوح و امثال ایشان که هزار سال و قریب هزار سال
نشان میدهند اهل هند قبول میکنند و میگویند که چون ایشان
در آخر دواپر جوگ بوده اند عمر ایشان دراز داشته اند و مدت
دور چهارم یعنی کلجوگ چهار لکه و سی و دو هزار سال
متعارف است و در این دور سه حصه اکثر از عالمیان بر
ناراستی و نادرستی است و عمر طبیعی درین عهد صد سال
است و خلاصهٔ ایام هر دور آنست که مقدار کلجوگ
هرگاه مضاعف شود مدت ایام دواپر جوگ است و هرگاه
مقدار کلجوگ بر دواپر جوگ زیاده شود مدت دور ترتا
جوگ است و هرگاه مقدار کلجوگ بر ترتیاجوگ زیاده شود
مدت ست جوگ میشود و آن حساب اهل هند تا حال که تاریخ
هجرت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
یکهزار و دو صد و شصت و سه رسیده است از دور کلجوگ
چهار هزار و نه صد و سی و دو سال منقضی گردیده و اتفاق
اهل هند بر آنست که حضرت باری تعالی پنج عنصر آفرید
چهار مشهور و پنجم آکاس و بعد از آن شخصی مجرد نهادی

دانش نژادی که مسمی به برهماست باختلاف روایت
از کتم عدم بجلوه‌گاه وجود آورده واو را وسیله آفرینش
و سبب ایجاد عالم ساخت وبرهما انسان را بادن خالق
از کمن خفا بمنصهٔ ظهور آورده چهار گروه ساخت برهمن چهتری
بیس سودر طایفهٔ اولی را بجهت مجاهدات و ریاضات
وحفظ احکام وضبط وید معین ساخته پیشوائی معنوی باینها مفوض
گردانید ثانی را برای ریاست وحکومت صوری نصب فرموده
مقتدائی عالم ظاهر بادشاهان ساده وسیلهٔ انتظام جهانیان گردانید
طایفهٔ ثالث را بجهت مزارع و مکاسب وسایر حرف تعین
کرده جماعهٔ رابع را بجهت اقسام خدمت معین ساخت
وبرهمای مذکور کتابی که متضمن صلاح معاش و معاد باشد بظهور
آورده که انرا بید می نامند وآن صد هزار اشلوگ است
واشلوک عبارت است از چهار جزو وهر جزو کمتر از
یک اچهر وزیاده از بست وشش اچهر نمیباشد واچهر بحرف
را میگویند یا دو حرف ثانی ساکن وبا تعلق دانایان هند عمر گرامی
این اعجوبة الخلایق که مخترع کتاب مذکور است صد سال است
لیکن صد سال غـ عرفی چه هر سال او را سیصد و شصت
روز نشان میدهند وهر روزی مشتمل بر چهار هزار دور مذکور

و هرشی تد ستور روز متضمن چهار هزار جوگ سطور
و دانشوران برهمن متفق اند که تا این زمان چندین برهما بعالم
ظهور آمده و در پرده اختفا در آمده و این برهما موجود هزار
و یکم است و از عمر او پنجاه سال و چیزی گذشته شروع
در نصف آخر او است ٭ تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا
و شک نیست که مثال ما مردم در این عالم مانند جماعتی است
که اینها نابینا باشند و فیلی در نظر رسیده که هر یک به تحقیق و تجسس
حالش دست رفت دست کسی برگوش او افتاد و دست کسی
بر پای او و دست کسی بر خرطوم او و دست کسی بر پشت
او پس بعد اجتماع باهم کسی که گوش او را گرفت گفت
فیل بصورت دو بادبانی کلان است و کسیکه پایش بدست آورد
گفت نه بلکه بصورت عمود است و کسیکه خرطوم بدست
یافته گفت نه بلکه بصورت مشکیزه است و کسیکه تا پشت
او رسید گفت اینها مزخرف میگویند فیل مرتفع کلان و بلند است
و باهم بنزاع و پرخاش مدة العمر ماندند و همه غافل از اینکه
فیل ماهیتی دیگر است عالی و بالا از افهام جمله تماشائیان
و هر کس شمه از تمیز یافته خود را ممیز حقیقی تصور کرد
و دیگری را بی تمیز و نزد ارباب بصیرت بود جمله اینها بی تمیز

و بحیثیت ادراک امری عرفی نامه یا تعبیر و لیکن اماه و اماد انکه ایچکونه منشای تمییز نیاته صرف بر تصور باطل خود خود را تمییز حقیقی پندار د * اللهم اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین * و سنین مروجه ولایت هندوستان باختلاف ممالک و بلدان مختلف اند و شهور و ماهها اگرچه همین اسمها که بیشتر در جدول شهور فارسیین و غیره مرقوم شد در اکثر ممالک و بلدان با اختلاف لهجه رواج دارند که بعضی حا قمری گیرند و بعضی جا شمسی و انچه در ریچات و تقاویم ممالک معتبره رواج تحریر ان است شهور قمری گیرند و سنین شمسی که چون حرکت سوی قمر به نسبت حرکت سوی شمس تقریبا دوره و رکم است امر ادر سه سال مجتمع ساخته در حوالی سال سیوم یکماه را مکرر کنند و آن سال سیزده ماهه گیرند و این ماه مکرر را بماس و لوندگویند و در بین ماه لوند هنود او اکثر کارها حتراز کنند و ابرا و اخل سال نشمارند تا اینکه سلاطین در انجگان مواجب ملازمان در ین سال بابت یکماه مکرر ندهند پس در حقیقت سال را شمسی دانند و ضابطه ماه لوند اینست که در هر ماه سنکرانت یعنی شمسی که دو بار اجتماع شمس و قمر شود ماه قمری

را که ماسیم آنها است مکرر گیرند چه بعضی شهور شمسی
سی و دو روز هم باشد پس اگر مثلا اجتماع بتاریخ اول
یا دوم ماه شمسی شد لامحاله بتاریخ سی ام یا سی یکم
اجتماع دیگر خواهد بود چه مقدار ماه قمری کم از سی روز است
و همچو ماهها باستقراء یکی ازین هفت ماه باشد چیت
بیساکهه جیته اساره ساون بهادون کوار و در پنج ماه باقی یعنی
کاتک اگهن ماگهه پوس دو اجتماع واقع نشود پس درین
ماهها لوند نباشد بلکه چون مقدار بعضی ازینها قلیلی از ماه قمری
کم است لهذا امکان دارد که در کدام ازین ماهها یک اجتماع
هم صورت نه بندد پس دران هنگام یکماه کم خواهند کرد
و آن سال که دران چنین اتفاق شود یازده ماهه محسوب گردد
و همچو اتفاق در کم از یکصد و بست سال واقع نشود
وازینست که در زیجات و تقویمات مینویسند یکی سمت
بکرماجیتی است که از جلوس راجه بکرماجیت میگیرند دیگر
سماکهها سالواهن است یعنی از جلوس راجه سالواهن گیرند
و شروع این سنین از نصف دوم چیت میشود و بالفعل
در دفاتر تحصیل خراج جمله ریاستهای هندوستان
کار صوبجات دهلی و اگره و اوده و الهاباد بر آمده از

سال فصلی به تحریر رواج دارد و اصل السال از عهد جلال الدین اکبر بادشاه ابن همایون بادشاه است و آسچیبین در مملکت بنگاله شهور شمسی گیرند و شروع سال از بیساکهه کنند لاکن در تعداد ایام شهور همیشه اختلاف میباشد که در سالی ماهی سی روزه و همان ماه در سال دیگر سی ویک روزه وعلی هذا القیاس حال جمله شهور است مگر مجموع سال کم و زیاد نمیشود و بحر روزیکه بر آید در سال که بیسه و فائده آن هنوز معلوم نشد و سال ملقب به سال بنگالی است و در ممالک اریسه در شهور همینه همین طریق مملکت بنگاله است لاکن شروع ماه یکروز پیشتر از شهور بنگالی گیرند و شروع آن از ماه آسن کنند و سال مروجه آنجا ملقب به ولایتی است و عملی هم گویند و ابتدای این هر دو سال هم از عهد اکبر بادشاه است بنقل فرمانی عام که ابو الفضل در یکی از مؤلفات خود نوشته است معلوم میشود که تا زمان اجرای آن در هندوستان بهر مملکت سالی جداگانه در تحریر مروج بود لهذا حکم نافذ شد که در تمام ممالک محروسه همگی یکسال هجری نوشته شود مگر شروع سال از همان ماه کنند که بیشتر می کردند نظر بران در ممالک معربیه بنظر بودن ماه کوار شروع فصل تحصیل خراج که از همان ماه شروع سال گیرند

از ابتدای سال فصلی کردند و در ممالک اڑیسه نیز نظر
سال عیسوی نام نهادند و ولایتی هم گفتند بنابر آنکه ایجاد اهل ولایت
بود چراکه در هندوستان پادشاه و اتباع او را اهل ولایت میگفتند
چنانچه الحال هم انگریزان را ولایتی گویند و همچنین در ممالک
دکهن هم سال ابتدای فصلی ماند و شروع آن از کدام ماه دیگر است
لکن در بنگاله ابتدای بنگالی ماند پس در حقیقت این هر سه سال
یعنی فصلی و بنگالی و عیسوی هجری است لکن این سالها شمسی اند
و سال هجری قمری لهذا تا حال اینقدر تفاوت از هجری رو داده
و اختلاف قلیلی که مابین فصلی و بنگالی است بسبب اختلاف
اصطلاح شمار ایام شهور است و بعضی ناواقفین که سال
بنگالی را شروع از عهد حسین شاه بادشاه بنگاله نوشته اند
غلط است چنانچه مضمون فرمان مذکوره سابق برآن دلالت دارد
و ظاهر است که نهصد و شصت و سه هجری که در آن
سال ابتدای سالها شروع شد تا حال این سالها مطابق بود
چنانچه از حساب معلوم میشود که شروع سال هجری نهصد
و شصت و سه است و ششم نومبر سال پانزده صد و پنجاه و پنج
بود و شروع سال فصلی نهصد و شصت و سه یکم کوار بود
که در دهم سپتمبر سال مذکور افتاده و شروع سال عیسی

نهصد و شصت و سه کم آسن بود که هشتم سپتامبر
سال مذکور شروع شد و شروع سال بنگالی نهصد و شصت و سه
یکم بیساکهه بود که در یازدهم اپرل سال پانزده صد
و پنجاه و شش واقع شد که این اتحاد جدوص در یکزمانه
شروع دلیل قوی بر بودن این سالها هجری است
و شروع ماه هندی از وقت استقبال کنند پس
تا وقت وقوع تفاوت دوازده درجه مابین نیرین تاریخ
اول است و آنرا پروا نامند و چون دوازده درجه ختم شد
پروا ختم گردیده دوج شروع شد تا وقوع تفاوت بست
و چهار درجه همچنین بر نیست تفاوت دوازده دوازده درجه
یک یک تتهه منتقل شود تتهه دیگر شروع گردد که تا وقت
اجتماع پانزده تتهه منقضی شود و این پانزده تتهه را پاکهه سودی
و شکل پچهه گویند و بعد از اجتماع شروع به پاکهه دوم شود
که انرا پاکهه بدی و کرشن پچهه نامند و انهم باز از پروا شروع
شود لاکن دستور است که اگر یک تتهه بعد از طلوع آفتاب
شروع و قبل از غروب منتقل گردید ان تتهه را دران روز
کم کنند و اگر قبل از طلوع شروع شد و بعد از غروب
انتقال پذیرفت آن تتهه را دران روز بشمار نه آرند و اسمای

پانزده گانه تهه اینانست پروا دوج تیج چوتهه پانچمیں چهتهه
ستمین اشتمیں نومین دسمی اکادسی دوادسی
ترودسی چودس پورنمین بعد ازان کرپاکهه مدی شروع شود
باز از پروا بدستور شمار کنند لاکن تهه پانزدهم این پاکهه را
بجای پورنمین اماوس گویند و نیز هر تهه را دو حصه کنند و هر حصه را
نامی جداگانه نهند و انرا کرن گویند و مهد را هم نامند و آن یازده
است یعنی ببب بالب کولب تیتل گر نرج بستی کرانرا
بهدرا هم گویند شکنی چتشپد ناک کنستگهن و شمار تهها
باین یازده کرن باین حساب است که نصف اخر تهه چودس
کرشن پچهه را شکنی گویند و اماوس را چتشپد و ناک
و پروا را کنستگهن و ببب بعد ازان تا آخر به ترتیب دو دو کرن
متقابل یک تهه فرض کنند که بعد از پروا باز چهار کرن
یعنی شکنی چتشپد ناک کنستگهن شمار نشود و این
هفت باقی یعنی ببب بالب کولب تیتل گر نرج بستی
دو دو متقابل هر تهه بشمار آید بهر قدر دور که ممکن باشد
تا اینکه متقابل نصف اول چودس مدی یعنی کرشن پچهه
بستی خواهد آمد و باز از نصف اخر چودس مذکور شکنی
و اماوس چتشپد و ناک و پروا کنستگهن و ببب و باز بهمان

حساب اول دو رای آن این تتهه ها را نامی دیگر است
که سه تتهه را باهم یک نام ملقب کرده اند تا وقت
بیچکونه حساب خصوص در امور سعد ونحس سهولتی
برود و آن اینست نندا بهدرا جیا رکتا پورنا و حسابش
اینست که تتهه اول وششم و یازدهم نندا باشد و دوم و هفتم
و دوازدهم بهدرا و سیوم و هشتم و سیزدهم جیا و چهارم
و نهم و چهاردهم رکتا و پنجم و دهم و پانزدهم پورنا و پیشتر
در ذکر منازل قمر ایما کرده شد که هنود ماهگی بست و هفت
منزل گیرند و انرا نچهتر نام نهند و آن اسمهای بست و هفتگانه
نچهتر اینست اسنی بهرنی کرتکا رودهنی مرگشرا اردرا
پنرو بس پشیا اشلیشا مگها پوربا پهالگنی اترا پهالگنی هستا
چترا سواتی وشاکها انورادها جیستها مول پورباشارها اتراشارها
شرون دهنشتها ستبها کها پور بابهدرپد اترابهادرپد
ریوتی و باید دانست که نچهتر هم مثل تتهه بطریق سرعت و
بطوء سیر قمر گاهی دریک روز دو واقع شود وگاهی یکی هم تمام نگردد
وحسابی دیگر است که بهست یک تتهه ششصد را از بهست قمری
کم کنند وانچه باقی ماند از زمانه قمر انرا جوک نام نهند وآنرا
هم مثل نچهتر بست و هفت بخش نموده اند وبرای هریکی

نامی حرآکانه وضع ساخته و مثال تمهد و بجهستر جوک هم در بعضی ایام در یک روز دو انتقال بذیرند وبعضی گاه در یک روز یک هم منتقل نشود لاکن انتقال جوک در دیگر در کمتر اتفاق افتد واسمای است و هشتگانه آن اینست . ستکهیه پریتی آیشمال سوبهاک شوبهن اتی گند سکرما دهرتی شول گند برودهی دهرت بیاگهات هرشن بجر اسرک وتی پات برمان برگهه شیو سادهیه سدهیه ششبهه شکل برهمه اهندر بیدهرتی واضح باد که او راک سعد و نحس اوقات وطالع مردم وجمیع متعلقات آن و ترتیب رایجا بطرز نجوم هنود هم محول و موقوف بر دریافت این جمیه تقسیمات است که باجتماع واتفاق یکی با دیگری و معارفت ومعاضدت آن نتایج بر آرند و حکم کنند * مقصد دوم از رسالهٔ اول از رسایل بیست و یا * در بیان سعد و نحس و اصل و ماهیت آن و آن مشتمل است بر سه مطالب * مطلب اول در کلام کلی در باب سعد و نحس بطریق عقل و نجوم و هم منقول از احادیث نبوی علی صاحبها الصلواة والسلام لی حسیب است اینکه وضعی از اوضاع حاوی ارجنس حرکات کواکب واجتماع واقتران و دیگر کیفیات آنها یا حادثهٔ از حوادث سفلی

از جنس ابوا رح طیره طباع غیر آن یا موجب خیر و برکت است
ما ست موصل بمنافع و فواید در انفس واموال یا باعث حدوث
قبایح و مساوی منجر به نقصانات و مضار حالی ومالی اول مسمی بسعد
است ودوم معبر به نحس وازینجا می توان برد که در عالم چیزی
خواه از مواد حاوی باشد یا سماوی بالذات سعادت و نحوست
نداشته است الا بنظر صفات وعوارض که حرکات و اوضاع
آنها باشد و ظاهر است که اگر چیزی بالذات سعادت وارد
دیگری را ضرر رسیدن از و محال باشد واگر بالذات نحوست
وارد وجود خوبیش به نهلکه افتد در صورت اطلاق سعد
و نحس بر ذات چیزی به تجوز باشد از قبیل اطلاق حال
بر محل پس چنانکه میگویند که مشتری سعد اکبر است
و زحل نحس اکبر است بهمین معنی است و از اینجا خدشه این معنی
که در علم حکمت ثابت شده است که جسمهای فلکی خیر محض
اند پس زحل را نحس محض گفتن چگونه سزد رفع شد و امام
فخر الدین رازی علیه الرحمه در مفتاح العلوم بر فع این شبهه
تقریری آورده که میفرماید تحقیق آنست که امتزاج شدن
عناصر هر چند سبب کمال حال مرکبات است لاکن موجب نقصان
حال بسایط نیز هست که آن جسمهای بسیط را بد بود که از چیز های

طبیعی خود بیرون افتد و کیفیتهای طبیعی آن متغیر شود و اینهم حالهای
ناطبیعی است و چون این معلوم شد گوئیم اثر نحوست زحل
نسبت با مرکبات است زیرا که چون او مست برودت
و خرابی باشد لاجرم مرکبات را از آن نقصان یا که بطلان باشد
لکن آن نسبت با بسایط سعد محض باشد زیرا که چون ترکیب
باطل گردد هر یک از بسایط بحالت اصلی خود شود و آن
سعادت حال او بود و علی هذا مشتری سعد است نسبت
با مرکبات و نحس است نسبت با بسایط پس معلوم شد
که اجرام فلکی را بهیچ اعتبار نحس توان گفت انتهی و امری را
ازین اوضاع علوی و حوادث سفلی خواه موضوع جهت
خیر و برکت و قبایح و مساوی باشد یا نباشد قبل از وجود اثر آن
بتقریب تجاربه ارباب حکم که موثرات را علل آثار قرار داده اند
یا بسبب مناسبتی لفظی و معنوی دیگر باعث خیری یا سوئی
فهمیدن معبر بفال و طیره است و همچو تصور و فهم را تفأل
و تطیر گویند و فال لفظ عام است که نیک و بد هر دو را شامل است
و باضافت یکی از آن تخصیص پذیرد و اثر اشگون و شگون
گویند که این هر دو لفظ لغة مخصوص بفال نیک است و در محاور
اهل هند مدرا هم مضاف بان سازند و همچو فال عام لغو

کنند و طیره خاص است بفال بد وگاهی انرا هم بفال نیک
استعمال کنند و در شرع محمدی علی صاحبها الصلواة والسلام
فال بر فال نیک و طیره بر فال بد اطلاق یابد بالجمله فال و طیره
به نسبت سعد و نحس عام است که اطلاق ثانی بر هان
موضوعه سعادت و نحوست است و در اول وضع سابق را
مداخلت نیست و منشاء ترتب آثار بران باوصف عدم
وضع اینست که درین عالم اسباب به تجربه دانسته اند
که علامات و آثار هرچیزی قبل از وجود ان بوقوع می رسد ونیز
بقاعدهٔ معینهٔ که متضمن اینکه هیولای عالم واحد است البته
یکی از موجودات را با دیگری و همچنین اوضاع و اسباب
انهار ابا آخر مناسبتی هست پس ممکن که از کیفیات ذی طبایع
سایره بی جان توانند بر دلالت در یکی از رسایل خود
سیفرماید تصور نکنی که تعبیر مخصوص بصور نومیه است هرچه در
بیداری می بینی یا می شنوی یا ملاحظه میکنی رسایل حق اند
و هریک رسالتی میبر مانند فائدهٔ فائق آنست که اگر کسی
سخن بی تقریب میگوید انرا اعتبار نمی کنند و حال آنکه
از ان بیشتر اعتبار می باید گرفت * وکاين من آية في السموات
الارض يمرون عليها وهم عنها معرضون * از شیخ سعد الدین

محمدی مأثور است که روزی با سید خانی نسبی از اصحاب
سعادت میرفتند و در راه صدعی پیش پای مرکب ایشان
آمد شیخ بی تأمل از آن صوب مراجعت نمود و بان
جماعت فرمود بعد از آن معلوم شد که جمعی که در آن جانب
بودند همه بهلاک شدند اکنون چون لفظ صدع بصورت
ظاهرش مرکب است از دو حرف یعنی صد و دع پس شیخ
وقت روانگی در ساعت چون صدع پای مرکبش رسید
بپیرو تابع معنی که این امر اشارت است تا که جماعت را ترک
کن کرده است مرآورد که مهمل است و معنی دع که امر است
پس معلوم شد که در تفأل و تطیر بودن اسباب آن حال
قابله موثرات لازم نیست بلکه از علامات و امارات آن امر
باشند و همچنان گویند که ممکن است که لفظ نهم و تصور
خیر یا شر از چیزی علت حدوث آن گردد و از بیشتر جو آن
امر علت مدهم نه باشد بلکه علامت آن و از اینجا است
که میگویند که از هیچ امر دل بد نباید گرفت و همیشه فال
نیک میباید گرفت و مشهور است مصرع * مزن فال بد کآورد
حال بد * و در احادیث نبویه هم نهی از تطیر شده
آنحضرت به تفأل بسیار وارد شده چنانچه در قصهٔ هجرت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که هرگاه آنحضرت از مکه بر آمدند کفار قریش بریدهٔ اسلمی را به تعاقب فرستادند و او با آنحضرت در راه ملاقی شد آنحضرت از و پرسیدند چه نام داری او گفت بریده آنحضرت از مادهٔ اشتقاق آن تفال فرموده با ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت * قد برد امرنا وصلح * یعنی خوشی و خنکی باو کار ما را که آخر روی بصلاحیت دارد و باز فرمود از کدام قبیلهٔ گفت از بنی اسلم فرمود خیر و سلامت است باز فرمود از کدام بنی اسلم گفت بنی سهم فرمود یافتی سهم خود را یعنی نصیب و حصهٔ خود از اسلام الی آخر الروایة که مآل آن این بود که بریده و همراهیانش ایمان آوردند با تحبه چنانچه برای تأثیرات ادویه و اغذیه مراتب و مدارج معین کرده اند که انرا باول و دوم و سیوم و چهارم تعبیر کنند مثلا میگویند که فلان چیز در درجهٔ اول حار است یعنی باستعمال آن اهل امزجهٔ معتدله را کیفیتی زاید از حرارت بر مزاج محسوس نمیشود و در درجهٔ دوم حار است یعنی کیفیت زاید باستعمال آن پیدا میشود لاکن ضرر نمیکند و بدرجهٔ سیوم حار است یعنی باستعمال آن کیفیت زاید که بدرجهٔ ضرر رسد پیدا میشو و لاکن ضرر

آن سحر مهلکت نیست و در درجه چهارم جار است یعنی مرور آن سحر
مهلکت است و هر یکی ازین درجات را با سه مرتبه درجه
کرده اند یعنی اعلی و ادنی و متوسط همچنین باید که اشیائیکه
موثر سعادت و نحوست اند دارای آن هر مراتب و درجات
باشد و چنانچه تاثیرات مقرره اغذیه و ادویه انچه بعد تجربه در کتب
طب نوشته اند بعضی از اینها در بعضی از مردم و امزجه [illegible]
میشود و از بعضی اشیا گاهی تخلف مینماید مثلا کیفیات درجه
چهارم که موت است یا تاثیرات سقمونیا و نظایر آن
که کیفیت اسهال است گاهی ازان تخلف میپذیرد و تخلف
تاثیرات از بعضی موثرات که معلوم و مدرک میگردد
منشای آن یا اینست که کیفیتی مضاد آن در مزاج شخص
یا از زمان و مکان حادث شود که مبطل اثر آن گردد یا آن
تاثیرات اکثریه و بشرط خصوصیت امزجه و ازمنه و امکنه بود
که تجربه به تقسیم بیان ساخت یا جو دوام فهمید همچنین حال
تاثیرات سعد و نحس بعینه تصور باید کرد و ازینجا است که
مدرک و تمیز آن از ادراک و تجربه طبایع سلیمه که قلب هادی
مطمئن و غیر پراگنده به تعلقات بی معنی و ناخوشته بکار و اشغال
لایعنی دارند معتبر است و یکی از بواعث سعادت و نحوست

مواد صفائی کہ بعرف راج است منجر بانمعنی است کہ تالیف اجزای چیزی با تناسب یکی با دیگری یا وضع آن مقابل چیزی دیگر نزد طبایع سلیمہ مناسب یا غیر مناسب آید مثلا در خانہ طول موافق عرض نباشد یا طول و عرض موافق ارتفاع نافتد یا دار بنظر صحن غیر مناسب یا صحن بنظر دار غیر مرضی افتد و علی ہذا در اشیای دیگر و ہمچنین عکس ان چہ نتیجہٴ نحوست سوای رسیدن ضرری بانفس واموال و نتیجہٴ سعادت علاوہٴ وقوع خیر و برکت علی سبیل التفاول ہمین است کہ دران اسباب الہی و انقباض یا سرورو انبساطی بقلوب را ہ یابد و آن خود در مناسبات وغیر مناسبات پیدا است اکنون اپچہ از احادیث نبوی درین باب وارد شدہ بعضی از ان مرقوم میگردد ابی داود از بریدہ رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم فال بد نمیگرفت بچیزی و ہرگاہ عاملی برمی گماشت نامش میپرسید اگر خوشش می آمد مسرور میشد و مسرت آن بر چہرہٴ مبارک معلوم میشد واگر مکروہش می آمد کراہت آن بر چہرہٴ مبارک محسوس میشد و اگر موضعی وارد میشد نام انموضع میپرسید اگر خوشش می آمد مسرور میشد و مسرت آن بر چہرہٴ مبارک می نمود واگر مکروهش می آمد

کراهت آن بر چهرهٔ مبارک نمودار میشد مراد حدیث اینست
که اگر شخصی را بجای میفرستاد مثلاً اگر نام او سعید است
تفأل میفرمود بسعادت آن و همچنین بالعکس و کذلک
از نام قریه تفأل میکرد و مراد از ینکه فال بد نمیگرفت یا اینست که
عمل بر ان نمی نمود یا اینکه کمتر میگرفت و ترمذی از انس رضی الله عنه
روایت مینماید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر بحاجتی
بر می آمد در ین هنگام او از یا راشد یا نجیح میشنید مسرور
میشد یعنی تفأل میفرمود بر رشد و نجاح آن امر و تتمهٔ حدیثی که
ابو داؤد از عروة بن عامر قرشی روایت کرده اینست
که اگر کسی از شما فال بد گیرد باید که بخواند اللهم لایاتی
بالحسنات الا انت ولا یدفع بالسیئات الا انت ولاحول ولا قوة
الا بک * و ابو داؤد و ترمذی از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم فال بد گرفتن شرک
است و نیست از ما چیزی مگر اینکه الله تعالی بتوکل ازاله
میکند انتهی یعنی هر ضرری که از تطیر ممکن الوقوع باشد بالضرور
از مسلمانان بسبب توکل دور مینماید ترمذی میگوید که در رای
من جملهٔ اخیر این حدیث قول ابن مسعود است و بخاری
و مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی و نسائی باختلاف الفاظ

از انس رضی الله روایت میکنند که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که نیست نحوست مگر در اسپ و زن و خانه و در روایت دیگر اینست اگر ذکر نحوست رو بروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمودند فرمود که اگر نحوستی هست پس در خانه و زن و اسپ است و در روایت سهیل بن سعد اینست که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که اگر نحوستی هست در چیزی پس در اسپ و زن و مسکن است این حدیث را بخاری و مسلم و موطا روایت کرده اند و نیز در حدیث موطا و مسلم و نسائی در سرای و خانه و اسپ واقع گردیده و ترمذی از حکیم بن معویه روایت میکنند که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود نیست نحوست در چیزی و گاهی یمن پیدا شود در خانه و زن و اسپ و ابوداود از انس رضی الله عنه روایت میکنند که گفت مردی یا رسول الله ما بودیم در خانه و اینجا کثیر بود عدد ما و کثیر بود اموال ما پس نقل کردیم در خانهٔ دیگر و اینجا کم شد عدد ما و کم شد اموال ما پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بگذارید آنخانه را که بد است و در موطا از یحیی بن سعید همچنین روایتی آمده که زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد

و شکایت از ستمی که ازانقال کرده بود مود آنحضرت
فرمود دیگر از آن را که بداست با ختلاف الفاظ و نیز روایت
است که فرمود رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
کسیکه بر آمد بار او ستم و بار گردید تعالی بدبس کافر شد
با نچه نازل کرده شد بر محمد صلی الله علیه واله وسلم و در روایت
آمد کسیکه بار باز داشت قال بد از حاجتش پس شریک
گردانید خدارا عرض کردند یار سول الله پس کفارهٔ آن
چیست فرمود « اللهم لا طیرا لا طیرک و لا خیر الا خیرک
و لا اله غیرک » اینهمه احادیث از جامع الاصول است
باستثنای سه حدیث اخیر که از جامع کبیر منقول شده و درین
باب احادیث کثیره وارد شده اند که شمهٔ ازان منقول
در آمد شیخ عبدالحق دهلوی رحمة الله علیه در حاشیت
من السنة میفرماید در بعض احادیث نفی قال بد و نهی از اعتقاد
آن مطلقا وارد شده و از بعضی شرعیت آن در مثال زن
و دابه و خانه بصیغهٔ حرم تواه الحال یا انچه تو دار ابر جاهلیت واقع
میشود و ابهم در معنی نفی و نهی است یا بصیغهٔ شرط مثلا
ثابت شود که اگر می بود پس درین اشیا میبود پس معنی
و مراد آن وحدا اران انکار است آنست که تطیر را وجودی

نیست واگرمی بود پس این اشیا مظنه و محل آن بود چنانکه فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که اگر چیزی می بود که سبقت میکرد بر تقدیر پس نام رد می بود و از حدیث عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما نفی آن اثر آمده پس وجه تطبیق اینست که تاثیر بالذات منفی است و موثر در جمله اشیا خداوند تعالی است وهرچیز مخلوق و تقدیر اوست و اثبات آن درین اشیا بر سبیل جریان عادت او تعالی است که درین اشیا خلق نموده وآنرا اسباب عادی قرار داده چنانچه آتش را سبب احراق گردانده پس نفی راجع است طرف تاثیر بالذات و اثبات حسب عادت است وحکمت در تخصیص این اشیا یعنی زن و خانه و اسپ در علم شارع است و گفته اند که نحوست زن بسبب نا شده بودنش بر شوهر خودش و عدم اطاعت او مراو راست و نحوست خانه بسبب تنگی آن و همسایه بد و عدم طیب هوای او و نحوست اسپ بسبب سرکشی وگرانی قیمت وناموافقت او بمصلحتی است انتهی و در بعضی احادیث وارد شده که اسپی که یکی از قوایم او در لون مخالف سه قوایم دیگر باشد از سوار شدن بر ان احتراز باید

و اسد اعلم بالحجه باوصف تضاد مضامین احادیث وارده دربن باب چنانکه آنفا نقلاعن ماثبت من السنة گذشت آرای اکثر علما در وجه تطبیق همین است که چیزی را بجز ذات پروردگار مستقل و در تاثیر فهمیدن ممنوع است پس نفی و ابطال اثر آن از همین جنس است تاعوام بلغاط نافتند و این اشیارا از نجوم و بواعث فال و طیره موثر حقیقی نفهمند و الادر باب تفال و تطیر چنانکه سنذی از ان ذکریافت احادیث کثیره مرویست و سلف صالح در اختیارات ایام از سفر وازدواج واعمال ودعوات سعد و نحس را اعتبار کرده اند موید اینمعنی که نفی و ابطال آثر آن بنظر حفاظت عقاید عوام است بخاطر این کمترین میگذرد ممکن که ارباب طبایع سلیمه این قول گوارند یعنی در اکثر احادیث ابطال اثر تطیرومنعست آن وارد شده نه تفأل باانکه خود آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم تفال فرموده اند چنانکه گذشت و ظاهراست که عوام تخوف ضرر امکان دارد که اشیاء باعث آنرا موثر حقیقی فهمند و آنرا بدان نهج تعظیم و تکریم سازند چنانچه در وقت اضطرار حرکات اکثر عوام باین طریق مشاهد میشود بخلاف عکس ان پس ضرر خرابی عقاید عوام دراول بنسبت

ثانی اغلب و اکثر است ولهذا در شرع تشدد در مذمت این فن و ابطال تاثیر بد بتخصیص ذکر یافت و اگر نه چنین می بود پس بطلان اثر بد و از خیر و شر مطور و مرادمی بود پس این تخصیص را نفعی نیست علاوه ازانکه خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تفأل میفرمود و الله اعلم بحقیقة الحال با لجمله چون ادراک اسباب تاثیرات نجوم کماحقه امریست بس صعب و دشوار پس تقیید بدان با وصف صعوبت ان موجب حرج کلی در نظم عالم است و بالفرض اگر تاثیرات آن موافق ادراک ما باشد پس احتراز از ان با وصف صعوبت دریافت بنا بر دفع ضرر یا اختیار آن بنابر جلب نفع از وسعت وطاقت بشری خارج است و اگر حکم با ستحاله نباشد در صعوبت کلی شکی نیست پس امتناع از تقیید بدان چنانکه شارع علیه الصلوة والسلام فرموده عین مصلحت است و همچنین اکثری از حکمای فلاسفه توغل بعلم نجوم نه نموده اند و حکمای بر طایفه هم تا طبقه مقید بان نبوده اند و بسبب کمال صعوبت این علم را ترک کردند و منشای اتفاق این قوم است که درین باب عوام ایشان نیز پیروی خواص کردند و یکی از صعوبت های آن اینست که اکثری از تاثیرات بنظر اشخاص و ازمنه و امکنه و غیر

یا

اوضاع مؤثرات مختلف است چنانچه از قول امام فخرالدین رازی
که پیشتر مذکور شد هم این معنی مستفاد است. پس ظاهر است
که چیزی نسبت به شخصی یمن داشته باشد و نسبت
بدیگری شوم باشد یا بالعکس چنانچه نسبت به بعضی معدنیات
مثل الماس و مانند و غیرها میگویند که برای بعضی اشخاص
موجب خیر و برکت گردد و برای بعضی آخر بد بود و پس این
همچو امور موقوف و موکول بر تجربه اذکیا و اشخاص مختلف الطبایع
سایر است یا مدار آن بر نقل اسلاف است. پس
ولهذا تقیید بدان منجر بعنا شد و باعث حرج در امور عالم
و هم موجب خرابی عقاید عوام است. پس مقتضای سلامت رای
آنست که همیشه نظر بر عنایت پروردگار و اتکا و توکل در هر امر
بر ذات پاک او باشد که جالب نفع و دفع مضار از همچو امور
با وصف عقیدت مضمون صداقت مشحون لا راد لفضله
وجف القلم بما هو کائن و لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت
عسیر بلکه محال است و احیانا اگر امری موجب وسوسه
قلب باشد از آن احتراز باید مثلا خانه باشد که تجربه سرای
آن نامبارک شده از آن ترک کند تا مانع ساز و تشویش در امور
دیگر تا موجب رفع آن وسوسه شود که حدیث شوم در وقوع

وسوسه در قلب هم یکی از آثار نحو مست او عفت بالجمله
در همچو امور نفعی بین زاید از ضرر آن برای عموم مردم
مقصود نیست و درین باب نافع تر علم اختیارات است
و آن عبارت است از دریافت اوقات و از منه سعد
ونحس واوقاتی که احتراز در ان از ابتدای امور واجب است
واوقاتیکه دران مباشرت امور مستحب است یا بین بان
است پس باید دانست که هر وقت را ستی خاص
است به بعض امور از خیریت و به بعض از ان شریت
و آن معتبر است بحسب بودن شمس در بروج و قمر
در منازل واوضاع واقعه ما بین آنها از مقابله و تربیع
وتسدیس وغیر ان تا اینکه ممکن باشد بسبب ضبط
این حالات امتیاز برای امریکه مقصود است از سفر و بنا
وقطع ثوب وغیر ان و منافع آن بر کسی مخفی نیست چنانکه
صاحب کشف الظنون نقلا عن مفتاح السعادت مولی
ابو الخیر بیان نموده وضبط و نقل این علم هم به تفصیل و تشریح
جمله اصطلاحات آن از موضوع این رساله خارج میشود لهذا
احکام انرا در همگی دو مطلب آید یعنی مطلب دوم و سیوم
بیان ساخت * مطلب دوم از مقصد دوم * در اختیارات ایام

منقول از علمای اعیان اسلام اعم از اینکه اصل ماخذ آن
احادیث نبویه وارشادات ائمهٔ اطهار علیهم السلام باشد
یا بتصریح برقواعد نجومیه باشد ودرین مطلب دو فصل است
* فصل اول * در بیان آنچه درین باب از اهل وکتب اهل سنت
مرویست بدانکه تقیید بوقت و زمانهٔ نیک برای امور
عظام از سفر و ازدواج و احتراز از بعض ایام مثل وقت
بودن قمر در عقرب و از ایام محاق وغیره که از پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم ماثور است چنانچه بعضی از علمای ان
تصریح نموده اند در حدیث النبی منسوب است که هرکه اراده
سفر کند مسنون است که نماز استخاره هشت بار یا سه بار
بخواند چنانچه در وظایف ساوه مسطور وذکر آن گذشت پس
بعد خواندن نماز استخاره اگر انشراح صدر و استماع
قاف حاصل شود در روز شنبه و پنجشنبه برای سفر اختیار کند
و از ایام منحوسه شهر که هر کس سفر رود ضرر آید و از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ماثور است اجتناب کند که سوم
و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست یکم و بیست چهارم و بیست پنجم
است و هر چهارشنبه آخر شهر و ایام محاق وایامیکه دران قمر
در عقرب باشد و اختیار کند از اوقات وقت چاشت

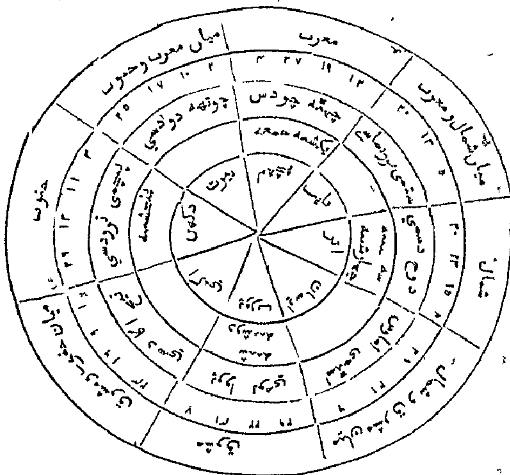
وقت خاص و احتراز کنند از وقت عشی و بعد زوال و سفر کنند لا بهمراهی رفقاو بهتر آنست که چهار کس رفیق باشند انتهی و بعضی علمای دیگر نیز احتراز از ایامیکه دران قمر در عقرب باشد تجویز کرده اند و اکثر محدثین انکار از همچنین احتراز است نموده اند بلکه بر عکس ان اعتقاد این امور را بعایت ممنوع دانند و اصل همان است که پیشتر ذکر یافت که موثر حقیقی خدای تعالی جل شانه را باید فهمید و اگر همچو تاثیرات درین اوضاع بخشیده او تعالی باشد محل غرابت نیست و در طریقه امامیه احتراز از جمله کارها بخصوص وقت قیام قمر در عقرب بشدت و عنف ماثور از ایمه اطهار است دورین باب احادیث کثیره در طریقه ایشان مروی است و اهل نجوم یونان و فرس هم نحوست قمر در عقرب را بغایت معتبر داشته اند مگر بطریق نجوم هندوان اثری ازان نیست و چون نظر باین حکم که متضمن احتراز است از مباشرت کارها در ایامیکه قمر در عقرب باشد دریافت ماهیت و امتیاز زمانه آن ضرور افتاد لهذا مرقوم می گردد باید دانست که مراد از قمر در عقرب یا اینست که قمر در قلب العقرب که نیز هم از منازل است برسد یا قمر در برج عقرب داخل شود در صورت اول زمانه آن همگی یک شبانه روز باشد واگر ثانی مراد است

پس زمانه آن تقریباً دو شبانه روز و ثلث آن باشد زیرا که
همین قدر مدت بودن ماه در یک برج است و بالفعل
مشهور و متعارف همین امر ثانی است یعنی زمانه قیام قمر در
برج عقرب وچون ثانی حاوی اول است لهذا اعتبار همان سو
مناسب وشاید که اول در تاثیر اقوی از ثانی باشد علی ای حال
واقع شدن این وضع در هر ماه یکبار لازم است و شروع
نحوست قمر در عقرب از وقت بودن طریقه است و آن مرحلی
از منازل قمر است که بالای عقرب واقع است پس یکشبانه روز
تقریباً پیش از آمدن در عقرب قمر در آن داخل شود و یعنی
کسان ابرار باد و تر از زمانه بودن قمر در عقرب نحوس شمارند
و بعضی گویند نحوست از ابتدای طریقه تاگذشتن قمر از قلب
العقرب است و بعد از آن نحوست نیست والله اعلم بالصواب
و قواعد جهت دریافت انتقال قمر در بروج دوازده گانه
مقرر کرده اند لاکن آن حساب تقریبی است چنانچه یکی از آن اینست
که هر تاریخ ماه قمری که در آن هنگام یکی از بروج معلوم کردن باشد آنرا
دو چندان کرده پنج عدد بر آن دیگر افزایند و از برج شمس در هر برج
که باشد از اعداد مجتمعه مذکور که از دو چندان کردن تاریخ قمری و اضافه

پنجم و دیگر حاصل شده است پنج پنج حد و هر برج بگذارند
منتهای هر برجی که شود قمر در همان برج خواهد بود و درین برج
اخیر یا پنجم و یا کمتر ازان خواهد رسید باید که انرا در شش
ضرب کنند انچه حاصل ضرب است همان قدر درجات ازان
برج قمر طی کرده باشد و بهمین حساب بودن قمر در عقرب
واضح خواهد شد و یکی از اعاظم علمای منجمین از متاخرین در یکی
از تالیفات خود میفرماید که مشهور راست که هرگاه ماه در عقرب
باشد آن تاریخ نحس است بیع و شرا و تزویج و سفر در ان
نباید کرد و ترتیب دانستن قمر در عقرب در میان اهل هند
آنست که در ماه کاتک بتاریخ اول و دوم و سیوم شهر
قمری ماه در برج عقرب می آید و در ماه اگهن بست و هشتم
و بست و نهم و سی ام و در ماه پوس بتاریخ بست و ششم
و بست و هفتم و بست و هشتم و در ماه ماگهه بتاریخ بست و سیوم
و بست و چهارم و بست و پنجم و در ماه پهاگن بتاریخ
بست و یکم و بست و دوم و بست و سیوم و در ماه چیت بتاریخ
هیزدهم و نوزدهم و بستم و در ماه بیساکهه بتاریخ شانزدهم
و هفدهم و هیزدهم و در ماه جیته بتاریخ سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و در ماه اساڑه بتاریخ یازدهم و دوازدهم و سیزدهم

و در ماه صفر دو تاریخ هشتم و دهم و در ماه بهار دو
تاریخ ششم و هشتم و هشتم و در ماه کوار تاریخ سیوم و چهارم
و سیم اما اکثری از اسباب حدیث این نحوست را اعتبار
کرده اند و العلم عند الله سبحانه و بعضی از علما ایام نحوست
هر ماه را از پنج ایام کرده اند * بیت * هفت روزی نحس باشد
در مهی * زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج * سه و پنج و سیزده
باشد و بیست و یک با بیست و چهار و بیست و پنج *
و هم برای سفر و دیگر امور عظام منقول و ماثور از اسلاف
کرام و مشایخ عظام است که چون رجال الغیب هر روز در
سمتی می باشند لذا باید که بنا بر احتیاط در سمت راست
خود داشته سفر وغیره کند که موجب ظفر باشد و در پشت
و جانب دست چپ گذاشته سفر وغیره کند که باعث امن
است و برای دریافت سمت رجال الغیب دایره نوشته
میشود که در آن دایره سمت هشتگانه نوشته و بر سمت
تاریخهای که در آن سمت رجال الغیب می باشند مرقوم
گردیده و چون بر دایره و جوگنی چیزی است که هر روز در سمتی هم
سمتی میباشد و مدار حساب آن بر تقویم های هندی است
و هم تحویل و ساعات یک چیزی است که اعتبار ایام هفته هم از

ب سمتی میباشد و نزد اهل نجوم این هر دو را اختیاری و بدست راست
گذاشته کاری بکنند و به پشت و جانب چپ موجب سعادت
باشد و اگرچه موقع تحریر آن در مطلب سیوم بود لاکن در اینجا ما این نقشه
نوشته شد که هر سه در یک دایره جمع شوند پس زیر خط اول نام
سمت هشتگانه بعربی نوشته شد و زیر خط دوم تاریخهای دوره رجال
الغیب و زیر خط سیوم تتمه های دوره جوگنی و زیر خط چهارم ایام هفته
دوره دساسول و زیر خط پنجم نامهای سمت هندی مرقوم شده



چون در این مقام ایضاح حقیقت و ماهیت رجال الغیب
مناسب بود لهذا از فواتح میبدی که بالتعیین دیگرا…
متعلقات و مناسبات آن نوشته است لعینه مرقوم میگردد
مینویسد که شیخ محی الدین گوید افراد جمعی اند که قطب و ایشان…
تصرف ندارد و عدد ایشان طاق باشد و قطب که او را غوث
هم گویند یک شخص است که محل نظر حق تعالی است
و او را عبدالله گویند و در هر سلسله در رتبت خلافت ظاهر مانند
خلفای اربعه و امام حسن و معاویه بن یزید و عمر بن عبدالعزیز
و متوکل و او بر قلب اسرافیل است و مراد از آنکه فلان بر قلب
یا بر قدم فلان است آنست که پس حق بر هر دو از یکسو
است و امامان دو شخص اند یکی بر یمین غوث و نظر او بعالم
ملکوت است و او را عبدالرب گویند و یکی بر یسار غوث و نظر
او بعالم ملک است و او را عبدالملک گویند و افضل است
از عبدالرب و اوتاد چهار شخص اند در چهار رکن عالم یکی را
که در مشرق است عبدالحی گویند و یکی را که در مغرب
است عبدالعلیم گویند و یکی را که در شمال است عبدالمرید
و یکی را که در جنوب است عبدالقادر گویند و ابدال هفت
شخص اند و خلاف است در آنکه ایشان قطب و او…

و امامان اند یانه و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان
مرد یکی از چهل تن بدل او شد و تتمیم چهل تن یکی از سیصد
تن است و تتمیم سیصد تن یکی از صلحا است یا آنست
که چون ایشان از مقام سیر وند میتوانند که جسد ی بصورت
خود بگذارند و اطلاق ابدال بر ایشان مشروط است بانکه
عالم باشند باین امر و مقرر است که ایشان در هر روز
از روزهای هفته در کدام جهت اند باین تفصیل در منقام اممان وایره
که بیشتر نوشته شد بدون ذکر تتمه هندی که مومی بدوره جوگنی
است و ایام هفته که مبنی دوره وساسول است مرقوم گردیده
و اعداد تاریخ بحروف ابجد نوشته بنابر تطویل اعاده نشد
و چون کسی را حاجتی باشد باید که رو بجانبی کند که ایشان
در آنجانب اند و گوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
المقدسه اغیثونی بغوثة وانظرونی بنظرة * و نجباء هشت شخص
اند که مشغول اند بحمل اثقال خلایق و نقباء و ازده شخص
اند که مطلع اند بر اسرار نفوس و بدلا و ارده شخص
اند و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان مرد باقی قایمقام
مجموع اند و ایشان غیر ابدال و نقباء اند و رجبیین چهل شخص
اند که در اول رجب تعالی علیهم در ایشان پیدا میشود چنانچه

تا در حرکت نیستند و در روز بروز آن نقل کم میشود تا اول
شعبان تمام زوال می یابد و شیخ کمال الدین عبد الرزاق
گوید نجبا چهل اند و نقبا سیصد و شصت قومی اند که حال خود
پوشیده دارند و نگاه دارند که ایشان را بولایت بشناسند
و ایشان افضل طایفه اند انتهی و بمقامی دیگر منقول از شیخ
محی الدین عربی بنظر آمده که اگر در امری متحیر گردد توجه بجانب
ایشان کند و همت بارها تو فرستد بانطریق * اللهم صل علی
محمد و آل محمد بعدد النجوم فی السموات وبعدد کلماتک والملائک
وسلم * پس بگوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
المقدسة اغیثونی بغوثة وانظرونی بنظرة یا رقباء یا نجبا
یا ابدال یا اوتاد یا اقطاب یا غوث اغیثونی بحرمة محمد المصطفی
صلی الله علیه واله وسلم * و پشت بطرف ایشان کند
و در خاطر خود گذارد که استظهار من بشماست مدد و اعانت
و معاونت کنید آنگاه کمی که دارد در وی آورد و حق سبحانه و
تعالی آنرا کفایت کند و در وقت جهاد به اگر بیند که پشت
دشمن بطرف ایشان است جنگ نکند که مغلوب خواهد
واگر پشت دشمن بطرف دیگر باشد خود پشت بطرف ایشان
کند و استمداد نماید که مظفر گردد و همچنین در سیر کردن

که نیز نظر ایشان نباشد که خطا شود و همچنین در جمله
کارها و معارضه و محاوله این قاعده رعایت کند که مقصود در حد
انتهی و میسر باشد برابر سادات کرام و مشائخ عظام است
که اگر کسی ناچار باشد که رجال الغیب را بهمه وقت یاد صحبت
راست کرده است نشود که همین دعا و سلام که بالا گذشت .
خواند و چند قدم ایشان را پشت داده روان شود و بعد از آن
سمتی که مقصود است برود پس از هر یکه محاذات یا دست
راست بودن ایشان تصور بود از آن محافظت باید و محفوظ ماند و کسی
هشت حروف را جمع نموده و مکرر کرده بیتی نظم نموده است که
از آن دریافت سمت رجال الغیب بدون نظر بر دائره باسانی
میشود و حروف مذکوره اینست ک ن ح ع ب ا م ش مراد از
اول الی است که مابین جنوب و مشرق است و از دوم مغرب
که مابین جنوب و مغرب است و از سیوم جنوب و از چهارم
مغرب و از پنجم بایست که مابین مغرب و شمال است و از ششم
ایسان که مابین مشرق و شمال است و از هفتم مشرق
و از هشتم شمال و بیت مذکور اینست * بت * کجع باشن
کجع بمش * کجع باشن کجع اشن ۸ و طریقهٔ دریافت
آن اینست که از امیں سب معلوم یک یک حرف از شروع

بیست متر تیب بر هر تاریخ از تاریخ یکم تا تاریخیکه در یافت حضرت آمرود مطور است به بهد هر حرف که تاریخ مذکور منتهی شد در دال العت بسمت معینه آخرف خواهد بود در بیاض رشک ریاض حضرت خدا احمد اقسی القسات سید ناو مولانا محمد نجم الدین خان طاب ثراه بدون ذکر منقول عنه در باب اختیارات ایام روایتی از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرقوم است که بعینه آنرا ترجمه نموده شد وآن اینست ذکر محمودات ایام و مذمومات و متوسط آن از حالات روز مع شقاوتیکات با سناد صحیح از نبی صلی الله علیه وآله وسلم *روز اول* از شهر سعید است پیدا کرد خدا یتعالی در این روز آدم علیه السلام را صالح است برای حضوری نزد سلطان و امرا و اینچه کسی را حوایج باشد از بیع و شرا و عرس شجر کنید در اں هرچه خواهند. کسیکه مریض شود در این روز صحت یابد* دوم روز سعید است پیدا کرد در این روز الله تعالی حوا را از پهلوی آدم پس بر دیج کرد با او پس قربت اهل خود کنید و سفر کنید در این روز که مبارک است برای سفر و نکاح و خرید و فروخت و طلب حاجات و قضای آں وکسیکه مریض شود در این روز صحت شود مرض او* سیوم* نحس است پس حذر کنید در ان از حرکت و طلب کنید

حاجت را او قصد کنید چیزی از او نگاه دارید نخود پس خود را حذر
کنید در آن از کارهای سلطان و کسیکه مریض شود در آنروز
خوف است بر او و طول کشد مرض او و صحت یابد بخیر و مددقونمار
و مسافر آنروز بعافیت ماند از سفر و آن روزی است
که خارج کرده شد آدم علیه السلام از جنت * چهارم * روز
نیک است پیدا شد در آنروز هابیل و آنروز جید است برای
تزویج و طلب صید در بر و بحر و مولود آنروز محبوب باشد و مسافر
آنروز نادم شود و مریض آنروز در رنج و صحت یابد * پنجم * روز
نحس است پیدا شد در آنروز قابیل و ملعون بود بقتل برادر
خود و داخل کرد معصیت را در اهل خود پس حلال شد
بر ایشان عقوبت پس پرهیز کنید در آنروز کل الحکم را از جمیع
آفات که روز نحس است * ششم * روز صالح و مبارک است
برای تزویج و شکار در بر و بحر و مسافر آنروز عاکادر با اهل
خود مراجعت نماید * هفتم * روز نیک است بکنید در آن آنچه
خواهید که مبارک است برای هر امر که اراده کرده شود
از حاجت انشاء الله تعالی * هشتم * روز جید است برای
بیع و شرا و شکار و پرهیز کنید از سفر در آنروز و مریض
آنروز زود صحت یابد و کسیکه نزد پادشاه رود حاجتش قضا

شود و سهل کند خدا هر اینچه را او کی نماید در آن هرچه خواهد
که مبارک است * نهم * روز مبارک است برای هر حاجت
کار او کرده شود و کسیکه سفر کند درآمد و در روزی که
خدای تعالی او را مال و خیر دهد و مریض آمد و زود صحت یابد * دهم * روز
مبارک است مولود آمد در مرزوق باشد و دور و دیر * یازدهم *
مبارک است پیدا شد درآمد و در شیث علیه السلام و خیر
است برای بیع و شراء صالح نیست برای دخول و صالح
است برای قضای جمیع حوائج خصوص حاجتی که از طرف
سلطان باشد * دوازدهم * روز جید است برای جمیع اعمال
خصوص برای شروع جمیع امور معظمه و تزویج و سفر و حجامت
و قطع ثوب و لباس و هر مولود آمد در رزق طیب و وسیع روزی
شود انشاءالله تعالی * سیزدهم * روز نحس است پس حذر کنید
در آن از حرکت و قصد نکنید سلطان او هیچ حاجت در آن طلب نکنید
که نحس است * چهاردهم * روز مبارک است نمائید در آن انچه خواهید
و مولود آمد در مبارک و مسعود باشد و حامل طالب کند و کثیر شود مال
او در آخر عمر او و برای مریض آمد در خوف است که طول شود
مرض او * پانزدهم * روز صالح است برای هر عمل و حاجت و مولود
آمد در از حرس اولاد او بود * شانزدهم * روز نحس است مسافران

روز هلاک شود و مولود آنروز مجنون باشد و آنروز نحس است
برای هر چیز پس حذر کنید تا بمقصود در ان از حرکت و مریض
آنروز را انجیم و عافیت گذرد * هفدهم * صالح و مبارک است
برای هر امر که اراده کرده شود * هیجدهم * مبارک است
برای سفر و قضای حوایج و هر امر که اراده کرده شود و هر که
مخاصمت کند در آنروز ظفر یابد و عدو او هلاک شود * نوزدهم *
روز مبارک است که اسحاق علیه السلام در آنروز
پیدا شده * بستم * روز جید است برای هر امر سوای تزویج
وسفر * بست ویکم * روز نحس است و مولود آنروز نادم
شود باخر عمر خود پس هیچ حاجت در ان طلب نکنید * بست ودوم *
روز صالح است برای هر بیع وشرا وکسیکه تصدق کند در امروز
ثواب عظیم یابد و مولود آنروز مبارک باشد و مریض آنروز صحت
یابد و مسافر آنروز غانما باهل خود رجوع کند * بست وسیوم * روز
صالح است مولود آنروز جمیل باشد و صالح و محبوب اهل خود و مسافر
آنروز سالم و غانم ماند و متمتع شود * بست وچهارم * روز نحس
است پیدا شده در آنروز فرعون علیه اللعنة مولود آنروز
مقتول شود و اگر زنده ماند حزنی باشد و مرض بیمار آنروز طول
شود پس تصدق کند و مسافر آنروز فیروزی یابد * بست وپنجم *

روز نحس است اهل مرض خواری بر دارند و آنروز در ملامت
مریض آنروز در نجات یابد و مسافر آنروز در رجوع کند محمود
را پیدرران رو تا مقصد و در عروس خود را * بیست و ششم * روز
صالح است پیدا شد در آنروز موسی علیه السلام حمید است
برای هر امر مقصود سوای سفر و تزویج * بیست و هفتم
صالح است برای هر امر که اراده کرده شود و مولود آنروز دولتمند
شود و مملوک و مسافر آنروز در غنیمت یابد و خیر بیند در امر
باشد * بیست و هشتم * روز صالح است پیدا شد در او
یعقوب علیه السلام مولود آنروز مبارک باشد و بیمار آنروز
روز صحت یابد * بیست و نهم * روز مبارک و محمود است پیدا شد
در او روز اسمعیل علیه السلام حمید است برای بیع و
تزویج و صالح نیست برای دیگر معامله و سفر و عرس
و مولود آنروز مبارک و حکیم باشد انتهی و تا لیعان در عرف
شهرت دارد که تمام ماه صفر خصوص از اول تا سیزده
آن برای سفر و دیگر تمام امور نحس است لاکن ما در
از کتابی معتبر سطر این بی سرمایه نرسیده و بعضی میگویند که
حدوث مرض موت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
و صاحب قاموس در لغت صفر می نویسد که بوبای

که در انجا بغره صفر محاربه عظیم ما بین امیر المومنین علی ابن ابیطالب سلام الله علیه و معویه واقع شد و لهذا صفر را ماه صفر ممنوع شد و آیتی در کلام الهی در شان قوم عاد نازل شده فانا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر یعنی ما نازل کردیم بر ایشان هوای تند آوازکننده شدید در روز نحس که نحوست آن دایم است و بعضی گویند که آنروز چهارشنبه آخر ماه صفر بود و شاید این امر هم باعث نحوست ماه صفر باشد که در عرف و عوام نحوس در اینچنین اشیا اینقدر هم کافی است و در بیضاوی براد این آیت تخصیص ماه صفر واقع نشد بلکه مینویسد که آنروز چهارشنبه آخر شهر بود و در معنی نحس مستمر این احتمال هم نوشته که مستمر خاص بر قوم مذکور بود که هیچیک فرد را از انها از هلاکت نگذاشت و مناسب مقام سعد و نحس است حدیثی که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که چند افعال انسان مورث فقر و افلاس اند لهذا همین جا نقل شد درکتاب ایضاح آورده فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیست و پنج چیز مورث فقر است یعنی برهنه بول کردن در حالت جنابت خوردن و نان را بحقارت شکستن پوست پیاز و سیر بآتش سوختن و وقت شب خانه

بجاروب پاک کردن و متقدم بر شخص مسن و معمر رفتن
و پدر و مادر را بنامهای ایشان ندا کردن و دست بگل شستن
و بر دهلیز خانه نشستن و در موضع نجاست وضو کردن و سپیـ
را گرفته زده گذاشتن و کاسه را ناشسته گذاشتن و ظرف
آب را سر کشاده داشتن و بعد وضو از دامن یا آستین
آب پاک کردن و سوگند خوردن و خانه را از تنند اکالش
پاک نکردن و نماز را باسانی و سهل گذاردن و نان از کمر
خریدن و اولاد را بدعا کردن و دروغ گفتن و جامه بر بدن دوختن
و چراغ به پف دهان کشتن و بعضی از خوراک سوخته را گرفتن * فصل دوم
در بیان آنچه در باب اختیارات ایام از علما و کتب امامیه منقول
است و بائمه اطهار علیهم السلام بطریق آنها منسوب شد
و دانستنی است که درین باب بمذهب امامیه نسبت
اهلسنت اعتنا زیاد است چه اکثر علمای اهلسنت از اهل حدیث
این امور را لغو محض دانند و صرف اتکا و توکل بر خداوند حقیقی
کنند و هیچیک امر دیگر را موثر ندانند و درین مذهب روایات
کثیره باسناد صحیحه از ائمه اطهار علیهم السلام در اختیارات
ایام ماثور است و در کتب حدیث مدون و شایع و در همین باب
هم تالیفات بسیار شده اند بالفعل که زیر نظر این حقیر است

دو رساله است یکی مسمی بدروع واقیه من الاخطار که از تالیفات یکی از علمای متقدمین است دوم رساله تقویم المحسنین مولفه اخوند ملا محسن کاشی که درین رساله انچه روایات این مذهب منقول شده از همین دو رساله است اول دو روایت از دروع واقیه مرقوم میشود منجمله آن روایت اول که در اصل نوزدهم آلست بدو روایت نوشته است یکی بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام و دوم بروایت از سلمان فارسی رضی الله عنه و بعدازان برای هر روز دعائی چه اگانه که تدارک ضررهای آن روز کند نیز روایت کرده که بنظر اطناب اینجا نقل نشد پس انچه اول مرقوم میشود بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام است و انچه بالفاظ دیگر نوشته شد مروی از سلمان فارسی رضی الله عنه است وچون درین روایت دوم نام هر تاریخ هم انچه فارسیان میگویند و در مقصد اول مذکور شده مرویست آنرا هم بنظر تکرار حذف نموده واگرچه درین فصل بجز روایت سلمان فارسی نام هریکی از تاریخهای شهور فرس مصرح نیست که مراد از ان تاریخهای شهور فارسیه اند و همچنین در فصل دیگر که بعدازین روایت منقول خواهد شد تصریح باین معنی واقع نشده

لکن چون در تقویم المحسنین نیز این روایت اول مذکور شده است و در عنوان آن تصریح نموده است که این اختیار ات ایام موافق شهور فارسیه است دهم بقرینهٔ روایت سلمان فارسی اسمای تواریخ معلوم میشود که شهور فارسیه مراد اند گو بسبب عدم ذکر خمسهٔ مسترقه هنوز محل اشتباه است چه اگر سلمان فارسی رضی الله عنه همان اسمای سی گانه را بر تواریخ شهور قمری اطلاق کرده باشد چه بعید است مگر اینکه روایتی دیگر وقرینهٔ انحصار فت ازین احتمال باشد والله اعلم * روز اول * از شهر مرویست که در ان روز آدم علیه السلام مخلوق شد و آن مبارک و محمود است برای طلب حوایج و برای حضوری نزد سلطان و برای طلب علم و تزویج و سفر و خرید و فروخت و گرفتن مواشی و انکه گریزد و یا کسیکه راه گم کند دران روز باز یافته شود تا تمام شب و اگر مریض شود دران روز صحت یابد و مولود آنروز جوانمرد و مرزوق و بر والدین مبارک باشد * دیگر * روزی مختار و مبارک است برای طلب حوایج و حضوری نزد سلطان * روز دوم * درین روز حوا از آدم علیه السلام بوجود آمد صالح است برای نزد و بنای منازل و تحریر عهود و سفر

و طلب حوایج و اختیارات و کسیکه مریض شود در آن روز باول نهار مرض خفیف باشد بخلاف آخر نهار و مولود آنروز صالح التربیت باشد* دیگر* روز مبارکست برای تزویج و قضای حوایج* روز سیوم* این روز نحس مستمر است دران روز نزع لباس آدم و حوا شد علیهما السلام واز جنت خارج کرده شدند پس مشغول شو درین روز بکارخانگی خود و خارج مشو از خانهٔ خود اگر ممکن باشد و پرهیز کن درین روز از حضوری نزد سلطان و از بیع و شرا و طلب حوایج و معاملات و شارکت و مریض این روز صعوبت یابد و گم شده یافته شود و مولود آنروز مرزوق گردد و طویل العمر باشد* دیگر* روز گران و نحس است صالح نیست برای امری از امور* روز چهارم* این روز صلاحیت دارد برای زراعت و شکار و خریدن دواب دیگر و دا ست در انروز سفر پس کسیکه سفر کند در آنروز خوف قتل اوست و بلای بر و نازل شود و دران روز هابیل پیدا شد مولود آنروز صالح باشد و برکت داده شود بهرچه معیشت کند و بندهٔ که گریزد دران روز طلب او عسیر بود* روز پنجم* نحس مستمر است پیدا شد درانروز قابیل شقی ملعون و دران روز قتل کرد

برادر خود را دعا کرد و بیان نفس خود و او اول کسی
است که بر روی زمین گریه کرد پس کار کن درین روز و خارج
مشو از منزل خود و شخصیکه سوگند خورد درین روز خرابی
او سریع باشد مولود آن روز صالح الحال باشد * دیگر *
روز خمس است طلب کن درین روز حاجت خود و ملاقات
سلطان کن * روز ششم * این روز صالح است برای بنای
حاجت و تزویج و کسیکه سفر کند درین روز به دریا بر رجوع
نماید باهل خود یا آنچه دوست دارد و شرای دواب را صالح
است و بنده که گریزد و کسیکه گم شود درین روز یافته شود
و کسیکه مریض شود درین روز صحت یابد و مولود آن روز
صالح التربیت باشد و از آفات سالم ماند * دیگر * صالح است برای
تزویج * روز هفتم * صالح است برای جمیع امور و کسیکه
شروع کند در آن کار تا تمام تکمیل یابد و عمارت و غرس که در آن
روز شروع کنند عاقبتش محمود باشد و مولود آن روز
صالح التربیت باشد و رزق بر وسیع باشد * دیگر * آن روز مبارک *
و سعید است پس بکن آنچه خواهی در آن روز از خیر
* روز هشتم * صالح است برای هر حاجت از بیع و شراء
و شخصیکه در این روز رو بروی سلطان رود و حاجت او روا

شود دیگر وا است دران روز سواری دریا و سفر
در خشکی و خروج برای جنگ و مولود آنروز نیک بود
ولادت او در والدین وبنده که بگریزد دران روز بدست
نه آید که خود ش تعب کشد و کسیکه گم شود درانروز
رشد یا بد گاه صاحبت بر دارد و مریض آنروز سختی کشد
* دیگر * روز مبارک و سعید است صالح برای هر امر
که اراده کنی از خیر * روز نهم * اینروز خفیف است
صالح برای هر امر که اراده کنی و شروع کن دران روز
بعهان و عرض کن و زراعت کن و درخت بنشان و کسیکه
محاربه دران روز کند غلبه یابد و اگر سفر کند مال روزی
شود و خیر بیند و کسیکه گم شده است یافته شود و مریض آنروز در
سختی کشد و مولود آنروز صالح باشد ولادت او و توفیق
داده شود در جمله حالاتش * دیگر * خوابهائیکه آنروز بیند
همانروز نتیجه دهد * روز دهم * پیدا شد درانروز نوح علیه السلام
پس کسیکه ولادت یابد درانروز پیر هرم شود
و مرزوق گردد صالح است برای بیع و شرا و سفر و گم
شده آنروز یافته شود و گریزنده بدست آید و محبوس گردد
و سزاوار است برای مریض آنروز که وصیت کند * دیگر *

روزی ضعیف و مبارک است و کسیکه گریزد درامروز از سلطان گرفتار شود و مولود آمروز نباشد متقی باو بر سنه و مرزوق باشد و خوابهای آمروز نتیجه دهد در مدت بیست روز * روز یازدهم * پیدا شد درامروز شیث علیه السلام صالح است برای ابتدای عمل و بیع و شرا و سفر و احتیاط کند درامروز از خوردن مرو سلطان و کسیکه گریزد درآن روز رجوع کند بطوع در عزت و کسیکه مریض شود درامروز زود صحت یابد دیگر گمشده بسلامت شتابد و مولود آمروز خوش زندگانی کند مگر اینکه پیر و محتاج بشود و از سلطان نگریزد * دیگر * روز ضعیف است مثل روز گذشته * روز دوازدهم * صالح است برای بیع و فتح دکاکین و شرکت در کسب تجارت و در آن روز از توسط بین الناس احتیاط کند و مریض آمروز زود صحت یابد و مولود سهل التربیت باشد * دیگر * روز مختار است * روز سیزدهم * نحس است پس پرهیز کند درامروز از مبارزت ولقای سلطان و از هر امور مهم که سر او حلق کند مو را وکسیکه راه گم کند درامروز سالم ماند و مریض آمروز در صعوبت کشد و مولود آمروز زندگانی کند * دیگر * روز نحس است وردی پس پرهیز کن درامروز

از سلطان و از جمیع کارها و خوابهای آنروز بعد نه روز نتیجه دهد * روز چهاردهم * صالح است برای هرچیز و کسیکه پیدا شود درآنروز ستمگار و ظالم باشد و جید است برای طاعت هام و بیع و شرا و استقراض و رکوب بحر و کسیکه بگریزد در آنروز گرفتار شود و کسیکه مریض شود صحت یابد انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک و سعید است صالح برای هرامر خیر و برای لقای سلطان و ملاقات ناس و علمای آنها و مولود آنروز کاتب ادیب گردد و مال او کثیر شود بآخر عمر او و خوابهای آنروز نتیجه دهد بعد بیست و شش روز * روز پانزدهم * صالح است برای هر امر مگر برای قرض دادن و قرض کردن و مریض آنروز زود صحت یابد و هارب آنروز ظفر یابد و مولود آنروز گنگ باشد یا الثغ * دیگر * صالح است برای هر حاجت و خوابهای آنروز نتیجه و چند بعد سه روز شانزدهم * صالح نیست هرچیز برا سوای بناء و فتح بنیا راه و کسیکه سفر کند در وی هلاک شود و گریزنده باز پس آید و گم شده بسلامت ماند و بیمار آنروز زود صحت یابد و مولود آنروز اگر قبل زوال باشد مجنون گردد و اگر بعد زوال ولادت یابد حال او نیک بود * دیگر * روز نحس

است پس پرهیز کن از حرکت در امور و خواهای آنروز نتیجه
دهد بعد دو روز* روز بیست دوم* متوسط است پس احتراز کن
در آن از مبارعت و قرض دادن و قرض کردن که ادا نشود
و مولود آنروز صالح الحال باشد *دیگر* روز گران است
پس حاجت مخواه درین روز* روز بیست سوم* سعید است
صالح برای هر چیز از بیع و شراء و زراعت و سفر و کسیکه
می صحبت کند در آن روز از عدو خود ظفر یابد و قرض آنروز
ادا شود و مریض صحت یابد و مولود صالح الحال گردد
دیگر مبارک است در امور سفر و حاجت خواهی* روز
بیست چهارم* مبارک است اسحق علیه السلام در آنروز
پیدا شد صالح است برای معشر و علم آموختن و برای حاجات
و خرید دواب و جواری و بندر و گم گشته آنروز بدست
آید بعد پانزده شب و مولود آنروز صالح باشد و موفق بخیر
انشاءالله تعالی دیگر* روز مبارک است* روز بیست پنجم*
متوسط است صالح برای سفر و قضای حوایج و بنا و بنیاد
نهادن و غرس شجر و انگور و خرید دواب و یافتن گریزنده درین
روز دشوار گردد و گم گشته مخفی شود و مرض بیمار آنروز
سخت گردد و مولود آنروز بسختی زندگانی کند* دیگر*

روز خفیف و مبارک است * روز بست و یکم * نحس است پس طلب مکن دران روز حاجتی و پرهیز از حضوری نزد سلطان و کسیکه سفر کند دران روز محل خوف است برای او و مولود ان روز فقیر و محتاج باشد * دیگر صرف برای اخراج دم صالح است * روز بست و دوم * صالح است برای قضای حوایج و بیع و شرا و برای حضوری نزد سلاطین و صدقه دران روز مقبول است و مریض آن روز رو صحت یابد و کسیکه سفر کند دران روز رو بعافیت مراجعت کند * دیگر * روز خفیف است صالح برای هر حاجت * روز بست و سیوم * درین روز یوسف علیه السلام پیدا شد صالح است برای طلب حوایج و تجارت و تزویج و حضوری نزد سلطان و شخصیکه سفر کند روی غنیمت یابد و مادری رسد و مولود آن روز حسن الترتیب باشد * دیگر * روز خفیف است صالح برای جمله حاجات * روز بست و چهارم * ردی و نحس است پیدا شد دران روز فرعون ملعون پس طلب مکن دران روز امری از امور و کسیکه پیدا شود دران روز مکدر زندگانی کند و توفیق خیر نیابد و آخر مشی خفقو گردد یا غرق شود یا در آتش سوزد و مرض بیمار آید و ز

بطول کشد * دیگر * روز بیست سیم است و حال مولود
آنروز همان است که آنجا گذشت * روز بیست و پنجم *
نحس و ردی است پس نگاهدار در روی نفس خود را و حاجتی
دران طلب مکن که آنروز شدید البلاست هلاک کرد پروردگار درانروز
اهل مصر را از فرعون بآیات و مریض آنروز صعوبت کشد و بروایتی
از مرض افاقه یابد و مولود آنروز مبارک و مرزوق و سخی باشد و
مبتلای مرض صعب شود مگر سلامت ماند * دیگر * هلاک کرد
الله تعالی در آنروز اهل مصر را بآیات پس مشغول شو دران
بدعا و صلوة و عمل خیر * روز بیست و ششم * صالح است
برای سفر و هر امر که خواهد مگر تزویج پس کسیکه تزویج کند
در امروز ترک کند زوجهٔ خود را چه درانروز شق دریا
برای موسی علیه السلام شد و درست کن در امروز با زوجهٔ
خود وقتیکه از سفر معاودت کنی و مریض آنروز در صعوبت
کشد و مولود در اینروز طویل العمر باشد * دیگر * صالح است
برای هر امر سوای تزویج * روز بیست و هفتم * صالح است
برای هر امر خیر و مولود آنروز در حسین و جمیل و طویل العمر و
کثیر الخیر باشد و مردم او را دوست دارند و محبت او در دلهای
انها باشد * دیگر * حال مولود آنروز همانست که آنجا گذشت

روز بیست و هشتم صالح است برای هر امر و در ان روز پیدا شد یعقوب علیه السلام مولود آنروز بسحر دن ماند باو رنجها رسد و ابتلای به بدنش باشد* دیگر* روز مبارک و سعید است و خوابهای آنروز در همان روز نتیجه دهد* روز بیست و نهم* صالح است برای هر امر مولود آنروز خایف باشد و کسیکه سفر کند در انروز مال کثیر یابد و مریض آنروز صحت یابد و وصیت نه نویسد* دیگر* صالح است برای ملاقات اخوان واحد نا و برای هر حاجت و خوابهای آنروز در همان روز منتج شود *روز سی ام* جید است برای بیع وشراء و ترویج و مولود آنروز حلیم و مبارک باشد و عسیر بود تربیت او و بد خلق باشد و مرزوق باشد بر رقی کرباز داشته شود از ان و در روایتی دیگر بلند شود امر او وطول یابد حال او و صادق اللسان باشد و صاحب وفا و مفر و رآنروز گرفتار شود و اگر کسی را چیزی گم شود بیابد انرا و کسیکه قرض دهد آنروز زرود واپس یابد * دیگر * روز سعید و مبارک است و صالح برای هر امر کار ادکی انتهی و در فصل بیست و یکم از همان کتاب یعنی وروع واقیه حال ایام و شهر و انچه در الست از خیر و شر بروایت دیگر از صادق علیه السلام محذوف الاسناد نقل میکند و درین روایت مطابق ذکر اینکه مرا دار ان شهور

شمسی است یا قمری هیچ نیست و از اطلاق ذکران
در اهل اسلام متبادر شهور قمری میشود مگر اینکه
دلیلی بر خلاف آن قایم شود و آن روایت بدین نهج است که
پرسیده شد از اختیارات ایام پس فرمود علیه وعلی
ابائه الصلواة والسلام * روز اول * صالح و مسعود است
پس خطاب کن دران با پادشاه و تزوج کن و بعمل آر
در انروز و رانچه خواهی از حاجت * دوم * تزوج کن در انروز
و مزاد یکی کن با اهل خود و بخر و بفروش و طلب کن دران حاجات
و پرهیز کن از کارهای سلطان * سیوم * روز نحس است
پس خرید و فروخت مکن در انروز و با اهل خود قربت
مکن و نزد سلطان مرو و هیچ حاجتی در انروز طلب مکن
* چهارم * صالح است برای تزویج و شکار و بد است
برای سفر پس کسیکه سفر کند در انروز مسلوب المال
گردد * پنجم * طلب مکن در انروز حاجتی * ششم *
صالح است برای تزویج و شکار و طلب معاش و هر
حاجت * هفتم * مثل روز ششم * هشتم * مبارک
است و صالح برای هر حاجت مگر سفر مکن در انروز * نهم *
روز خفیف است برای هر امر که اراده کنی و بعمل آر در

معیشت دهد و گاهی او تنگی رسید * دهم * صالح است برای
حرث و زرع و مسافت و هر حاجت * یازدهم * مصر و درآمد در
گرفتار شود و کسیکه بوجود آید دران روز مرزوق معیشت باشد و معمر
شود تا هرم و گاهی محتاج باشد * دوازدهم * مثل آن * سیزدهم *
روز نحس است پس هرگز طلب مکنید دران حاجتی * چهاردهم
روز سعید است صالح برای هر حاجت و کسیکه پیدا شود
دران روز طویل العمر و شایق طلب علم باشد و مالش در آخر
عمر او کثیر باشد * پانزدهم * روز صالح است برای هر حاجت
و مولود آن روز گنگ باشد یا الثغ * شانزدهم * روز نحس است
هرکه پیدا شود دران روز محزون گردد و کسیکه سفر کند هلاک
شود * هفدهم * بروایتی روز صالح است و بروایتی روز گران
است صالح نیست برای هیچ حاجت * هیجدهم * صالح است
برای سفر و برای هر چیز که اراده کنی از حاجت * نوزدهم *
مثل آن * بیستم * صالح و مبارک است و نیک است
برای سفر و طلب حوایج * بیست و یکم * روز نحس است
و آمد در آن وقت دم است پس طلب مکن دران روز حاجتی
* بیست و دوم * صالح است برای هر حاجت که التماس
کرده شود * بیست و سوم * مثل آن * بیست و چهارم *

نحس است * سیوم کسیکه پیدا شود درامروز گم گردد و دیر
یابد و روزگانی او تلخ باشد و کسیکه مریض شود درامروز افاقه
پذیرد * بیست و ششم * صالح است برای هر امر مگر تزویج
که اگر واقع شود بین الزوجین افتراق شود * بیست و هفتم *
صالح است برای هر امر * بیست و هشتم * روز سعید
است مولود امروز مرزوق باشد و محبوب اهل خود و عزیز
بین الناس و عمر او دراز باشد و بادر بچهار سیوم نکوئی مثال کرد و
* بیست و نهم * روز مبارک است صالح برای هر حاجت
از ملاقات سلطان واصدقا و نکوئی کردن * سی ام *
روز سعید است و مبارک صالح است برای هر حاجتی
که خواسته شود انتهی این روایت را ابراهیم بن حسین
کفعمی و ثقه الله لم اسیدعه برد سید ابو القاسم علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن محمد الطاوس الحسینی قدس روحه در ستاه
و اشاره کرده در آن بروایتی که از مولانا هادی علیه السلام
مرویست آن ادعیه هستند که اگر کسی دعا کند بان اسم تعالی
خواست ایم محدود روز از وقع سال دیگر آن ادعیه ذکر نمود
و ما امرا در بین کتاب ذکر کنیم میگوئیم که روایت کرد ابو
یسری سهل بن اسحاق ملقب مالی و امس گشت که حضرت

میکردم هادی علیه السلام را در سر من رای و درحوایج
او سعی میکردم پس گفتم روزی یا سیدی من کارها دارم
وحوایج پس هدایت کن مرا چیزی که از آن سبب از ایام
نحس و شر آن محفوظ مانم فرمود ای سهل برای شیعه
و موالی ما عصمتی است که اگر راه روند بیابان در لجج بحار و
سیاسیب البیداء هر آینه محفوظ مانند از هر مخوف ای سهل وقتیکه
صبح کنی بگو سه بار و همچنین وقتیکه شام کنی این دعا را و آن
دعای امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام شب بیت
بر فراش نبی صلی الله علیه وآله وسلم است * بسم الله الرحمن الرحیم
اصبحت و امسیت اللهم معتصما بذمامک المنیع الذی لا یطاول
ولا یحاول من شر کل غاشم وطارق من سائر من خلقت وما خلقت
من خلقک الصامت والناطق فی جنة من کل مخوف بلباس سابغة
ولاء اهل بیت نبیک محمد صلی الله علیه وآله علیهم السلام
محتجبا من کل قاصد لی الی اذیة بجدار حصین الاخلاص
فی الاعتراف بحقهم والتمسک بحبلهم موقنا بان الحق لهم ومعهم
وفیهم وبهم اوالی من والوا واجانب من جانبوا فصل علی محمد
وآله واعذنی اللهم بهم من شر کل ما اتقیه یا عظیم حجزت
الاعادی عنی ببدیع السموات والارض وجعلنا من بین ایدیهم

سد اومن خلفهم سد افاغشیناهم فهم لا یبصرون ، و این روایت را
شیخ رضی الله ابو نصر الامام امین الدین الی علی الفضل
در کتاب خود مکارم الاخلاق ذکر نموده حتی در تقویم المحسنین
نیز همین روایت ایست واگر اراده کسی توجه جائی دیگر نماید
میکی پس قبل از توجه با سورهٔ فاتحه و معوذتین و سورهٔ اخلاص
و آیة الکرسی و سوره قدر و پنج آیت از آل عمران
خوانده این دعا بخواند * اللهم بك یصول الصایل وبقدرتك
یطول الطاایل ولا حول لکل ذی حول الا بك ولا قوه یمتان ذوا ذي
قوة الا منك وبصفوتك من خلقك وخیرتك من بریتك محمد نبیك
وعترته وسلالته علیه وعلیهم السلام فصل علیهم واکفنی شر
هذا الیوم وضره وارزقنی خیره ویمنه واقض لی فی متصرفاته بحسن العافیة
وبلوغ المحبة والظفر بالامنیة وکفایة الطاغیة الاوبئة وکل ذي
قدرة لي علي اذیة حتی اکون فی جنة وعصمة من کل بلاء ونقمة
وابدلني من المخاوف فیه امنا ومن العوایق فیه یسرا حتی
لایصدنی صاد عن المراد ولایحل لی طارق من اذي العباد انك علی
کل شي قدیر والامور الیك تصیر یامن لیس کمثله شئ وهو السمیع
البصیر، اگرچه تحریر این ادعیه چنانکه وضع این رساله است در مقصد
ثالث می بایست لاکن چون متعلق بسعد ونحس بود گرآن

دوم همین مقام مبادرت رفت باید دانست که بموجب بعضی از روایات امامیه تمام روز را دوازده حصه کرده هر حصه را بیکی از ایمهٔ اثنا عشر منسوب سازند که دران حصه توسل باو موجب اجابت دعاونجات از مهالک است وبرای هریکی ازان دعائی است که درکتب ادعیه مثل مفتاح الفلاح وغیره مذکور است واینجا نقلا از تقویم المحسنین آن ساعات مذکور میشود مابین طلوع فجر تا طلوع شمس منسوب است بامیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام وتوسل باو درانوقت برای انتقام از ظالمینک است وانچه سزاوار است که بعمل آرد انوقت تصدق است بقدر میسور اگرچه قلیل باشد که صادق علیه السلام روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه وسلم که بکور کنید بصدقه وعطای بسیار بخشید درانوقت پس نیست هیچیک مومن که صدقه کند درانوقت مگر اینکه محفوظ ماند از بلای نازل از اسمان بسوی ارض که دران روز باشد وباید که مار ود بردو دستهای خود مالد که در حدیث آمده هر که ماء ود بروی خود مالد سختی وفقر باو نرسد وانوقت عمامه بندد ولباس پوشد وموزه ونعل پوشد حصهٔ دوم از طلوع شمس تا ذهاب حمرهٔ آن وان منسوب است بامام حسن علیه السلام

و توسل باو در این وقت موجب نجاح امور دنیا و آخرت است سیوم از ذهاب حمرة تا ارتفاع نهار و آن منسوب است بامام حسین علیه السلام و توسل باو در این وقت برای نجاح امور دنیا و آخرت نیک است چهارم از ارتفاع نهار تا زوال که منسوب است بامام زین العابدین علیه السلام و توسل باو در این وقت برای نجات از سلاطین و نفث شیاطین مرجو الفوز است پنجم از زوال شمس تا گذشتن مقدار چهار رکعت و آن منسوب است بامام باقر علیه السلام و توسل باو در این وقت برای امور آخرت و عبادات نیک است ششم از گذشتن مقدار چهار رکعت از زوال تا نماز ظهر و آن بامام جعفر صادق علیه السلام منسوب است و برای امور آخرت توسل باو در این وقت نیک است هفتم از نماز ظهر تا گذشتن مقدار چهار رکعت قبل عصر و آن برای کاظم علیه السلام است و توسل باو برای عافیت نیک است و دعا در این وقت مرجو الاجابت است هشتم از گذشتن مقدار چهار رکعت قبل عصر تا نماز عصر و آن برای رضا علیه السلام است و توسل باو برای طلب سلامت در براری و بحار در این وقت نیک است نهم از نماز عصر تا گذشتن دو ساعت و آن برای جواد علیه السلام است و توسل

در این وقت باو برای طلب رزق مرجو الاجابت است دهم از دو ساعت بعد عصر تا قبیل اصفرار شمس و آن برای هادی علیه السلام است و توسل باو در این وقت برای تولی برقضای حوایج و نوافل و جوایز محمود است یازدهم از قبیل اصفرار شمس تا اصفرار و آن برای عسکری علیه السلام است و توسل باو در این وقت برای التماس آخرت خوب است دوازدهم از اصفرار تا غروب شمس و آن برای امام ثانی عشر مهدی منتظر علیه السلام است و توسل باو در این وقت برای امن از مخاوف نیک است تا اینکه اگر بر سر شمشیر برسد بگو پس طلب اعانت کن مدد کند ترا انشاء الله تعالی * در بیان دورو نحس در هر ماه * که از امور غیر ضروریه در آن احتراز باید روایت است از امیر المؤمنین علیه السلام که در سال بیست و چهار روز نحس بدی است که تمام نمیشود امری که شروع شود در آن و زنی که متولد طفلی که پیدا شود در آن و ظفر نمییابد عادی که عراکند در آن و نامی نمیشود درختیکه نشانده شود در آن و آن در هر ماه دو روز است و در روایتی دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام در هر سال دوازده روز نحس است که یک روز در هر ماه نحس باشد و موجب این هر دو روایت

در هرماه سه روز نوشته میشود دو روز اول موافق روایت اول است و یک روز اخیر موافق روایت ثانی است در محرم ۱ و ۴ و ۲۲ در صفر ۱۰ و ۲ و ۱۰ در ربیع الاول ۱ و ۲ و ۴ در ربیع الثانی ۱ و ۱۱ و ۲۸ در جمادی الاول ۱ و ۱۱ و ۲۸ در جمادی الثانی ۱ و ۱۱ و ۱۲ در رجب ۱۱ و ۱۳ و ۱ در شعبان ۳ و ۲ و ۲۶ در رمضان ۳ و ۲ و ۲۴ در شوال ۲ و ۸ و ۲ در ذی القعده ۲ و ۱ و ۲۸ در ذی الحجه ۸ و ۲ و حسب روایت ثانی هم ۸ و محقق طوسی در ترجمهٔ قول صادق علیه السلام نظم کرده که از شهور فارسیه یعنی ایام اند که برای هیچیک امر صلاحیت ندارند وان سیوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم است و نیز ترجمهٔ قول دیگر یعنی از ایام شهور فارسیه را برای احتراز از بعضی امور نقل کرده و آن چهارم و هشتم برای سفر است و یازدهم برای دیدن پادشاه و چهاردهم و یازدهم و نهم برای فرار و دوازدهم برای مناظره و مخاصمت * در بیان اختیارات آنچه در ایام هفته وارد شده * و آنچه از اختیارات در آخر ملفوظ دیگر مرقوم میشود از ابیات مشهوره است که منسوب بامیرالمومنین علیه السلام است * روز یکشنبه * و آن اول روز است و در آن روز

الله تعالی شروع کرد بپیدایش خلق و ان روز شمس است محمود است دران روز لقای سلاطین و ارباب دول * دیگر محمود است غرس و بناء دران روز * روز دوشنبه * ان روز قمرا ست محمود است برای تجارت و معاش و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مواظبت صوم آنروز و روز خمیس میکرد و فرمود که درین هردو روز اعمال مرفوع میشوند و من دوست دارم که عمل من مرفوع شود و من صایم باشم و مکروه است دران روز سفر و طلب حوایج بموجب قول صادق علیه السلام که سفر مکن روز دوشنبه و طلب مکن حاجتی درامرد روز روایت است که ابو ایوب خزار گفت وقتیکه اراده کردیم که خارج شویم پس آمدیم که سلام کنیم برابی عبد الله علیه السلام پس فرمود شاید شما طلب کردید برکت روز دوشنبه گفتیم بلی فرمود کدام روز شوم تراست از روز دوشنبه که گم کردیم دران روز نبی خود را و مرتفع شد از ما وحی خارج نشوید تا آخر حدیث * دیگر * محمود است دران روز سفر * روز سه شنبه * آنروز مریخ است محمود است برای لقای عدو و جهاد فی سبیل الله و سفر بجهت قول او صلی الله علیه و آله و سلم که سفر کنید روز سه شنبه و طلب کنید حوایج دران روز پس

آمده است که رحم کرد ایزد تعالی آدم را در این روز برای
داود علیه السلام * دیگر * حجامت محمود است در آن روز
* روز چهارشنبه * آن روز عطارد است محمود است این روز
برای علوم و حکمت و کتابت و استحمام داشتن اما آنکه
نبی صلی الله علیه و سلم فرموده است امری که شروع کرده شود
روز چهارشنبه مگر اینکه تمام شود * دیگر * شرب دوا محمود
است در این روز * روز پنجشنبه * و آن روز مشتری است
محمود است برای ملاقات اشراف و علما و اکابر و امرا * دیگر * آن روز
مبارک است خصوص برای طلب حوایج و ابتدای سفر و
مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که رسول الله صلی
الله علیه و سلم روز پنجشنبه سفر میکرد و فرمود که این روز را ایزد
تعالی و رسول او و ملائکه او دوست میدارند * روز جمعه *
و آن روز زهره است مستحب است در این روز شستن سر
بخطمی و دیگر تنظیفات و تزئینات خصوص تطیب و
لذات و برای ادعیه و فضایل است نسبت دیگر ایام پس
او سید ایام است از جهت حدیثی که وارد شده طلوع
نکرد شمس و نه غروب کرد بر روزی افضل از او و برای خوردن
انار در روز و شب آن فضیلت بسیار است و در آن ساعتی است

که دعا دران مستجاب است و مکروه است سفر دران قبل نماز که مرویست هرکه سفر کند درانروز قبل نماز فرشته ندا کند او را که باز پس نه آید * دیگر * محمود است دران روز تزویج وافراح * روز شنبه * آن روز زحل است محمود است برای اعمال فلاحت وقضای حوایج واخذ وعطا وابتدای تعلیم ازجهت انچه مرویست ازنبی صلی الله تعالی علیه واله وسلم برکت داده شد برای امت من در روز شنبه و پنجشنبه لاکن در بکور انها * دیگر * مبارک است درانروز سفر * دراختیار تزویج ومباشرت * ابو سعید خدری رضی الله عنه وصایای پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم که بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرموده درباب اداب تزویج روایت میکند انچه ازان متعلق باوقات وایام است منقول میشود ودرروایت وجود کراهت وحسن هم مرویست اینجا فقط ساعات محموده وردیه وایام ردیه ولیالی محموده ورديه نقل کرده میشود پس ازساعات محموده نزدیک زوال روز پنجشنبه است وبعد العصر روز جمعه وبعد عشاء دوم از شب جمعه است وازساعات ردیه بعد ظهر است واول ساعت ازشب وساعات حاره درنصف نهار بروایت

باقر علیه السلام و از طلوع سحر تا طلوع شمس و از غروب شمس تا غروب شفق هم روایت از باقر علیه السلام و وقت اصفرار شمس و وقت طلوع ان تا وقتیکه زرد باشد و از ایام روزیه اول شهر و وسط آن و آخر آنست و نصف شعبان و دو روز آخر هر شهر که مسمی بایام محاق اند و روز کسوف و روزیکه هوای سیاه و سرخ وزد و روز زلزله و روزیکه قمر در عقرب باشد و از لیالی محمود شب سه شنبه است وشب جمعه و اول شب از شهر رمضان و از لیالی ردیه شب عید الاضحی است وشب چهار شنبه وشب خسوف قمر وشبیکه دران هوای سیاه و سرخ وزد و روز وشبیکه زلزله آید * در بیان اختیارات سفر * روز شنبه بهتر است که مرویست از صادق علیه السلام کسیکه اراده کند سفر پس سفر کند روز شنبه که اگر سنگی جدا شود روز شنبه از کوه هر آینه باز آرد خدا یتعالی او را بر مکان خود و از جهت انکه مرویست در قول او تعالی عزوجل *فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض* فرمود نماز روز جمعه است و انتشار روز شنبه است و روز جمعه سفر روا نیست که مرویست هر که سفر کند روز جمعه دعا نکند فرشته که تا

نکرداند فذا اورا وشب جمعه سفر مضایقه ندارد و روز چهارشنبه
آخر ماه صفر سفر نیک است از جهت انکه مرویست که بعضی
از بغدادیین بصادق علیه السلام درباب خروج در چهارشنبه
آخر نوشتند بجواب نوشت که یکه خارج شود روز چهارشنبه
بر خلاف اهل طیره محفوظ ماند از هر آفت و بعافیت ماند از هر
بلیه و بعضی روایات دلالت میکند بر کراهت سفر بروز چهارشنبه
* اختیارات ابتدای امور * شروع نمودن هرکار روز
چهارشنبه نیک است که مرویست از نبی صلی الله علیه
وسلم نیست امری که شروع شود در روز چهارشنبه مگر
ختم گردد و روز دوشنبه نیز بهتر است که مرویست
طلب کنید علم روز دوشنبه که اسان میکند مطالب آنرا وسزاوار
است برای متعلم که بکور کند درس خود برای خبری که منقول
است برکت داده شد در امت من در بکور آنها ونیز از جهت خبر
غدا کنید وطلب علم پس من خواسته ام از پروردگار خود
که برکت دهد برای امت من در بکور انها وفرمود سزاوار
است که گرداند ابتدای آن از روز پنجشنبه ودر روایتی روز
شنبه و روز پنجشنبه * اختیارات قطع ثوب * قطع ثوب
روز یکشنبه مورث غم است از جهت انکه مرویست

از پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسیکه قطع کند ثوب روز یکشنبه او را غم برسد و مبارک نباشد و روز دو شنبه مبارک است که مرویست کسیکه روز دو شنبه قطع ثوب کند مبارک باشد و روز سه شنبه بد است که در ذیل حدیث سابق مرویست کسیکه قطع کند ثوب روز سه شنبه آن ثوب یا بدزدی رود یا بسوزد یا غرق شود و روز چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه مبارک است که بذیل حدیث سابق مرویست هر که قطع کند ثوب روز چهارشنبه رزق داده شود و بمشقت نرسد و باشد در عیش و رضاء هر که قطع کند روز پنجشنبه روزی که الله تعالی او را عالم در آن ثوب و باشد مکرم نزد ناس و کسیکه قطع کند روز جمعه عمر و دولت او زیاده شود و در روز شنبه نحس است که در ذیل حدیث سابق مرویست کسیکه قطع کند ثوب روز شنبه مریض باشد مادامیکه آن ثوب بر بدن اوست مگر اینکه بهم کند انرا * اختیارات استخاره * اگر استخاره کنی از کلام الهی پس اختیار کن برای آن ساعتی نیک اگرچه درین باب از اهلبیت علیهم السلام چیزی روایت نیست روز یکشنبه جید است تا ظهر و از عصر تا مغرب روز دوشنبه جید است تا طلوع شمس

و از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز سه شنبه
جید است از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز چهارشنبه
تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز پنجشنبه جید است تا طلوع
شمس بعد ازان از ظهر تا عشاء دوم روز جمعه جید است
تا ظهر و بعد ازان از زوال تا عصر روز شنبه جید است
تا چاشت بعد ازان از زوال تا عصر * مطلب دوم
از مقصد دوم در بیان اختیارات بطریق اهل نجوم *
و بذیل آن بیان زجریات و تفاءلات هم قلیلی ازان
که حسب عقیده منجمین است ذکر یافت باید دانست
که یکی از اختیارات نجوم بنظر سیر و قیام قمر به بروج
دوازده گانه است و آنچه درین باب استخراج آن منتسب
بخواجه نصیر طوسی است ذکر میباید * وقت بودن قمر به برج
حمل * سفر کردن و ملاقات امراء و جامهٔ حریر پوشیدن و شکار
کردن و ابتدای هر کار نیک است و بنیاد کردن خانه و غیره
و چیزی کاشتن بد است * در برج ثور * تزویج کردن و تخم باغ
افگندن و خط نوشتن و وصال محبوبان و عطر مالیدن و شرکت نمودن
و خریدن جواری نیک است و جدال کردن و فصد نمودن
و حمام کردن بد است * در جوزا * خریدن جواری و تعلم علوم

وملاقات اهل علم و سیر کردن و سفر نمودن و پارچه نو پوشیدن نیک است و ناخن چیدن و فصد و حجامت نمودن بد است * در سرطان * رخت نو پوشیدن و سفر کردن و داروی مسهل خوردن وخطوط هندوستان نوشتن وحمام کردن و موی ستردن نیک است و فصد کردن و ترویج نمودن و سرای نو نهادن بد بود * در اسد * ترویج کردن و اشتغال خوانه کردن از رز رشس و عیره وکارهای آتش کردن * وحاجت از سلاطین و امرا خواستن و سلاطین را بر تخت نشستن و چیدن خواری و خدم نیک است و سفر کردن و جامه نو پوشیدن روا نیست * در سنبله * سفر کردن بیابان ملاقات و جامه نو بریدن و تعلیم و تعلم علوم وکشتکار کردن و چیدن خواری و علمان نیک است و ترویج کردن و فصد نمودن بد است * در میزان * تا هنگامی که قمر هفده درجه ازین برج طی کند سفر کردن و عقد بستن و جواهر خریدن و تعیش و طرب پرداختن از سرود و سماع و میکشی و صحبت محبوبان نیک است و چون از هفده درجه گذرد جمله کارها ممنوع است * در عقرب * دارو خوردن و قی کردن و عرعره ساختن و جراحت بستن و معاجین ساختن و حمام کردن و برخصم بیرون تاختن و بر اسپ ریاضت

کردن و ناخن چیدن نیک است و دیگر کارها ناجایز و ممنوع * درقوس * در او لش تعلیم و تعلم و در آخرش تزویج و شکار نیک است و خریدن جواهر و حیوانات و جامه نو پوشیدن و پیش قاضی مرافعه خصومت بردن و سیر کردن و موی ستردن و داروی مسهل خوردن سخت بد بود * درجدی * جامه نو پوشیدن و شکار کردن و دفع سحر و جادو ما وعیه و رقاع کردن ومکر و غدر نمودن نیک است وحضوری سلاطین و مناکحه کردن و فصد گرفتن ممنوع است * در دلو * کارهای کشتکاری نمودن و مواثیق و عهود بستن وخریدن جواری و غلمان و بناهای قلاع وحصنها انداختن و اشجار نشانیدن نیک است و نقل وتحویل و فصد کردن و تزویج ساختن بد است * درحوت * فصد کردن وناخن چیدن و دعوت کردن و ملاقات شرفا و پیرهن و قبا وکلاه و کمربند نو پوشیدن نیک است و دیگر کارها بد دیگر از اختیارات بطریق نجوم مغان نظر بایام شهور است وآن اینست * اورمز * نیک است برای جامه نو پوشیدن و سفر کردن و مهر بر کاغذ نهادن و بد است برای قرض و وام دادن * بهمن * روز نیک است درین روز جامه نو بریدن و پوشیدن و ناخن چیدن و موی پیراستن

و عمارت کردن و بنابر قاعدهٔ کلیهٔ ایشان کہ اگر نام روز و ماه موافق افتد درآنروز عید کنند در روز بهمن از ماه بهمن جشن سازند و انواع طعامها و گوشتها پزند و گل بهمن سرخ و سفید بر طعامها پاشند و بهرد و بهمن را میده کرده بانبات و قند بخورند و بهمن سفید را سائیده باشیر بخورند و انرا مقوی حافظه دانند و گویند این روز را خاصیت تمام است در کندن گیاهها و بیخهای دوائی از کوهها و صحراها و گرفتن روغنها و کردن بخورها و اینروز را بهنجنه و بهنجه خوانند * اردی بهشت * روز نیک است دراینروز بمعبد و آتشکده رفتن و از پادشاهان حاجت خواستن و بجنگ و کارزار رفتن و در این روز از اردی بهشت ماه حسب قاعدهٔ معینه عید کنند و جشن سازند و انرا اردی بهشتگان هم خوانند * خرداد * روز نیک است در اینروز طلب حاجات از ملایکه و فرشتها کردن و زن خواستن و در اینروز هم از خرداد ماه حسب قاعدهٔ معینه عید کنند و انرا جشن خردادگان گویند * مرداد * روز در اینروز از ماه مرداد عید کنند و انرا جشن نیلوفری گویند و در اینروز هرکه حاجتی از پادشاه خواستی البته روا شدی * دیاذر * روز نیک است در اینروز صدقه دادن از بهر تندرستی خود و فرزندان خود و دعا کردن * آذر * روز نیک است در اینروز ناخن چیدن

و موی ستردن و باتش خانها رفتن * ابان * روز نیک است
درین روز حاجت از خدا ی تعالی و پادشاهان و بزرگان خواستن
و سلاح ساختن * تیر * روز نیک است درینروز دعا کردن
و حاجت خواستن و حسب دستور درینروز از تیرماه عید کنند
وآنروز را تیرگان و جشن انرا جشن تیرگان گویند و مثل
مهرگان و نوروز مبارک دانند * گوش * روز نیک است
درین روز فرزند بمکتب دادن و پیشه آموختن و درینروز جشن
کنند و عید سازند و انرا سیرسور گویند وآنروز سیر برا در پیاز خورند
و گوشت را با گیاه و عاقت پزند نه با چوب و هیزم و گویند
این امر باعث امان یافتن از سحر و لاسحر جن است و بدان
دوای امراضی کنند که منسوب بجن است * مهر * روز نیک است
و درینروز نام بر کودک نهادن و کودک را از شیر باز کردن
و عید یکه درینروز از مهرماه کنند آنرا بجشن مهرگان موسوم سازند
* سروش * روز نیک است درینروز دعا کردن و با تشکده
رفتن و باقی امور بد است * فروردین * روز درینروز جامهٔ
نو پوشیدن و دیدن گوسفندان و گله و رمهٔ گاوان و اسپان
نیک است * دیادین * روز نیک است و درینروز دعا کردن
جهت دفع شر شیاطین و از حق تعالی فرزند خواستن

* وین * روز نیک است درینروز فرزند بمکتب دادن ونکاح کردن
* آراد * روز جامه نو پوشیدن درینروز نیک است وسفر کردن بد
* اشتاد * روز نیک است درینروز حاجت خواستن وجامه
پوشیدن وصدقه دادن * زامیاد روز * درینروز درخت
نشاندن وتخم کاشتن وعمارت کردن بغایت خوب است
* مارا سفند روز * درینروز نکاح کردن وبا دوستان نشستن نیک
است * دیگر * واختیارات ایام بطریق نجوم هنود بی انتهاست
واکثر آن متعلق بکواکب طالع وعاشر میلاد هر فرد از انسان
است اما بندی از انچه بر سبیل عموم است درینجا مرقوم
میشود باید دانست که اختیارات هنود هم بنظر منازل قمر است که
نچهتر باشد وهم بنظر ایام هفته وهم بنظر تتهه یعنی تاریخها است
اما نچهترهای متعلقهٔ سفر سه قسم است سعد ونحس
وبین بین بدین تفصیل * نچهترهای سعد برای سفر *
* اشنی * انوراد * ریوتی * مرگشرا مول * پنروس * پوشیه *
* هستا * جیستا * نچهترهای بین بین برای سفر * روهنی
پوربا پهالگنی پورباشارا پوربابهادرپد چترا سواتی سنبهاشاسترون
دهنستا * نچهترهای نحس برای سفر * اترا پهالگنی اتراشارا
اترابهادرپد وشاکهامگها آردرا بهرنی کرتکا اشلیشا * نچهترهای

که برای تزویج و نکاح موضوع اند * ریونی اترا پهالگنی روهنی مرگشرا مول انورادها گیها هستا سواتی او پنج چهترند کوره ذیل برای بنا کردن خانه و مکان و هرچیزیکه از گل و چوب سازند و نیز برای خریدن آن و خریدن جاروب و روغن سیاه نهایت ممنوع است وهستا ستبها شاپوریابهادرپد اترابهادرپد ریونی * و نتایج سفر * در تتهها بدین تفصیل است پروا تحس دوج نیک تیج باعث فتوح چوتهه تحس پنجمین موجب نفع چهتهه موجب هلاکت ستمی موجب نفع از زمین و دولت استمی بسیار بد نومی موجب هلاکت دسمی موجب نفع بزمین اکادسی موجب بیماری دوادسی لغو یعنی نفع و نقصان هیچ نباشد ترودسی بسیار نیک چتردسی تحس اماوس ایضا نحس پورنماسی موجب مرگ و هلاکت و تزویج و نکاح از پروا تا چودس بهمه تتهها مستحسن است در اماوس و پورنماسی ممنوع است و صاحب جوگنی در مقاسول در دایرهٔ رجال الغیب پیشتر گذشت و حسب اظهار یکی از پندتان معلوم شد که این هردو نام خیالی و فرضی اند صرف بنابر ممانعت سفر وغیره بسمو ت معینهٔ آن مقرر کرده شدند اینکه چنانچه رجال الغیب در اهل

اسلام امری قرار یافته است نزد انهاجو گئی دو شاسول جبری معین باشد و تزویج و انکاح بنظر ایام بروز شنبه و دوشنبه وچهارشنبه و پنجشنبه و جمعه سعد و مستحسن است و بروز یکشنبه و سه شنبه نحس و ممنوع تا اینکه میگویند که اگر بروز یکشنبه نکاح کنند زن فاحشه گردد و برای قطع کردن پارچه نو و پوشیدن آن چهارشنبه و پنجشنبه وجمعه نیک و مستحسن است و نیز گویند که در سفر وغیره بودن چند رای یعنی قمر بمحاذات پشت وچپ و راست هم اثری است پس درصورت محاذات سعد و نیک است و چپ و راست علی علی و بر پشت نحس و طریقه دریافت آن آنست که از بروج دوازده گانه سه سه برج برای یک یک سمت موضوع اند پس قمر در هر جیکه باشد از ان سموت معیه آن دریافت سازد پس حمل و اسد وقوس شرقی اند وجوزا و میزان و دلو مغربی و ثور و سنبله وجدی جنوبی و سرطان و عقرب وحوت شمالی و شهور دوازده گانه سال هم برای تزویج هم سعد اند و هم نحس سعد اینست ماگهه و نتیجه آن دولتمندی است پهالن نتیجه ان نیک است بیساکهه نتیجه آن عصمت زن است و برای شوهر نهایت بهتر است جیته

نتیجه ان مثل بیساکه است اساره نتیجه آن ترقی اولاد است و در ماه
اگهن شادا است که بعضی میگند و ماه‌های چیت و ساون و بهادون و
کوار و کاتک و پوس نحس است و یکی از طرق اختیارات بهود
بنظر تتهه و ایام بروز است و پیشتر در مقصد اول مذکور شده
است که سه تتهه را یک یک نام نهاده اند پس بهمان
اسما بعضی در بعضی ایام سعد اند و بعضی بین بین و بعضی
نحس باین طریق سعد اینست که بروز جمعه ندا واقع شود
و بروز چهار شنبه بهدرا و بروز سه شنبه جیا و بروز شنبه
رکتا و بروز پنجشنبه پورنا و بین بین اینست که بروز سه شنبه
بهدرا واقع شود و بروز پنجشنبه جیا و بروز جمعه رکتا و
بروز یکشنبه یا دوشنبه پورنا و نحس اینست که بروز یکشنبه
یا سه شنبه ندا واقع شود و بروز جمعه یا دوشنبه بهدرا
و بروز چهارشنبه جیا و بروز پنجشنبه رکتا و بروز شنبه پورنا
و یکی از اختیارات آنها مار یا داکال بیلا است و انوقت های
معین است بروزهای معین که دران اوقات ارشاده حرکت
نمودن بغایت منع است و اگر حرکت کنند انست ایشان
مبتلای آفتی شود لاکن عمل بر این درمالک بنگاله بکمال مبالغه است و
در ممالک مغربی چندان معمول به نیست و آن این است که

مجموع روز را از طلوع تا غروب هشت حصه نمایند منجمله آن
بروز دوشنبه حصهٔ دوم و پنجم و بروز سه شنبه حصهٔ دوم
و ششم و روز چهار شنبه حصه چهارم و پنجم و بروز پنجشنبه حصه
هفتم و هشتم و بروز جمعه حصهٔ سیوم و چهارم و بروز شنبه
یکم و ششم و هشتم را ابار بیاانامند و همچنین اوقات شب
را کال بیاانامند بهمان ترتیب که در روز گذشت مگر این اوقات
باستثنای وقت صبح صادق و قدری بعد از غروب است
که برای ان حکم آخر است و درین هر دو وقت نوعی سفر وغیره
ممنوع نیست * ذیل * در بیان بعضی از احکام زجریات و تفألات
موافق عقیدهٔ اهل نجوم زجر بفتح زاء معجمه و سکون جیم فال
گرفتن مرغ باشد وچون بعضی از علامات و احکام آن محل خوف
است لهذا ایکن که بنظر ترسانیدن از ان مسمی باین اسم
نمودند وچون بسبب آن از عزیمت بازمیمانند و زجر بمعنی باز داشتن
است بنظر آنهم تسمیه آن بان شده باشد واین امر از زمان
قدیم در اکثر اقوام رواج داشت و دارد که عدار جمله
امور از عظایم باشد یا صغایر بران داشته اند مشهور است
که امیه و هاشم دو برادر بودند که توامان متولد شدند و علی اختلاف
الاقوال پشت یا پیشانیهای ایشان باهم چسپیده بود پدر

ایشان عبد مناف بشمشیر دو را از هم جدا کرد اهل خبرت گفتند که میان اولاد این هردو برادر همیشه شمشیر خواهد ماند و همچنین قصص وحکایات کثیره مرویست وچگونه گفته شود که از سلف تا خلف اقوال عقلا همه غلط وبی اصل محض است و از جملهٔ رسوم عرب است که اگر کسی از منزل خود بقصد حاجتی بیرون آید و مرغی از چپ او در آید و بجانب راست رود آنرا مبارک شمرند وبطلب آن روند و اگر از راست در آید وبچپ رود آنرا بد دانند وبان کار نروند وجمعی از اعلام بعضی تاثیرات را در مصنفات ورسایل خود ذکر کرده اند مثل انکه جمع شدن گنجشک بر درختان وبانگ کردن آنها وآتش گرفتن زیر دیگ وایستادن گاو روی بمغرب ویکپای را بالتمام بر زمین نه نهاده و گرگ باباداني در آمدن وموش ومور را ذخیره خود از سوراخها بیرون انداختن وبانک کردن مرغان خانگی وخود را بسیار خاریدن وطوف کردن خطاف حوالی آب وبانگ کردن ایشان علامت باران دانسته اند وهمچنین بانگ کردن مگس بسیار در خانه وبرجستن گوسفند در چراگاه ونمودن روشنای چراغ بمشابهٔ ظلمت علامت شرما وهمچنین بزیر آمدن

مرغان از درخت در آب غوطه خوردن علامت سرما
و باریدگی دانسته اند بالجمله درین مقام بعضی احکام منقوله از
حکمای یونان منقول می شود ارا طیس حکیم گوید چون گرد
چراغ دایره ها بینی دلیل کثرت آبها باشد و چون مرغانی که آبی
باشند در حوالی آب بسیار طوف کنند و خود را بر آب زنند
دلیل سرما و باران باشد و همچنین چون کلاغ سیاه بانگ بلند زند
و پرها سخت افشاند و گاو رنگول دست لیسد و زاغ و خروس
خود را در آب انداخته پر و بال خود را غشته نماید دلیل باران است
و احمد عبد الجلیل سنجری گوید که قسم ماهی دلفین که در ولایت
منصوره هند و ملتان میباشد و مشهور است که با آدمی انس و محبت
تمام دارد چون بکنارهٔ دریا آید و خود را بمردم نماید دلیل سرما باشد
و مورچه از زیر زمین چون تخم خود فرو تر برد دلیل صحو بود و چون مرغان
بر غذا خوردن حریص و بسیار ساعی باشند زیاده بر عادت دلیل
سرما باشد و کرمی سرخ که انرا خراطین گویند و عوام گل خورد چون
از زیر زمین بسیار بیرون آیند ایضا علامت سرما باشد و چون
در فصل خزان زنبور بسیار جمع آیند سرمای سخت و نزول باران
بسیار بود و محقق برجندی در رسالهٔ فلاحت آورده که در سالی
که درخت فلفل و بلوط بسیار بار آورد زمستان آنسال

دراز گذرد و همچنین چون دراز گوش روی بمغرب بایستد و زمین بدست بکاود و در آسمان نظر کند علامت درازی زمستان است و مشهور است که خواجه طوسی در حین سفر بدر آسیائی فرود آمد آسیابان گفت شب در درون آسیا آئید که باران خواهد شد خواجه التفات بسخن او نکرد از اتفاقات در آن شب باران شد و در اثنای آن آسیا را پناه گرفت و از آسیابان پرسید که این امر بچه علامت دانستی گفت هرگاه دراز گوش سرگین با خرد و زمین اندازد تجربهٔ من شده است که بعد از آن باران میشود و تاج اکرم گوید که بعضی از علمای فارس در کتب خود ایراد نموده اند که اگر کودکان بلهو و لعب و بازی صولجان و رقص و سرور مشغول باشند دلالت کند بر ارزانی و فراخی سال و کمی بیماریها و اگر ببینند که اطفال از نی و چوب علمها ساخته باشند و آنها را مثل آلات حرب بدست گرفته باهم جنگ کنند یا بطریق لعب بریکدیگر حمله کنند دلیل بود بر هیجان فتنه و فزع در آن ولایت و اگر بقصد لعب از یکدیگر گریزند و پوشیده و پنهان شوند دلالت کند بر ظهور دزدان و قاطعان طریق و مردم بدکار و علی بن زید طبری گوید که اگر وحوش کوهی و صحرائی را ببینند که میل بآبادانی کنند بی سببی

دلالت کند که در امسال برودت هوا و سرما بسیار و بنهایت بود و
زمستان سخت و دراز گذرد و اگر گنجشک و هدهد بشب بانگ
کنند و سر اینها باران آید و اگر درد زکلاغ و طیران بانگ متابع
کنند دلیل باریدگی بود و اگر مرغان خانگی بی سبب بانگ
کنند بنوعی که یکی از جوارح را در هوا می بینند دلیل آمدن باغی
باشد و اگر بر روی آب غبار بینند دلالت بر موت و مرگ کند
و اگر میت در وقت غسل پا بهم اندازد دلیل آشوب بود
در ولایت و از اکثر گویند چون غوک بر درخت صفیر زند
و او را بزبان آن ولایت وارک گویند یعنی محک درخت
علامت باران باشد و زکریا کمونی در کتاب عجایب المخلوقات
آورده که اهل گیلان گویند که اگر شغال در روز فریاد کند علامت
صحو است علی الخصوص که سگ از عقب بجواب در آمده
فریاد کند و درین امور مبالغه بسیار مینمایند و لهذا شاعری گوید
* بیت * از غایت ابلهی که در گیلان است * تقویم کشای
شان شغالی چند اند * و محقق برجندی در کتاب عجایب
البلدان و خواند میر در کتاب حبیب السیر نیز این مضمون را
در خواص گیلان نقل نموده اند و باید دانست که اهل هند مدار
احکام برین امور نهاده اند و اکثر عوام و اهل دیهات که مطلق

اشنا بعلوم نیستند چنان احکام میدهند که اکثر مطابق واقع میشود
و باعث استعجاب میگردد و در این رساله بعضی احکام مندرجه
کتب و پوتهی ای ایشان مرقوم میشود در پوتهی ناراینی
نوشته است که اگر جانوری غیر مار و موش و ماهی جنس
خود را بخورد دلیل قحط باشد و اگر بولایتی غیر آدمی با غیر جنس
خود جماع کند دلیل خرابی آنولایت باشد و اگر در وقت طلوع
آفتاب سگ در میان آبادانی گریه کند دلیل خرابی باشد و اگر
در آخر روز رو بآفتاب گریه کند مزارعان زاهد بود و اگر در حوالی
نیم شب گریه کند مواشی را خوف بود و اگر بعد از سه پاس
گریه کند بدی حال دختران باکره و زنان باشد و اگر بر بالای
ریسمان بلند گریه کند دلیل کثرت باران باشد و اگر در میان آب
رود بگردد و باز بیرون آید و اندام خود بیفشاند و در وقت افشاندن
آب خورد تا ده از ده روز متعاقب باران باشد و اگر سگ با ماده
گاو بازی کند نیکی و ارزانی غله باشد و اگر در وقتی که هندوان نعش خود
را بسوزند سگ شروع در فریاد کند بزرگی در انولایت
بمیرد و اگر سباع صحرائی بحوالی آبادانی آمده فریاد کنند و
سباع اهلی با ایشان موافقت کنند لشکر بیگانه بانولایت
آمده خرابی کند و اگر جانور دشتی با بادانی آمده بچه کند دلیل

خرابی آن دیار است و اگر مادهٔ گاو پای خود زمین بکاود دلیل
ملالت خلق بود و اگر نیم شب جهت آب وکاه فریاد کند و گوساله
نداشته باشد دلیل خوف امکان باشد از دشمن و اگر اندام
مادهٔ گاو تر بینند چنانچه از باران تر میشود و موی بهار خواسته دلیل
بسیاری مواشی بود خلاصه اینکه درین پوتهی از ینقسم بسیار
مسطور است و دیگر کتب هم مملو باین اقسام اند و اختیارات
هم بهمین نهج بیشتر ملحوظ و منظور دارند و نسبت شخص
خاص و مکانی مخصوص هم آثار این امور بیان میسازند بنابر تمثیل
دو سه حکم ازینگونه هم مرقوم میشود چنانچه یکی از تفأل شخصی
باد ارچاپاسه کند دان بدین نهج است که اگر او آواز بالای
سر کسی کند آنکس دولت یابد و فتحیاب شود و از سمت مشرق
محل خطر باشد و از جانب نیرت که میان مغرب و جنوب
است رحمت و بیماری یابد و از سمت مغرب انتفاع برد و از
جانب بایب یعنی مابین مغرب و شمال آدم یابد و از جانب
شمال زن یابد و از جانب ایسان که گوشهٔ مابین مغرب و شمال است
موجب مرگ و هلاکت شود و یکی از اقسام تطیر عطسه کنند که
اگر کسی بر کاری عازم باشد و دیگری عطسه کند از جملهٔ کارها
احتراز واجب دانند و اینحکم عام است در جملهٔ عزایم

را الا هفت کار از ان مستثنی است که اگر وقت عزم یکی
ازان هفت کار کسی را عطسه رو دهد آنها را بی مضایقه بعمل
باید آورد و آن کارها نشستن و خفتن و خیرات کردن و طعام
یا چیزی خوردن و پارچه پوشیدن و مباحثه نمودن و تزویج
کردن باشد که اینجمله را عطسهٔ کسی ضرر نمی تواند رسانید و در
حالت بیماری یعنی شروع یا اشتداد آن وقوع عطسه سخت
بد است تا اینکه گویند که مبنی مرگ است لکن عطسهٔ پیران
و اطفال و عطسه که باختیار آورند اگرچه نهایت ممنوع و قبیح نیست
لاکن بهتر هم نیست بالجمله چون هر جنس احکام هندوان از صفیر
طیور وادراز جانوران و حرکات و اوضاع آنها و دیگر حوادث سفلی
مدار علیه و معظم ترین اعتبارات اند و در ینخصوص کتب کثیره
بادلهٔ تجربیات تالیف شده اند تفصیل انها از مبحث خارج ست
* مقصد سیوم * در شرایع و عبادات اهل اسلام و آن
مشتمل است بریک مقدمه و شش مطالب * مقدمه *
در ماهیت اسلام و شرعیت عبادت انها و کیفیت و ماهیت
آن هم بطریق کلی بدان وفقک الله تعالی و اسعدک که
اسلام عبارت است از اذعان و ایقان وجود معبودی
بحق واجب بالذات واحد و بی شریک متصف بجمیع صفات

کمال و منزه از تمامی عیوب و منقصتهای جسمی و جسمانی
و مبرا از تغییر و زوال که خالق جمله کونات و مخلوقات از علی
تاثری است و تصدیق رسالت و نبوت محمد مصطفی رسول الله
صلی الله علیه و سلم بانچه آورد و از قران و فرمود از اوامر و نواهی
و وعد و وعید و بشارت و نذارت و قصص و اخبار و جز آن
که خاتم رسل و افضل انها است و بعد تصدیق رسالت
گذاردن حق فرمان او تعالی جلشانه بانچه بواسطه پیغمبر ما
صلی الله علیه و سلم فرمود جزو تصدیق است یا علامت آن
و امین است عبادت و ان نتواند شد الا باعتقاد داشتن
و بقلب اوردن بطوع و رغبت تفاصیل و جزئیات جمله انچه
بان مامور شد و بعد از زمان انحضرت صلی الله علیه و سلم
بصحت روایت بوساطت صحابه کرام و اهلبیت عظام و علمای
امت دریافت شده و قلب را دو آله است یکی زبان و دیگر ارکان
پس اقرار باللسان و عمل بالارکان خواه بالذات یا بتبعیت
قلب علی اختلاف المذاهب هم جزو اسلام باشد یا علامت
آن و منشا و مبنای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است
که نزد بعضی مابین انها نسبت عموم و خصوص مطلق است و نزد بعضی
باهم نسبت تساوی دارند و علی کلا التقدیرین انچه بدون حاجت

باین هردو آنرا است انرا اصول دین و اعتقادیات گویند و مباحث انرا علم کلام نامند و ثانی را فروع دین و معاملات خوانند و مباحث انرا که باکتساب از ادلهٔ تفصیلی است فقه نامند پس معاملات دو قسم باشد یکی مصروف داشتن زبان و ارکان بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و ناکردنی و مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن نیل بمقاصد و سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دنیوی اول را عبادات و علم اخرت گویند و ثانی از سه حال خالی نیست یا مراد از ان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ هردو اول را معاملات گویند و ثانی را مناکحات و ثالث را جنایات پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق تقسیم اول از جنس اطلاق عام بر خاص است و نباید فهمید که عبادت مقتصر باوقات معین و کردنی ازان همین ارکان اربعه که صوم و صلوة و حج و زکوة و متعلقات آن است و ناکردنی ترک همین صغایر و کبایر محصور داست بلکه اگر خلوص نیت است و محض فرمانبرداری مقصود است هر فعل و هر حرکت انسان و هر ترک آن از بدو شعور تا رسیدن بامر ناگزیر و ضرور محسوب بعبادت میتواند شد و ازین هم بالاتر گوئیم که هر گفتنی و کردنی

بوقتی و مصلحتی ممکن است که لباس ناگفتنی و ناکردنی پوشند و بالعکس و ازینجا توان فهمید که عبادت نام گذاردن حق فرمان بخلوص نیت و اطمینان و جمعیت است و فقط همین خم و پیچ اعضا و بار و اشتن معده از طعام و غذا و غیر ذلک که باتشتت خاطر و پراگندگی نفس و اشتغال دل بملاهی و ملاعب و افکار بیسروپا و غیرصایب بعمل آید آنرا عبادت نتوان گفت بلکه آن لعب در دین است و امثال آن و انچه بمصلحت بران مامور شده ایم که از همین حرکات و سکنات چند ساقط الذمه شده ایم معنی آن اینست که حکم شمشیر از سر ما برخاست چه اجرای حکم شرع بر ظاهر است نه اینکه بسبب گذاردن حق فرمان عند الله بری شده ایم و این مقامی است که ماهی پسند نیست و وسعت بیان را درینجا حصری معین نه لاجرم انچه موضوع این رساله است بانسو رخ میکنم پس معلوم شد که عبادت بدو نهج است یکی بعمل و دیگر بترک و هر یکی را از منهاج ارج و درجات است از وجوب عمل و عدم وجوب و شدت ممانعت و عدم شدت آن چه امر بفعل یا قطعی الثبوت است یا نه اول را فرض گویند و تارک آن کافر عاصی و انکار او کافر باشد همچو صلوات پنجگانه و صوم رمضان

در زکوة وحج بیت الله وغیر ذلک وفرض هم دو گونه است یکی
انکه از ادای یکی دیگری ساقط الذمه نشود وانرا فرض عین
گویند چنانکه در اسلهٔ مذکوره است ودیگری آنکه چنین
باشد وآنرا فرض بالکفایه گویند مثل صلوة جنازه وغیره وثانی
یعنی انکه امر بفعل آن قطعی الثبوت نیست یا بترک آن آدمی
معاقب باشد یانه اول را واجب گویند وتارک آن کما
انکار اهردو عاصی باشد مگر عصیان ثانی اقوی از اول باشد
همچو صلوٰة وتر نزدکسانی کو واجب است ثانی یعنی انکه بترک
آن معاقب نباشد یا بر فعل آن حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم مواظبت فرموده اند وبترک آن احیانا یانه اول
از استن هدی وسنن موکده ورواتب گویند مثل دو رکعت
نماز بعد ظهر ومغرب وعشاء ودو رکعت قبل فجر وچهار رکعت
قبل ظهر وثانی را مستحبات گویند مثل چهار رکعت نماز قبل
عصر وقبل عشاء فاعل د مودی هرچهار از اقسام امر یعنی
فرض وواجب وسنن ومستحبات اگر محض با طاعت امر
وبی ریا باشد مثاب است بحسب مدارج آن وهمچنین
حکم بترک یا قطعی الثبوت است یانه اول را حرام گویند وفاعل
آن عمدا باعتقاد حرمت آن عاصی ومستحل آن کافر باشد

مثل زنا و شرب خمر و غیر آن و آنکه حکم بترک آن قطعی الثبوت
نیست بفعل آن آدمی معاقب گردد بانه اول را مکروه تحریمی
گویند مثل مکروهات که در صلوة است و فاعل آن باعتقاد کراهت
و عدم کراهت هر دو عاصی باشد و عصیان ثانی اقوی از
اول است و آنچه بفعل آن معاقب نگردد آنرا مکروه تنزیهی
گویند و بفعل آن آدمی دور از ادب باشد مثل خوردن سور
گربه و مانند آن و تارک این سه ممنوعات با وصف قدرت
و اختیار و خواهش نفس و فقدان مانعی دیگر اگر محض بنظر اطاعت
حکم است مثاب و ماجور گردد بحسب مدارج و این تقسیم
حسب رای ابی حنیفه رحمة الله علیه است و دیگر مجتهدین
فرض و واجب را از یکجنس شمارند و حرام و مکروه تحریمی را
از یکجنس و مسلم بعد درستی اعتقاد بشهادت وحدانیت
خدا و تصدیق رسالت اگر از گذاردن حق فرمان کسالا و بخواهش
نفس لا انکارا و اهانتا تقاعد و تقصیر نماید مذنب و فاسق است
و ذنوب را باعتبار مدارج مامورات و منهیات دو قسم
ساخته اند کبایر و صغایر و باصرار بر کبایر بحدیکه خوف عقاب از
دل برخیزد و آنرا وقعتی نه نهد آدمی بسرحد کفر میرسد و همین
نهج باصرار بر صغایر مرتکب کبیره شود و نزد معتزله بارتکاب کبیره

کافر گردد و نزد خوارج بارتکاب صغیره هم کافر شود و کبایر معدود اند باختلاف روایات اصح آنست که هفده اند یعنی شرکت بالله تعالی و اصرار بر معصیت و نومیدی از رحمت خدا یتعالی هرچند گناهان بیشمار دارد و ایمن بودن از مکر و غضب الهی هرچند طاعت بسیار دارد و شهادت دروغ و دشنام مسلمان بالغ و آزاد و بجبر یکار و دارا ان خبر نباشد و سوگند بدروغ بنحیکه حق را باطل و باطل را حق گرداند و سحر کردن و خمر خوردن و مال یتیم خوردن و سود گرفتن و خوردن و زنا و لواطه کردن و آدمی کشتن بناحق و فرار از جنگ کفار و قتیکه تقابل فیتین باشد و آزردن مادر و پدر و بعضی کسان غیبت کردن و ترک صلوة عمدا و در حرم مکه صید کردن و خون ریختن و انرا حلال دانستن نیز از کبایر شمرده اند و بعضی کسان بعضی دیگر هم افزوده اند مثل بغاوت از امام برحق وغیر ذلک و ورای آن جمله صغایر اند و نیز باید دانست که ترک هر مامور به و فعل هر منهی عنه هرگاه جریمه باشد پس از دو حال خالی نیست یا ضرر آنجریمه فقط بذات مباشر راجع است یا عاید است بدیگران و سزاوار است که اضعف قسم دوم از اشد قسم اول شدید تر باشد یانکه اگر بمباشرت امری از مامورات یا بترک چیزی

از مهمات که موجب ثواب باشد اگر ضرری به جهت دیگری
برسد و مباشر محسن به ناموس نیست و از اراده حفاظت شخص
مشرف به تحصیل ثواب رنج نکند بلکه عقاب بر خود گوارا
داشته احتراز از فعل مامور به یا ترک منهی عنه کند حصول
ثواب مماثل آنچه فوت کرد بلکه از ید از آن و عدو عقابی که
از آن احتراز بر خود گوارا کرد مرجو و متوقع است و اساس معنی
است آنچه پیشتر گفته شد که میتواند شد که توفیق و مصلحت
مامور به لباس منهی عنه پوشد و منهی عنه صورت مامور به گیرد
دو صورت فرضی که بیان میشود یقین است که طبع سلیم آنرا
بدون مجادله و معارضه مقبول خواهد داشت مثلا شخصی نماز
مشغول است و نابینائی آنجاست که اگر این مصلی حفاظتش
نکند و مشغول نماز باشد بچاه افتد و اگر بحفاظتش پردازد نماز
فوت شود پس لامحاله برین مصلی ترک صلوة و حفاظت نابینا
واجب باشد و نماز را قضا کند والا عاصی گردد و مرتکب حرام
به مصلی موذی نرسد و اینجا کردنی ناکردنی شد و اگر پادشاهی
جابر و ظالم شادی از ریاست دارد از آن سلک شده رئیس
آنجا را مامور کرد که طالبان بی گناه را بکشد و اگر نکشد تمام
شهر را قتل سازند پس جهت حفاظت جانهای کثیره

قتل یک نفس روا بود یا آنکه واجب گردد و تارک آن عاصی باشد پس ناکردنی کردنی شده وهکذا بسیاری از صور تمام مثال آن پیدا میشود که بر ارکیا مخفی نیست و قریب آن در بعضی از احادیث هم وارد شده و بعضی از جرایم ناکردنی صرف متعلق بقلب است و زبان وارکان را دران مداخلت نیست مثل حسد و بغض و ریا و غیر ذلک و چون حکم شرع بر ظاهر است بدون ظهور متفرعات و مسببات آن از زبان و ارکان بظاهر مواخذه بدان نیست لاکن صحت ایمان موقوف بر ترک و اخراج آن از قلب است و لهذا آنرا مهلکات خوانند و تفصیل آن از کتب طریقت معلوم شود

* مطلب اول از مقصد سیوم * در عقاید اسلامیه یعنی اشاعره از اهل سنت و جماعت و امامیه اثنا عشریه و عقاید اولا بطریق اهل سنت صرف نفس مسایل بترک دلایل بیان کرده شود و هر جا که امامیه وغیره دران عقاید مخالفت کرده اند بان تصریح رود و تصدیق دل که نوعی شک و تردد را بان راه نباشد عقیده باید داشت که خدا یتعالی معبود بحق و یکی است بی همتا و بی مانند و بی زن و بی فرزند و بی یار و بی انبار باستها و صفات از وجود و هستی و جز آن مشابه بخلق نیست و خلق نیز باستها و صفات مشابه او نیست

همیشه بود و همیشه باشد و هیچ چیز غیر او از آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم با او نبود پس همه را بکمال قدرت خود او از عدم بوجود آورد و نه جسم است و نه جوهر و نه عرض بلکه آفریننده همه اجسام و جواهر و اعراض او ست نه ضدی دارد و مخالف خود در حکم و جز آن و نه ندی موافق اطلاق کی و کجا و چند و چون و چگونه در ذات و صفات او محال باشد اول است در عین آخریت و آخر است در عین اولیت پیدا است در عین پنهانی و پنهان است در عین پیدائی هرچه عقل و فهم و وهم کسی از خلایق تقاضای آن کند و بخاطر کسی در آید و تصور کند ایزد تعالی ورای آن آفریننده و خدا وند آن باشد و بهر صفتی و اسمی که خود در ابان در قرآن و برزبان پیغمبران یاد کرد موصوف و مسمی است حی است بحیوة و عالم است بعلم و مرید است بارادت و سمیع است بسمع و بصیر است ببصر و متکلم است بکلام و همچنین در جمله صفات و لیکن در هیچیکی از اینها بما نماند و در این صفات امامیه را اختلاف است که نزد آنها خدای تعالی موصوف بجمله این صفات است لکن حیوة و سمع و بصر عین صفت علم و قدرت است و ورای آن صفتی دیگر نیست و همچنین دیگر صفات و مرجع و مال آن همان

همان است که معتزله گویند که ایزد تعالی حی است نه بحیات و عالم است نه بعلم و قادر است نه بقدرت و مرید است نه بارادت و سمیع است نه بسمع و بصیر است نه ببصر امامیه و هیچ عقل بکنه حقیقت و کیفیت اسماء و صفات او نتواند رسید و حق تعالی مستوی است بر عرش نه باستوائی که مفهوم خالق است از نشستن و خاستن و تکیه زدن و غیر آن بلکه باستوائی که او داند و او خواهد و لایق حضرت او باشد و قرآن کلام او ست و صفت او غیر مخلوق و انچه در مصحفات نوشته است و در سینها محفوظ است و بر زبانها خوانده می شود آنهم قرآن است و امامیه را درین باب همچو معتزله خلاف است گویند که حرف و صوت آدمی حادث است و مخلوق پس مکتوب فی المصاحف و مقروء علی الالسنة و محفوظ فی الصدور مخلوق باشد و کلام الهی نباشد و مذهب صحیح از اهل سنت آنست که خوض درین باب نباید کرد که حروف و اصوات قران حادث است یا نه چه درین باب نص وارد نشده و همچنین دیگر کتب منزله بر رسل و خدا یتعالی خالق خلق است و هم خالق افعال او بلا واسطه و خلق را بعد پیدا کردن افعال او قادر کند بر کسب آن و امامیه و معتزله گویند که خدا یتعالی خالق

ک

افعال مانیست بلکه ماخود افعال خود را پیدا کنیم انتهی وخدایتعالی
روز قیامت در بهشت دیده از خود خواهد نمود بمومنان و آنها
بهمین چشم سر خواهند دید چنانچه ماه شب چهارده را بینند بدون
مقابله و مواجهه و بدون احاطه پس و پیش و فوق و تحت و
یمین و یسار بلکه چنانکه او خواهد و او داند داد نماید و امامیه را
همچو معتزله درین باب خلاف است که نزد ایشان رؤیت
او تعالی بچشم سر مطلقا جایز نیست انتهی و طاعت موجب
ثواب نیست و عصیان علت عذاب نباشد بلکه اگر او خواهد
مطیع را اندر درج و سند و عاصی را بهشت سراسر عدل
او باشد و اگر مطیع را بهشت برد و عاصی را بدوزخ بدون
استحقاق آنها محض مرافت و کرم و غضب و قهر او باشد
و امامیه و معتزله گویند که طاعت علت ثواب است و عصیان
علت عقاب و واجب است و مقتضای عدل او ست که
مطیع را مثاب دارد و عاصی را معاقب انتهی و هیچ چیز
برخدایتعالی نیست واجب نیست انچه خواهد بکند عین عدل
است و انچه خواهد بکند سراسر رحمت است و امامیه گویند
انچه اصلح برای ماست برخداوند تعالی واجب است که کند
و انچه غیر اصلح برای ماست ضرور است که ترک کند انتهی و

بغیر ذات او تعالی آنچه در عالم علوی و سفلی است از همه اشیا عدم هم سابق است و هم لاحق پس نبود که بخواهش و قدرت او بوجود آمد و هم بخواهش و قدرت او معدوم خواهد شد و نبوت و رسالت حق است و جمله انبیا و رسل برای دعوت و هدایت خلق از طرف خالق مخلوق شدند و افضل و اکمل و بهتر و مهتر ایشان پیغامبر ما محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم که رسالت بر وختم است و بعد از ان هرگز تا ابد الابدین هیچ پیغمبری مبعوث نخواهد شد و طاعت او فرض عین است و مخالفت و انکار او کفر محض و امر او واجب حتمی مگر اینکه دلیل ندب و اباحت یافته شود و افعال او سنت است و او را مخصوص گردانید خدایتعالی بمعراج در بیداری نه در خواب از مکه تا بیت المقدس بسواری براق و از انجا باسمان ابرده و مبعوث شد بر کافهٔ مخلوقات از جن و انس و شفاعت او عاصیان امت را حق است و همچنین شفاعت اخیار امت او از اهل بیت عظام علیهم السلام و مشایخ کرام و امام برحق بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلیفهٔ او بلا فصل به نصب خلق ابوبکر است پس عمر پس عثمان پس علی رضی الله عنهم اجمعین

و تفصیلات آنہا مابین خود ہا بمعنی کثرت ثواب عند اللہ بمبط
ترویج دین و اشاعت اسلام بہ ترتیب خلافت است و نز
امامیہ امام برحق بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلا فصل
بنص خدا و رسول علی مرتضی علیہ السلام است و دیگران
بغصب و بدون استحقاق مباشر آن شدند و ہر کہ بیعت
با دیگران نمود تجاوز از حق نمود یا بمصلحت تقیہ کرد انتہی
اہلبیت عظام و صحابہ کرام و ازواج مطہرات پیغامبر ما صلی اللہ علیہ
وسلم افضل و اشرف جملہ اہلبیت و صحابہ و ازواج دیگر پیغمبران اند
و در مشاجرات و محاربات کہ فیما بینہم واقع شد خوض نباید
کرد و انہار احق صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دلیل
سعادت اخروی زیادہ تر از دیگران باید فہمید و در اعتقاد انہا خوض
نباید کرد کہ خداوند تعالی مالک است ہرچہ خواہد بکند مگر اینقدر
باید فہمید کہ ہر کہ با امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم اللہ وجہہ
محاربہ برخاست امیر المومنین برحق بود و دیگران بر خطا یا بطلان
و نزد امامیہ جملہ صحابہ بجز از اشخاص چند کہ بدانست انہا مطیع
و موافق اہلبیت علیہم السلام ماندند بہ بیعت نمودن با دیگران راہ
خلافت با ایمۂ معصومین پیمودند و بعضی عاصی شدند و بعضی کافر
و مذہب متقدمین ایشان اینست کہ مخالفوہ فسقۃ و محاربوہ

کفرند یعنی آنها که فقط خلافت علی علیه السلام نمودند فاسق اند و آنها که محاربه و جنگ باو نمودند کافر اند و بالجمله از همه آنها بحد و دی چند تبری و بیزاری دارند انتهی و کرامت اولیاء الله از خوارق عادات مثل طیران بر هوا و مشی علی الماء وغیر ذلک حق است و قیامت و بعث و حشر در ان همین اجسام و صور و گذشتن بر پلصراط که باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر است و حساب اعمال نیک و بد و میزان جمله حق است و عصاة امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مخلد فی النار نباشند و وجود ملایکه و مدارج آنها نزد خدا تعالی در عالم خود شان حق است و ثابت و واقع مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جمله عرش و کروبیان و چهار فرشته که دو بشب و دو بروز یکی بر یمین دیگی بر یسار هر آدمی موکل است که اعمال نیک و بد آنها مینویسد و آنها را کرام الکاتبین خوانند و این ملایکه بصورتیکه خواهند بر انبیا و اولیا ظاهر شوند والله اعلم بالصواب * مطلب دوم از مقصد سیوم * در عبادت صلواة و آن عبارت است از حمد و ثنای خداوند تعالی و شکر لغمای او و شهادت وحدانیت او و رسالت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و درود و سلام بر او و دعای هدایت و مغفرت خود بوضعی خاص که شارع بدان امر فرموده از خشوع

وخضوع که بجز وضع مذکوره وضعی دیگر اعلی وافضل از آن برای
این مطلب ممکن ومتصور نیست واین رکنی اعظم از ارکان
مسلمانی است ودر حدیث صحیح واقع شده * الصلوة عماد

الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن هدمها فقد هدم الدین
یعنی نماز ستون دین است کسیکه برپا کرد او را برپا کرد دین را و
کسیکه هدم کرد آنرا هدم کرد دین را ولهذا یک قول از امام شافعی منقول
است که اگر کسی یک نماز از نمازهای پنجگانه عمداً بی عذر معقول
ترک کند تا اینکه وقت آن آخر شود کشتنش لازم است وبقولی دیگر
از ترک چهار نماز اول او را بگویند که توبه کن اگر اصرار
کند وگوید که نماز فرض است لکن میگذارم آن وقت او را بکشند
وبعضی گفته اند بشمشیر گردنش زنند وبعضی گویند سر شمشیر در
پهلوی او خلانند تا اینکه توبه کند یا بمیرد وچون کشته شود غسل وکفن
دهند وبر وی نماز گذارند ودر گورستان مسلمانان دفن کنند لیکن اثرش را
ناپدید کنند ومذهب احمد حنبل تارک صلوة بقولی کافر است پس
بر تقدیر غسل وکفن ودفن او در مقابر مسلمانان نباید ونماز جنازه
بر وی هم نشاید ویک قول او موافق مذهب شافعی است ومذهب
مالک تارک صلوة را حبس کنند چند روز وگویندش که توبه
کند تا سه نماز وبوقت چهارم او را بکشند امام ابوحنیفه

تارک صلوة را کشتن نشاید ولاکن امام را باید که به تعزیر بقدر
تازیانه کمتر از حد واجب او را معاقب سازد و مذهب امامیه موافق
مذهب امام مالک است بالجمله تاکید این عبادت بر نسبت
جمله عبادات زاید واقع شده و از مسلم گاهی و بعذری ساقط
نشود حتی که اگر طاقت حس و حرکت ندارد بایمای چشم ادا
کند الا از زنان بوقت حیض و نفاس ساقط شود لهذا در شان
آنها نقصان دین وارد شده یعنی دین آنها که صلوة است بوقتی
بسقوط نقصان می پذیرد و اگر کسی نماز پنجگانه میگذارد ولاکن فرض از سنت
نمی شناسد بعضی گفته اند هیچ نماز ش محسوب نشود و قضا
بر و واجب گردد و بعضی گویند اگر در همه نیت فرض کند رواست
لاکن باجماع اقتدا بچنین شخص جایز نباشد الا بمذهب ابیحنفیه
مثل او را و همچنین کسیکه ارکان فرایض هر نماز و هر رکعت
نداند موجب فساد نماز است بمذهب صحیح و اقتدای او عالم
را روا نباشد پس هیچ مسلمانی را نشاید که در آموختن
ارکان فرایض نماز تقصیر و تهاون نماید و ذکر تاکیدات و
فضایل آن از موضوع این رساله دور می افتد لهذا از ان
سر دگر دانیده شروع بمباحث ضروری آن که همگی در پنج
فصل یاد کرده آید میشود * فصل اول * در طهارت که یکی از

شرائط جواز صلواة است وبدون آن نماز درست نباشد

درین فصل چند مباحث است * بحث اول * در بیان اعیان

نجسه بدانکه طهارت عبارت است از ازالهٔ نجاست حقیقی

از بدن و جامه وجای نماز باب شستن وانچه قایم مقام آنست وازالهٔ

نجاست حکمی از بدن بوضو وغسل اما نجاست حقیقی نزد ابیحنیفه

دو قسم است مغلظه وخفیفه وقدر یکدرهم از نجاست مغلظه بیش

از معفو است یعنی اگربدون شستن آن نماز گذارد جایز باشد

واین امر در نجاستهای قابل وزن بوزن درهم معتبر است که یک

مثقال باشد ودر نجاستهای مائی بمساحت آن وآن مساحت

مربع مقدار عرض کف باشد وازنجاست خفیفه مقدار ربع

ثوب یا ربع عضو معفو است لاکن خفت نجاست معتبر است

در بدن وجامه ودر آب هرانچه از مغلظه وخفیفه اند قلیل باشد

ناکثیر آنرا نجس کند ونزد دیگر ائمه اهل سنت نجس همه

یکقسم است نه نوع قلیل وکثیر آن بربدن یا جامه نماز جایز نباشد

وهمچنان نزد امامیه انچه نجس است از قلیل وکثیر آن احتراز

باید مگر خون سوای خون حیض و نفاس که کمتر درهم ازان

معفو است وهمچنین خمر نزد بعضی کسان که آن را نجس دانند

مقدار یکدرهم آنهم معفو است اما یکی از اقسام نجاست مغلظه

نزد ابی حنیفه بول و غایط انسانست صغیر باشد یا صغیره و طعام خور دیانه و شافعی و مالک و احمد حنبل بول قلیل طفل صغیر را که هنوز طعام نخورده است گویند که صرف بریختن آب پاک گردد و نزد امامیه بول دختر صغیره قبل از طعام خوردنش نجس است شستن آن واجب است و بول پسر صغیر بریختن آب پاک میشود * دیگر * منی و مذی وودی وذی انسان نزد ابی حنیفه و مالک شستن منی واجب است و اگر خشک شود بمالیدن آن نهجیکه جمله اجزایش دور شود پاک گردد لیکن باز اگر بآن رطوبتی رسد نجاستش عود کند و نزد احمد حنبل و شافعی منی آدمی پاک است لیکن اگر بعد بول کسیکه استنجا بچیز طاهر نکرده است برآید بسبب مجاورت با نجس شستن آن واجب گردد * دیگر * خون وریم و هر متغیری که از باطن حیوان غیر ما کول ظاهر شود سوای عرق و شیر که دران نجاست خفیفه است نزد ابی حنیفه الا بمذهب مالک که جمله طاهر است * دیگر * خمر و احتیاطا انچه در حکم آنست و نزد امامیه در خمر و جمله مسکرات اختلاف است بعضی طاهر گویند و بعضی نجس و باتفاق روایت کنند که اگر خمر در طرفی بمکانی باشد دران مکان نماز جایز نباشد * دیگر * جمله اجزاء

سگ و خوک و هر حیوان که گوشت آن حرام است زنده باشد یا مرده و هرچه از ایشان برآید و طاهر شود سوای استخوان و پشم بغیر خوک که نزد ابی حنیفه طاهر است و بمذهب مالک جمله اجزاء جمله حیوانات غیر ماکول سوای بول و سرگین و خون و منی انسان پاک است * دیگر * هرچه از پس و پیش جمله حیوانات برآید سوای بچه و بیضه آدمی و حیوانی که گوشت او خورده شود و سوای بول حیوانات ماکول اللحم که نجاست غلیظه دارد و نزد ابی حنیفه و بمذهب مالک و احمد حنبل طاهر است و بول اسپ و پیخال طیور غیر ماکوله نزد ابی حنیفه نجاست خفیفه دارد و پیخال طیور ماکوله طاهر است سوای مرغ خانگی و بط و مرغابی که اینهم نجس عین است و نزد دیگر ایمه بول اسپ و پیخال طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله همه نجس است و نزد امامیه بول جمله حیوانات ماکوله و بول و سرگین اسپ و استر و خر و الاغ و پیخال جمله طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله و همچنین بول طیور که بعضی میکنند مثل شب پره وغیره باتفاق طاهر است الا بعضی از علما بول و پیخال طیور غیر ماکوله را نجس دانند و سرگین حیوانات غیر ماکوله دیگر که دم سایل داشته باشد باتفاق نجس است * دیگر * آب دهن جمله حیوانات غیر ماکول سوای

آدمی و گربه و ستوای اشتر و خر که آب دهن آنها مشکوک است و احتراز از ان اولی تر و بمذهب مالک واما به آب دهن جمله حیوانات غیر ماکول طاهر است پس آنچه با عیان نجسه مذکوره بالا نجس شد شستن آن منحصر است بر آب پاک غیر مضاف بچیزی نزد شافعی و مالک و احمد حنبل و نزد ابی حنیفه هر چیز مائی طاهر که قابل فشردن است مثل سرکه و گلاب و مانند آن هم شستن جایز است واما انچه قابل فشردن نیست مثل دهنیات وافسرده وغیره شستن از ان جایز نیست و نجاستیکه دیده می شود اگر بشستن زوال عین وآثر آن شود طاهر می گردد اگرچه یکمرتبه شوید و اگر از سه بار شستن هم اثر زایل نگردد تا هر قدر که زایل گردد بشویند لاکن اگر زوال اثر بدون شستن بچیز دیگر مثل صابون وغیره نشود پس بصابون وغیره شستن ضرورت ندارد و فقط تطهیر باب کافی است و اگر نجاست غیر مرئی است پس بمذهب ابی حنیفه سه بار شستن و هر بار افشردن چیزیکه قابل افشردن است و در آخر مبالغه در ان بقدر طاقت بحدی که اگر بگذارند آب سیلان نکند لازم است و در انچه قابل افشردن نیست سه بار شستن و هر بار خشک شدن آن تا این حد که تقاطر

موقوف شود ضرور است و امثال آهن شفاف غیر منقش
وغیره که نجاست دران ورنه آید بمسح بجز قطاهره خواه نجاست
تر باشد یا خشک ومنی بمالیدن ومثل زمین بخشک شدن وزوال
آثر برای سجده بران نه برای تیمم و سرگین وغیره بسوختن و خاکستر
شدن وخمر بسرکه مستحیل شدن وچرم حیوانات بدباغت
وغیره وپنبه اگر کم از نصف نجس و باقی طاهر باشد مجموع
از ندفت نمودن هم بمذهب ابی حنیفه طاهر میشود ونزد مذهب
امامیه چیز نجس را اگر در آب جاری وچاه دگر اندازند اگر
آب بمحل نجاست رسد و زوال عین آن شود حاجت بافشردن
نیست و اگر آب قلیل باشد در نجاستهای غیر مرئی مثل بول
وغیره دوبار شستن وافشردن باید واگر نجاستهای مرئی
است یکبار شستن وافشردن کافی است واما نجاست
حکمی دو نوع است یکی مغلظه که موجب غسل است و دیگر
غیر مغلظه که موجب وضو است وآنرا حدث گویند وموجب غسل
نزد ما سه چیز است نزد اهل سنت باتفاق جنابت و
حیض و نفاس ونزد امامیه بقول بعضی از انها پنج چیز است سه همین
ودیگر استحاضه مع غمس القطنه ومس میت آدمی قبل الغسل
* بحث دوم * در بیان جنابت وآن بر دو وجه است یکی

به بر آمدن منی از پیش آردی بلذت و انتشار آلت و جستن بقوت نزد ابیحنیفه و مالک و بمرد شافعی و احمد حنبل بیرون آمدن منی از پیش مرد بهروجه که باشد و از پیش زن بلذت دوم غیبت حشفه در قبل یا دبر مرد و زن برای هردو از فاعل و مفعول وجنب ممنوع است از پنج چیز از نماز وانچه بحکم آنست مثل سجده های مشروع دوم طواف سیوم خواندن قرآن مطلقا و بمذهب مالک زیاده از دو آیت چهارم مصحف بدست یا بهر عضوی دیگر مس کردن پنجم دخول در مسجد بمذهب ابیحنیفه و درنگ نمودن در آن نزد دیگران و نزد امامیه خواندن قرآن مطلقا جایز است سوای چهار سوره عزایم که سوره لقمان وحم سجده والنجم واقرا است وعبور در مسجد درست است وخواب نمودن در آن هم جایز است نزد بعضی و اصح عدم جواز خواب کردن است و مس مصحف درست نیست لیکن اگر فقط ورق بگرداند یا دیگرکسی ورق گردانیده دهد و جنب بخواند جایز باشد * بحث سیوم * در بیان حیض و نفاس و استحاضه حیض خونی است که از پیش زن حسب عادت می آید و اقل مدت آن نزد ابیحنیفه سه شبانه روز است و اکثر آن

۰۰ د شبانه روز و هرچه کمتر از اقل مدت و بیشتر از اکثر مدت
بود استحاضه است ـ حیض و نزد شافعی و احمد حنبل اقل مدت
حیض یک شبانه روز است و نزد مالک یک دفعه که بیند اقل
مدت حیض است و اکثرش پانزده شبانه روز است نزد
هرسه و غیر آن استحاضه باشد و اقل مدت طهر یعنی ایام
فاصل بین الحیضین پانزده شبانه روز است و اکثرش حدی
ندارد و واقع در بیشتر زنان شش یا هفت شبانه روز
مدت حیض است و بیست و چهار یا بیست و یک روز مدت
طهر و هر رنگی که در ایام عادت زن ببیند از سیاهی و سرخی
و تیرگی و زردی جمله حیض باشد و در ورای ایام عادت نزد
ابیحنیفه و مالک هم حیض است اگر مکرر باشد و نزد شافعی
و احمد حنبل خون حیض سیاه و غلیظ می باشد اگر بیش از
عادت در زمان مدت حیض باین صفت باشد حیض است
والا استحاضه و نزد امامیه اقل مدت حیض سه روز است
و اکثر آن ده روز و اقل مدت طهر ده روز و اکثرش را
حد نیست و خون حیض نزد آنها سرخ است مایل بسیاهی پس
اگر زرد در ایام عادت ببیند حیض باشد و در غیر ایام معتاد
استحاضه و برای حایضه همان ممنوعات است که برای جنب

است به جمله مذاهب بزیادت اینکه قضای نماز برا او واجب نیست وصوم هم ترک کند لاکن قضای آن ضرور باشد ومجامعت هم ترک کند و نزد امامیه حنا کردن دست و پا نیز حایضه را ممنوع است وبعضی گویند که مکروه است واگر کسی باوصف علم بحرمت جماع در حیض مرتکب آن شود سوای توبه واستغفار بر وچیزی نیست ومستحب است که یک دینار یا نصف آن تصدق کند ونزد امامیه تصدق یک دینار اگر در اول حیض قربت کند ونصف دینار بقربت در وسط حیض وربع دینار باخر آن واجب گردد وبعضی گویند سنت است ونفاس خونی است که بعد از ولادت از پیش زن بر آید واقل مدت آنرا حدی نیست واکثر آن بمذهب ابیحنیفه واحمد حنبل چهل شبانه روز است ونزد شافعی ومالک شصت شبانه روز وجمله احکام آن مثل احکام حیض است ونزد امامیه اقل مدت نفاس دوروز است وکمتر ازان هم میتوان شد واکثر آن ده روز وزیاده از ده روز بمذهب ایشان روایات آمده مگر محمول بر تقیه است واما استحاضه اگر در ایام حیض باشد حکم آن حکم حیض است ودر غیر ایام حیض نماز وروزه میباید کرد وصحبت هم جایز است لاکن برای هر نمازی وضوی تازه باید کرد مثل کسیکه او راسلس البول است

است یا نزد ابیحنیفه مثل کسیکه خون از جراحت او قطع نشود یا دایم الرعاف باشد و بمذهب ابیحنیفه ازان وضو برقدر از فرایض و نوافل که خواهد در وقت آن نماز ادا کند و نزد شافعی و احمد چنان برای هر فریضه وضوی علحده میباید کرد و باتفاق وضو بعد از در آمدن وقت کنند نه قبل آن و نزد امامیه زن را باید که در ایام استحاضه فرجش از پنبه پر کند و بران خرقه بندد پس اگر خون اینطرف پنبه نیاید برای هر نماز وضوی تازه کند و پنبه تازه گیرد و فرج بشوید و اگر خون اینطرف پنبه در سوراخ کرده ظاهر شود سیلان نکند که از خرقه بگذرد و برای نماز صبح یک غسل بکند و برای دیگر نمازها وضوی تازه کرده باشد و اگر خون غلبه کند و از خرقه بگذرد و نماز شب و نماز صبح بیک غسل بکند و ظهر و عصر بیک غسل گر ظهر را اندک تاخیر کند و عصر را تعجیل و نماز شام و نماز خفتن بیک غسل شام را اندک تعجیل کند و خفتن را تاخیر * بحث چهارم * در کیفیت غسل چون معلوم شد که در نجاست حکمی مغلظه غسل فرض است پس کیفیت آن باید دانست که نزد ابیحنیفه سه چیز در غسل فرض است آب در دهان کرده تا حلق رسانیدن و آب در بینی کردن و شستن جمیع بدن معه بنهای موی بر دان کردن آب بران و نزد شافعی دو فرض است نیت باین کیفیت که غسل میکنم برای

دفع جنابت وحدث و مباح شدن نماز و بمذهب مالک پنج
است نیت و مضمضه و استنشاق و رسانیدن آب بر جمله بدن و
مالیدن آن و بمذهب احمد حنبل چهار فریضه است سوای مالیدن
بدن و سنتهای غسل آنست که اول استنجا کند بات
انگاه اگر نجاستی ببدنش رسیده آنرا بشوید و فرج بشوید نجاست
در ان باشد یا نه انگاه نیت کند و وضو سازد مگر پایها نشوید و بزبان بگوید
* نویت الغسل دفعا للجنابة والحدث واستباحة الصلوة *
پس بر جانب راست آب ریزد و پس جانب چپ انگاه بر جمله
اندام و بنهای موبها روانه کند سه بار و در اول آب ریختن
بر تنش بمالد و در هر آب ریختن نیت غسل کند و وقت غسل
رو بقبله نباشد و بموضعی غسل کند که کسی اورا نبیند و اسراف
در آب ریختن نکند و بعد فراغت از غسل پایها ن موضع اگر بر
مجمع آب نه ایستاده باشد بایجای نقل کرده پایها تا کعبها بشوید
و همین است غسل زنان در حیض و نفاس لاکن بر آنها کشادن
موی ضرور نیست و رسانیدن آب بر موبها واجب است و بمذهب
احمد حنبل زن را در حیض موی کشادن لازم است و در جنابت
لازم نیست و نزد امامیه چهار چیز در غسل فرض است اول نیت
۱۴ بسته است آن در رسانیدن آب بظاهر جمیع بدن و بنهای -

موبها و تخلیل مواضعی که آب بدون تخلیل آنجا نرسد و ترتیب یعنی اول
سر شوید بعد ازان بجانب راست بعد ازان جانب چپ پس
غسل واجب برای زنیو چنانکه انفا کر شت همین شش نزد
اهلسنت است و غسل موتی هم واجب است و غسل مسنون
نزد ابیحنیفه پنج است غسل جمعه و عیدین و روز عرفه یا وقوف
بعرفه و غسل احرام حج دیگر مستحب است و آن غسل
کافر که مسلمان شود اگر جنب نباشد و اگر جنب باشد پس
غسل واجب است و نزد شافعی غسل مسنون دوازده
است همین شش و غسل برای نماز کسوف و خسوف
و نماز استسقا و بعد دادن غسل میت و بجهت در آمدن مکه
و جهت و قوف بمزدلفه و جهت رمی جماره و اما نزد امامیه پس
در باب غسل روایات کثیره اند در وجوب و استحباب
آن اقوال اکثر مجتهدین متعارض اند و در احادیث حکم وجوب
بسیاری از غسلها آمده و آنها که غسل واجب همین پنج گویند
می گویند که در دیگر غسلها نیت قربت کنند نیت وجوب و استحباب
نکنند و در روایتی از ابی عبد الله صلوات الله علیه و علی آبایه آمده
که غسل جمعه در سفر و حضر مگر برای زن در سفر رخصت
است که نکند و غسل جنابت و غسل حیض و استحاضه مع عمس

القطنه چنانکه کیفیتش گذشت و غسل نفاس و غسل مولود یکه زائیده شود و غسل میت و غسل کسیکه میت را غسل دهد و غسل احرام وغسل یوم عرفه وغسل زیارت وغسل دخول بیت الله وغسل حرم وغسل مباهله وغسل استسقا هم واجب است وغسل شب اول وبست ویکم وبست وسوم رمضان وغسل فطر وغسل ضحی و غسل استخاره مسنون است و در روایتی دیگر از امام ابو جعفر الباقر علیه السلام وعلی آبایه الکرام آمده که غسل در در هفده مقام است در شب هفدهم و نوزدهم و بست و یکم و بست و سیوم رمضان و غسل عیدین و وقت دخول بحرمین و روز احرام بستن و روز زیارت و روز دخول خانه کعبه و یوم ترویه و یوم عرفه و بعد غسل و کفن دادن میت و بعد مس کردن میت بعد از آنکه سرد شود و روز جمعه و غسل کسوف و دنیکه تمام قرص گرفته باشد و غسل جنابت هم فریضه است و بروایتی آخر هر که چلپاسه را بکشد بر و غسل واجب است و بروایتی دیگر هر که نظر کند بطرف مصلوب بر و غسل واجب است ومیگویند مراد آنست که مصلوب بیگناه باشد واگر مصلوب شرعی باشد پس غسل مسنون است * بحث پنجم * در موجبات وضو وکیفیت آن اما از نجاست خاکی یعنی مغلظه که موجب

و ضوا ست یکی آنست کہ انچہ از سبیلین بیرون آید سوای باد کہ از پیش آدمی احیانامی بر آید بمذہب مالک سوای بول وغایط وباد معتاد انچہ از سبیلین بیرون آید مثل ساس بول ومذی وخون وکرم ناقض وضونیست دوم ہر چیزی نجس کہ از غیر سبیلین بیرون آید مثل قی بہ پری دہن وخون وریم وامثال انہا بمذہب ابی حنیفہ رح وبمذہب سہ ایمۂ دیگر ہر نجسی کہ از بدن آدمی ورای پس وپیش بیرون آید شستن مخرج وازالۂ نجاست واجب باشد اما مبطل وضو نگردد الا بمذہب احمد حنبل ورقی وخون وکرم از جراحت اگر بسیار وفاحش بیرون آید ناقض وضوا ست والا فلا سیوم خواب مضطجع باشد یا متکی یا مستند بر چیزی کہ از زوال آن خفتہ بیفتند وبمذہب شافعی خواب بشرط انکہ مقعد ممکن بر جائی باشد چہارم خندہ قہقہۂ شخص بالغ در نماز صرف نزد ابی حنیفہ رح پنجم آلت پیش را از مرد یا از زن بکف دست سودن بمذہب ہر سہ امام سوای ابی حنیفہ ششم بیہوشی بہر طریق کہ باشد ہفتم مماس شدن ہیچیک چیز از بدن مرد با ہیچیک چیز از بدن زن اگر باہم ذی رحم محرم نباشند یا طفل کوچک از بیگانہ بمذہب شافعی وبمذہب مالک واحمد حنبل

بشرط شهوت اشتر مباشرت فاحشه یعنی مرد وزن برهنه
شده باهم بچسپند به نهجیکه فرجین ملاقی شود صرف بمذهب
ابی حنیفه نهم خوردن گوشت اشتر صرف بمذهب
احمد حنبل دهم دخول وخروج وقت صلوة برای مستحاضه
وصاحب سلس بول وصاحب جرح سایل دارد و صورت
اول بمذهب شافعی واحمدحنبل ودرهر سه صورت بمذهب
ابی حنیفه رح و مرد متقی را باید که بهر مذهب که باشد از اینجمله
چیزها وضو سازد تا رعایت همه مذاهب کرده باشد ونزد امامیه
انچه از سبیلین بیرون آید از بول وغایط ومنی وریح معتاد و
واستحاضه قلیله وخواب به نهجیکه مبطل حاسه سمع و بصر
باشد علی ای حال خواه قایم خواه قاعد وانچه عقل را زایل
کند ناقض وضواست ودرای آن ودیگر هیچ مبطل وضو
نیست مثل خروج مذی وودی وخون وریم وکرم غیر الوده
به نجاست که از سبیلین آید وخون رعاف وحجامت
که نه ازین اشیا وضو باید وبه استنجا چون حال نجاست حکمی غیر
مغلظه معلوم شد که موجب وضواست پس کیفیت وضو باید
دانست در وضو بمذهب ابی حنیفه چهار فریضه است اول رو
شستن در طول از منبت موی سر تا زیر زنخدان ودر عرض از

نزد گوش تا نزد گوش دیگر و به تبعیت حمل وجه ربع ریش
را مسح کردن نیز بمذهبش فرض است دوم دستها را
از انجها شستن سیوم مسح ربع سر چهارم پایها را تا کعبه
شستن و بمذهب شافعی شش فریضه است چهار انچه بیان
کرده شد الا حد مسح سر اینست که یک موی از سر تر شود
و بقولی سه موی دیگر نیت کردن و ترتیب به نهجیکه مذکور شد
مرعی داشتن گز نیت از همه مقدم کند و بمذهب مالک هفت
فریضه است شش انچه بمذهب شافعی است دیگر موالات
یعنی عضوی را شستن قبل از انکه عضو مغسول سابق خشک
شود و بمذهب احمد حنبل نه فریضه است هفت انچه بمذهب مالک
است بزیادت مضمضه و استنشاق قبل از جمله فرایض و مسح
سر بمذهب مالک و احمد جمله سر بر سبیل فرضیت
است و نزد دیگران بر سبیل سنت و اما کیفیت نیت
اینست که مقارن آب برد و انداختن بمذهب شافعی و مالک
و مقارن آب در دهان کردن بمذهب احمد حنبل در دل آرد که باین
وضو حدث را از خود زایل میکنم و ادای نماز بر خود مباح میگردانم
اما همان وقت بزبان گفتن * نویت الوضوء لله تعالی د فعا للحدث
واستباحة للصلوة * سنت است و اما از سنتهای وضو

یکی سواک کردن است بچوب تلخ بر پهنای دندان و قبل از شروع تسمیه کردن یعنی بسم الله گفتن بعد ازان هردو دستها را تا رسغین شستن صرف بمذهب ابی حنیفه و هر عضوی را سه بار شستن و مضمضه و استنشاق نمودن الا بمذهب احمد حنبل که فرض است و تخلیل ریش نمودن و بوضع خاص نزد ابی حنیفه یعنی باین طرز که پشت دست بسوی گلو و روی دست بسوی بیرون باشد و روی با بعضی از سر دو دستها را تا میانه بار دباشستن بمذهب غیر ابی حنیفه و مسح تمام سر نمودن الا بمذهب مالک و احمد حنبل که فرض است و کیفیت آن آنست که هردو دست را با انگشتان ترک کرده نصف طولانی هردو دست از انگشتان تا منتهای کف از رو تا قفا برد سوای ابهامین و نصف باقی را از قفا بروآرد که باین وضع تمام سر را استیعاب کند و نیت بدل کردن و بزبان گفتن صرف بمذهب ابی حنیفه رح که نزد دیگران فرض است و موالات یعنی پی در پی شستن بمذهب ابی حنیفه و شافعی و ترتیب رعایت داشتن صرف بمذهب ابی حنیفه و اعضای ممسوح را سه بار مسح کردن صرف بمذهب شافعی و مسح هردو گوش باب تازه نزد هر سه امام و به بقیه تری مسح سر

نزد ابی حنیفه در غایت تیامن یعنی دست و پای راست قبل از
دست و پای چپ شستن بمذهب غیر ابی حنیفه و نزد او مستحب
است و تخلیل اصابع دست بمذهب ابی حنیفه و تخلیل اصابع
رجلین باتفاق هر چهار ایمه و کیفیت تخلیل اصابع دست آنست
که روی انگشتان دست چپ از پشت کف دست راست
در میهای آن داشته بیرون بکشد و همچنین از انگشتان دست
راست تخلیل انگشتان دست چپ کند و کیفیت تخلیل اصابع
رجلین اینست که خنصر دست چپ از زیر قدم در جمله فرجهای
انگشتان پای داشته باشد و از خنصر پای راست شروع
کند و بخنصر پای چپ ختم کند و ترک استعانت از دیگری در آب
ریختن و ترک دست افشاندن بعد غسل اعضا و ادعیهٔ ماثوره
از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواندن الا بمذهب ابی حنیفه که
مستحب است و نزد امامیه در وضو هفت چیز واجب است
اول نیت با استدامت آن دوم غسل وجه از اعلا تا اسفل
و رو نزد ایشان عبارت است از منبت مویها تا ذقن در طول و هر
قدر را که احاطه کند انگشت مهین و میانین در عرض سوم
شستن دستها از مرفق تا اصابع چهارم مسح سر از مقدم
راس بمقدار سه انگشت که از طول انگشتهای مضموم

بر عرض راس ببند یا همچنین از یک انگشت و اگر از طرف دیگر
ببند م آن د جایز است بکراهت پنجم مسح هر دو پا الکن هر دو مسح
سر دو باب بقیه نه باب تازه ششم ترتیب چنانکه بیان کرده
شد هفتم موالات و شستن پایها قبل مسح اگر خشک
نشده باشد مبطل وضو است و در تکرار شستن اعضا هم
اختلاف است به بعضی روایات بدعتست و به بعضی روایات
دو مرتبه شستن هم آمده و سنن و آداب وضو و ادعیه درین
مذهب هم بسیار ماثور اند بنظر اختصار برهمین قدر اکتفا رفت
بحث ششم در احکام آب چون معلوم شد که ازالهٔ نجاست
حقیقی باشد یا حکمی محتاج باب است پس کیفیت آب بیان
نمودن ضرور افتاد باید دانست که برای ازالهٔ جمله نجاسات بمذاهب
ایمهٔ ثلثه یعنی شافعی و احمد حنبل و مالک آب پاک مطلق بایز
مثل آب دریا و چشمه و رود خانه و کاریز و چاه و آنچه بدینها ماند
و بمذهب ابی حنیفه رح چنانکه بالا گذشت ازالهٔ نجاست حقیقی باب
مضاف مثل گلاب و غیره جایز است اما ازالهٔ نجاست حکمی یعنی
غسل و وضو پس بدان جایز نیست و بمذهب شافعی و احمد آب
ایستاده اگر دو قله باشد هر نجاستی که دران افتد اگر ازان نجاست
از رنگ و بو و طعم آب یکی هم متغیر نشده باشد نجس نگردد و در

کمتر ازان خمس گز در ده گز و ده قله و دویست و پنجاه من باشد سنگ
خراسان و پنجاه من سنگ روم لیکن عین نجاست اگر بقطر آید
آنرا بیرون باید انداخت اما مذهب احمد حنبل اگر نجاست
بول یا عذره مایع باشد ده قله هم نجس گردد و مذهب
ابی حنیفه اگر حوض ده گز در ده گز باشد حکم آن حکم ده قله در
دیگران است و آب روان هرچند اندک است چون
چون نجاستی ظاهر و غالب نباشد پاک است و مذهب
مالک آب هرچند کمتر باشد اگر یکی از اوصاف ثلثه آن بجبر
نجس متغیر نیست روان باشد یا ایستاده پاک است نجاست
طاهر را دور کند و باستعمال آید و آب مستعمل نزد
مالک طاهر و مطهر است یعنی از آنکه وضو یا غسل کرده باشد
اگر از جای طاهر بردارند بار دیگر ازان غسل و وضو جایز است و
مذهب شافعی و احمد حنبل طاهر است مگر غسل و وضو و ازاله
نجاست حقیقی بدان جایز نیست پس طاهر است غیر مطهر و
همین است مذهب مفتی به ابی حنیفه رح بقول محمد و اصل
مذهب ابی حنیفه رح این است که نجس است به نجاست غلیظه مثل
بول و براز و بردا اما میراب اگر بقدر یک گز باشد حکم آن مثل حکم
قلیل است مذهب ایمه ثلثه و حکم ده گز در ده گز مذهب

ابی حنیفه رح ذکره نمایکهزار و دو صد رطل عراقی باشد که هر رطلی
از ان یکصد و سی درهم است و بحساب روپیه هندوستان
مجموع کر سی دو هزار و هفتصد و شصت روپیه سکه صاحب
قرانی است و بحساب من هندوستان که چهل اثار است
وهر اثار نو و شش روپیه هشت من و بست و یک اثار
باشد و مساحة مقدار گز چهل و سه و جب مکسر باشد کسری
کم و در آب مضاف یعنی گلاب و یغره اختلاف در علمای امامیه
است مذهب صحیح ایشان اینست که وضو و غسل بان جایز
نیست و آب مستعمل وضو نزد آنها طاهر و مطهر است که اگر
در طرفی پاک بگیرند باز وضو و یغره ازان درست است و در
آب مستعمل غسل جنابت و یغره و غساله استنجا اختلاف
صحیح اینست که ظاهر غیر مطهر است و نزد بعضی علما طاهر و مطهر
است * بحث هفتم * در تیمم بدانکه در نجاست حکمی خلف آب
یعنی قایم مقام آن تیمم است پس اگر بیماری حادث شود که
از استعمال آب خوف تلف نفس یا عضو یا زیادت بیماری
باشد اتفاقا یا صحیح را بشدت برد خوف حدوث مرض و هلاکت
باشد خاص بمذهب ابی حنیفه یا قدرت استعمال آب نباشد
بفقدان آب مطلقا یا عدم قدرت بر وصول به آب یا در بیابانی

آب زیاده از خوردن خود و رفیق خود و مرکوب خود نداشته باشد یا اگر آب میسر شود جز بقیمت گران از عادت معهود بدست نیاید درین صور تها تیمم کردن عوض وضو وغسل جایز باشد بمذهب ابی حنیفه و مالک بهر چیزیکه از جنس ارض باشد همچو خاک و ریگ و گچ و سنگ خواه بران غبار باشد یا نباشد و شفافات بود اما بمذهب شافعی و احمد حنبل جز بمطلق خاک پاک خالص جایز نباشد و بخاک آمیخته بار یگ و گچ و اهک روا نبود لکن بغباری که بر جامه یا پشت حیوانی نشسته باشد جایز بود و آن را چند رکن است که بدون آن تیمم روا نبود یکی نیت طهارت مطلقا یا نیت اباحت صلوة دیگر مسح بغیر ابی حنیفه چیزیکه بان تیمم کند مثل غبار آنرا بر جمله اعضای نقل نماید از جای بجائی پس اگر روی و دستهایش بگردی خاک ظاهر آلوده باشد و دست بران بمالد بمذهب ابی حنیفه رح روا بود و بمذهب دیگران جایز نباشد دیگر آنکه آله تیمم پاک باشد نه نجس پس اگر بر زمینی که بران نجاست خشک شد تیمم کند جایز نباشد دیگر بمذهب غیر ابی حنیفه رح خاک را بقصد بر دارد پس اگر باد خاک را بر روی و دستهایش افشاند و دو دست بران مالد بمذهب امام درست باشد و بمذهب ابی حنیفه جایز بود دیگر استیعاب یعنی دست بجمله روی رسانیدن دیگر بهر دو دست

تا آرنجها بمذهب ابی حنیفه و شافعی و تابند دستها بمذهب مالک و احمد حنبل خاک یا اثرش برساند دیگر ترتیب بمذهب ابی حنیفه یعنی اول بروی تیمم کند و بعد ازان بر دستها خاک برساند و بمذهب ابی حنیفه ترتیب سنت است و بمذهب غیر مالک جز دو ضربه تیمم روا نیست و بمذهب مالک یکضربه کافی است و نیز بمذهب ابی حنیفه مسنون است که وقت ضربه اولا چون دستها بر تراب نهد هم روی دستها بران مالد و هم پشت آن بعد ازان برداردو خاک بیفشاند و موالات هم سنت است یعنی بلا فصل هر دو ضربه و مسح هر دو دستها بعمل آید و صورت تیمم اینست که اولا تسمیه کند بعد ازان نیت کند دل و برزبان آرد * نویت التیمم لاستباحة الصلوة * متارن نیت هر دو دست و سر هر دو ابهام بهم پیوسته و دیگر انگشتان هم متصل کرده بر زمین و غیره زند و اقبال و ادبار نموده دستها بردارد و بیفشاند و بر روی مالد و تا ریش فرود آرد چنانچه جای نماند که آنجا دستها نرسد بعد ازان بار دیگر هر دو دست سوای سر ابهامین انگشتان کشوده همان نهج ضربه دهد و برداشته و افشانده روای انگشتان دست چپ را بر پشت انگشتان دست راست نهد و بر پشت دست تا بالای ارنج راست بکشد

بهمین که کف دست چپ مستعمل نشود پس کف دست چپ از بالای آرنج بر روی دست راست فرود آرد و فرجه میان مسبحه و ابهام دست چپ بر پشت ابهام دست راست فرود آرد و تمام کند و همین عمل از دست راست بر دست چپ کند آنگاه کف هر دو دست را برهم مالد و انگشتان تخلیل کند پس تیمم کامل گردید و مذهب ابی حنیفه رح بیک تیمم هر قدر خواهد از فرایض نوافل در اوقات مختلف بگذارد چنانکه حکم وضو است و مذهب شافعی برای هر فریضه تیممی جداگانه باید الا نوافل هرچند که خواهد بالتعاق گذارد و مذهب مالک و احمد حنبل مادام که وقت نماز که برای آن تیمم کرده است باقی باشد چندانکه خواهد از فرایض و نوافل بهمان تیمم تواند گذارد و هرچه وضو را باطل کند تیمم را هم باطل میکند بریادت یافتن آب و رفع عذری که باعث تیمم بود و تیمم حدث وجنابت وحیض و نفاس یکسان است و نزد امامیه در تیمم هفت چیز واجب است یکی نیت مقارن صلوة برای واجب یا مندوب علحده جائز دوم مسح پیشانی بباطن کف هر دو دست از موضع برسبیل استدامت تا آخر دوم بر زمین زدن دست سیوم مسح پیشانی بباطن کف هر دو دست از موضع منبت شعر تا سر بینی چهارم مسح پشت دست راست

بکف دست چپ و پشت دست چپ بکف وست راست
از بند دست تا سر انگشتان پنجم ترتیب به نهجیکه بیان شد
ششم موالات یعنی پی در پی جمله واجبات بعمل آرد و مابین
انها فصل واقع نشود هفتم خاک مغصوب و نجس نباشد و بجز
بر خاک بر چیز دیگر تیمم جایز نباشد و عذرهای موجب تیمم
همانست که باتفاق بمذهب اهل سنت است مگر بشرط میسور
گرانی قیمت آب بمقدار زاید که باشد اگرچه یک مقدار وضو
وغسل بمیات دالوقت برسد عذر موجب تیمم نیست بلکه خرید کند
ووضو سازد اگر مقدرت دارد و دو ضرب برای تیمم بدل
غسل باید و یکضرب برای تیمم بدل وضو و تیمم یکجا برای دیگر کافی
نباشد و برای هرفریضه تیمم جداگانه باید و برای نوافل جدا * بحث
هشتم در مسح بر موزه * که خاص است نزد اهلسنت اگر موزه
برطهارت کامل پوشیده باشد بعد ازان که وضو کند اختیار دارد
که موزه از پا نکشد و پاهارا شسته عوض آن مسح بر موزه
نماید و کیفیت مسح اینست که چهار انگشت تر عر مستعمل
بربالای پنجه پای از سر انگشتان تا کعبها بکشد بمذهب شافعی
ومالک واحمد حنبل اگر بالای پنجه و زیر قدم را بهر دو دست مسح کند
اولیتر باشد و بمذهب ایشان باید که موزه باشد که بان تردد توان

کرده چنان ضعیف و سبک که مانند کسے رفتار ی پاره شود،
مذهب احمد حنبل و ابو یوسف و محمد رحرانی که قوی و سطبر
باشد چنانکه آب و نوی را نجو د مذهب نکه بیر مسح کردن روا بو
و مذهب ابی حنیفه رح و شافعی و مالک روا باشد و مدت مسح
مذهب غیر مالک برای مقیم یک شبانه روز راست و برای مسافر
سه شبانه روز یعنی از وقتیکه بعد پوشیدن موزه طهارت را
شکسته است حساب مدت لحمل خواهد آمد و دریدگی موزه
بمقدار سه انگشت نزد ابی حنیفه و بهر قدر که کم که باشد نزد
شافعی مانع جواز مسح است و مذهب مالک مدت مسح
معین نیست چندانکه خواهد مسح کند مقیم باشد یا مسافر و چاک موزه
اگر فاحش باشد هم مانع نیست و چون لوضو موزه بیرون کند
یا مدت مسح منقضی گردد فقط پایهاشستن کفایت کند
و اگر بوضوی درحالت اقامت موزه پوشد و بعد ازان مسافر
شود اگر وضو را شکسته باشد درحضر و بعد ازان مسح کرد
مسح مسافرانه کند مذهب ابی حنیفه و مقیمانه مذهب شافعی
و اگر درحالت سفر بوضوی کامل پوشیده باشد پس مقیم
شود مسح مقیمانه کند باجماع * فصل دوم * در اوقات صلوة
و متعلقات آن بدانکه یکی از شرایط صحت و جواز نماز مذهب

شافعی و سنت جواز یا شرط صحت آدای ان مذهب
ابی حنیفه و دت است اما وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است
تا طلوع آفتاب و صبح صادق آن سپیدی را گویند که قبل از
طلوع آفتاب بجای طلوع آن در عرض آسمان نمودار شود آن
سپیدی آنا فانا زیاده میشود بخلاف سپیدی که قبل از صبح
صادق در طول آسمان هماکار آید و آن آنا فانا کم میشود و آنرا
صبح کاذب گویند و اگر آدمی عادت کند بنظر انداختن و تمیز آن
چند روز بی طفره برشناخت و تمیز هر دو از صبح صادق
و کاذب قادر گردد و از طرق اوفق لطبایع عام آنست
که از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع هر قدر زمانه شب
است آنرا هفت حصه نماید حصه هفتمین آخرین صبح صادق باشد
وقاعدهٔ دریافت نمودن مقدار شب در مقصد اول بیان کرده
شد که بر هر قدر که طلوع آفتاب ست آنرا دو چند کنند همان مقدار
شب است پس حصه هفتم آن صبح صادق باشد و ما در این فصل
بدولی که از ان حال شروع صبح صادق در بلاد مشهوره هندوستان
معلوم شود نوشته می آید چه مقدار انهم باختلاف آفاق و ازمان
مختلف میباشد و شروع وقت نماز ظهر از وقت زوال آفتاب ست
از دایرهٔ نصف النهار و ادراک این وقت باین نهج است
که

صر تا وقتیکه سایهٔ هر چیز رو بکمی می نهد وقت ارتفاع است و
هرگاه شروع بزیادت نمود معلوم شد که آفتاب از نصف
النهار زایل شد و منتهای وقت ظهر تا آنگاه است که سایهٔ هر
چیز برابر آن چیز شود سوای آن مقدار سایه که عین وقت بودن
آفتاب بر نصف النهار باشد که آنرا سایه اصلی گویند موافق مذهب
شافعی و احمد حنبل و مالک و صاحبین اما بمذهب ابی حنیفه منتهای
وقت ظهر تا آن وقت است که سوای سایه اصلی سایه هر چیز دو مثل
آن چیز باشد لاکن فتوی بر مذهب صاحبین است برای نماز
ظهر و بر مذهب ابی حنیفه رح برای نماز عصر و در آخر فصل بعد
جدول صبح صادق دایره که از ان وقت نصف النهار و حال
سایهٔ اصلی معلوم شود بقلم می آید و ابتدای وقت عصر
همان منتهای وقت ظهر است بهر یک مذهب و منتهای آن
وقت غروب آفتاب است و وقت مغرب بعد از غروب
آفتاب شروع میشود پس بمذهب شافعی منتهای آن همان
مقدار است که کسی وضو کرده بعد از ان و اقامت پنج
رکعت نماز بگذارد و از ان بعد تا غیبت شفق بمذهب او
وقت مهمل است مثل زمانه که از طلوع آفتاب تا ظهر است
اما اگر نماز مغرب را چندان بقراءت وغیره طویل کند که قریب

غیبت بشفق رسد ادا کرده باشد نه قضا و بمذهب ابی حنیفه رح تا غیبت شفق است و شفق بمذهب او سپیدیست که بجای غروب آفتاب بعد از سرخی نمودار شود مانند صبح که اول از اثر آفتاب سپیدی ظاهر میشود بعد ازان سرخی پس آفتاب طلوع مینماید همچنان بعد غروب اول سرخی از اثر آفتاب میباشد پس سپیدی و بعد غیبت شفق هرچه باشد خواه سرخی یا سپیدی علی اختلاف المذاهب وقت عشا می آید تا طلوع آفتاب که باتفاق وقت جواز نماز عشا است و وقت و تر بعد از ادای صلوة عشا است تا طلوع صبح صادق و بمذهب شافعی و احمد حنبل اول وقت نماز گذاردن فاضلتر است و بمذهب ابی حنیفه رح آخر وقت و خیر الامور اوساطها و بمذهب شافعی در تابستان که هوا سخت گرم باشد نماز ظهر بمیانهٔ وقت مستحب باشد لاغیر و بمذهب مالک در مساجد جماعت نماز ظهر و عصر را تاخیر فاضلتر است و مغرب و صبح را تعجیل و نیز بمذهب او اگر از روز بمقدار پنج رکعت وقت باقی باشد ظهر و عصر ادا کرده باشد نه قضا و اگر از شب مقدار چهار رکعت وقت باشد مغرب و عشا ادا کرده باشد نه قضا پس باللزوم جمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشا بی ضرورت

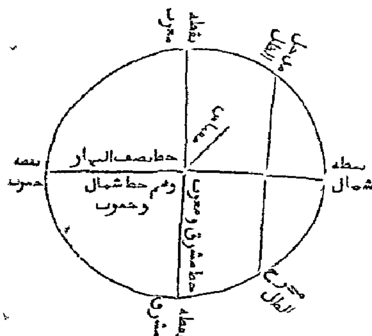
جایز باشد بمذهب او وتاخیر عشا باتفاق مذاهب ایمهٔ اربع تا گذشتن ثلث شب فاضلتر است الا بعد نصف شب مکروه باشد وبمذهب ابی حنیفه رح سه وقت نماز وسجدهٔ تلاوت جایز نباشد یکی وقت طلوع و دیگر وقت نصف النهار وسیوم وقت غروب الا فقط عصر آنروز کر اگر بمقدار یک رکعت آفتاب باقی باشد وبعد سجده رکعت اول غروب شود نماز عصر ادا شود مگر باتفاق بعد زرد شدن آفتاب عصر مکروه وناقص باشد وهمچنین نزد شافعی در فجر وعصر هردو اگر یکیک رکعت قبل طلوع وغروب ادا کند هردو ادا شده ونیز بمذهب ابی حنیفه رح ادای نوافل بعد نماز فجر تا قبل طلوع وبعد نماز عصر تا قبل غروب وهمچنین بعد طلوع صبح صادق تا وقتیکه نماز فجر نخوانده باشد وبعد غروب شمس تا وقتیکه نماز مغرب نخوانده است ووقت تکبیر نماز جمعه ووقت خطبه جمعه وعیدین وکسوف واستسقا ووقت خطبه حج وخطبهٔ نکاح ووقت تکبیر جمیع نمازها سوای سنت فجر اگر خوف فوت جماعت نباشد ادای نوافل مکروه است ونزد امامیه وقت صبح همان است که نزد اهل سنت است ووقت ظهر از زوال آفتاب شروع میشود ومنتهای آن تا وقتی

است که وسعت ادای چهار رکعت قبل غروب باقی
باشد و ابتدای وقت عصر از آن حین است که بعد از
زوال مقدار ادای چهار رکعت گذشته باشد و منتهای
آن تا غروب آفتاب است پس از زوال بقدر ادای
چهار رکعت وقت خاص ظهر باشد و بقدر ادای چهار
رکعت قبل غروب وقت خاص عصر و باقی مشترک است
بین الظهرین و وقت فضیلت ظهر نزد آنها از زوال آفتاب
تا وقتی است که هر سایهٔ اصلی مقدار چهار قدم زیاده شود
و وقت فضیلت عصر از انتهای فضیلت ظهر تا وقتیکه هر سایهٔ
اصلی مقدار هشت قدم افزون شود و ابتدای مغرب از
پس غروب آفتاب است و نزد جمهور از حین زوال حمرت ناحیه
مشرق و انتهای آن تا قبل نصف شب که وسعت
ادای چهار رکعت داشته باشد و ابتدای عشا بعد از ادای
سه رکعت از شروع وقت مغرب تا نیم شب و وقت
؛ تا انتصاف لیل است و جدول ادراک شروع حصه
وقتی آخر از شب که مقدار صبح صادق است در صفحهٔ عایده
مرقوم است و طریقهٔ دریافت آن از جدول آنست بهر ماه
تاریخی که ادراک آن منظور باشد از خانهای طولی که
سمت راست جدول اند متعین ساخته و بعرض البلد که در

یافتن مشهور است بالای جدول از خانهای عرضی گرفته بلندیهای
هر دو یعنی عین در عرض البلد بمقابل تاریخیکه معین ساخته اند
نظر کنند که آن مقدار شروع صبح صادق است پس حروف
ابجدی را عدد ساعات تصور سازند و رقوم را دقایق آن مثلاً در منتها
اگر این صورتست (د ۴۵ د) معلوم کنند که شروع صبح صادق از نواخت
چهار ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد و همچنان در علامات عرض
البلاد هم عدد درجات بحروف ابجدی و دقایق آن بر قوم
اعداد قلمی گردید پس این صورت را * کا * ۳۰ * بست
و یک درجه و سی دقیقه تصور باید کرد و برهمین قیاس باید رفت
و اما وضع دایره نصف النهار که آن را دایره هندیه هم گویند بدین
طریق است که بر زمین هموار به نحویکه اگر آب بران ریزند از
جمله جهات مساوی سیلان کند دایره رسم کنند و بر مرکز
آن دایره مقیاسی یعنی چوب پاره یا میخی آهنی که طول آن
استحساناً از ربع قطر دایره زاید نباشد بر در سطری مناسب
دایره بود نصب سازند و بعد از طلوع آفتاب دران دایره نظر
کنند تا سر سایه مقیاس که بیرون از دایره است و آناً فاناً متصاغر
شده بر هیچ یک نقطه از محیط دایره رسد انجا علامت کنند و آنرا
مدخل الظل نامند و هم بروز قریب آفتاب بینند که سایه مقیاس
که بعد نصف النهار آناً فاناً متعاظم می شود تا بجزیکه بر نقطه از

محیط دایره بنابر بیرون شدن از آن رسد آنجا هم علامت کنند
و آنرا مخرج الظل نامند و این هر دو نقطه را به خطی مستقیم که
لامحاله در دایره خواهد افتاد وصل کنند تا بتنصیف این خط تنصیف
قوس دایره که مابین هر دو نقطه است سهل باشد پس
اگر از نقطه که منتصف این قوس است خطی کشند که بر مرکز دایره
گذشته بجانب دیگر منتهی شود همین خط نصف النهار است
باز هرگاه که سایه مقیاس برین خط رسد عین وقت نصف النهار
باشد و هرقدر سایه مقیاس که برین خط است سایه اصلی باشد و
هر گهرّی انگریزی که نواخت دوازده از روز در آن عین وقت
بودن سایه مقیاس برخط نصف النهار باشد صحیح ترین گهرّی ها
است و اگر نباشد پس گهرّی را این وقت صحیح باید نمود
و نیز این خط را خط جنوب و شمال گویند و نقطه اولین این خط که
منتصف قوس دایره بود نقطه شمال حقیقی باشد و مقابل آن
نقطه جنوب حقیقی و هرگاه خطی دیگر در دایره بکشند که بر مرکز
دایره خط نصف النهار را بزوایای قوایم قطع کرده از یک جانب
دایره بجانب دیگر آن منتهی شود این خط را خط مشرق و مغرب
خوانند و نقطه و کنار این خط که سمت مشرق است نقطه مشرق
حقیقی باشد و کناره مقابل آن نقطه مغرب حقیقی و طریقه دیگر

کو سہل تر دستربع النهم عوام باشد این است که کمپاس صحیح بدی قطب نما هم رساند و بر زمین هموار خطی کشد بر ربع کو سر قطب نما بر همین خط باشد همین خط نصف النهار است و بر کناره این خط که جانب جنوب است عمودی از میخ آهنی قایم کند پس هرگاه سایه آن عمود برین خط رسد عین وقت نصف النهار باشد و سایه آن که بران خط باشد سایه اصلی باشد و تصویر دایره هندیه این است



* فصل سیوم * در بیان صلوات فریضه بدانکه بر هر مسلم عاقل و بالغ هفده رکعت نماز در شبانه روز فرض است

اگر مقیم است و اگر مسافر است یا آزاد و رکعت باجماع
تمامی علمای امت پس نماز صبح بر مقیم و مسافر دو رکعت
فرض است و نماز ظهر و عصر و عشا چهار چهار رکعت بر مقیم
و دو دو رکعت بر مسافر و نماز مغرب سه رکعت بر مقیم
و مسافر هردو اینست اعداد رکعات نماز فرایض پنج گانه و
تفصیل آن در فصل پنجم از شرایط و ارکان و کیفیت ادای
ان مصرح خواهد شد * دیگر * از نماز های فریضه نماز جمعه است
که بروز جمعه بر هر مردی مسلمان عاقل و بالغ و آزاد و مقیم و تندرست
فرض است که وقت نماز ظهر سعی کند و بجمعه حاضر آید و سوای
شرایط مذکوره بالا شرایط فرضیت آن دیگر هم هست یکی
از آن وقت ظهر است که بمذهب ابیحنیفه رح و شافعی سوای
در وقت ظهر ادا نه شود و بمذهب مالک در وقت عصر
و بمذهب احمد حنبل پیش از وقت ظهر بیک ساعت
جمعه روا بود * دیگر * جماعت است که بمذهب ابی حنیفه سه
کس است سوای امام و نزد شافعی و مالک و یک قول از
احمد حنبل چهل کس و بقول دیگر از و پنجاه کس شرط انعقاد
جمعه است مگر باید که این چهل یا پنجاه کس از مردان و عاقل
و بالغ و مقیم و آزاد باشند و نزد ابی حنیفه امامت و خطابت

که

بند و بیمار و مسافر درست است و مالک فقط در مسافر موافق ابی حنیفه است و در دیگران موافق شافعی * دیگر مصر است بمذهب ابی حنیفه و آن عبارت است از جائیکه آنجا والی الامر یا والی نایب او و قاضی و مفتی که تنفیذ احکام شرع کند موجود باشند و در روایت مفتی به اینست که در دیهی بزرگ که بکلان ترین مساجد آن مسلمانان آنجا قائم نتوانند جمعه درست باشد و آنچه بعضی نقل کنند از اشتراط نهر جاری و سوق قایم و طبیب حاذق برای مصر نزد ابی حنیفه افترا است براو * دیگر * حاضر بودن اولی الامر یا نائب او در جماعت یا اذن او و نزد ابی حنیفه و یک قول از احمد حنبل نیز اذن اولی الامر شرط است * دیگر * خاص مذهب شافعی از شرایط جمعه اقامت آن بناها و آبادیست و نزد دیگران این شرط معتبر نیست نماز بیرون عمارت شهر یا دیه بمیلی که چهار هزار خطو باشد جایز است دیگر خطبه است پیش از نماز قل آن نمذهب ابی حنیفه و یک روایت از مالک ذکر خدا یتعالی است و بمذهب دیگران انقدار که بران اطلاق خطبه تواند شد از تحمید و صلوات و موعظت فرض است الا بمذهب شافعی و خطبه ایستاده خواندن فرض است که میان آنها بیک نشستن فصل کند و بیک روایت

از احمد حنبل نیز خطبه ایستاده خواندن فرض است ولکن مابین
آن هر دو سنت است بیک قول و بیک قول از شافعی دعا
بر مومنان و قراءت قران هم فریضه است نزد او و نزد دیگران
اینجمله امور سنت است نه فرض * دیگر * اذن عام است
پس اگر دروازه بعد جمع شدن مردم بند کردند نماز جایز نباشد
و اگر در خانه نماز بخواند و اذن عام کند جایز باشد بمذهب ابی حنیفه و
در جمعه دو اذان مسنون است یکی پیش از بیرون آمدن خطیب
دیگر وقت بر آمدنش بر منبر وجوب سعی و ترک بیع و شرا
باذان اول متعین شود و چون خطیب بر منبر بر آید پیش از نشستن
روی بجماعت کند و بمذهب غیر ابی حنیفه بر جماعت سلام کند
و جماعت جواب سلام باز دهند انگاه به نشیند تا اذان
دوم بگویند پس برخیزد و خطبه گوید و بعد از فراغ هر دو خطبه اقامت
یعنی تکبیر گویند و دو رکعت فرض جمعه قایم مقام ظهر گذارند و
نیت جمعه چنین کند ادای دو فرض الجمعه و نزد شافعی و احمد حنبل مسنون
است که خطیب خود امامت کند و بمذهب مالک و ابی حنیفه امامت
غیر خطیب خلاف لیکن اگر چنین باشد بهتر است و اگر امام را در
تشهد یابد بمذهب ابی حنیفه رح دو رکعت جمعه تمام کند و بمذهب
دیگران چهار رکعت نماز ظهر تمام کند اما اگر امام را برکوع رکعت دوم یابد

و دو رکعت جمعه باجماع تمام کند و مستحب است که بهترین
جامها پوشد و خوشبو کند و باهستگی سر و ریش را شانه کند و پیش از همه
بمسجد رود و پا بر گردن مردم در مسجد ننهد و هر قدر قبل از صلوة
بمسجد آید فاضلتر باشد و هر جا که در شرایط وجوب یا ادای
جمعه اشتباه باشد علمای حنفیه فتوی داده اند که جمعه ترک
نکند لکن ظهر را اعاده کند خصوص درین زمانه بلکه مسئله
باللزوم همچنین باید کرد و طریقهٔ اعادهٔ ظهر این است یا بعد نماز
جمعه چهار رکعت سنت جمعه ادا کرده ظهر را اعاده سازد
یا درمیان چهار رکعت سنت اعاده کند نیت آن بهر دو صورت
بدین نهج کند * نویت آخر ظهر ادرکت وقته ولم اصله بعد
یعنی نیت میکنم آخر ظهر را که وقت آن ادراک کردم و هنوز
نخوانده ام و اگر در سنت جمعه اعاده کند در رکعتین اخرتین
با فاتحه ضم سوره نکند و اما بمذهب امامیه پس وقت جمعه از
زوال آفتاب است تا آنکه سایه هر چیز بمثل آن گردد و در
جماعت کمتر از پنج کس ادا نشود و همه از مردان و ازاد
و بالغ باشند و در وقت ظهور معصوم بدون او یا نایب یا اذن
او جایز نباشد و اگر غایب باشد منعقد شود و بیرون از بنا
هم جایز بود و دو خطبه واجب است و هریکی باید که مشتمل بود

بر * الحمد لله والصلوة على رسوله * بتعين دبر وعظ ولفظ آن
متعین نیست و قراءت سوره خفیفه وبقولی آیتی که فایده او تام
بود کافی است وهم باید که هرجا که جمعه ادا کنند واز جای دیگر که
متصدی جمعه شوند کمتر از یک فرسنگ نباشد والا هردو باطل گردد
و هرجا که جمعه گذارند احوط اینست که ظهر هم میباید کرد * دیگر* نماز
فریضه * نماز جنازه است وان فرض علی الکفایه است یعنی
اگر گذاردن یک یا دو سه کس از دمه همه مسلمانان ساقط
شود واگر کسی نگذارد بشرط اطلاع همه عاصی شوند و باجماع
ایمه اربعه آن مشتمل است بر چهار تکبیر بمذهب ابی حنیفه رح
در تکبیر اول رفع یدین کند چنانکه در تکبیر افتتاح هر نماز کنند و در
سه تکبیر دیگر رفع یدین نکند و نیت چنین کند اصلی اربع
تکبیرات صلوة الجنازة وابدا ثوابه للمیتة * بعد از تکبیر اول
بخواند * سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک
وجل ثناءک ولا اله غیرک * بعد ازان تکبیر دوم گوید و در
درود خواند پس تکبیر سیوم گفته این دعا بخواند * اللهم اغفر
لحینا ومیتنا وشاهدنا وغایبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم
من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان
* واگر میت کودک است بخواند * اللهم اجعله لنا فرطا

اللهم اجعله لنا ذخرا واجرا اللهم اجعله لنا شافعا ومشفعا * واگر
صغیر است صبی را این دعا نباید ادا کند واگر این دعا را نداند
هر دعا که بخواند جایز است تا اینکه اگر سورهٔ فاتحه هم بنیت دعا نه بنیت
قرائت بخواند روا باشد بعد از آن تکبیر چهارم گفته بدون
اینکه چیزی بخواند هر دو طرف سلام گوید واما مذهب دیگران
پس در تکبیر رفع یدین سنت است وارکان آنها هم است
نزد ایشان یکی نیت و چهار تکبیر و ششم سلام و هفتم بعد از
تکبیر اول سورهٔ فاتحه خواندن هشتم صلوة بعد از تکبیر دوم
نهم دعا بر میت و جمله مومنان بعد از تکبیر سیوم و بعد از چهارم -
مذهب شافعی این دعا گفتن * اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده
سنت است و دعا در تکبیر سیوم همان است که مذهب
ابی حنیفه رح است لاکن اگر این دعا زیادت کند بهتر باشد
* اللهم اغسله بالماء والثلج والبرد اللهم نقه من الخطايا كما
ينقى الثوب الابيض من الدنس * و بعد تکبیر اول ثنا را اینجا
باین نهج بگوید * اللهم لك انت الدائم الذي تبقى وما سواك
يفنى وكل شيء هالك الا وجهك لك اللهم واليك المآب * و درود
بجمله مذاهب باین طریق اولی باشد * اللهم صل على محمد
عبدك ورسولك ونبيك وصفيك ونجيك وخيرتك من خلقك افضل

ما صلیت علی احد من العالمین * واولی بامامت سلطان است بعد از ان قاضی بعد از ان امام مسجد حی بعد از ان پدر یا کسی مجاز از و بعد از ان پسر یا کسیکه مجاز از و باشد بعد از ان پدر پدر یا مجاز از و بعد از ان برادر یا مجاز از و بعد از ان هرکه بمیت اقرب باشد یا مجاز از و و اما نزد امامیه پس در نماز جنازه از فرایض آن قیام است و نیت و پنج تکبیر و شهادتین بعد از تکبیر اول و صلوتین بعد از تکبیر دوم و دعا بر مومنان بعد از تکبیر سیوم و دعا بر میت بعد از تکبیر چهارم و بعد از پنجم چیزی نخواند و قرات فاتحه نزد بعضی و اشمام و دست بر داشتن در همه تکبیرات سنت است و دعای بعینه فرض نیست و افضل این است که بعد از تکبیر اول بخواند * اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمد صلی الله علیه وآله عبده ورسوله وان الموت حق والجنة حق والنار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور * و بعد از تکبیر دوم * اللهم صل علی محمد وال محمد وبارک علی محمد وال محمد وارحم محمد وال محمد افضل ما صلیت وبارکت ورحمت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید * و بعد از تکبیر سیوم این دعا بخواند * اللهم اغفر للمومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع

بسمها وبسهم بالخيرات انک مجيب الدعوات وولي الحسنات بالرحم الراحمين * و بعد از تکبير چهارم اين دعا بخواند * اللهم ان هذا عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خير منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد في حسانه وان کان مسيئا فتجاوز عنه واغفر لنا وله اللهم احشره مع من يتولاه وابعده ممن يتبرأه ويبغضه اللهم الحقه بنبيک وعرف بينه وبينه وارحمنا اذا توفيتنا يا اله العالمين * ودر بعضي بعد تکبير چهارم بخواند * ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار * واگر ميت طفل بود يا مجنون که از طفلي تا موت جنونش استمرار پذيرد بعد از تکبير چهارم بخواند * اللهم اجعله لابويه ولنا سلفا وفرطا * ودر بعضي روايات آمده که بر طفل صغير نماز بايد کرد ودر بعضي اگر ميت مخالف است در نماز او چهار تکبير بايد و بعد تکبير چهارم لعن مراد دعاي او نمودن واجب است ودعا اين نحو منقول کنيد * اللهم املاء جوفه نارا وقبره نارا وسلط عليه الحيات والعقارب * ودر نواصب که از مخالفين باشد اين دعا بخواند * اللهم اخز عبدک في عبادک وبلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه کان يوالي اعداءک ويعادي اولياءک ويبغض اهل بيت نبيک * واگر

مستضعف است و در معنی آن اختلاف است بعضی گویند که مذهبش معلوم نباشد و بعضی گویند که هر کسیکه ضعیف العقیده باشد گاهی سنی شود و گاهی شیعه بعد تکبیر چهارم این دعا بخواند * اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم * انتهی چون عهده مقصدی این رساله رسانیدن نفع عام است در تحریر همچو روایات باک نکرده که علم آن هریکی را از مخالف وموافق موجب نفع است بعضی را للعمل و بعضی را اللاحتراز وچون آدمی بمردن نزدیک شود باتفاق علمای اهل سنت روی او را بسوی قبله کردن مستحب است مگر اولیتر بمذهب ابیحنیفه رح و مالک و احمد حنبل و بیک قول نزد شافعی آنست که او را بر پهلوی راست خوابانند روی بقبله و بقول دیگر از شافعی بر قفاش خوابانند باین نهج که روی و زیر قدم هاش جهت قبله باشد و تلقین کلمه شهادت نمودن در ان وقت سنت است مگر نزد ابیحنیفه رح بدین طریق که روبروی او باواز بلند کلمه شهادت بخوانند نه اینکه محتضر را بگویند که بخوان بلکه زیاده از یکبار نگویند وچون جان بحق تسلیم کند باید که چشم های او فرو خوابانند و زنخ بالا سر بندند و تعجیل در تجهیز و دفن نمایند و غسل میت فرض علی الکفایه است

کو

ومذهب امام ابو حنیفه رح برهنه کرده بشویند صرف عورت را
پوشیده دارند بر تختی که مجمر را یکبار یا سه بار یا پنج بار گرد آن
بگرد انند نه زاید ازان و بابی که در سدر دا شنان جوشانیده
باشد میت را وضو کنانند سوای مضمضه واستنشاق واول
سر وریش او بخطمی بشویند لاکن شانه نزنند و ناخن نه چینند
وحته هم نکنند و اول بر دست چپ بخوابانند وجانب راست
او بشویند به هیچکه آب از فرق تا قدم بزیر و زیرش رسد
پس جانب چپ بخوابانندش بر پهلوی راست و همین طور
بشویند که آب بهمه زیر و زیرش رسد پس به نشانند و دست
به نرمی و رفق بر شکمش مالند اگر چیزی برآید آنرا بشویند وغسل
اعاده نکنند و استنجا کنانیدن قبل غسل باین طریق که خرقه را
در دست پیچیده عورتین غلیظتین او را بشویند و نیز خرقه باریک
بانگشت پیچیده در دهانش کردن و دندان ولثه ولب ودهان
را صاف نمودن و هم بمنخرین انگشت اندا ختن بعنی حنفیه
مستحسن داشته اند پس بخرقه او را خشک کنند وحنوط
بر سر وریش او وتمام بدن او وکافور بر جبینش و دست او
بینی وقدمها وزانو های او مالند ومذهب شافعی اول دست
بقوت بر شکمش مالند تا فضلات کلی زایل شود انگاه خرقه

دست بپیچند و یک عورت را مان استنجا کنند بعد از ان خرقه دیگر تبدیل نموده عورت دیگرش را بشویند واگر بر اندامش نجاستی رسیده باشد آنرا زایل کنند و مرده را برهنه نکنند در پیراهنش بشویند واگر حاجت باشد از هردو طرف تیریز پیراهن را بشگافند و دران طرف دست اندرون برده اول وضو دهند بامضمضه واستنشاق و دندانش را بخرقه تر بجای مسواک بمالند و موی در یشش را بشانه فراخ باهستگی شانه زنند آنگاه به نهجیکه پیشتر ذکر شد غسل دهند و بخرقه خشک نموده در کفن بپیچند وکفن میت بحسب اداقل واجب یک جامه است که همه تنش را بپوشاند اما سنت مرد را سه پارچه است سفید از پنبه یا کتان غیر حریر پیراهن وازار و چادر و برای زن پنج جامه باضافه مقنعه و جامه که پستانهاش را از ان بندند ونزد بعضی از اصحاب شافعی سه لفافه است که باید هریکی را بالای یک دیگر بگسترانند و حنوط بالای یک دگر پاشند و میت را دران بپیچند بعد از ان که جمله منافذ ش را از چشم و بینی و دهان و گوش وغیره به پنبه که بکافور تر کرده باشند پرکنند و نزد ابیحنیفه رح پنبه بمنافذ کردن روا نیست ونزد او اول ازار پوشانند آنگاه پیراهن از شانه تا قدم انگاه چادر که آنرا لفافه هم

گویند از فرق تا قدم و متاخرین برای علما اضافه یک عمامه
مستحسن دانسته اند مگر شمله آن بالای رو اندازند و مثل
حالت حیات بر پشت ندارند و نیز نزد او از دو جامه برای مرد
و از سه برای عورت کمتر گرفتن شاید و برای زنان کفن
معصفر و مزعفر و حریر و اون مضایقه نباشد نزد ابیحنیفه رح و
جنازه را به تعجیل برند و میت را در لحد نهند رو بسوی قبله و
در زیر سرش خشتی نهند و بمذهب شافعی بعد از دفن تلقینش
کنند باین صفت * یا عبد الله ابن امة الله اذکر ما خرجت علیه
من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک رضیت
بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و سلم نبیا و بالکعبة قبلة
و بالمسلمین اخوانا یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی حیوة الدنیا
و الاخرة و یضل الله الظالمین و یفعل ما یشاء * و بمذهب ابیحنیفه رح
و احمد حنبل این تلقین بدعت است بظاهر روایت و متاخرین
از علمای حنفیه بر این تلقین هم عامل اند و مستحسن دانند و
شهید بمذهب ابیحنیفه رح آنست که در معرکه جنگ بدست
کفار کشته شود یا بجهت خلاصی نفس یا مال بدست مسلمانان
یا کافران کشته شود یا ظلما بدست مسلمانان یا کافر کشته شود
و هم برابر اند در آنکه غسل و کفن انها را ندهند و باهمان جامه ایشان

دفن کنند لاکن نماز جنازه برهمه او واجب است مگر پوستین و
جامه پنبه و موزه و سلاح از ایشان بیرون کشند و باقی جامه ها
بدستور دارند اما اگر شهید چیزی بخورد یا بیاشامد بعد مجروح
شدن یا بخانه و خیمه زنده نقل کرده شود یا بمقدار عشر روز زنده
بماند یا وصیت کند یا مردنیوی پس نزد ابیحنیفه رح و احمد حنبل
غسل هم دهند و نماز هم خوانند و نیز نزد ابیحنیفه رح عقل و بلوغ
از شرایط شهادت است و نزد شافعی و مالک هرکه در معرکه
کشته شود بدست کافران او را نشویند و نماز جنازه نیز نکنند
و با همان جامه هایش دفن کنند و غیر آنرا غسل هم دهند و نماز جنازه
نیز کنند اما بمذهب امامیه پس میت را بشرط بودن مومن
اثنا عشری واجب است سه غسل دادن اول بآب سدر
و دوم بآب کافور و سیوم بآب خالص و قبل ازان استنجا
دهند و ازالهٔ نجاست کنند و شکم میت را بدنف و قوت بمالند
و وضو کنانند و غاسل را در هر غسل نیت غسل میت دو با
و مرتبه الی الله و ماذون شدن برای غسل از ولی میت هم شرط
است و باید که غسل سر و گردن مقدم دارد بر جانب راست
و غسل جانب راست مقدم کند بر غسل جانب چپ و احوط
این است که عورتین را باهر دو طرف بشوید جمله موی ها او زیر

آنرا بشوید و بعد غسل دهد و غسل میت مخالف اگرسی
است دراں اختلاف است قول مرجح این است که غسل
واجب نیست وکفار دو واجب را غسل دادن جایز نیست و بعد
غسل کافور برا اعضای سجود مالند و کفن برای مرد درین سه
جامه است لنگ و پیراهن و چادری وکفایه دو و یک هم جایز
است اگر باشد و برای مرد سنت است اضافه برد یمانی سرخ
که ازرق نبت باشد ولیفه سه کرویم بعرس یک شروییم که
هر دو ران را بپیچد و دستاری که او وسط بر سر و تحت
الحنک بسته هر دو خرقه را بر سینه اندازد و او برای زن
مقنعه و خرقه که بان پستان هاش بر سینه بندد و معطی وان نیز
است که دراں حظها باشد و در سوراخ پس و پیش آن
پنبه اگند و کند و بعد گذاشتن میت تلقین مودنش شهادتین
واصول دین و اسمای مقدس ایمه معصومین سنت است
و طریقه تلقین اینست که دست چپ میت زیر منکب یمنی و
دست راست زیر منکب یسری او نهد و صورت بنهایت
ضعف و شدت میت را حرکت داده دعای تلقین که امر
* دیگر نماز واجب * خاص مذهب اثنا عشریه نماز وتر است
بقول صحیح بیک قول او فرض است و بیک قول سنت

است که سه رکعت است بیک سلام مثل نماز مغرب قعده
اولش باید لاکن در رکعت سیوم قبل از رکوع و بعد از
قرات که فاتحه با ضم سوره باشد تکبیر گفته و رفع یدین نموده
دعای قنوت بخواند و بعد از ان رکوع کند و نماز تمام سازد و
دعای قنوت هم نزد ابیحنیفه رح واجب است و به مذاهب
دیگرایمه وتر سنت است اما به مذهب شافعی وتر سنت
است از یک رکعت تا یازده رکعت و اقلش در
افضلیت سه رکعت است و باید که در هر رکعت تشهد
خواند و سلام گوید و دو دو رکعت به یک یک نیت و سلام
بگذارد و در هر دو رکعت نیت سنت کند و در یک رکعت
اخیر نیت وتر نماید و اگر همه را یا سه رکعت را
بیک سلام ادا کند روا باشد و نزد خراسانیان از اصحاب
شافعی آنرا پیوسته گذاردن و در مجموع نیت وتر نمودن
فاضلتر است ولاکن بیک تشهد و یک قعده و قنوت در وتر
بمذهب شافعی صرف در نصف آخر ماه رمضان بعد از رکوع
رکعت آخر مسنون است نه تمام سال و بمذهب احمد حنبل
وتر زیاده از یک رکعت نیست و بمذهب مالک وتر سه رکعت
به دو سلام است و قنوت بعد از رکوع صرف در تمام ماه رمضان

باید داما دعای قنوت بمذهب ابیحنیفه اینست * اللهم انا نستعینک و نستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثني علیك الخیر ونشکرک ولا نکفرک ونخلع ونترك من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلي ونسجد والیک نسعي ونحفد نرجو رحمتک ونخشي عذابک ان عذابک بالکفار ملحق اللهم اهدنا فیمن هدیت وعافنا فیمن عافیت وتولنا فیمن تولیت وبارک لنا فیما اعطیت وقنا ربنا شر ما قضیت انک تقضي علیک وانه لا یذل من والیت تبارکت ربنا وتعالیت وصل اللهم علي سیدنا وآله وسلم * ودعا قنوت مذهب شافعي ومالک از اللهم اهد تا آخر است ونزد شافعي در هر نماز فجر بر رکعت دوم آن دعای قنوت مسنون است وندانستن قنوت بنزدیک بعضی ایمه عذر نیست و ناآموختن آن معاقب وعاصی باشد واگر نداند یا نتواند آموخت سه بار بگوید * اللهم اغفرلي * یا بگوید * ربنا اتنا في الدنیا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار * وبمذهب امامیه در وتر همین یک رکعت است مسنون ودران قنوت بمذهب ایشان نیست اما در جمیع فرایض یومی پیش از رکوع در رکعت دوم قنوت مسنون است چنانچه در فصل پنجم مذکور خواهد شد * دیگر * نماز واجب بمذهب ابی حنیفه رح ویک

قول از احمد حنبل نماز عیدین است و نزد بعضی از اصحاب ابی حنیفه رح و بعضی از اصحاب شافعی فرض کفایه است و نزد بعضی از اصحاب ابی حنیفه رح فرض عین است ولکن صحیح بمذهب ایشان وجوب است و بمذهب شافعی و مالک سنت موکده است و وقت آن از طلوع آفتاب است تا وقت استوا و اگر عید فطر بعد از زوال محقق شود بمذهب ابی حنیفه رح روز دیگر نماز بگذارند و نماز عید الاضحی در جمله ایام تشریق روا است و بمذهب امامیه اگر شرایط جمعه یافته شوند نماز عید فرض عین است و آن باتفاق دو رکعت اشت با تکبیرات زواید بی اذان و اقامت و بمذهب ابیحنیفه در عیدین نه تکبیرات واجبه است در هر دو رکعت سه اصلی و شش زواید اما در رکعت اول پس یک تکبیر اصلی تکبیر افتتاح است پس بعد تکبیر افتتاح دعای افتتاح بخواند و از ان بعد سه تکبیر زواید کند برفع یدین و ارسال دست بین التکبیرتین و بدون وضع آن زیر ناف و توقف کند مابین هر دو تکبیرتین بمقدار سه تسبیح بدون خواندن چیزی بعد از ان بدستور تعوذ و تسمیه نموده قرات کند و تکبیر رکوع بگوید پس در رکعت اول سه تکبیرات زواید شد

کر

دو تکبیر اصلی و در رکعت دوم بعد از قرات فاتحه و ضم سوره قبل از رکوع مدست و در رکعت اول سه تکبیر زواید گوید بعد از ان تکبیر رکوع گوید پس درین رکعت یک تکبیر اصلی و سه تکبیرات زواید شد و بمذهب شافعی در نماز عیدین پانزده تکبیرات است سه اصلی و دوازده زواید که در هر دو رکعت قبل از قرات گوید و بمذهب او این تکبیرات مسنون است نه واجب و بمذهب مالک و احمد حنبل یازده تکبیرات زواید است شش در رکعت اول بعد از تکبیر افتتاح و بعد تمام نزد احمد حنبل و پیش از قرات فاتحه و سوره و پنج در رکعت دوم بعد از تکبیر نهوض و قعود و قرات فاتحه و سوره نزد ایمه ثلثه میں التکبیر تین گفتن * سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یا الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا * و صلوة بر ستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مستحب است و بمذهب شافعی و احمد حنبل قرات سوره ق در اول رکعت و القمر در دوم مسنون است و بمذهب مالک و ابی حنیفه تعیین سوره مسنون نیست و شرایط نماز عیدین مثل شرایط جمعه است نزد ابی حنیفه الا در خطبه که دو خطبه خواندن بعد نماز سنت است

وباید که در خطبهٔ اول احکام صدقهٔ فطر و قربانی و تکبیرات تشریق تعلیم کند و بمذهب امامیه تکبیرات عیدین نه تکبیر ست پنج در رکعت اول بعد از قراءت فاتحه و سوره و چهار در رکعت دوم همچنین بعد از قراءت فاتحه و سوره و بعد از تکبیر اول بخواند در هر دو رکعت * اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم انت اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوى والمغفرة اسالك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيدا ولمحمد صلواتك عليه ذخرا وكرامة ومزيدا ان تصلي على محمد وآل محمد وان تدخلنا في كل خير ادخلت فيه محمدا وآل محمد وان تخرجنا من كل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد اللهم اني اسالك خير ما سئلك به عبادك الصالحون واعوذ بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون * وبعد از تکبیر دوم بگوید * اول كل شيء واخره بديع كل شيء ومنتهاه عالم كل شيء ومعاده ومصير كل شيء ومرده مدبر الامور باعث من في القبور قابل الاعمال مبدي الخفيات معلن السرائر وبعد از تکبیر سیوم * عظيم الملكوت شديد الجبروت حي لا يموت دايم لا يزول اذا قضي امرا انما يقول له كن فيكون * وبعد از تکبیر چهارم گوید * خشعت لك الاصوات وعنت لك

الوجوه وخارت دونك الابصار وكلت الالسن عن عظمتك والنواصي
كلها بين يدك مقادة الامور كلها اليك لا يقضي فيها غيرك ولا يتم
منها شي دونك * وبعد از تكبير پنجم گويد * احاط بكل شي
علمك وقهر كل شي امرك وقام كل شي بك وتواضع كل شي لعظمتك
واستسلم كل شي لملكك * وخطبه بعد از نماز در ايشان واجب
است وتعين سورة الاعلى در ركعت اول والشمس در
ركعت دوم مسنون است وصدقة فطر نزد ابی حنیفه رح
واجب است بر كسيكه نزد او مالي براي مصارف ملبس ومسكن
ويك خدمتگار ويك مركوب وقوت دو ماه بتمولي ويكساله بتمولي
مقدار دو صد درهم باشد ويا از باشد از طرف خود ش
واز فرزندان صغير كه مونتش باشد واز طرف عبيد وجواري
اگرچه مكاتب وام ولد باشد نصف صاع از گندم يا نيم صاع
از جو وخرما ومويز وآن نزد ابی حنیفه رح هشت رطل عراقي است
ونزد مذهب ديگران پنج رطل وثلث رطل است وحسب
مذهب ابی حنیفه رح از روي حساب هندوستان مروج
حال نصف صاع دو اثار كسري كم است بحساب في آثار
بو دوشش روپيه واگر قيمت آن عوض صدقه فطر دهد نزد او
جايز باشد واما مذهب شافعي ومالك واحمد حنبل هر كسي قوله

کرد زیاده از قوت یکروزه مقدار یکصاع مال باشد که از کسوت
او و عیال او و بادم و مسکن او هم زیاده باشد بر وی صدقه فطر
واجب است از همه اشیاء یکصاع و ادای قیمت نزد ایشان
جایز نیست و صدقه دادن باتفاق قبل از عید الفطر باید و نزد
ابی حنیفه رح فطره زن بر شوهر واجب نیست و اگر دهد تبرع
است و نزد ثلثه واجب است و چنانکه زکوة برای
طهارت مال است صدقه فطر برای طهارت نفس است
از جوارح و جهات و همچنین قربانی بودن بهمان احکام که در
فطره است و در عید الاضحی بعد از نماز واجب است یک
گوسفند از یک نفس یا یک گاو یا شتر از هفت نفس
نزد ابی حنیفه رح بر هر که فطره واجب است و نزد ائمه
ثلثه قربانی بودن نزد شافعی سنت موکده است و نزد امامیه
هر کسیکه قوت یک ساله خود و عیال خود دارد بر وی صدقه فطر واجب
است و الا سنت است و اگر واجب باشد پس هر که در
مونت اوست از بزرگ و خورد دار او و نیز مسلمان و کافر از
طرف جمله آنها یک صاع که نه رطل عراقی باشد از آن
جنس که غالب قوت اوست واجب الادا گردد و قربانی بر
توانگر مسنون است باتفاق ائمه اربعه اهل سنت در

عید الفطر قبل از صلواة چیزی بخورد از جنس شیرینی و اولی
خرما است بعدد طاق و در عید الاضحی تا نماز امساک کند و بعد
از نماز از همان جنس افطار نماید و تکبیرات تشریق و عید و عرفه نزد
ایمه اربعه اهل سنت پس هر نماز جماعت باواز بلند می باید
گفت اما نزد ابیحنیفه بر مقیم در شهر که نماز فرض بجماعت
مندوب ادا کند واجب باشد در مسافر و متسلی و منفرد و بعد
جماعت زنان واجب نیست و نزد دیگر ایمه همه کس را باید گفتن
و آن نزد ابیحنیفه از نماز صبح روز عرفه تا نماز عصر روز عید باید گفت
و نزد ابو یوسف و محمد از اصحاب او که همین مذهب مفتی به نزد
علمای حنفیه است و بمذهب احمد حنبل و یک قول از شافعی تا نماز
عصر آخر ایام تشریق می باید گفت که چهاردهم ذی الحجه باشد
و مشهور از قول شافعی رح و مذهب مالک از ظهر روز عید تا صبح
آخر ایام تشریق باید گفت و در عید الفطر بمذهب ابیحنیفه رح
مصلی را در راه تکبیر باواز بلند گفتن تا آنگاه که امام به نماز بیرون آید
مسنون است و نزد دیگران از مغرب آخر رمضان تا شروع
امام به نماز عید تکبیر مشروع است و اما در عید الاضحی نزد بعضی
از عشره اولی ذی الحجه در راهها و باواز بلند تکبیر گفتن مشروع
است و صیغه تکبیر مسنون این است * الله اکبر الله اکبر لا اله

الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد * و اگر بعد ازان گوید * الله اکبر کبیرا و الحمد الله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و صلی الله علی محمد واله * مستحسن باشد * فصل چهارم * نمازهای مسنونه و مستحبه بدانکه دوازده رکعت در شبانه روز از سنن موکده است باتفاق مجتهدین اهل سنت و جماعت در حدیث شریف واقع است که کسیکه بدوازده رکعت در شبانه روز التزام دارد خدای تعالی برای او خانهٔ در جنت بنا سازد و آن چهار رکعت قبل ظهر دو رکعت بعد ازان دو رکعت بعد مغرب و دو رکعت بعد عشا و دو رکعت قبل فجراست مگر بمذهب شافعی پیش از ظهر دو رکعت مسنون است و پیش از فرض چهار رکعت و بعد از مغرب چهار رکعت دیگر سوای دو رکعت سابق و همچنین قبل عشا چهار رکعت سوای دو رکعت بعد آن هم آمده است و بعضی علما گفته اند که اگر قومی بکلی بر ترک این دوازده رکعت اصرار کند امام را رسد که با آنها مقاتله کند و دو رکعت سنت فجر در تاکید قوی تر از دیگر سنن است تا اینکه نزد بعضی از علمای حنفیه واجب است بعد ازان چهار رکعت قبل ظهر بعد ازان دو رکعت بعد ظهر بعد ازان دو رکعت بعد عشا بعد ازان

چهار رکعت قبل عصر و در نماز جمعه چهار رکعت قبل فریضه و
چهار بعد از آن و برروایتی دو رکعت دیگر سوای هشت رکعت
بعد فریضه جمعه از سنن موکده است و دو رکعت بعد وتر از
مستحبات است و اولی آنست که آنرا قاعدا ادا کند و
در کتب امامیه مرویست که سنن آن حضرت صلی الله علیه
وسلم تالی واجبات است در فضیلت و تاکید و آن حضرت
نماز سنت را در هر شب و روز دو برابر نماز واجب مقرر
فرمود یعنی هشت رکعت نافله پیش از نماز ظهر و هشت
رکعت پیش از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز شام و
دو رکعت وتیره بعد از نماز خفتن و چون وتیره نشسته گزارده
می شود برابر یک رکعت است و یازده رکعت نماز شب و
دو رکعت پیش از صبح و این نمازها و ایشان متمم فریضه اند
در ثواب و تاکید مثل آمده مانند فریضه اگر ترک کند سنت
است که قضا کند و نیز از برای ترک آن کفاره باید مد از
گندم یا جو برای نافله روز و یک مد از برای نافله شب مقرر
کرده اند و همچنین نوافل دیگر هم نزد آنها بکثرت است لکن
چون مذهب آنها اینست که هر که در تمام عمر یک واجب را
قضا کرده است بروی ادای نماز نفل حرام است و همچو اشخاص

کو یک فرض هم بر آنها قضا باشد قلیل الوجود اند لهذا به تفصیل
نماز های نوافل آنها اهتمام نکرده شد که نفع معتد به در ان نه
بود * نماز تراویح * دیگر از سنن موکده خاص بمذهب اهل سنت
نماز تراویح است و آن بیست رکعت است بعد عشا و وتر و
بعضی علمای حنیفه رح مستحب گویند مگر اول اصح است و
آن بمذهب ابی حنیفه رح پنج ترویحه است هر یک بدو سلام
و بعد هر ترویحه نشستن بمقدار یک ترویحه هم مستحب است
و بعد هر ترویح سه بار این تسبیحات بخواند * سبحان ذي
الملک والملکوت سبحان ذي العزة والقدرة والعظمة والکبریاء
والجبروت سبحان الملک الحي الذي لا یموت سبوح قدوس ربنا
ورب الملائکة والروح * و مستحب است که در تراویح
یک ختم قران کند و الا ده آیت در هر رکعت سوای فاتحه
بخواند و بعضی ختم قران هم از سنن موکده دانند و بعد از تراویح
وتر بجماعت گذارد و اگر یک ترویحه بیک سلام گذارد
جایز باشد مگر اولی * دو سلام است و همچنین بی عذر
تراویح را نشسته گذاردن بترک اولویت جایز است و
تراویح منفرد و ادا نماید خواه منفرد و یا بجماعت هم روا است و
اگر کسی نماز عشا بجماعت نگذارده است و تر هم منفرد ا

گذارد و نماز تراویح بعد عشاء آخر شعبان شروع کند واز دو دیکه هلال عید بنظر آید ترک کند * نماز اشراق * و آن دو رکعت است بعد از طلوع آفتاب و طالب صادق را باید که بعد از نماز فجر مشغول بذکر الهی باشد تا ارتفاع شمس بیک نیزه انگاه دو رکعت بگذارد * نماز ضحی * و آن یا همان دو رکعت اشراق است یا ورای آن و فقها در چاشت و اشراق فرق نکرده اند و گویند که از وقت ارتفاع تا زوال از دو رکعت تا دوازده رکعت می باید گذارد و آنرا مسمی به نماز ضحی کرده اند لاکن بر طرق مشایخ مستنبط از بعض احادیث و عمل اسلاف اشراق به نهجیکه گذشت دو رکعت گذارند و چاشت بعضی چهار و بعضی هشت رکعت گذارند و برای دین و دنیا مفید دانند * نماز تهجد * و وقت آن بعد از عشاء قبل از طلوع است بشرطیکه مابین هردو خواب کنند و افضل اوقات گذاردن آن جوف لیل است یا ثلث آخر و اقل آن دو رکعت است و اکثر آن هشت رکعت که منتهای تهجد رسول الله صلی الله علیه وسلم است * تحیة المسجد * و آن دو رکعت است هرگاه بمسجد داخل شود دو رکعت بگذارد و همچنین * تحیة الوضو * که هرگاه وضو کند دو رکعت بگذارد

* صلوة الحاجة * و آن دو رکعت است ولکن طرق آن مختلف است یکی اینست که هر کسی را حاجتی بطرف خدایا بیکی از بندگان او متعلق باشد باید که باجمله مستحبات وضو کند و دو رکعت بگذارد و ثنای الهی گوید و درود فرستد و این دعا بخواند * لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین اسالك موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمة من کل بر والعصمة من کل ذنب والسلامة من کل اثم لا تدع لي ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا حاجة هي لک رضا الا قضیتها یا ارحم الراحمین * دیگر در وقت شدت درماندگی باید که وضو کند باجمله سنن و مستحبات و دو رکعت نماز بگذارد و این دعا بخواند * اللهم اني اسالک و اتوجه الیک بنبیک محمد نبي الرحمة یا محمد اني اتوجه بک الی ربي في حاجتي هذه لتقضي لی اللهم شفعه فی * و هرگاه لفظ حاجتی هذه بگویند الضرورت را در دل نگه دارد * دیگر * از بعضی طرق مشایخ از رسول صلی الله علیه و سلم مرویست که چون کار بر کسی تنگ آید یا بدست ظالمی درمانده باشد این نماز بگذارد بداند خدائیکه مرا بدستی بخلق فرستاد اگر نیست مرده کند زنده شود و نماز اینست چهار رکعت بدو سلام هر وقتیکه خواهد بگذارد

در اول بعد فاتحه * اللهم مالک الملک تؤتي الملک من تشاء وتنزع
الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدک الخير
انک على کل شيء قدير تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل
وتخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشا
بغير حساب * دردوم * انا اعطيناک * ودر رکعت سيوم
* قل يا ايها الکافرون * ودر چهارم * قل هو الله احد * هريکی
يازده بار بخواند چون از نماز فارغ شود ده کرت اين دعا بخواند
هو در از مصلی برخواسته باشد که حاجت او روا شود
انشاء الله تعالی و دعا اينست * لا اله الا انت سبحانک اني کنت
من الظالمين حسبنا الله ونعم الوکيل رب مسني الضر وانت ارحم
الراحمين وافوض امري الی الله ان الله بصير بالعباد ودامن
ذکره شرف لله اکرمن ويا من طاعته نجات للمصلين ويامن لايخفی
عليه اسماء الراحمين برحمتک يا ارحم الراحمين * اين
کمينه بر ديگر اين نماز را گذارده و تجربه نموده بااين زدسپايی
کرد اورا گاهی تخلف از اجابت دعا نيافته و ظاهر است که قطع
نظر از اثر الفاظ و طريقهٔ نماز و ارشاد حضرت رسالت پناه
صلی الله عليه وسلم کسيکه باشرائط بندگی وطلب دعا اين نماز
ادا کند اورد دعا که يا نماز و ثانی ديگر کند بکمال خشوع و

وخشوع و عامل بر مضمون جملهٔ معانی از قلب باشد نه اینکه همچو طایر معلم زبانش متوجه الفاظ و قلبش بجای دیگر مثلا هرگاه از غرض امری الی الله گوید بالقطع دست از جملهٔ تدابیر بردارد پس ذات پاک او تعالی جل شانه اعلی است از اینکه او را بی نیل مراد باز گرداند * صلوة التسبیح * چهار رکعت است لکن طریقهٔ ادای آن بد و روایتست یکی اینکه بعد از تکبیر افتتاح و خواندن ثنا بازبخواند * سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله و الله اکبر * بعد از ان تعوذ و تسمیه و فاتحه و سوره خواند ده بار همین کلمات بخواند پس برکوع رود و بعد از تسبیح رکوع ده بار بخواند و چون سر از رکوع بردارد ده بار بخواند و همچنین در هر سجده ده ده بار بخواند و بین السجدتین هم ده بار و همچنین در سه رکعت دیگر خواند و نماز تمام کند و بروایت دیگر در هر رکعتی بعد فاتحه ده بار قل هو الله احد خوانده پانزده بار این تسبیح بگوید و ده بار در جلسهٔ استراحت که بعد از سجدتین باشد یا قبل از خواندن تشهد و باقی بدستور مثل روایت اول و درین روایت قبل از فاتحه بعد از ثنا تسبیح خواند نخواند و در روایت اول در جلسهٔ استراحت و قبل تشهد نخواند و در بعضی روایات باید که قبل ظهر بخواند و به بعضی روایات

هر وقت که خواهد از شب و روز بگزارد اما ولکن در شب دو سلام
و در روز بیک سلام و در روایتی در رکعت اول بعد فاتحه
* الهاکم التکاثر * خواند و در رکعت دوم * والعصر * و در
سوم * قل یا ایها الکافرون * و در چهارم * قل هو الله احد *
و فضایل این نماز از حد احصا بیرون است در حدیث آمده است
که اگر توانی هر روز یکبار بگزار و الا در هر جمعه یکبار و الا در هر ماه
یکبار و الا در هر سال یکبار و الا در عمر خود یکبار * صلوة الرغائب *
در بعضی از احادیث غریب آمده که شب جمعهٔ اول از ماه رجب
میان مغرب و عشا دوازده رکعت بشش سلام میباید گزارد
و در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار * انا انزلناه * و دوازده بار
* قل هو الله احد * و چون فارغ شود هفتاد بار گوید * اللهم صل علی
محمد ن النبی الامی و علی آله و سلم * آنگاه سر بسجده نهد و
هفتاد بار گوید * سبوح قدوس رب الملائکة والروح * و همچنان
سر بسجده نهاده هر حاجتی که دارد از خداوند تعالی بخواهد که
باجابت مقرون شود * تراویح * و آن باتفاق مذاهب
اربعهٔ اهل سنت بیست رکعت مسنون است مگر در طریقهٔ
ادای آن اختلاف است بمذهب ابی حنیفه رح مثل دیگر
نمازها بیک رکوع و دو سجده بگزارد و هر چه خواهد بخواند از

سورتها بخواند وقراءت را تطویل کردن و دعا کردن تا وقتیکه بالکل شمس منجلی شود افضل است و تطویل دعا و تخفیف قراءت هم درست است بالجمله تطویل یکی و تخفیف دیگر از قراءت و دعا باید و اگر امام جمعه وعیدین باشد بجماعت بگذارند والا فرادی فرادی و اگر بجماعت بگذارند امام جهر نکند وخطبه هم مدرست از درین نماز نیست وبراهت ایں نماز دو رکعت است بدو رکوع و دو قیام و دو سجده در هر رکعت است اول بعد از تکبیر احرام سورهٔ بقره خوانند یا بمقدار آن سورتی دیگر اگر سوره بقره نتوانند خواند و در قیام دوم بعد از رکوع اول سوره آل عمران یا بمقدار آن و در قیام سیوم بعد از هر دو رکوع و هر دو سجده رکعت اول سورهٔ النسا یا بمقدار آن و در قیام چهارم بعد از رکوع اول رکعت دوم سورهٔ المایده یا بمقدار آن و در رکوع اول بمقدار صد آیت از سورهٔ بقره بجای تسبیح بخواند و در رکوع دوم بمقدار هشتاد آیت از ان و در رکوع سیوم بمقدار هفتاد آیت از ان و در رکوع چهارم بمقدار پنجاه آیت از ان بخواند و اگر نماز کسوف بجماعت بگذارد خطبه هم مثل جمعه و عیدین گوید * نماز خسوف * وانهم دو رکعت است مثل کسوف و دران جماعت نیست نزد ابی حنیفه

ونزد ائمۀ ثلثه مثل نماز کسوف است الا در نماز کسوف بخفا خوانند ودر نماز خسوف بجهر وهمچنین وقت شدت اهوال وافزاع مثل ریح شدید ودوام باریدن آسمان برف یا باران وشدت احمرار آن وتاریک شدن روز وشروع دیدن زلازل وصواعق وانتشار کواکب در روشنی وخوف وقت شب وخوف غالب از طرف دشمن باتفاق ادای دو دو رکعت مسنون است لاکن باتفاق بانفراد می باید گذارد ونزد هر یکی موافق نماز کسوف وخوف بگذارد ودرین همه نمازا یعنی کسوف وخسوف وبادهای سیاه وزردو زلزله ودیگر آفات نیست نزد امامیه واجب است هریک دو رکعت بهر رکعت پنج قیام وپنج رکوع ودو سجده وبهر پنج قیام فاتحه وسوره بی تعین وجماعت وخواندن قنوت بعد از سوره دوم سنت است * نماز استسقاء نزد ابیحنیفه برای استسقا نمازی بجماعت مسنون نیست ونه دران خطبه است ونزد قلب روا است بلکه صرف دعا واستغفار است وبمذهب ابی یوسف ومحمد از اصحاب ایشان که همان مذهب مفتی به ومعمول علیه علمای حنفیه است اینست که امام معه قوم برای نماز خارج شود دو رکعت بجهر بگذارد در اول سبح

---

* اسم ربک الاعلی * و در دوم * هل اتاک حدیث الغاشیه *

بخواند و بعد نماز دو خطبه بگوید مستقبل قوم بر زمین ایستاده
نه بر منبر و دعا کند و تسبیح گوید و استغفار برای جمله مومنین
و مومنات کند بر قوسی تکیه کرده پس هرگاه قدری از خطبه
بگوید قلب ردا کند و صفت قلب ردا این است که اگر چادر
مربع باشد اعلای آنرا اسفل گرداند و اسفل را اعلا و اگر مدور
باشد جانب راست را چپ کند و جانب چپ بطرف راست
آرد و قوم تقلیب چادر ها نکنند و بعد از فراغت خطبه امام روی خود
بسوی قبله کند و بار تقلیب ردا نموده بدعای استسقا مشغول
شود و همچنین قایم باشد و دیگر جمله کسان نشسته مانند رو
بسوی قبله و امام دعا کند و استغفار نماید و انها هم تجدید توبه
و استغفار نمایند و در دعا خواه امام دست بردارد خواه اشاره
بسبابه کند هر دو بهتر است و قوم را بهتر است که دست
بردارند و مستحب این است که سه روز امام با قوم برای
استسقا برآید و زیاده از ان منقول نشده و باید که پیاده و پا
بالباس کهنه یا شسته داده و پیوند زده بذلت و انکسار و تواضع
برای خدا تعالی سرها فرو برده بسوی زمین برآیند و هرکس
قبل خروج بقدر طاقت صدقه کند بعد از ان برآید و اگر امام
خارج نشود و اذان دهد و بی اذان هم برآمدن جایز است و نزد

کیا

شافعی نماز استسقا مثل نماز عید است مع تکبیرات زوائد
وخطبتین بعد نماز وهمین مذهب مالک است سوای تکبیرات
زوائد که آنرا مسنون نداند ومذهب احمد چند روایات است
مشهورترانچه ازوی نقل کنند عدم خطبه است ومختار اکثر
اصحاب وی خطبه است قبل نماز یا بعد آن وبعد مختارتر است
یک خطبه یا دو ودر تکبیرات نیز از وی دو روایت است
قلب ردا امام را امر بود وهمچنین جهر در نماز آید لکن در
قلب ردا برای قوم هم دو روایت آمده * نماز استخاره *
از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله
علیه وسلم مایان را استخاره آن چنان تعلیم میکرد که سورة
از قرآن تعلیم میفرمود وبعد ازان طریقه آن حدیث نیز روایت
کرده که هرکاری که عزم آن دارد باید که قبل ازان دو رکعت
نماز استخاره بگذارد واولیترا ینکه دران نیت استخاره
کند ودر رکعت اول بعد فاتحه * قل یا ایها الکافرون * ودر دوم
* قل هو الله احد * بخواند وبعد سلام این دعا بخواند * اللهم انی
استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسالک من فضلک العظیم
فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم
ان کنت تعلم ان هذا الامر * وانجا آن کار دل گذارد واگر

زبان نیز گوید بهتر باشد * خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة
امری عاجله وآجله فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم
ان هذا الامر شر لی * آن کار که دارد اینجا نام برد یا در دل
گرداند * لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری عاجله وآجله فاصرفه
عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به *
وشرط استخاره این است که اول دل از هر خاطر را
بر فعل و ترک آن مساوی دارد و آنگاه نماز گذارد
و دعا خواند بعد از آن ببیند اگر عزم او بر فعل از آنچه بیشتر
و قوی گشته آن را امضا کند و اگر از سابق عزیمت بر فعل
کم شد از آن ترک کند و نیز مرویست که باید که دل از عزیمت
همین نماز و دعا هفت بار بخواند و بعد از آن آن عزیمت را
امضا کند بفضل الهی از شر آن عزیمت محفوظ ماند چه معنی استخاره
طلب خیر است از خدا و طلب آن امید اجابت است
اگر مسلم صالح بصدق نیت بکند و نظر مشایخ طرق استخاره
بوجوه کثیره مرویست و عمل آنها بران تاکید است و اکثر
مشایخ هر روز بعد نماز اشراق دو رکعت نماز استخاره
بطوریکه بیان شد میخوانند و دیگران را بعمل بدان تاکید میفرمایند
و در دعای استخاره مذکوره سابق بجای لفظ هذا الامر که دو

جاوا قع است. پس در جا این عبارت ضم کند * کل عمل او عمل
او فعله او قول اقوله فی هذا الیوم او هذه اللیلة * و از طرق
استخاره مشایخ یکی این است که اول و آخر درود واحول
بعد طاق خوانده یازده بار بخواند * یا عمل العا در شیدا الله *
و در کف دست راست دم کرده مشت بندد و همان
مشت را زیر سر بالین نموده رو بقبله و سر بجانب قطب
نموده خواب کند انچه مقدور و مصلحت است بخواب ببیند
اگر در اول نبیند تا سه روز یا پنج روز یا یازده روز این عمل
بکند و اگر هیچ معلوم نشود دلالت دارد بر ترک عزیمت
* دیگر * بسم الله الرحمن الرحیم * هفت صد و پنجاه بار خواند
چهار رکعت بنیت استخاره بگذارد در اول بعد فاتحه
* والشمس * و در دوم * واللیل * و در سیوم * والتین
و در چهارم * الم نشرح * و بعد از ان رو بجانب قبله نموده
خواب رود و بر مصلحت آن کار آگاه کرده شود و این
هر دو استخاره را خیره یکی از صلحای صوفیه نقشبندیه
این رو سیاه را تعلیم فرمودند و بان مجاز فرمودند * دیگر *
در بیاض دستک ریاض حضرت جد امجد قدس سره مرقوم است
که هر که خواهد در خواب غایب را ببیند و نمی داند که او مرده است

بارند یا نیک اهر کہ چیزی ہر سد از و پس برای آن چیزی
مجرب است بروس باید کہ وقت خفتن وضو کند و لباس طاهر
بپوشد و مستقبل قبلہ بر پہلوی راست دراز شود و سورہ
* والشمس والضحی * و سورۃ * واللیل اذا یغشی * و سورۃ
* والتین * و سورۃ * اخلاص * ہریکی ہفت بار بخواند و بعد
ازان بگوید * اللهم ارنی فی منامی کذا و کذا اوجها و مخرجا
وارنی فی منامی ما استدل بہ علی اجابۃ دعوتی * پس اگر
آن شب چیزی بخواب نبیند روز دوم و سوم تا ہفت روز
متصل بکند پس اگر نبیند چیزی داند کہ چیزی خطا کرده در عمل و
در حالفظ کرد و کہ داخل دعاییست بلکہ بجای آن اپچہ علم آن
میخواهد بر زبان آرد * دیگر * منقول ازہمان کتاب است
اگر خواهد کہ در خواب آگاه شود بر آنچہ آرزوی آن دارد پس
وقت خفتن بخواند * اللهم رب ابراهیم وموسی ورب اسحاق
ویعقوب ورب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل منزل التوریۃ
والانجیل والزبور والفرقان العظیم ارنی فی منامی الذی تری
لی فیہ الخیر والخیرۃ * و بعد ازان بگوید * فانہا بی اولیم اخبیر
و بعد ازان اسم * یا خبیر * را ورد کند تا اینکہ بخواب
رود و بالکل سخن و متعلق گرداند بآن سو کہ میخواهد انشاء الله

تعالی بخواب ببیند انچه خواهد و اما حکم استخاره بهر حسب اما به پس نهایت تاکید وارد شده و تبرک آن وعید هم آمده و روایات استخاره آنچنان بکثرت اند که بالمعنی بحد تواتر رسیده و در تفصیل در کتب فقه و حدیث مسطور اند و میر باقر مجلسی خاص در بیان کتابی بفارسی تالیف نموده مسمی بمفاتیح الغیب ساخته و در ان اکثر بلکه تمامتر روایات استخاره را از هر جنس جمع نموده است و آن کتاب را مشتمل بر یک فاتحه داشت مفتاح و خاتمه مرتب ساخته و در رساله بندی از هر مفتاح که هر یکی از ان مشتمل بر قسمی از استخاره است باختصار و اجتناب طول عبارت که در بیان جمله ماله و ما علیه روایت است نقل شد و فقط مضمون استخاره و طریقهٔ آن ذکر کرده شد و التزام بیان تمام روایت نه نمود و آن اینست شیخ مفید و سید ابن طاوس و دیگران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی میفرماید که از جمله شقاوت بندهٔ من آنست که کارها کند و طلب خیر خود از من نه نماید و سید برقی بسند های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که اگر در امری بدون استخاره داخل شود و مبتلا شود که خدا او را در ان بلا اجری نه دهد و سید بسند معتبر از انحضرت روایت

سکانند که میگفت هرگاه در امری طلب خیر از حق تعالی کرده باشم
پروا ندارم که براحت افتم یا به بالای دیوار بود که پدرم مرا تعلیم
استخاره می نمود چنانکه سورتهای قرآن مرا تعلیم می نمود و همچنین
روایت از امام محمد باقر علیه السلام است که ما استخاره را یاد میگرفتیم
چنانچه سورهای قرآن را می آموختیم بالجمله استخاره چند نوع است
اول اینست در هر امری که اراده نماید بجناب مقدس الهی متوسل
شود و خیر خود را در آن امر از حق تعالی طلب نماید و بعد از آن آنچه
رو دهد راضی باشد بآن خواه موافق بود یا مخالف آن که ایزد تعالی
خیر او را بهتر از دیده اند پس آنچه بغیر مراد واقع شده البته در آن
خیری برای او مضمر باشد * وعسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم *
دوم اینکه بعد از آن که طلب خیر از خدا کند در دل خود نظر کند و
آنچه خاطر او مصمم باشد بر آن عمل کند سیوم اینکه بعد از طلب خیر
مشورت کند با مومن و آنچه آن مومن گوید عمل کند چهارم اینکه
استخاره بقرآن مجید یا به تسبیح یا به سادق یا برقاع نماید به تفصیلی
که مذکور می شود و اکثر احادیث دلالت بر قسم اول میکند
و بعضی از علمای این مذهب مثل شیخ مفید و ابن ادریس
و محقق طوسی در جواز استخاره بغیر سه قسم اول تردد و
تامل کرده اند بلکه ابن ادریس ترجیح عدم جواز داده اما

اکثر علما تجویز کرده اند و مستحسن دانسته اند و در کتب فقه و ادعیه انواع استخارات را ذکر کرده اند و شیخ شهید و سید ابن طاوس طعن بسیار بر انکار ابن ادریس نموده اند و ملا باقر مجلسی در مفاتیح الغیب میگوید که حق آنست که چون احادیث در باب هریک واقع شده انکار نمی توان کرد اما عمل استخاره ارسه شق اول است که درین زمانها شروع است و درین رساله از جمله اقسام استخاره دو سه طریق ذکر کرده می شود اما از قسم اول مرویست از امیر المومنین علیه السلام در کیفیت استخاره که دو رکعت نماز کند و بعد از نماز صد بار بگوید * استخیر الله * پس بگوید * اللهم انی ان هممت بامر فخذ فاذکرت تعلم انه خیر لی فی دینی و دنیای وآخرتی ویسرلی وانکنت تعلم انه شر لی فی دینی و دنیای وآخرتی فاصرفه عنی کرهت نفسی ذلک ام احبت فانک تعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب * پس عزم کند بهر امری که اراده کرده داشت * دیگر امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام اراده حجی یا عمره یا آزاد کردن بنده یا خریدن و فروختن آن میکرد وضو میساخت و دو رکعت نماز استخاره میکرد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الرحمن و در

دوم سورهٔ حشر میخواند و بعد از نماز دویست مرتبه طلب
خیر از خدا میکرد یعنی میگفت * استخیر الله یا استخیر الله برحمته
خیرة فی عافیة * پس سورهٔ قل هو الله احد و معوذتین میخواند
پس میگفت * اللهم همت بامر قد علمته فان کنت تعلم انه خیر
لی فی دینی و دنیای و آخرتی فاقدره لی و ان کنت تعلم انه شر لی فی
دینی و دنیای و آخرتی فاصرفه عنی رب اعزم لی علی رشدی و ان
کرهت او احبت ذلک نفسی به بسم الله الرحمن الرحیم ما شاء الله
لا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله و نعم الوکیل * پس متوجه آن
امر میشد و عزم بران مینمود و در بعضی روایات دعای استخاره
بدین نهج مرویست * اللهم انی استخیرک برحمتک و استقدرک
الخیر بقدرتک علیه لانک عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم
فاسئلک ان تصلی علی محمد النبی و آله کما صلیت علی ابراهیم و آل
ابراهیم انک حمید مجید اللهم ان کان هذا الامر الذی ارید خیرا لی
فی دینی و دنیای و آخرتی فیسره لی و ان کان غیر ذلک فاصرفه عنی
واصرفنی عنه * واما قسم دوم از استخاره آنست که بعد نماز یا
دعای استخاره بقلب خود رجوع آرد هرچه فتوای قلب باشد
بران عمل نماید و شیخ طوسی در کتاب اقتصار گفته است
که کسیکه اراده امری کند دو رکعت نماز بجا آورد و بسجده رود و

صد مرتبه گوید * استخیر الله تعالی فی جمیع اموری کلها خیره فی عافیه * پس انچه کرده روشن اختر بران عمل کند و سید رضی الله عنه بسندهای صحیح و معتبر روایت کرده که مزی حضرت امام جواد علیه السلام عریضه در باب فروختن ملکی نوشت در جواب نوشتند که دو رکعت بجا آورد و بعد از ان صد مرتبه طلب خیر و از حق تعالی و در اثنای استخاره یکی سخن مگو تا صد مرتبه تمام شود پس اگر در دولت بیند فروختن آن ملک بفروشش و اما قسم سوم که مشوره با مومنانست پس تاکید آن در کلام الهی نازل شده و امر شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با وصف اینکه او عقل کل بود و خاطر مقدس او مهبط اسرار وحی الهی و مشرق انوار الهامات نامتناهی بود بنا بر مشورت نمودن با اصحاب * حیث قال جل جلاله شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله * و امر آنحضرت را بمشوره برای تعلیم سایر بندگان و طیب خاطر مومنان و مصالح بسیار دیگر بود بنا بر امر فرمود بتوکل و اعتماد بر جناب مقدس او و تفویض امور خود بعلم کامل و لطف شامل پس بار نکات مشورت باید که اعتماد بر رای خلق نکند و خیر خود را از عالم الغیوب طلب کند انچه خیر او است حق تعالی بر زبان ایشان

جاری خود کرده و در حدیث آمده است که فرمود رسول الله صلی الله
علیه و سلم یا علی علیه السلام کسیکه طلب خیر خود از خدا میکند
در کار خود حیران نمی شود و کسیکه در کارها با مردم مشورت
میکند پشیمان نمی شود و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام
منقول است که نفس خود را بخاطر می اندازد کسیکه مستغنی
میشود برای خود از رای دیگران و سید و برقی و دیگران بسندهای
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که مشورت
نمی باشد الا بر چهار حد اگر کسی انها را رعایت نکند ضررش
بر مشوره کننده زیاده از نفع آن است اول اینکه با کسی
مشوره کند که عاقل باشد دوم اینکه دیندار و صالح باشد سیوم
اینکه دوست و برادر مومن باشد چهارم اینکه او را بر سر و
راز خود مطلع گرداند بنحویکه خود را از خود را میداند و اعتماد بر او داشته
باشد که افشای راز نمیکند بر مردم و از قسم چهارم یکی استخوره
بقران مجید است کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت
میکند که فرمود تفال نکنید بقران و همین است مذهب ابی حنیفه
رح از اهل سنت که تفال بکلام الله العظیم مکروه و ممنوع
است لاکن علمای امامیه اینحدیث را تاویل کنند و گویند که مراد
از نهی تفاول بکلام الله استنباط احوال آینده از آیات

مناسب است چنانچه عوام وسیلهٔ روزی خود گردانیده‌اند و
و اما این نحو قریب بدیهد و ملا باقر مجلسی میگوید که ممکن است
مراد از نهی اینست که چنانچه تفأل و تطیر بآوازهای حیوانات
دیدن آنها میکنند همچنان تفأل و تطیر بقرآن مجید نباید و شاید سبب
علت اعتقاد مردم در صورت وقوع خلاف فهم آنها کم
ممانعت باشد انتهی بالجمله اکثر علمای امامیه استخاره بکلام
الهی مستحسن دانسته‌اند و ابن ادریس در کتاب سرائر
از شخصی روایت میکند که نزد امام زین العابدین علیه السلام
بود که بعد از نماز صبح بشارت بولادت زید شهید سلام الله
علیه دادند آنحضرت مصحف طلبید و در دامن خود گذاشت و
گشود این آیت در اول صفحه بود * فضل الله المجاهدین
علی القاعدین اجراً عظیماً * پس مصحف را بر هم گذاشت
و بار دیگر گشود این آیت در اول صفحه بود * ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله
فیقتلون ویقتلون وعداً علیه حقاً فی التوریة والانجیل والقرآن ومن
اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک
هو الفوز العظیم * پس حضرت دو بار فرمود که والله که زید
است و او را زید نام کرد انتهی ملا باقر مجلسی میگوید که چون

حضرت سجاد علیه السلام میدانستند که یکی از فرزندان ایشان که مسمی بزید خواهد بود در جهاد مخالفان شهید خواهد شد و درین روایت که در استخاره ظاهر شد اشاره بشهادت او بود باین سبب دانسته اند که همان فرزند است پس او را مسمی بزید گردانید و اینمعنی دلالت میکند بر جواز تفاؤل بقران دیگر از طرق استخاره بکلام الله العظیم اینست که طلب خیر خود اول بکند و مصحف را بکشاید در صفحه دست راست اگر آیت رحمت یا امر بخیر باشد خوب است و اگر آیت عصب یا نهی زشت باشد بد است و اگر آیت دوجنبی باشد یا شبه باشد میانه است * دیگر * از حضرت صادق علیه السلام مرسلا مرویست که آنحضرت فرمود که هرگاه برای یکی از شما کار تنگ شود مصحف را بدست گیرد و عزم کند بر عمل کردن بانچه ظاهر شود بعد از جانب حق تعالی پس سوره فاتحه و سوره اخلاص و آیت الکرسی و آیت * وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین * و سوره * انا انزلناه * و سوره * قل یا ایها الکافرون ومعوذتین * هریک از اینها را سه مرتبه بخواند پس متوجه شود بقران مجید و بگوید * اللهم انی اتوجه الیک بالقران العظیم

من دا تحدا اني حاتمه وفيه اسمك الاكبر وكلماتك التامات يا
سامع كل صوت ويا جامع كل فوت ويا باري النفوس بعد الموت
يا من لا تغشاه الظلمات ولا تشتبه عليه الاصوات اسالك ان تخير لي
بما اشكل علي بعد ما نك عالم بكل معلوم غير معلم بحق محمد وعلي
وفاطمة والحسن والحسين ومحمد الباقر وجعفر الصادق وموسى
الكاظم وعلي الرضا ومحمد الجواد وعلي الهادي وحسن العسكري
والخلف الحجة من آل محمد عليه وعليهم السلام * پس مصحف
را بگشاید و جلالات یعنی لفظ الله را بشمارد از صفحهٔ دست
راست و بعد ازان اوراق جانب چپ بشمارد بعد و آن
جلالات پس بعد ازان از صفحهٔ دست چپ سطور بشمارد
بان عدد و پس در سطر آخر نظر کند که آن بمنزلهٔ وحی است
در مطلبی که دارد و اگر در اول صفحه لفظ جلاله نباشد بار دیگر
ست کند و مصحف بگشاید تا اینکه جلالات ظاهر شود و آنرا استخاره
اله گویند و دیگر طرق استخاره هم بقران مجید درین مذهب مرویست
مجموع ان خوف التطویل نقل نشد * دوم * از قسم چهارم
استخاره به تسبیح است و ان چند نوع است یکی آنست
مرویست که از حضرت صاحب الزمان علیه السلام که چون
امری کسی خواهد استخاره کند ده مرتبه سوره فاتحه بخواند و

بسه مرتبه یا یک مرتبه هم اکتفا میتواند کرد پس ده مرتبه
* انا انزلنا * بخواند پس این دعا را سه مرتبه بخواند *
اللهم انی استخیرک بعلمک بعواقب الامور واستشیرک لحسن
ظنی بک فی المامول والمحذور اللهم ان کان الامر الفلانی
مما نیطت بالبرکة اعجازه وبواديه وحفت بالکرامة ایامه ولیالیه
فخر لی اللهم خیرة ترد شموسه ذلولا وتقعص ایامه سرورا
اما امر فاتمر واما نهی فانتهی اللهم انی استخیرک برحمتک
خیرة فی عافیة * پس در دل قرار دهد که اگر فلان امر
او نیک است عددهای تسبیح که خواهد گرفت طاق
واگر بد است جفت بر آید یا بعکس آن و قطعهٔ از تسبیح
و بشمارد که طاق است یا جفت و بهرچه قرار داده بود بر ان
بسازد * دیگر * سه مرتبه درود بر محمد صلی الله علیه وسلم
محمد بفرستد بعد از ان قطعهٔ تسبیح را بگیرد و شمارد اگر
می ماند خوب است و اگر جفت ماند بد است و ملا باقر
میگوید که طریقهٔ دیگر در میان عوام شهرت دارد که سه تا
تا بشمارد اگر یک بماند خوب است و دو وسط ا
و سه بد است و این طریقه در کتب مشهوره بنظر
نرسیده ولیکن یکی از فضلای بحرین از کتاب السعادات

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سوره توحید
یک مرتبه واخلاص سه مرتبه بخواند وپانزده مرتبه صلوات بر
محمد وآل محمد بفرستد پس بگوید * اللهم اني اسئلك بحق الحسين
وجده وابيه وامه واخيه والائمة من ذريته ان تصلي علي محمد
وآل محمد وان تجعل لي الخيرة في هذه السبحة وان تريني ما
هو الاصلح في الدين والدنيا اللهم ان كان الاصلح في ديني ودنياي
وعاجل امري وآجله فعل ما انا عازم عليه فأمرني والا فانهني
انك علي كل شيء قدير * پس قطعه از تسبیح میگیری وبگوئی
* سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله * تاآن قطعه تمام شود اگر
منتهی * بسبحان الله * باشد مخیری میان کردن ونکردن واگر
به * الحمد لله * منتهی شود امر است واگر به * لا اله الا الله *
منتهی شود نهی است انتهی واین استخاره بسبحه اختیار است که بر
سبحه منظوم بزشته کند یا بر غیر منظوم یا بر سنگریزه وبعضی قطعه
سبحه بکف میگیرند مگر مشهور ومتعارف اینست که بانگشت میانه
گیرد وانچه بالفعل تقید بسبحه خاک پاک بنابر استخاره کنند ونیز
دو بار استخاره کنند واول بیت عمل آن فعل کنند ودر دوم
بیت ترک آن اگر در اول طاق آمد ودر دوم هم طاق پس
حیار فهمند واگر در اول طاق آمد ودر دوم جفت پس وجوب

بعمل فهمند و اگر اول جفت آید پس دیگر استخاره نکنند و ترک آن واجب دانند این طریقه را ملا باقر مجلسی در مفاتیح الغیب ذکر نکرده با وصف اینکه حاوی جمله طرق استخاره است پس یا این امر محدث عوام است یا اثری دیگر داشته باشد وسیوم از قسم چهارم استخاره بر رقاع است وطرق آن کثیر است یکی آنست که کلینی و شیخ طوسی و سید و دیگران بسندهای معتبر از هارون بن خارجه روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هرگاه امری را اراده کنی شش رقعه کاغذ بگیر ودر سه تابنویس

* بسم الله الرحمن الرحيم خيرة الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة افعل

ودر سه تادیگر همین عبارت و بجای افعل لا تفعل و مراد از فلان بن فلانه این است که نام استخاره کننده و نام مادرش بنویسد پس انهارا زیر مصلای خود بگذار و دو رکعت نماز بکن و چون فارغ شوی بر و بسجده و صد مرتبه بخوان * استخير الله برحمته خيرة في عافية * پس دُرست به نشین و بگو * اللهم خرلي واخترلي في جميع اموري كلها في يسر منك وعافية * پس دست بزن در رقعه‌ها را شورش بکن یعنی بایکدیگر مخلوط گردان و یک یک از انهارا بیرون آورده ملاحظه کن اگر سه

افعل بیابی برآمد پس کن آن کار را واگر سه لا تفعل بیابی
بیرون آید پس کن آن کار را و اگر مخلوط برآید تا پنج رقعه برار
داگر افعل بیشتر است عمل کن داگر لا تفعل بیشتر است
ترک کن و رقعه ششم بیرون آور دوں حاجت نیست
* دیگر * سید رضی الله عنه ذکر کرده است که ابن مسعود
در استخاره این دعا میخواند * اللهم انک تعلم ولا اعلم وتقدر
ولا اقدر وانت علام الغیوب اللهم ان علمک بما یکون کعلمک
بما کان اللهم انی قد عزمت علی کذا وکذا فان کان لی فیه خیرة فی
الدنیا والعاجل والآجل فیسره وسهله وقضی له و وفقلی وانکان غیر
ذلک فامنعنی منه کیف شیئت * پس سکر میرفت و صد دیگر ته
میگفت * اللهم استخیرک برحمتک خیرة فی عافیة * پس در سه
رقعه مینوشت * خیرة لی من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلان
افعل الله وعونه * در سه رقعه دیگر * خیرة من الله العزیز الحکیم
لفلان بن فلان لا تفعل ولا خیره فیما یقضی الیه * و در زیر
سجاده میگذاشت و چون از نماز فارغ می شد تا پنج رقعه یکیک
از آنها بیرون می آورد وازا افعل ولا تفعل هرچه بیشتر میبود
بران عمل میکرد ملا باقر مجلسی گوید که بجای فلان کذا و کذا حاجت
خود را بعربی بگوید واگر نتواند بگوید بجای آن * علی امر الذی

علامت * و بجای * فلان بن فلان * نام تو و نام پدر خود بنویسد
و در هر رقعه‌ها اسد اران ملا ی مجلسی میگوید که اگرچه این روایت
از طریق اهل سنت است اما مؤید بروایت اولست که
از طریق شیعه است انتهی اقول در کتب اهل سنت
این روایت بجای سطر فقیر نرسیده شاید مراد اینست
که راوی اول از اهل سنت است * وچهارم از قسم
چهارم استخاره ساذج است و آنرا طرق بسیار است یکی از آن
این است که مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که چون اراده استخاره کند وضوی کامل با جمله آداب و
ادعیه کند و دو رکعت بگذارد و در هر یکی بعد فاتحه صد بار سوره
اخلاص بخواند و بعد از سلام دستها بر داشته بگوید

* یا کاشف الکرب و مفرج الهم و مذهب الغم و مبتدئ بالنعم
قبل استحقاقها یا من یفزع الخلق الیه فی حوائجهم و مهماتهم و
امورهم ویتوکلون علیه امرت بالدعاء وضمنت الاجابة اللهم
فصل علی محمد وآل محمد وابدء بهم فی کل امری وافرج همی و
نفس کربی واذهب غمی واکشف لی عن الامر الذی قد التبس
علی وخر لی فی جمیع اموری خیرة فی عافیة فانی استخیرک بعلمک
واستقدرک بقدرتک واسئلک من فضلک والجاء الیک فی جمیع

امري وابرء من الحول والقوة الا بك واتوكل عليك و
انت حسبي ونعم الوكيل اللهم افتح لي ابواب رزقك وسهلها لي
ويسر لي جميع اموري فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم و
انت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم الامر الذي عزمت عليه
واردته هو خير لي في ديني ودنياي ومعاشي ومعادي وعاقبة
اموري فقدره لي وعجله علي وسهله ويسره وبارك لي فيه وان
كنت تعلم انه غير نافع لي في العاجل والآجل بل هو شر علي
فاصرفه عني واصرفني عنه كيف شئت وانى شئت وقدر لي
الخير حيث كان واين كان ورضني بقضائك يا رب وبارك لي
في قدرك حتي لا احب تعجيل ما اخرت ولا تاخير ما عجلت
انك علي كل شيء قدير وهو عليك يسير * پس صلوات بفرستد
بر محمد آل محمد وسه رقعه گيرد بيك مقدار ويك هيئت ودر دو رقعه
اين دعا را بنويسد * اللهم فاطر السموات والارض عالم
الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون
اللهم انك تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وتمضي ولا امضي وتقضي ولا
اقضي وانت علام الغيوب صل علي محمد وآل محمد واخرج لي احب
السهمين اليك وخيرهما لي في ديني ودنياي وعاقبة امري
انك علي كل شي قدير وهو عليك يسير * ودر پشت يكي ازان

افعل بنویسد و در پشت دیگر لا تفعل و در رقعه سیوم این دعا بنویسد * لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظیم واستعنت بالله وتوکلت علیه وهو حسبي ونعم الوکیل توکلت في جمیع اموري علي الله الحي الذي لا یموت واعتصمت بذي العزة والجبروت وتحصنت بذي الحول والطول والملکوت وسلام علي المرسلین والحمد لله رب العالمین وصلي الله علي محمد النبي وآله الطاهرین * وپشت این رقعه را سفید بگذارد وهر سه رقعه را محکم به پیچد بریک هیئت ویک صورت ودرمیان سه بندقه از موم یا از گل بدارد بریک هیئت ویک وزن وبکسی که اعتماد بروداشته باشد از برادران مومن بدهد که او خدا را یاد کرده وصلوات بر محمد وآل محمد فرستاده آن بندقها را در آستین خود بیند از ودو دست راست خود را در میان آستین خود داخل کرده انهارا حرکت دهد وبدون دیدن انها یکی از انها گرفته بیرون آرد پس صاحب استخاره آنرا گرفته وخدا را یاد کرده بگشاید وهر انچه بر پشت آن نوشته است بران عمل نماید واگر کسی معتمد بهم نرسد خود در آستین خود اندا خته همچنانکه مذکور شد بعمل آرد ودر حدیث آمده است که اگر افعل برآید بران عمل کند که خیر او

در آن است و اگر لا تفعل بر آید زنهار آن را نکند کالبته
مخالفت استخاره ضرری باو رسد و اگر رقعه بر آید که
پشت او سفید است پس انتظار کند که وقت نماز عصر و
ظهر باشد قبل ازو یا الا بعد از آن دو رکعت استخاره
خواند و باز بهمون نهج عمل کند تا اینکه یکی از رقعهای افعل یا لا
تفعل بر آید این عمل مکرر کرده باشد و هر بار رقعهای تازه
برگیرد * دیگر * کلینی و شیخ و سید و دیگران بسند مرسل
یکی از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند که در امریکه میخواهد
با پروردگار خود مشورت کند صورتش این است که حاجت
خود را در خاطر گذرانید و دو رقعه بگیرد در یکی لا بنویسد و در
دیگری نعم و هر یکی را در میان بندقه از گل بگذارد پس دو
رکعت نماز کند و این بندقها را در زیر دامن خود گذارد و بگوید
* یا الله انی اشاورک فی امری هذا و انت خیر مستشار و مشیر
فاشر علی بما فیه صلاح و حسن عاقبه * پس دست خود را
زیر دامن خود داخل کند و یکی از آن دو بندقه بیرون آرد
و بگشاید اگر نعم باشد آن کار بکند و اگر لا باشد آن را نکند
* فصل پنجم * در صورت ادای صلوة به تفصیل فرایض و
سنن و مستحبات و مفسدات و مکروهات آن و درین فصل

چند مباحث است * بحث اول * در شرایط نماز وآن دو
قسم است یکی شرایط صحت و جواز نماز دوم شرایط
فضیلت وکمال آن پس * شرط اول از قسم اول طهارت
است وچون مسایل آن کثیر بودند لهذا آنرا پیشتر در فصل
علیحده ذکر کرده شد * شرط دوم از ان بمذهب بعضی ایمه وقتست
ونزد ابی حنیفه وقت سبب نماز است نه شرط وآنهم پیشتر
در فصل علیحده مذکور شد * شرط سیوم از ان ستر عورت است
وعورت مرد نزد ابی حنیفه از ناف تا زانو است ونزد او زانو
عورت است وناف عورت نیست ونزدیک شافعی بیک
قول هردو عورت است وبقول دیگرش ناف عورتست
وزانو عورت نیست وجمله اندام زن آزاد عورت است
سوای روی وهردو دست تا بندهای آن وهردو قدم
آن وکنیز را همان مقدار عورت است سوای روی که مرد
راست بزیادت پشت وشکم او واگر درحالت نماز کسی
برهنه شود بروایت صحیح نزد ابی حنیفه کم از ربع عضو خواه
عورتین غلیظتین باشد یا غیر آن معفو است لیکن باید که بدون
عمل کثیر آنرا بند کند وهمچنین حال نجاست که درحالت نماز برسد
وبمذهب ایمه ثلثه بکشف عورت قلیل باشد یا کثیر وهمچنین

از رسیدن نجاست نماز فاسد گردد و ستر عورت در هر حالت نماز اگرچه تنها باشد هم فرض است * ونزد امامیه عورت مرد فقط پس و پیش است وعورت زن آزاد مثل مذهب اهل سنت است الا عورت کنیزک نزد آنها مثل عورت زن آزاد است الا سر او که اگر برهنه باشد نماز جایز بود و اگر اندکی از عورت هم منکشف شود نماز فاسد گردد * شرط چهارم * از ان استقبال قبله است پس هر که بر وسمت قبله مخفی شود بمعاملهٔ ظن خود سمتی مقرر نمود ه نماز گذارد و اگر در اثنای نماز معلوم شود که قبله سمت دیگر است آنسو روی بگرداند و اگر بعد نماز غلطی رای او ظاهر شود اعادهٔ نماز ضرور نیست وادای نوافل و سنن سواره جا درست است خواه رو بسوی قبله باشد یا پشت واعم است از یکه تحریمه بسوی قبله کند یا نه و بمذهب احمد یک قول از شافعی وقت تحریمه سمت قبله بودن مشروط است بخلاف کشتی وغیره که در ان وقت تحریمه رو بسوی قبله کند و هر طرف که کشتی بگردد روی خود هم بگرداند نماز نافله باشد یا فریضه و اگر تواند حتی الامکان فریضه بیرون کشتی گذارد و قاعده دریافت سمت قبله حقیقی بنابر احداث مساجد وغیره در مقصد چهارم بیان کرده خواهد شد شرط چهارم نیست است ونزد

یعنی علمانیت رکن نماز است پس بیک قول بمذهب شافعی
واجب است که اول نیت با اول تکبیر افتتاح و آخران با آخر تکبیر
مقارن باشد که هیچ غفلتی از نیت وقت گفتن الله اکبر نباشد و بقول
دیگر بس حضور دل مثلا وقت که ادا دن نماز ظهر باینکه فرض نماز ظهر
وقت را از بهر خدا ایتعالی ادا میکنم بی غفلتی از ان خواه باول
تکبیر دا گر خواهد باخر تکبیر پیوسته کند واین حضور دل در نیت
فرضست واما گفتن بزبان باین نهج که * اودي الظهر فرض الوقت
اوفرض اليوم لله تعالى * سنت است واما بمذاهب
ابی حنیفه و مالک واحمد این نیت باید که در اول نماز موجود
باشد و اگر پیوسته بتکبیر باشد اولی تر بود و اگر پیش
از شروع غفلتی میان تکبیر و نیت حادث شود نماز درست
باشد و نزد ابی حنیفه اگر از حضور دل عاجز باشد بزبان گفتن
کفایت میکند پس در نیت تعیین فرض یا واجب و دیگر تعیین
وقت مثلا ظهر امروز یا ظهر این وقت ضرور است وبدون آن
نماز جایز باشد و تعیین رکعات وسمت قبله وغیره که میکنند حاجت
ندارد و زاید است و نوافل و سنن بمطلق نیت مثلا بدین نهج
که * اصلی یعنی نماز می خوانم جایز است بخلاف فرایض و
و واجبات که بمطلق نیت جایز نیست وبزبان گفتن اگرچه ضرورت

نماز دلیکن تمامست تحسن والسنة انه* وتزوا امیه* ازشرایط نماز
بعضی بالیقین است وبعضی مختلف فیها اما یقینی از آن عقل است
واسلام وطهارت از حدث وجنابت ووقت ولباس و
مکان وقبله ومختلف فیه بلوغ است وایمان ومعرفت باحکام
پس در نماز طفل ومخالف وجاهل گفتگوها است ونیت نزد
بعضی رکن است ونزد بعضی شرط وقول دوم ارجح است
حسب فتوای مجتهد الوقت * واما قسم دوم از شرایط نماز که
شرط فضیلت وتکمیل آنست دو قسم است یکی منفصل
از نماز وآن اذان واقامت است ودیگری متصل بنماز وآن
نماز جماعت است واین هردو سنت موکد اند وترک آن
موجب نقصان نماز است ووعید هم بترک آن وارد شده
اما صورت اذان اینست که چون وقت درآید باواز نهایت
بلند بر جای بلند رفته وروی بقبله اورده * الله اکبر چهار بار *
* واشهد ان لا اله الا الله * دو بار * واشهد ان محمد ارسول
الله * دو بار * وحي على الصلوة * دو بار * وحي على الفلاح *
* دو بار * بار الله اکبر * دو بار * ولا اله الا الله * یکبار گفته
اذان تمام کند ودر برای نماز صبح بعد * حي على الفلاح * دو بار *
الصلوة خير من النوم * زیاده کنند ووقت گفتن * حي على الصلوة

* رو بجانب راست کردانند و وقت گفتن * حي علی الفلاح *
بجانب چپ درین قدر اتفاق امه است مگر نزد مالک و شافعی
ترجیع سنت است و نزد ابی حنیفه و احمد حنبل ترجیع مسنون
است و صورت ترجیع این ست که چون اول دو باز الله اکبر
گوید در اول الله اکبر اول و الله تکبیر دوم وصل کند و در الله
اکبر دوم و سیوم فاصله و سکته باشد انگاه دو بار نرم نرم
* اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد اً ﷺ * بگوید بار دیگر تشهد را
باواز بلند گوید پس اذان تمام کند لاکن بمذهب مالک هر بار *
که الله اکبر گوید جدا جدا گوید نه اینکه اول را بادوم وصل کند
* و بمذهب * امامیه اذان بهمین نهج است و مثل مذهب
مالک هر لفظ * الله اکبر * جدا جدا گوید و در اذان صبح * الصلوة
خیر من النوم * گفتن سخت ممنوع است نزد آنها * الا بعد
حي علی الفلاح * در هر اذان دو بار * حي علی خیر العمل *
گوید و ترجیع هم کند و انچه بالفعل عوام بعد شهادتین * اشهد
ان امیر المومنین علي ولي الله * دو بار گویند روا نیست و اگر
موذن این الفاظ را به نیت اینکه جزو اذان است گوید اذان
باطل گردد و اگر جزو اذان نگرداند پس مثل کلام خارج است
و کلام خارج مابین اذان مبطل اذان نیست نزد آنها و اذان

بی وضو جایز است مگر در حالت جنابت مکروه است و نزد شافعی
بی وضو هم مکروه است و اذان بهر و تطویل و زیادت حروف
مثلا الله اکبار یا الله اکبر مکروه و بدعت است و نزد بعضی علما
مخصوص نیست و اذان با جرت جایز نیست مگر نزد شافعی
اگر بی اجرت کسی بدست نیاید روا باشد و شرط موذن
آنست که مسلمان و عاقل و دیندار باشد و امین * و اذان
هیچ نماز پیش از وقت جایز نیست الا اذان صبح و اذان
اول جمعه * و اقامت * نزد ابو حنیفه و احمد حنبل مثل اذانست
مگر بعد * حي علي الفلاح * دو بار و قد قامت الصلوة می باید
آورد و بمذهب شافعی * الله اکبر * اول دو بار و باقی جمله
کلمات یکبار * وقد قامت الصلوة * دو بار می باید گفت و بمذهب
مالک تکبیر یعنی الله اکبر هم اول و هم آخر دو دو بار جدا جدا بباید
گفت و دیگر الفاظ معه * قد قامت الصلوة * یکبار و هرگاه موذن
باذان شروع نماید باید که از جمله کارها خود را باز دارد مگر اینکه
از پیشتر بنماز مشغول باشد و کلام هم نباید کرد و اذان را
سماعت باید نمود و آنچه موذن گوید آنرا اعاده کند و بعد ختم
این دعا بخواند * اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة
القائمة آت محمدن الوسيلة والفضيلة والدرجة العالية

الرفیة وا بعثه مقاما محمودن الذي وعدته * و در حدیث
وارد شده که هر دعائی که مابین اذان واقامت کند مستجاب
است شرط دوم از شرایط فضیلت و تکمیل نماز جماعت
است باید دانست که نماز جماعت سنت موکده است و
بروایتی از ابیحنیفه واجب است و نزد احمد حنبل جماعت فرض
است بالجمله در نماز جماعت تاکید شدید است و بترک آن
وعید سخت آمده و اولی بامامت اعلم بمسایل نماز است
واگر همه مساوی باشند پس اقرء وبعد ازان اورع و
بعد ازان اسن و بعد ازان احسن بخلق وبعد ازان اصبح بوجه
و بعد ازان اشرف به نسب و غرض این است که امام
آن کس باید که مقتدین از اقامت او کراهت ناید و باید
که دین او مطعون نباشد وار فواحش ظاهر اجتناب
کند و امامت فاسق و مبتدع جایز است بکراهت و ترک
اقتدای او اولی است و نماز عالم خلف امی جایز نیست و مراد
از امی آنست که حروف و عبارت قران صحیح نتواند خواند و
حرفی را باحرف دیگربدل کند مثل سین و ثاو صاد و ظاو ذاو حا
وغیر آن و امامت نابالغ در فرایض بمذهب ابیحنیفه و مالک
روانیست و در نوافل درست است و بمذهب شافعی در فرایض

هم درست است و در اقامت هرگاه * قد قامت الصلوة * گویند
امام را باید که تکبیر افتتاح کند و مقتدیین * سبحانک اللهم * خوانند
مذهب ابی حنیفه ساکت شوند و در نماز جهری بسماعت
قرات امام کنند و در سری فقط ایستاده مانند و نزد شافعی
مقتدیین هم سوره فاتحه بخوانند که فاتحه نزد ایشان رکن نماز است
و دیگر تسبیحات و تشهد و غیره مقتدیین هم بخوانند باتفاق
به تبعیت امام الا هرگاه امام سر از رکوع بردارد * سمع الله
لمن حمده * گوید مقتدیین گویند * ربنا لک الحمد * و مقتدی
هرگاه در رکوع امام شامل شد آن رکعت یافت و اگر رکوع فوت
شد پس بعد از آنکه امام سلام دهد این مقتدی که رکعت
او فوت شده است برخیزد و آنرا تمام کند و اگر امام سجده
سهو کند این مقتدی که رکعت او فوت شده همراه او سجده
کند اگرچه سهو قبل لحوق او باشد و بعد سجده سهو که امام سلام
خروج از نماز گوید برخیزد پس اگر یک رکعت فوت شده
است تعوذ و تسمیه نموده فاتحه با سوره بخواند و رکوع و سجود
نموده جلسه کند و تشهد و صلوة و دعای مغفرت خوانده سلام
دهد و اگر دو رکعت سوای مغرب فوت شود بطور یکه دو رکعت
نماز میگذارد و سوای * سبحانک اللهم * با تعوذ و تسمیه بخوانده

و در مغرب نیز دو رکعت گذارد مگر در رکعت اول بعد سجود جلسه کند و تشهد خواند و برخیزد و رکعت دوم بگذارد و در نمازهای رباعی اگر سه رکعت فوت شود و در رکعت اخیر شامل شود نزد ابی حنیفه آنرا بطور نماز مغرب گذارد و نزد صاحبین او باید که در رکعت اول که بعد سلام امام گذارد بعد سجود جلسه نمود و تشهد خواند و برخیزد و در رکعت دوم بعد سجود بدون خواندن تشهد برخیزد و در رکعت سیوم جلسهٔ اخیر نموده تشهد وغیره خوانده سلام دهد و در هر دو صورت در رکعت سیوم فقط فاتحه بی ضم سوره بخواند * و بمذهب امامیه جماعت سنت است و موکد لاکن امامت فاسق و مبتدع وغیره درست نیست و همچنین امامت ناواقف از مسایل ضروریهٔ صوم و صلوة روا نیست پس نماز جماعت نزد ایشان یا خلف مجتهد خوانند یا هر که بشهادت او لایق امامت باشد و اکثر بسبب فقدان وجود شرایط امامت منفرد خوانند والله اعلم بالصواب * بحث دوم * در فرایض نماز فرض نماز عبارت است از رکن آن که بترک آن نماز باطل گردد و تدارک آن بجز اعادهٔ نماز نباشد و آن بمذهب ابیحنیفه در نماز شش چیز است اول تکبیر افتتاح و آن را تحریمه هم

گویند یعنی بعد نیت کہ نماز شروع کردن نماز اول الله اکبر
گویند و نزد ابی حنیفه بهر نام خدا تعالی که موضوع جهت محض
تعظیم است و بهر مشتق که بد ان نام وصل کند فرض نماز را
ادا کرده باشد مثل الله اجل یا الله اعظم یا سبحان الله
یا ترجمهٔ آن بزبان دیگر بگوید تاهم فرض نماز ادا کرده است
و مروایت ثلثه بجز لفظ الله کبیر یا الله الاکبر هیچ یک لفظ دیگر فرض
نماز ادا نشود و نزد امامیه الله الاکبر هم کافی و جایز نباشد فقط لفظ
الله اکبر باید دوم در نمازهای فرایض و وتر و عیدین قیام است
مع القدرت در هر رکعت و اگر قادر نباشد بر قیام نشستن
در رکوع و سجود گذاردن قایم مقام ایستادن است و اگر
بران هم قادر نباشد باشارت روی بقبله نماز گذاردن بجای
ایستادن است سیوم قرائت جزوی از قران است در
حالت قیام و یک آیت از قران مکتفی برای ادای فرض است
بمذهب او اگرچه قصیر باشد لاکن اگر آیت قصیر زاید از دو
کلمه باشد بلا خلاف بین المشایخ از علمای حنیفه جایز است و اگر
یک کلمه باشد مثل * مدهامتان * یا آیتی که یک حرف است
* مثل صاد یا نون یا قاف * دران اختلاف است اصح اینست
که روا نیست چهارم رکوع در هر رکعت پنجم دو سجده در

هر رکعت ششم قعده اخیر یعنی نشستن بعد سجده های رکعت اخیر اینقدر بمذهب ابی حنیفه فرض است و دیگر انچه در نماز است سوای این شش یعنی واجب است و بعضی سنت است بمذهب او و اگر کسی اکتفا بفرایض نماز کند نماز ادا شود لاکن ناقص باشد و مصلی عاصی گردد و بمذهب مالک و احمد و بیک قول از شافعی فرایض نماز هفده است بقولیکه نیت شرط باشد نه فرض و اگر نیت هم فرض باشد پس هیژده است و بیک قول از شافعی بست و یک است اول نیت دوم تکبیر افتتاح بالله اکبر یا الله الاکبر که بجز این هر دو لفظ بلفظی دیگر جایز نباشد سیوم قیام مع القدرة در هر رکعت چهارم قراءت فاتحه در هر رکعت اولین باشد یا اخرین یا هر حرفی و اعرابی و مدی و تشدیدی که درو است و نزد بعضی علما دانستن معنی فاتحه و تشهد و حضور با آن واجب است پنجم رکوع در هر رکعت ششم توقف و قرار گرفتن دران هفتم از رکوع بر خاستن و راست ایستادن هشتم توقف و قرار گرفتن دران قیام نهم سجود در هر رکعت یعنی پیشانی و هر دو دست و زانو و انگشتان پای را متمکن بر زمین یا جای نماز نهادن چنانکه اثر سختی زمین به پیشانی برسد دهم توقف

و قرار گرفتن در سجود یازدهم بعد سجدهٔ اول نشستن
دوازدهم توقف و قرار گرفتن دران جلسه سیزدهم سجدهٔ دوم
در هر رکعت چهاردهم توقف و قرار گرفتن دران پانزدهم
بعد سجدهٔ دوم رکعت اخیر نشستن شانزدهم خواندن تشهد
دران هفدهم صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم دادن بعد
تشهد جلسهٔ اخیر هیجدهم سلام اول ونزد بعضی اصحاب
شافعی سه فریضه دیگر است یکی نیت بیرون آمدن از نماز
دوم ترتیب صحیح که بیان کرده شد سیوم موالات میان این
ارکان یعنی در یکی از ارکان توقف زاید نکند که در میان آن
و رکن دیگر فاصله کثیر شود که مجموع بست ویک فریضه
باشد پس اگر یکی از ینها فوت شود بمذهب ایمهٔ ثلثه نماز
ادا نشود و اما مذهب امامیه از فرایض نماز قیام است مع
القدرة ونیت که آن قصد است قلبی بایقاع صلوة معینه بوجوبها
اوندبها قربة الی الله و استمرار نیت باید که بابتداء تکبیر احرام
مقرون بود چنانکه هیچ زمانی از اندک وبسیار متخلل نشود
تا حدیکه بعضی گفته اند که اگر بعد از قربة الی الله لفظ تعالی بگوید
نماز باطل شود و احضار آن نماز با جمیع ارکان و شرایط و صفات
واجبه و مندوبه او بشرط علم بوجوب واجبات و ندب مندوبات

بدلیل یا بتقلید اگر از اهل تقلید بود و بعد از احضار در دل آورد که اصلي فرض الظهر اداء او جوبه علي قربة الي الله # و تلفظ بدین واجب نیست مگر اینکه اندیشه نتو اند کرد اما اگر با قصد قلبی تلفظ نیز کند بهتر باشد و بیشتر علمای این مذهب بر انند که نیت بغیر عربی درست نباشد الامع العجز و درین نیت چهار چیز را متعرض باید شد یکی تعیین نماز دوم وجوب یا ندب سیوم ادا یا قضا چهارم قربة و واجب است که بر حکم نیت باشد تا آخر نماز و بعضی گویند نیت واجب قصد قلبی بفعل معین برای رضای الهی است و تعیین آن بوجوب و استحباب و همچنین تعیین ادا یا قضا لازم نیست و در نیت اخطار بالبال علی التفصیل و الاجمال ضرورت ندارد همین علم اجمالی و داعی فعل کافی است و بالفعل ظاهرا همین امر معمول به است بعد ازان تکبیر احرام مقارن به نیت چنانکه ذکر رفت و صورت آن الله اکبر است و بس و اگر الله الاکبر گوید نماز باطل شود قراءة فاتحه باهر حرفی واعرابی وتشدیدی و مدی که درست و قراءة سورتی دیگر تمام نه جزوی ازان و والضحی والم نشرح وهمچنین الم تر کیف ولایلاف یک سورت اند پس اقتصار بر یکی از انها جایز نباشد و اگر کسی عمدا بعد فاتحه

یکی از اینها بخواند نماز باطل گردد و بقول بعضی علما همچنین است
اگر بعضی از سورة بخوانند و اگر * بسم الله الرحمن الرحیم *
مابین هر دو از اینها بگوید نیز نماز باطل شود و بجهر خواندن در صبح
و دو رکعت اول از نماز شام و خفتن و در باقی باخفا و رکوع
در هر رکعت و یاد آمیدن در رو و تسبیح خواندن در رو و قایم
شدن از رکوع و یاد آمیدن در رو و سجود بر هفت اندام
نمودن در هر رکعت و آرامیدن در رو و تسبیح در رو و جلسه
بین السجدتین و آرامیدن در رو و همچنین سجدهٔ دوم و شهادتین
و صلوة بر محمد و آل محمد و جلوس بمقدار آن بعد از هر رکعت دوم
و مقدار واجب شهادتین و صلوة این است * اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد *
و سلام دادن در آخر نماز و بعضی علما قنوت را در رکعت دوم
هم واجب دانسته اند و بعضی فقها دست برداشتن در تکبیرات
و درنگ نمودن بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم یعنی
جلسه استراحت و باند خواندن بسم الله در حالیکه قراءت
آهسته می شود هم واجب دانسته اند * بحث سیوم *
در واجبات نماز که مخصوص بمذهب ابی حنیفه است و واجب
نزد او آن است که بترک آن نماز باطل نشود لکن ناقص گردد

وترک آن اگر به سهو است جبر نقصان بگذاردن سجده سهو گردد و اگر بعمد ترک کند عاصی گردد و جبر نقصان باعاده نماز باشد نه بسجده سهو و آن تعین رکعتین اولین است برای قراءة مفروضه و قراءت فاتحه در رکعتین اولین باضم سوره یا انچه قایم مقام آن است از سه آیت صغیره یا یک آیت طویله در همان رکعتین اولین در نماز فریضه و در جمله رکعات نوافل و تقدیم فاتحه بر سورهٔ قراءت و فاتحه یک بار در هر رکعت اولین و تعدیل رکوع و سجود و هر رکنی که به نفسه اصل است بروایت کرخی موافق مذهب صاحبین که همان مفتی به است بخلاف طمانیت در قیام بعد از رکوع و در جلسهٔ بین السجدتین که آن سنت است و مراد از تعدیل ارکان آن است که جوارح ساکن شوند بحدیکه مفاصل مطمین گردد و ادنای آن مقدار سبحان الله است و بترتیب در هر رکنی که در هر رکعت مکرر است مثل سجدتین یا در تمام نماز مکرر است مثل عدد رکعات بخلاف رعایت ترتیب در آن چه در هر رکعت غیر مکرر مشروع شده مثل رکوع وقیام که ترتیب دران فرض است ونشستن بعد از سجدهٔ دوم رکعت دوم بمقدار تشهد در نماز های چهار رکعتی و خواندن تشهد در هر دو نشست اول و آخر ضرور

است که از تشهد معانی موضوعه آن اراده کند گویا که تود تحیه خدا می کند و سلام بپیغمبر برپیغمبر و بر نفس خود و بر اولیاء الله تعالی و خروج از نماز بلفظ سلام موافق مذهب صحیح چنانکه در کنز است و باواز بلند خواندن قراءت امام را در دو رکعت اولین مغرب و عشاء و هر دو رکعت فجر و نماز جمعه و عیدین و در جمله رکعات تراویح و وتر و اخفاء در رکعت های دیگر سوای اولین مغرب و عشا و نیز اخفاء در جمله رکعات ظهر و عصر و اما منفرد پس در نماز های سری هم مخافت کند و در جهری خیار دارد لکن جهر افضل است و تکبیر تحریمه و دیگر تکبیرات انتقال و تکبیرات عیدین را هم امام بجهر گوید و مقتدیین و منفرد با خفاء و همین حال قنوت است بمذهب عراقیین مگر مختار صاحب هدایه اخفای آن است و سوای تکبیر اذکار دیگر مثل تشهد و آمین و غیره و تسبیحات با خفا باید و قراءت قنوت در وتر و تکبیرات عیدین و سجده سهو ذیل در ینمقام ذکر مسایل شک و سجده سهو و کیفیت آن مناسب متصور شد بدانکه سجده سهو نزد ابی حنیفه واجب است اگر واجبی بسهو ترک کند یا آنرا مؤخر گرداند یا تقدیم و تاخیر رکنی یا تکرار آن بعمل آرد یا واجبی را تغییر دهد مثلا در نماز های جهری با خفا خواند یا در سری جهر

کند شرطیکه همه آنها بسهو باشد که ظاهر کلام جمع غفیر مرآن
است و در عمد جبر آن بجز اعاده صلوة نباشد و بترک
تعوذ و بسمله و ثنا و تکبیرات انتقال سجدهٔ سهو نیست مگر
در تکبیر رکوع رکعت ثانی عیدین که بترک آن البته سجده
سهو می باید کرد و اگر در حالت قعود بجای تشهد فاتحه یا سوره
خواند سجده سهو واجب گردد بخلاف انکه در قیام بجای
قرات تشهد گوید که درینصورت سجده سهو نیست و
محل آن بمذهب او بعد سلام است بهر نهج که سهو افتد خواه
بزیادت یا به نقصان و اگر قبل سلام سجده سهو کند کافی
باشد و در هدایه است که صحیح این است که بعد هردو سلام
سجده سهو کند لاکن صواب که بر آن جمهور اند آن است
که یک سلام بجانب راست داده سجده سهو کند و
کیفیت آن بمذهب ابی حنیفه این است که بعد سلام اول
بسجده رود و تسبیح گوید و بعد ازان بهمین نهج سجدهٔ دیگر
کند و تشهد خواند و سلام دهد و صحیح آنست که صلوة و دعای
مغفرت در قعدهٔ سهو بخواند و بعضی لفته که این هردو قبل سجده
سهو خواند و در عالمگیری نقلا من فتادی قاضیخان مینویسد
که احتیاط آنست که صلوة و دعا در هر دو قعده بخواند هم قبل

سجده سهو هم در قعده سهو در حکم سجده سهو فرائض و نوافل مساوی اند * و اما بمذهب شافعی سجده سهو سنت است نه واجب و در ترک قنوت و ترسوای نیمه آخر رمضان و ترک تکبیرات عیدین و بجهر در سری و خفه در جهری و ترک ضم سوره سجده سهو نیست لکن در زیادت فعلی از جنس نماز سهو سجده لازم است و در ترک قنوت در نماز صبح و در نیمه آخر رمضان و ترک صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم در تشهد اول و بترک صلوة بر آل محمد در تشهد آخرین یا اندک سخن گفتن بسهو یا سلام دادن بسهو یا قراءت در رکوع و سجود و درین جمله مقامات بمذهب شافعی سجده سهو باید کرد و کیفیت آن بمذهب او آنست که پیش از سلام و تمام خواندن تشهد دو سجده سهو بکند و بعضی گفته اند که یکبار رو بسوی قبله سلام دهد و دو سجده سهو بکند آنگاه تشهد تمام خوانده دیگر بار دو سلام بیمین و یسار بدهد و بمذهب مالک اگر سجده سهو بزیادت باشد پیش از سلام کند و اگر بنقصان است بعد از سلام و بترک هر سنتی بسهو سجده سهو واجب است نه بترک مستحبات و بمذهب احمد حنبل اگر

امام سلام دهد و هنوز بروی چیزی از افعال نماز مانده باشد یا امام را شک افتد که چند رکعت گذارده است درین دو صورت سجده بعد از سلام کند و باز تشهد و سلام دیگر بدهد و درغیراین دو صورت در جمله سهوا پیش از سلام سجده کند و بی خواندن تشهد سلام دهد الا آنکه در ترک همه تکبیرات جز تکبیر احرام و ترک تسبیحات و تسمیع و تحمید و بین السجدتین رب اغفرلی دوبار گفتن و ترک تشهد اول و صلوة در دوم بعمد نماز باطل می شود و بسهو سجدهٔ سهو لازم است و نماز روا باشد و بوقوع سهو دو بار یا سه بار باجماع همین دو سجده کفایت کند * و اگر کسی را شک افتد که سه رکعت گذارده است یا چهار و این اول مرتبه است که او را شک در نماز افتاد بمذهب ابی حنیفه نماز را اعاده کند و اگر بارها چنین اتفاق می شود بعد از قعده یک رکعت دیگر بگذارد و در آخر سجدهٔ سهو کند و بمذهب شافعی در هر دو صورت یک رکعت دیگر گذاردن و سجدهٔ سهو نمودن کفایت باشد و اصل در مسایل شک اینست که اول عمل بر تحری و غلبهٔ ظن باید هرگونه شک و سهو که باشد و سجده سهو دران صورت هم بمذهب ابی حنیفه می باید کرد و اگر در عدد رکعات شک افتد خواه دو و چهار خواه سه و چهار

یا هر چه باشد بنابر قلیل کند لکن هرجا که احتمال آخر یا ثانی بودنش باشد دران جلسه خفیف مثل جلسهٔ استراحت نموده برخیزد و با فر سجدهٔ سهو کند و اگر بسهو یک رکعت زیاده کند و انرا تمام سازد باید که یک رکعت دیگر بگذارد و بعد ازان سجدهٔ سهو کند که دو رکعت راید محسوب بنفل خواهد شد لاکن این امر در صورتی است که قعدهٔ اخیره را ترک نکرده است و اگر قعدهٔ اخیر ترک کرده برکعت دوم برخیزد و آنرا تمام کند نمازش باطل گردد و اگر رکعت راید را مقید بسجده نموده است از قیام رجوع نموده بنشیند و تشهد خواند و سجدهٔ سهو کند و اگر بعد قعدهٔ اخیر برکعت راید برخیزد و هنوز آنرا مقید بسجده نساخته است پس هرگاه یاد اید اولی آنست که بقعده رجوع نموده سلام دهد بدون خواندن تشهد یا صلوة و اگر بهمون نهج استاده سلام دهد کافی باشد * اما بمذهب امامیه پس مسایل شک و سهو در صد و سی و چهار جمع نموده اند باحتمال عقلی و برای هریکی حکمی جداگانه است جائی سجدهٔ سهو است و جائی بنا بر قلیل و همچنین جای اعادهٔ نماز است بغیر آن بالفعل بسبب اینکه اطناب زاید از موضوع این رساله و در خواهد افگند آنرا ذکر نه نموده حواله بر کتب فقه می کند * بحث چهارم * در سنتهای

نماز نزد ابی حنیفه از سنت های نماز برداشتن هر دو دست است وقت شروع کردن نماز مقارن تکبیر تحریمه و کشاده داشتن انگشتان در ان حالت و امام را به آواز بلند گفتن الله اکبر و ثنا و تعوذ و تسمیه و آمین گفتن باهستگی و دست راست بر دست چپ تحت ناف در حالت قیام و قرائت نهادن و وقت رکوع الله اکبر گفتن و در رکوع سه بار تسبیح کردن و هر دو زانو را بهر دو دست بکشادگی انگشتان در حالت رکوع محکم گرفتن و بعد از رکوع برخاستن و به مقدار سبحان الله ایستاده ماندن و وقت رفتن بسجده الله اکبر گفتن و در هر دو سجده سه سه بار تسبیح کردن و از سجدهٔ اول سر برداشتن و در ان حالت الله اکبر گفتن و بین السجدتین نشستن و بمقدار سبحان الله در ان جلسه توقف کردن و صلوة بر نبی صلی الله علیه وسلم در جلسه آخر بعد از تشهد فرستادن و بعد از ان دعای مغفرت خواندن و هرچه در نماز غیر از فرایض و واجبات و سنت های مذکوره است از مستحبات است و اما نزد شافعی پس سنت های نماز سی و پنج است اول دوم و سیوم دست برداشتن وقت تکبیر احرام و وقت رکوع و وقت بازگشتن از رکوع بقیام چهارم دست

راست بر دست چپ نهادن با لای ناف و در حالت قیام
پنجم نظر کردن در حالت قیام بموضع سجود واحتراز از نظر
به یمین وشمال وپیش از موضع سجود ششم خواندن
دعای افتتاح بعد از تکبیر تحریمه وآن نزد شافعی * انی وجهت
وجهی الخ * است ونزد ابی حنیفه واحمد * سبحانك اللهم الخ *
است که آن را ثنا هم گویند ونزد مذهب مالک دعای استفتاح
وتعوذ وبسمله هر سه سنت نیست هفتم * اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم * خواندن در رکعت اول هشتم آمین
گفتن بعد از فاتحه نهم بلند خواندن قرائت در مغرب وعشا
وصبح وپست خواندن در ظهر وعصر ودهم تکبیر گفتن در
هر انتقال از هیاتی بهیاتی دیگر سوای تکبیر احرام آن فرض است
یازدهم * سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد * گفتن مر
امام وماموم ومنفرد را ونزد مذهب ابی حنیفه * سمع الله لمن حمده
تنها مر امام را * وربنا لك الحمد * تنها مر ماموم را ومر دو
منفرد را سنت است چهاردهم در رکوع * سبحان ربی
العظیم * گفتن از سه تا ده بار پانزدهم در هر سجده * سبحان
ربی الاعلی * از سه تا ده بار گفتن شانزدهم هر دو کف
دست را کشاده بر زانو نهادن وپشت را با سر وگردن هموار

داشتن در رکوع هفدهم در وقت سجود زانوها را بر زمین
پیش از کف دست نهادن هجدهم بینی را پیش از پیشانی
بر زمین نهادن ونزد ابی حنیفه این هر دو یعنی هفدهم و هجدهم
مستحب است وعکس آن وقت برخاستن نیز نوزدهم
آرنجها را در رکوع وسجود از پهلوها جدا داشتن بستم
شکم را از زانوها جدا داشتن بست و یکم دعای *
رب اغفر لي واجبرني وارحمني واهدني * در قعدهٔ
بین السجدتین خواندن بست و دوم بعد از سجدتین
وقت رفتن بقیام اندکی جهت استراحت نشستن و
بمذهب ابی حنیفه و مالک این دعا وجلسهٔ استراحت مکروه
است بست و سیوم در جمله نشستها جز قعدهٔ اخیرین
کف وپهلوی پای چپ را یا بعضی از ساق در زیر نشستگاه
گستردن و بران نشستن وانگشتان هر دو پای را به سوی
قبله داشتن بست وچهارم در قعدهٔ آخرین ورک چپ
را بر زمین نهادن ونزد ابی حنیفه سنت نیست بلکه افتراش
در هر قعدها مستحب است وبمذهب مالک در هر دو قعده
ورک را بر زمین نهادن سنت است بست وپنجم
انگشتان دست راست را جز مسبحه بهم گرفتن چنانکه در

عقد انامل عقد پنجاه وسه کند و آنچنان دست برابر را
نهادن در قعده اخیره بست و ششم انگشتان دست چپ
را گشاده بسوی قبله داشتن بست و هفتم چون در تشهد
الا الله رسد بانگشت مسبحهٔ دست راست اشاره کردن
بسوی یمین و بمذهب مالک سنت آن است که ازنج راست
را در بن ران سخت کند و طرف بیرونی دست را از بالای
ساعد تا کناره خنصر بر ران تا زانو نهد همچنان عقد پنجاه و سه
کرده انگشت مسبحه را بسوی بالا دارد و متحرک بست
و هشتم تشهد اول بست و نهم صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه
وسلم دران سی ام صلوات بر آل محمد صلی الله علیه وسلم
در تشهد آخرین و مذهب ابی حنیفه صلوات در تشهد اول
نباید و اگر بسهو گوید سجده سهو می باید بسبب تاخیر
رکن سی و یکم دعا بعد از تشهد در قعدهٔ آخرین سی و دوم
قنوت خواندن اللهم اهدنا الخ در نماز صبح بعد از رکوع رکعت
دوم دست برداشته چنانکه دعا کنند و قنوت در نماز صبح بمذهب
دیگران سنت نیست و کیفیت قنوت در بیان نماز وتر
گذشت که نعت آخر قنوت ابی حنیفه است سی و سیوم
سلام دوم دادن سی و چهارم نیت سلام بر حاضران از

فرشتگان و مومنان کردن در هر دو سلام سیوم پنجم در وقت هر قیامی بر پنجها دو دستها قوت کرده بر خاستن و بمذهب ابی حنیفه بر پشت کفهای پای قوت داده بر خاستن سنت است نه بر دستها و اگر محتاج شود بر کفهای دست قوت داده و انگشتان مستقبل قبله داشته برخیزد و دیگر انچه غیر ازین فریضه و سنت است و در کیفیت ادای صلوة بیان شود مستحب است و این سنتهای شافعیه انچه از ان در واجبات و سنن حنیفه مذکور نیست و اینجا انکار از سنیت آن بعمل نامده بمه نزد ابی حنیفه مستحب است

* بحث پنجم * در صورت و کیفیت ادای صلوة باجمله آداب و مستحباب باید دانست که مصلی را باید که مستقبل قبله ایستاده مقارن گفتن تکبیر تحریمه نیت ادای صلوة معین نماید و بربان بگوید * اودي فرض ظهر هذا اليوم * یا هر نماز که باشد ماموما اگر مقتدیست واماما اگر امام است و کفهای دستها را برابر دستها بسوی قبله بردارد به نهجیکه هر دو انگشت نزدیک نرمه گوش و سر انگشتها بالای گوش باشد و انگشتها را کشاده داشتن نزد ابیحنیفه اولی بود و نزد دیگران باهم پیوستن اللّه اکبر گوید و دست

راست را بالای دست چپ بهیچکه انگشت میانه بالای ساعد دراز باشد و از سه انگشتان باقی بند دست را گرفته نزد ابی حنیفه رح زیر ناف و نزد شافعی زیر سینه بالای ناف بهم بر دهان کرده دستها بالای ندیین خود بند بالا تناق و نزد مالک هر دو دست را بهر دو جانب پهلو فرو آویخته دارد و بعد ازان بخواند * سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک * و بمذهب شافعی بعد از گفتن الله اکبر بخواند * انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین * و بعد ازان * سبحانک اللهم * تا آخر بخواند بعد ازان اگر امام یا منفرد ست * اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم * خواند و سورهٔ فاتحه بخواند و اگر مقتدی ست بعد خواندن ثنا نزد ابی حنیفه ساکت ماند و نزد شافعی مقتدی هم تعوذ و تسمیه و فاتحه بخواند و بروایتی از علمای حنفیه مقتدی در نمازهای سری اگر تعوذ و تسمیه و فاتحه بخواند مستحسن است و بمذهب ابی حنیفه و احمد حنبل تعوذ پست بگوید و در جملهٔ رکعات و بمذهب شافعی باواز بلند بگوید در رکعت اول و اما در رکعت دیگر اولی اینست که تعوذ پست گوید و بسمله بطریق وجوب مقرون با فاتحه باید خواند و بمذهب مالک بعد از الله اکبر گفتن

سورهٔ فاتحه شروع کند و ثنا و تعوذ و تسمیه نگوید و در حال قیام باید
که سر را پیش اندازد و بهیئت هیبت و تعظیم نظر به سجده
گاه دارد و هیچ شکنی در زانوها و خم زانوها و پهلو انگذارد و راست
ایستاده باشد و سر و دیگر عضوها را مطابق حرکت ندهد و مابین هردو
قدم بمقدار چهار انگشت تفاوت دارد و دستها از آستینها
بیرون دارد و بر هردو یاقوت برابر دارد نه پیش و کم و بازوها از
پهلو جدا دارد و بعد فاتحه آمین بگوید نزد ابی حنیفه آهسته و نزد شافعی بجهر
و نزد ابیحنیفه هرگاه امام فاتحه تمام کند مقتدیین هم آهسته آمین
گویند و نزد شافعی پس امام مقتدیین اگرچه فاتحه آهسته خواند مگر
آمین بجهر گویند و بعد از ان سوره بخواند پس در نماز فجر و ظهر سورتهای
طویله بخواند و در عصر و عشا متوسطه و در مغرب قصیره
و باید که در اثنای قرائت دل را با زبان متحد دارد و نظر بمعانی
کند و بفهم و ادراک کند انچه میگوید و اگر معانی نداند بفهم و تصور
کند که خودش میخواند و الله تعالی می شنود یا الله تعالی
می خواند و خودش می شنود و بعد ختم سوره الله اکبر گوید بدون
برداشتن دستها نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته
برکوع رود و نزد بعضی اگر بعد ختم قرات اندک فاصله داده
برکوع رود بهتر باشد و لفظ الله اکبر در حالت قیام شروع کند

له

و در هیئت رکوع جنم سازد و در رکوع سر و پشت و گردن را برابر دارد - بحیثیکه اگر قدح آب بر پشت نهد قایم ماند و هردو کف را انگشتان کشاده بر زانو نهد * سبحان ربي العظيم * اقل مرتبه سه بار بگوید لکن در هر دو بار مقدار یک تسبیح توقف کند بعد ازان الله اکبر گوید و سر بر دارد و بر داشتن دستها نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها بر داشته بگوید * سمع الله لمن حمده * اگر امام است و * ربنا لك الحمد * اگر مقتدیست و هردو بگوید اگر منفرد است نزد ابی حنیفه و نزد شافعی امام و مقتدی هم هردو بگوید بعد ازان چون قایم شد نزد شافعی بعد * * ربنا لك الحمد * گوید * ملاء السموات وملاء الارض وملاء ماشئت من شي بعد اهل الثناء واهل الحمد حق ما قال العبد وكلنا لك عبد لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد * بعد ازان الله اکبر گوید و بسجده درود و در سجده باید که سرش مابین هردو کف دستها باشد و دستها برابر دو ستها ... هیچ میلی و گشت را تا بر زمین نهد انگاه دستها پس بینی پس پیشانی و کمتر اینکه سه بار بگوید * سبحان ربي الاعلى * و مابین هردو بار گفتن مقدار سبحان الله توقف کند و نزد شافعی اگر بعد ازان بگوید * اللهم لك سجدت وبك امنت

ولك اسلمت سجد وجهي للذي خلقه وصوره وشق سمعه و
بصره فتبارك الله احسن الخالقين * نيكو باشد و نزد ابيحنيفه
هيچ چيز زايد از * سبحان ربي الاعلي * نگويد و در سجده بايد
كه ارنجها از پهلوها جدا دارد وگر زنان كه آنها پيوسته دارند و
وجهانگشتها را بند كرده متوجه به سوي قبله دارد و ساعدها
از زمين دور دارد و بعد فراغت از سجده اول * الله
اكبر * گويد و سر بردارد و به نهجيكه شروع * الله اكبر *
از سجده كند وختم آن در جلسه بين السجدتين كند و درين
جلسه كه بر هر دو پا قدم پاي چپ خواهد نشست و پاي
راست را ايستاده كرده باين نهج كه انگشتان پا سمت قبله
باشند و پاشنه بالا باشد مگر انگشتان دست بي تكلف نه
كشاده ونه پيوسته هر دو دست را بر هر دو ران نهاده و نزد
ابي حنيفه فقط جوارح را مطمئن ساخته بدون گفتن چيزي
بسجده دوم رود و نزد شافعي بگويد * رب اغفر لي وارحمني
واهدني واجبرني وعافني واعف عني * وسجده دوم هم
مثل سجده اول كند وبعد از سجده دوم * الله اكبر * گويد
و برخيزد بمذهب جمله ايمه الا بمذهب شافعي اندك جلسه
براي استراحت نموده برخيزد و ركعت دوم بعينه تا سجدتين

مثل رکعت اول بگذارد * الا مذهب شافعی در نماز صبح
بعد از رکوع و تسبیح و تحمید دستها برای دعا بر داشته
قنوت خواند بعد از ان بسجده رود و بعد فراغت از هر دو
سجده در رکعت دوم اگر نماز چهار رکعتی است بنا بر تشهد
اول نشیند بصورتیکه در جلسه بین السجدتین گفته شد و
مذهب ابی حنیفه و احمد حنبل تشهد باین صیغه بخواند * التحیات
لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبي ورحمة الله
وبرکاته السلام علینا وعلي عباد الله الصالحین اشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله * ومذهب
شافعی باین صیغه خواند * التحیات المبارکات والصلوات
الطیبات سلام علیک ایها النبي ورحمة الله وبرکاته سلام
علینا وعلي عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا عبده ورسوله * وبعد ازان بگوید * اللهم
صل علي محمد * وبرای رکعت سیوم برخیزد ونزد ابی حنیفه
اگر لفظ * اللهم صل علي محمد به سهو در قعدهٔ اول بگوید
سجدهٔ سهو لازم آید و مذهب مالک تشهد باین صیغه
است * التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات
لله السلام علیک ایها النبي ورحمة الله وبرکاته السلام

علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله * و چون رکعت دوم سجده
اول تمام شد برخیزد در نماز چهار رکعتی دو رکعت و در سه
رکعتی یک رکعت به همان وضع که گفته شد بگذارد
الا در نمازهای فریضه بعد از فاتحه ضم سوره نکند و در سنن
و نوافل و وتر سوره هم بخواند و فاتحه خواندن درین هردو
رکعات نزد ابی حنیفه سنت است و بمذهب دیگران فرض
است و بعد سجده های رکعت چهارم در نمازهای چهار رکعتی
و بعد سجده های رکعت سیوم در نمازهای سه رکعتی قعده
اخیر کند و بمذهب شافعی درین قعده بر سرین چپ به نشیند
و پای راست بدستور قعده اول دارد و بمذهب ابی حنیفه
مثل قعده اول بنشیند و زنان هر دو قدم از جانب راست
بیرون کرده بر سرینها بنشیند و در هر دو قعده دو ارنجها تا شانه
به پهلوها و زراعها بران ها منضم دارند و نزد شافعی هر سه انگشت
دست راست سوای انگشت شهادت با بهام بند کرده بر ران
راست بنهد و در هر دو تشهد اول و دوم نزد شافعی هرگاه
به لفظ * الا الله * برسد انگشت شهادت را برداشته
بجانب یمین حرکت دهد و بعضی حنفیه هم عقد پنجاه و سه کرده

دست راست را از ران راست بسر الا در هردو تشهد
و نیک * لا اله * گوید انگشت شهادت را بردارد و هرگاه الا الله
گوید باز نهد و عمل بعضی علمای متاخرین حنفیه بر آنست که در
هردو قعده هردو دست را بی تکلف بر هردو ران نهاده و از نزد هرگاه
نوبت * الا الله * رسد خنصر و بنصر را از دست راست بند
کند و انگشت میانه و ابهام را حلقه کند و انگشت شهادت را
بردارند و در قعدهٔ اخیر تا آخر نماز همین صورت دارند و بعضی همین
وضع اختیار کنند لکن انگشت شهادت وقت گفتن * لا اله *
بردارند و وقت گفتن * الا الله * باز نهند بعد از تشهد در قعدهٔ
اخیره بخواند * اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد کما بارکت
علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید * بعد از آن بمذهب
ابی حنیفه این دعا بخواند * اللهم اغفر لی و لوالدی و لجمیع المؤمنین
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات
و تابع بیننا و بینهم فی الخیرات ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی
الاخرة حسنة و قنا عذاب النار * و بمذهب شافعی بعد از
درود دعای خود و مادر و پدر و مومنین و مومنات کردن و بعد
از آن این دعا خواندن مستحب است * اللهم انی اعوذ بک

من عذاب القبر و عذاب النار و اعوذ بك من الجبن و اعوذ بك من البخل و الكسل
و اعوذ بك من فتنة المحيا و الممات و اعوذ بك من فتنة المسيح
الدجال و اعوذ بك من عذاب النار * و گفتن * اللهم اغفرلی ما
قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت المقدم و انت المؤخر
لا اله الا انت انك علی كل شيء قدير * نيز در احاديث صحيحه آمده
است و اگر امام باشد بر دعای اول اقتصار اولی تر است بعد
ازين دعا نيت خروج از نماز بكند و اول بر جانب يمين رو گردانيده
بگويد * السلام عليكم و رحمة الله * لاكن نزد شافعی فقط لفظ *
* السلام عليكم * اول بار گفتن فرض است و لفظ * رحمة الله
سنت است و نزد ابی حنيفه هردو سنت است و بعد ازان
بهمين نهج بجانب چپ سلام دهد و آن باتفاق سنت است
الا بمذهب مالك كه فقط يك سلام بدهد و آنهم اشاره بسوی
قبله كند و چپ و راست رو نگرداند و درين سلام باتفاق
نيت بر ملائكه و مومنين حاضرين بكند * بحث ششم * در مكروهات
و مفسدات نماز بايد دانست كه كلام كردن در نماز بسهو باشد
يا بعمد بقصد يا بخطا قليل يا كثير اعم ازينكه برای اصلاح نماز باشد
چنانكه اگر امام وقت قيام بنشيند و مقتدی گويد برخيز بانه مبطل
نماز است باجماع الا بمذهب شافعی اگر كلامی قليل بسهو كند مفسد

نماز باشد و هر عمل کثیر مفسد نماز است و عمل کثیر را سه قول
تعبیر کرده اند اول اینکه هر عملی که عادة به دو دست کند اگرچه
در نماز بیکدست کند عمل کثیر است و آنچه عادة بیکدست کنند اگرچه
در نماز دو دست کند عمل قلیل است قول دوم اینکه این
امر برای مصلی ستلی گذاشته شود اگر نزد او عمل کثیر است کثیر
باشد و اگر قلیل داند قلیل است قول سیوم اینکه اگر شخصی
غیر آن مصلی را در عملی ببیند به یقین داند که نماز نمی خواند عمل
کثیر است و اگر شک کند که نماز می خواند عمل قلیل است و
بحرف و باکل و شرب خواه بعمد باشد یا بسهو باجماع نماز باطل
شود و قراءت قران در کر که از برای تفهیم کسی باشد همچنین
است و انین و تاوه یا گریه با دار از برای دنیا نزد ابی حنیفه و
مالک و احمد مطلقا مبطل است و نزد شافعی گریه یا خنده
یا تنحنح یا نفخ هرچه باشد که از او دو حرف صادر شود مبطل
باشد و الا فلا و تطویل اعتدال بعد از رکوع غیر از برای قنوت
و تطویل قعود میان السجدتین و بطول شک در نیت اگر
رکنی گذشته باشد و اگر نه بنیت قطع و به تردد در نیت و به
تعلیق قطع نماز بر چیزی نزد شافعی نماز باطل شود و نزد امامیه
هر چه ناقض طهارت است مبطل نماز است و کلام بدو حرف

یا زیاده غیراز قرآن یا از قرآن و دعا اگر مجرد تفهیم ازان
مقصود باشد و حرفی دا تد اگر مفهم باشد و حرفیکه بعد از دو مده
باشد وسکوت طویل و اکل و شرب و باز پس نگریستن
و قهقه و دعای حرام و گریه که از برای امور دینوی باشد و فعل
بسیار که بر سبیل عادت آن را کثیر خوانند و به نماز تعلق ندارد
و زیادتی رکن مثلا دو رکوع و سه سجده و غیر ان و دو دست
برهم نهادن در قیام خواه دست راست بر دست چپ نهد یا
برعکس آن و آمین گفتن در اخر فاتحه و سلام در تشهد اول
بهر وجه که باشد مثلا * السلام علیک ایها النبي یا السلام علینا وعلي
عبادالله الصالحین * این همه اشیا نزد آنها مبطل نماز است و اما
مکروهات نماز عمل قایل است و هر عملی که حسب عادت
روبروی اعاظم خلاف ادب است و کثیر نباشد و هر فعل عبث
بثوب یا بریش یا بجسد و مسح خاک یا کاه بدست از پیشانی
که وقت سجده چسپیده باشد اگر مانع حضور نبود مضایقه ندارد
والا مکروه است و مسح عرق از پیشانی مضایقه ندارد که
به حدیث صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
عرق از پیشانی مسح کرد و هر عملی قایل که مفید باشد بمذهب
ابی حنیفه در نماز مکروه نیست و اگر از بینی آب بر اید مسح

آن اولی است ازین که پنجه دیگر و آنست شمار کردن
آیت بدست و بردان یوسف و محمد مباح است و
بعضی گویند خلاف در نماز نفل است و در نوافل باجماع جائز است
و بعضی گویند خلاف در نوافل است و در فرایض باجماع جائز نیست
دیگر و آنست کشادن انگشتان و شکستن آن به یکبار
آواز برآید از آن و مکروه است دست زدن بر کوع و سجود
ثوب را بالا کشیدن و التفات بر کنار چپ و راست کردن
به یکبار بعض و دیگر مکروه اما التفات باطاق سر مکروه نیست
و نشستن و جلسه میان السجدتین اقعا نمودن یعنی زانوها و
اطراف اصابع پای بر زمین نهاده بالای پاشنه نشستن
و جواب سلام بدست دادن و چار زانو نشستن بی عذر
و سدل ثوب نمودن یعنی ثوب بر شانه انداختن بی آنکه
هر دو طرف آن بر دو جانب مرسل باشد و دست ها آستین
نه دراکر قمیص موجود باشد باوصف آن فقط بر اویل بکار
گذاردن و آستین ها در کنار بالای آن بسته داشتن و با جامهای
کثیف بی عذر نماز گذاردن و اگر در کنار جامسار آید به پشت
کف دست به کردن و سر به دستیج نمودن باوصف قدرت
بر دفع آن و مراق انداختن بر زمین همه مکروه است و اگر

روبروی مصلی یا بالای سر او یا چپ و راست او تصاویر ذی
روح باشد کلان یا بمرتبه که بی تکلف به نظر آید مکروه است
باشد کراهت و مکروه است بر عمامه سجده نمودن و در نماز
باستین یا مروحه باد گرفتن به عمل قلیل و در یک رکعت
یک سوره را مکرر خواندن * تنبیه * در رخصت های که
مسافر را در نماز است باید دانست که باجماع همه
مسلمانان بر مسافر نماز چهار رکعتی یعنی ظهر و عصر و عشا
بیش از دو رکعت فریضه نمی شود لاکن در شرایط
این رخصت و کیفیت و کمیت سفر اختلاف است نزد
ابی حنیفه سفر هر چون که باشد خواه مباح یا حرام اگر سه
شبانه روز راه داشته باشد این رخصت باشد و نزد
بعضی از اصحاب او این عقد راست پانزده فرسنگ
هر فرسنگی دوازده هزار خطوه و بعضی هیژده فرسنگ
گفته اند پس درین مدت سفر قصر صلوة و تقدیر مدت مسح
برموزه تا سه شبانه روز منعقد شود و صوم رمضان اگر نه دارد
در ایام دیگر قضا کند روا باشد و اگر روزه ترک نکند عزیمت بود
باجماع الا بمذهب احمد حنبل که ترک صوم در سفر افضل بود
و بمذهب دیگران مدت سفر چهل و هشت میل است

هر میلی چهار هزار خطوه و هر در سفر مباح رخصتها نباشد و سفر
مباح آنست که قصدش مبنی بر معصیت نباشد مثل براه
زدن و از امام برحق بغاوت ورزیدن و گریختن بنده از خواجه
و آزردن مادر و پدر و غیر آن اما اگر قصد اول سفر مباح باشد
و در اثنای سفر معصیت کند مانع رخصتها نشود و سوای
رخصتهای مذکوره نزد هر سه امام غیر ابی حنیفه جمع هم در ظهر و
عصر و مغرب و عشا در سفر مرخص است پس خواه ظهر
عصر را جمع کند یا با عصر ظهر را و همچنین خواه با مغرب عشا جمع
کند یا با عشا مغرب لکن نیت قصر و جمع باید که در هر نماز کند
و همچنین مذهب غیر ابی حنیفه جمع بین الظهر و العصر و بین
المغرب و العشا بعذر باران سخت هم جایز است و در غیر
سفر امام مذهب ابی حنیفه و بعضی از اصحاب شافعی جز روز در
و شب نحر در عرفات و مزدلفه اصلا جمع جایز نیست * مقدمه
سیوم از مقدمه سیوم در اوراد و ادعیه و اعمال مجربه ماثوره
از پیغمبر خدا علیه الصلوة و السلام و ائمه اطهار علیهم
السلام و مشایخ عظام باید دانست که دعا طلب حاجت
است از الله تعالی بتضرع و اخلاص و گاه بود که غرض از دعا مجرد
مدح و ثنا بود و بیشتر ادعیه خواص اولیاء الله که از اسامی اسم

اعراض نموده اند از ین قبیل تواند بود و بعضی گویند دعا آنست که مروی باشد از شارع بتصریح یا تعریض و هرا نچه مروی نباشد آنرا مناجات گویند و دعا هم بقول است و هم بفعل و اول یا بتصریح باشد چنانکه * رب اغفر لی ا ورب ارحمني و غیر ذلک * یا بکنایه چنانکه * رب انی مظلوم * که این قول بتعریض طلب نصرت بر ظالم است و ثانی چنان باشد که همت برحصول مطلوب بندد و اعتماد بر کرم و لطف مسئول عنه نموده سکوت ورزد و آن را بعبارت نه آرد و بعضی حکما این معنی را تسلیط وهم گویند و در دفع امراض و الام و ضعف قوی و کلال بدن نهایت موثر دانند بلکه در مواد کاینات او را متصرف پندارند و علما را اختلاف است در اینکه دعا کردن بهتر است یا ناکردن اکثر بر انند که دعا کردن بهتر است عقلا و نقلا اما عقلا بنابر انکه احتیاج ممکنات طرف واجب الوجود ار بدو وجود وا فاضه جود ظاهر است و همه ممکنات در حد ذات خود ناقص اند پیوسته بطرف واجب تعالی و تقدس در محل قبول فیض و طلب کمال منتسب پس وقت آگهی از نقصان خود و تالم بفقدان لایق خود دعا و سعی نمودن در تکمیل نقصان و تحصیل مفقود و ارتیاض با مور مناسب و لایق بدان اگر از حضرت ذی الجلال بزبان نیز طلب آن کنند

نباشد * واما نقل فقوله تعالى ادعوني استجب لكم ولقوله ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها ولقوله ادعوا ربكم تضرعا وخفية ولقوله ادعوه خوفا وطمعا ولما ورد في الحديث لا يرد القضاء الا الدعاء ولا يزيد في العمر الا البر ولحديث ان الدعاء ينفع مما نزل ومما لم ينزل وحديث من فتح له منكم باب الدعاء فتحت له ابواب الجنة*

و برای آن بسیاری از آیات و احادیث است که در کرم
دعا کردن و منفع آن وارد شده و بعضی گویند که دعا نکردن
بهتر است یعنی ترک آن را اختیار کردن و رضا و تسلیم و انسب معنی
همه است از قول سید احمد زروق که در شرح حزب البحر
سید الشیوخ سیدی ابو الحسن شاذلی رحمه الله میفرماید که دعا
و ترک آن هر دو راست پس باید که وقت را ترجیح دهد و جواب بیت
که دعا عبودیت است که مطلوب است پس مثل اقتران صلوة
بوقت دیگر است بر آن جهت مثل ترتب ثواب بر صوم
و آنچه آن مفید است این مقصد و تلقین را که در قضا است
و سبب وقت امر دارد پس تا آنکه اختیار کرد دعا و مسعود
است سر شود پس باید که تفویض و تسلیم امر
مرا متوجه شوی در آنچه لیکن حسن ادب ادعی
و تابع شوی آنکه امر را و اختیار این تمام است

است اول اینکه در دعا مطلب دنیا باشد یا آخرت نشاید که
مطلب دنیا باشد چه دنیا آن قدر ندارد که آنرا عقلا از حضرت
باری طلب کند و نشاید که آخرت باشد زیرا که آخرت حظ
است و طالب حظ طالب حق نباشد و اگر مطلوب از دعا
حق است پس حق را بطلب نتوان یافت پس طلب
عبث باشد دوم اینکه حق تعالی عالم است و قادر اگر انچه
مطلوب بنده است مصلحت او دران باشد پس
بی سوال بدهد و اگر مصلحت او دران نباشد پس سوال کند
یا نکند باید که ندهد و در هردو صورت سوال عبث باشد سیوم اینکه
انچه اصلح برای بنده است برحق تعالی واجب است یا نیست اگر
واجب است پس بدعا چه حاجت و اگر واجب نیست نشاید
که غیر اصلح واقع شود چه حق تعالی بنده را از شر و فساد نهی فرمود
پس بطریق اولی انچه فساد او دران باشد او خود نیز نکند
پس طلب عبث باشد و در هردو صورت ممکن که بنده اصلح
خود را ندانسته غیر اصلح طلب کرده باشد و خواهش بد مسرت
خود باشد گو خداوند تعالی آنرا نخواهد کرد چهارم اینکه عند الله
مطلوب بنده معلوم الوقوع است یا معلوم اللاوقوع اگر
معلوم الوقوع است خود بی دعا حاصل شود و اگر معلوم اللاوقوع

باشد وقوع آن محال بود اگر دعا کند و اگر نکند و اصل اینست که حسب مراتب عباد هر دو قول محملهای صحیح دارند کسانی را که رضا و تسلیم قلبی است آنها تابع فرمان اند از نفس دعا و ترک دعا ما فوق ندارند و آنها که رضا و تسلیم ندارند الا الفاظ پس بر ایشان طلب دعا واجب است و این باب مجمول و موقوف منتظر روحانیست . در عالم اسباب جمله اسباب محل حاجات اند پس کسانیکه دعا را حاجات رضا فهمیده و عدا را همچنان دانسته در طلب آنهم تابع فرمان باشند نه تابع نفس * وصل * در بیان ارسنه دعا باید دانست که در اوقات دعا اوقات و ارسنه را مدخلی تمام است و هر قومی برای آن وقتی معین ساخته اند عنایه گفته که دعا بعد از اجتماع و استقبال باید کرد و صاحب گفته اند که وقت اقتران راس و مشتری یا مشارت هر کوکبی که باشد با کف الخضیب دعا باید کرد و بعضی گویند هرگاه کف الخضیب بر نصف النهار رسد دعا مستجاب میشود و ابو المحسن میقی در جابر المکنه آورده است که بهترین وقت از برای دعا آن است که مشتری مقارن کف الخضیب باشد و راس و ذنب بر مثال با متصل و طالع وقت باید که برج دوم یا ده سرطان باشد و سیوم

درجه حمل عاشر باشد واگر بیست ونه درجه سرطان طالع
باشد پانزدهم درجه حمل عاشر بود واگر سیوم درجه اسد
طالع باشد بیست ویکم درجه حمل عاشر بود پس اگر از
نوزدهم درجه سرطان آغاز دعا کند تا این وقت تمام شود بغایت
محمود بود ودر وقت مقارنت زهره ورحل از دعا احترا زباید
وپیش بود چون قمر از استقبال منصرف شود وبا سعدی
متصل باشد وقت اجابت بود وبهترین استقبال آن بود که
قمر در میزان باشد وآفتاب در حمل نه بیست ویک درجه وپیش
نشماری وقتیکه قمر از مشتری منصرف شود وبرأس متصل
گردد بهترین اوقات دعا است ویعقوب ابن اسحاق
کندی آورده است که در وقت دعا کردن باید که سعدی
در طالع بود وسعدی دیگر در رابع وقومی دیگر گفته اند باید که
سعدی دیگر در عاشر بود وسعدی دیگر در رابع وباید که آن
هردو سعد شرقی باشند از نحوس بری ومحترق وراجع
نباشند وبعضی گفته اند اگر دعا برای آخرت کنند باید که ماه در خانهای
زهره باشد ومتصل بمشتری واگر از برای دنیا کنند باید که ماه
در خانهای مشتری باشد ومتصل بزهره واگر برای طلب ضیاع و
عقار بود باید که متصل بزحل باشد واگر برای طلب علم کنند

باید که بعطار و متصل باشد و بعضی گفته اند که بهر وقت که عطارد با مریخ مقارن گشت الذنب باشد وقت اجابت دعاست و پیش اهل اشام آنست که بنده باید که همه اوقات بذکر حق تعالی مشغول باشد اما در اوقات چند بیشتر دیگر فرماید بود همچو رجب بتخصیص در شب آدینه که در اول رجب باشد و در پانزدهم و بستم او و شعبان بتخصیص روز پانزدهم و شب او و در رمضان بتخصیص شب نوزدهم و بست و یکم و بست سیوم و بست و پنجم و بست و هفتم و بست و نهم آن و شب جمعه آخر آن و ذوالحجه بتخصیص عشره اول آن و محرم بتخصیص روز عاشوره و ایام بیض هر ماهی که علی الاعرف سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است و جمله روزهای جمعه از هر ماهی و شب آن و دعا در وقت سحر بهتر بود از اوقات دیگر چه حق تعالی می فرماید * وبالاسحارهم یستغفرون * و در اخبار آمده است * من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه * ابن عطار گفته است دعا را چهار چیز است ارکانست و اجنحه است و اوقات است و اسباب است پس ارکان آن حضور قلب است و رقت و تضرع و تعلق قلب بخدا و قطع ان از آسباب

واجنحه آن صدق است واوقات آن اسحار است واستباب آن صلوة بر پیمبر وآل او صلی الله علیه وسلم است وهمچنین در روز آدینه ساعتی است که از برای دعا بهترین وقتی است مگر علما را در تعیین آن خلاف است بعضی گویند که آن وقتی است که امام بر منبر رود تا گذاردن نماز دیزد بعضی پیش از زوال وقتی که مردم در تهیه نماز باشند و بعضی گویند بین الخطبتین است و بعضی گویند آن وقتی است که امام روی بمحراب آورد و جمعی گویند که زمان رکوع اول است و قومی گفته اند آن وقت معین نیست هر که خواهد آنرا دریابد تمام روز جمعه بعبادت ودعا مشغول باشد و بعضی گفته اند آن وقت غروب آفتاب است از روز جمعه و برابن قول اخیر اکثر علما رفته اند واز شیخ سعدالدین حموی مأثور است که هر که در شب چهاردهم ماه دران وقت که ماه بمیان آسمان رسد وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و هرچه خواهد از قرآن ورد بخواند و بعد از سلام این آیت از سوره یس بخواند والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا الليل سابق النهار وکل فی فلك یسبحون * پس سجده کند و بگوید * اقسم بالله علیک یا لاسم الاعظم والاعمر والسر المکنون والمخزون فیه * وحاجت

و رسد اید بمراجعتی که وارد در ماه اول به سوم یا پنجم یا هفتم
روا شود و همچنین دعای که بادیان در وقت قتال باشند در
مستجاب شود و مرد مکه را در آن بار * و چنانکه زمان را در اوقات
محلی است مکان را نیز در آن اشارتی تمام است پس در مکه
و مسجد الحرام - بخصوص در مقام ابراهیم و در حرم و منی و عرفات
حمراء و حطیم و در حرم و زیر میزاب و در مروت و در روضه
رسول صلی الله علیه وسلم و مسجد نبوی - بخصوص میان منبر
و قبر محمد صلی الله علیه وسلم و در بقیع و مشاهد انبیاء علیهم
السلام و مراقد اولیا و در قبه صخره و در بیت المقدس
و مسجد اقصی و سایر مساجد اجابت بی تأخیر باشد از آنکه
در مواضع دیگر و در تحارب و کنشت و کلیسا و آتشکده و
خرابات و شرابخانه و جاهای مشهور و مواضع معروف و میان
مسخرگان و فساق و کسانیکه جامه های حرام پوشیده
باشند اجابت کمتر مقرون گردد مگر که مرد تائب باشد * وصل *
در شرایط اجابت دعا و سبب تأخیر اجابت باید دانست که
دعا کننده یا مضطر باشد یا غیر مضطر اگر مضطر باشد در
اجابت شرایط معدود و محصور است و اگر غیر مضطر است
او را شرایط بسیار رعایت باید کرد تا اجابت مقرون گردد

وان شرایط بعضی بظاهر تعلق دارد وبعضی بباطن آنچه تعلق بظاهر دارد ترک کبایر است و عدم اصرار بر صغایر و طهارت و طیب ملبس و مطعم یعنی حلال و پاک در دوره داشتن واگر از جلالی و جمالی یعنی حیوانات وانچه از حیوانات پیدا شود احتراز نماید اولی بود و التزام صدق و از گناهان ماضیه بنهایت تضرع از قلب استغفار و توبه نمودن و بهیأت پسندیده یعنی با ادب نشستن و از حرکات ناپسندیده احتراز نمودن و صدقه دادن و بوی خوش با خود داشتن و جامها از دنس پاک کردن و موی را شانه کردن و ناخن چیدن و موی زهار و بغل پاک کردن و توجه بقبله و کثرت صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ساعات دعا بلند کردن و خشوع و خضوع و گریه و زاری هرچه تمامتر و امید قبول قوی داشتن و اختیار ادعیه ماثوره از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و ائمه هدی و مشایخ کبار و اگرچه بعض الفاظ ادعیه را در اجابت دعا دخلی تمام ایست لاکن اثر الفاظ اکثر موقوف بر اجازت مشایخ و ارتیاض تامه باداء زکوة وغیره است و توجه بمعانی ادعیه و عمل بران از ضروریات است والا سخت بعید از عقل است که بتلفظ الفاظ چند بدون مراعات شرایط باوصف ابتلای خود بمنهیات

وسکرات سیئات العواقب گردد * الا ما شاء الله
ومن اقام علیه الحدود الکرام * بنا بر بیان برگزیدگان وجود
آن در نظر ما از قبیل محالات است چه بداهت عقل شاهد است
باینکه بی شبه اگر در این عالم اسباب سعی که مخصوص قاضی
و فرمان بردار سلاطین و امرا باشد و بعد در همان حالت
عصیان و فرمان با وصف اصرار و استمرار و تقلب بران صرف
سلطان جبری ظلب که بجزای آن وبال و نکال باشد اجابت
سؤال چه جای بارگاه سلطان السلاطین و احکم الحاکمین که
بر جمله مرادات و مطالب مطلع است و بر خبایا و اسرار
مراد و اضح و آشکار پس در اینجا صرف تمنیات تا چه بی حدود
و شد اینچه موجب قبول تواند بود * اعاذنا الله وایاکم
من ثمرات الغرور والجلال * مثلا در حدیث صحیح آمده است
که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود * من لم تکن
صلوته کصلوتي مردود من الله * یعنی هر که نماز مثل
نماز من نباشد پس آن نماز مردود و نامقبول است صحابه مضطرب
شده عرض کردند یا رسول الله بودن نماز مایان مثل نماز آنحضرت
از محالات است فرمود که بعد هر نماز این استغفار
بار بخواند نماز مثل نماز من باشد * استغفر الله ربي

من كل ذنب اذنبته عمدا او خطاء او سرا او علانية و اتوب اليه من الذنب الذي اعلم ومن الذنب الذي لا اعلم وانت علام الغيوب ولاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم * پس تصور باید کرد که چگونه عقل قبول کند که صرف بزبان آوردن این چند الفاظ نمازش مثل نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باشد مگر مراد ازان همان است که حسب مضمون این استغفار توبه کند بعد هر نماز سه بارو درانیرمان اکثر در عوام بلکه قدمی ابالا ازان مشاهد میشود که به تجسس اعمال و ادعیه همت تام بر گمارند و مطابق پاس شرایط ملحوظ ندارند و تلفظ بالفاظ ادعیه را موثر نهمند وحق این است که بعد از اتمام و تکمیل شرایط دعا هر زبانی که بکند و هرنهج که طلب دارد امید اجابت است آری ادعیه ماثوره وانچه بیان از مشایخ کرام مجاز شد در ینوقت تیر بهدف باشد ولمعان بوارق افضال و عنایت ایزدی که هردم و هرآن بر هرفاسق بلکه کافر و مشرک میشود و عطای سوال آنها را ببعض هنگام مقارن دعای آنها میکردانند تکیه بران نمودن ازان جنس است که آدمی درینعالم اسباب همیشه منتظر باشد که اینک خزانه قارون بدست من می آید یا رود باشد که من بادشاه میشوم گو حکم باستحاله آن عقلا و نقلا نمیتو اند شد

گر همچو شخص را اعتقاد اینچه تقریر کرده ظاهر است و اما مستجابی دیگر
دعای آنها مستجابست پس مسافر است و مظلوم اگرچه
فاسق یا کافر باشد و دعای پدر برای اولاد خود و دعای امام عادل
برای رعایا و دعای مرد صالح و ولد بار بوالدین خود و دعای مسافر
و دعای صایم وقت افطار و دعای مسلم برای برادر مسلم
که غایب است او که دعای مسلم اگر ظلم و قطع رحم دعا کند
و نگوید که دعا کردم و مقبول نشد بالجمله ادعیه و اذکار که اینجا مرقوم
شد ماخوذ آنست اینچه در کتب حدیث بطریق اهل سنت
و جماعت مرویست هم معمول و مجرب اکثر مشایخ
کرام است و اکثر از آنست که باین فقیر از بزرگان
و مشایخ رسیده و این هیچ میرزا بآن مجازست و بعض از آن
چیزی را که بطریقه امامیه مرویست هم مذکور گردید و در حدیث
آمده است که اسم اعظم آنکه اگر به آن دعا کند قبول فرماید و اگر سوال کند
عطا فرماید اینست * لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین *
و در روایت دیگر اینست * اللهم انی اسئلک بانی اشهد انک انت
الله الذی لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم
یکن له کفوا احد * و در روایت دیگر اینست * اللهم انی اسئلک
بان لک الحمد لا اله الا انت وحدک لا شریک لک الحنان المنان

یا بدیع السموات والارض یا ذاالجلال والاکرام یا حی یا قیوم *
در اخبار آمده که شنید آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مردیرا که گفت * یا ذا الجلال والاکرام * پس گفت به تحقیق
استجابت کرده شد برای تو پس سوال بکن و بروایت
دیگر آمده که فرشته ایست موکل برای شخصی که بگوید *
یا ارحم الراحمین * پس کسیکه سه بار آنرا بگوید فرشته می گوید
به تحقیق ارحم الراحمین متوجه شد بر تو پس سوال بکن و
بروایت دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گذشت
بر مردی که می گفت * یا ارحم الراحمین * پس فرمود سوال
بکن به تحقیق خدا نظر کرد طرف تو و بروایت دیگر آمده شخصیکه
سوال کند از خدا جنت را سه بار جنت گوید بار الها داخل کن
او را در جنت و کسیکه پناه طلبد از خدا از دوزخ سه بار دوزخ
گوید بار الها پناه ده او را از دوزخ و در حدیث آمده است که هر
کسیکه سوال کند از خدا باین پنج جمله هیچ چیز طلب نکند از خدا
مگر اینکه عطا کند او را * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله
الحمد وهو علی کل شيء قدیر لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله *
در حدیث آمده است که سید استغفار هر که بخواند در روز
و او را بدان یقین حاصل است و دران حالت بمیرد پس

و اجازت فرمودند و از زبان ویس ترجمان ایشان منقول یکی از
مشایخ کبار شنیدم که می فرمودند سعید است آنکه بخواند
آن را و شقی است آنکه نخواند آن را و بر روایت این ورد
مسموع شده که شخصی را التزام ورد آن بود روزی
جمعی دزدان به راه او را محاصره کردند مقدار ده سوار که
شمشیر انداختند مرا سپها ظاهر شدند ۰ او از ایشان بهلاکه مخافت
کرد و آن ده سوار بر وی کمان مسبعات عشر خواند سبب سحر
ندانستی سواران این او ذکر او مسبعات عشر بدون بسم الله
بخواند از آن روز او را التزام بسم الله هم بود و آن این
است اول * سورة فاتحه * بعد از آن * قل اعوذ برب الناس
بعد از آن * قل اعوذ برب الفلق * بعد از آن * قل هو الله *
بعد از آن قل یا ایها الکافرون * بعد از آن * آیة الکرسی
تا و هو العلی العظیم * بعد از آن * سبحان الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله اکبر * بعد از آن درود و صیغه آن مختلف
است آنچه بور و این کم نام است این است * اللهم صل علی سیدنا
محمد النبی الامی وعلی آله وسلم * بعد از آن دعای مغفرت
باین صیغه * اللهم اغفر لی ولوالدی ولمن توالد ولجمیع المؤمنین
والمؤمنات * بعد از آن این دعا * اللهم افعل بی وبهما وبهم

[illegible] مرة اولا [illegible] ايضا

[illegible] [illegible]

[illegible] * و يكي از اعمال در ساعت بعد از عصر [illegible]

و آخر روز جمعه است كه در حديث وارد است كه هركه اين دعا قبل طلوع

آفتاب و قبل غروب هفت هفت مرتبه در روز اول و آخر هر هفته

بخواند در پناه الهي از همه آفات و مصائب و بلا محفوظ و مصون باشد

* تحصنت بالذي لا اله الا هو الهي واله كل شيء واعتصمت بربي

ورب كل شيء وتوكلت على الحي الذي لا يموت واستدفعت الشر

بلا حول ولا قوة الا بالله حسبي الله الرب من العباد حسبي الخالق

من المخلوق حسبي الرازق من المرزوق حسبي الذي هو حسبي *

حسبي الذي بيده ملكوت كل شيء وهو يجير ولا يجار عليه

حسبي الله وكفى سمع الله لمن دعا ليس وراء الله مرمى حسبي

الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم * اين دعا

در [illegible] مرويست لكن [illegible] اين كلام بعض

يك لفظ كه در حديث * ليس وراء الله مرمى * واقع است

در عبارت شيخ اين كلام لفظ * ليس وراء الله وراء * است

و كويد در نسخه اين لفظ بحسب معنى دور و در اين مقام كلام باشد

مگر بسبب دور اين كلام است مرويست كه حسن بن علي

علیهما السلام هرگاه معاویه بن ابی سفیان زر ارسال وجه معینه تاخیر نموده خواست که انرا طلب نموده بضروریات وشدائد خود که دران زمان روداده بود صرف نماید ودرین عزم راسخ بود که خواب کرده در خواب رسول الله صلی الله علیه وسلم را دید که می فرماید ای حسن می خواهی که طلب کنی چیزی از بنده مثل خود یعنی در عبدیت و خدا امر هر چیز قادر راست عرض کرد پس چه چاره سازم فرمود بگو ٭ اللهم اقذف فی قلبي رجاءک واقطع رجائي عمن سواك حتی لا ارجو غيرک اللهم وما ضعفت عنه قوتي وقصر عنه عملي ولم تنته اليه رغبتي ولم تبلغه مسئلتي ولم يجر علی لساني مما اعطيت احدا من الاولين والآخرين من اليقين فخصني به يا ارحم الراحمين ٭ پس بخواند آن را چون صبح شد معاویه پانزده هزار درهم یا دینار ارسال داشت دعای حضرت آدم علیه السلام برای توسیع رزق ٭ اللهم انت تعلم سري وعلانيتي فاقبل معذرتي وتعلم حاجتي فاعطني سؤلي وتعلم ما في نفسي فاغفر لي ذنوبي اللهم اني اسئلک ايمانا يباشر قلبي ويقينا صادقا حتی اعلم انه لن يصيبني الا ما كتبت لي وارزقني الرضا بما قسمت لي يا ذا الجلال والاكرام ٭ مرویست که عبد الملک بن مروان حجاج بن یوسف ثقفی

اله غيرك احفظني من كل ذي شر خلقته لا حترز بك منهم وامد من
بين يدي بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد
لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد ومن خلفي مثل ذلك وعن
يميني مثل ذلك وعن يساري مثل ذلك ومن فوقي مثل ذلك ومن
تحتي مثل ذلك * حرز مجرب * اگر داخل شود انسان بر کسیکه
از شر او میترسد پس بخواند * کهیعص حمعسق * که این
ده حرف است و بخواند بهر حرف انگشتی از انگشتان
دستهای خود بر بندد پس از ابهام دست راست شروع
کند و با ابهام دست چپ ختم کند پس هرگاه جمله انگشتان بند
کرد سوره فیل آهسته بخواند پس هرگاه بلفظ * ترمیهم *
رسد آنرا ده بار بخواند و هر بار یک انگشت از انگشتان مضمومه
بگشاید چنانکه بند کرده بود و بعد از ان سوره را تمام کند از شر
آن محفوظ ماند و این عمل عجیب و مجرب است * حرز مجرب *
اگر کسی بدست دشمنی یا ظالمی گرفتار شود و هلاکش خواهد
ده روز سوره فیل هر روز هزار بار بخواند و روز دهم بر آب جاری
بنشیند و گوید * اللهم انت الحاضر المحیط بمکنونات الضمائر
اللهم عز الظالم وذل المناصر وانت المطلع العالم اللهم ان فلان بن فلان
ظلمنی وآذانی ولا یشهد به لک غیرک اللهم انک مالکه فاهلکه

اللهم سرباله سربال الهوان وقميصه قميص الردى اللهم اصمه
واین کلمه را دو بار گوید بعد از آن بگوید * قاتلهم الله بل لوتهم
وماکان لهم من الله من واق * پس به تحقیق که هر آینه هلاک کرد
او را و کفایت کند شر او را * هو مجرب * برای دفع
وحشت و خوف و رنج و تشویش و ترس و جهت خلاص از قید و
برای هدایت از ضلالت * بسم الله ذی الشان عظیم البرهان
شدید السلطان کل یوم هو فی شان اعوذ بالله من الشیطان
ما شاء الله کان لا حول ولا قوة الا بالله * نقل است از حضرت
غوث صمدانی هر مشکلی که پیش آید سه هفته یا چهار هفته
این درود هفته بخواند اگر کسی را فرزند نمی باشد روزی
شود * ایاک نعبد و ایاک نستعین * روز شنبه * یا حی یا قیوم *
روز یکشنبه * حسبی الله * روز دوشنبه * یا رحیم یا غفور *
روز سه شنبه * لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *
روز چهار شنبه * یا ذا الجلال والاکرام * روز پنجشنبه
لا اله الا الله الملک الحق المبین * روز جمعه هر یکی از این ادعیه
پنج هزار بار بخواند منقول است هر که هفتصد و شصت و
شش بار * بسم الله الرحمن الرحیم * بخواند
و بعد از آن یکصد و سی و دو بار درود فرستد هر چیزی

سوال کند از حق اگر اینکه عطا کرده شود و اگر مواظبت کند بر ان
صحبت نیست کرمستجاب الدعوات گردد و هر که اکثر کند
ذکر آن هیبت باد روزی شود در عالم علوی و سفلی و در ان
سر اسم اعظم است حضرت جد امجد طاب الله ثراه
بخط خاص خود در بیاض رشک ریاض بی ذکر منقول عنه ارقام
فرموده اند که عینه ترجمهٔ آن نموده می شود و تریاق مجرب در
اجابت دعا است که بر وایت ابن مسعود رضی الله عنه
بما رسیده گفت که گفت رسول صلی الله علیه و سلم کسیکه اراده
کند از شما چیزی را از امر دنیا و آخرت پس باید که وضوی
کامل کند و دوازده رکعت وقت شب یا روز بخواند و در هر
رکعت دوم فقط تشهد بخواند و سلام دهد پس هرگاه در آخر
نماز به نشیند پس باید که ثنا کند بر پروردگار خود و درود و درستد
بعد ازان تکبیر گفته سجده رود و بخواند در سجده سوره
فاتحه هفت بار و آیة الکرسی هفت بار بگوید * لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و هو علی کل شی قدیر *
ده بار بعد ازان بگوید * اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک
و منتهی الرحمة من کتابک و اسمک الاعظم و جدک الاعلی و
کلماتک التامة * پس سوال کند و بیان کند حاجت خود را

بعد از آن سر بردارد و سلام دهد یمین و شمال خود و برمحمد صلی الله
علیه و سلم و بر پیر کل از اینکه تعلیم کن سیما را پس دعا کند
از پروردگار خود و مستجاب گردد این حدیث حایل است که من
و جماعتی از علما آن را تحریر کرده ایم * طریق ختم خواجگان * قدس الله
اسرارهم پیر مقبول از ساس رشک ریاض برهمی و غیره که
صحت پیش آمده باشد این ختم را بکند ان شاء الله تعالی
حاصل شود طریق ختم این است اول وضو کرده دو رکعت نماز
شکر وضو گذارد و بعد از آن دو رکعت به جهت ارواح
خواجگان بزرگ و بعد از آن دو رکعت دیگر برای بر آمدن حاجات
در هر رکعت سوره فاتحه یک بار و آیة الکرسی هفت بار بعد از آن دعای
افتتاح ده بار بخواند و آن دعا این است * یا مفتح الابواب یا مسبب الاسباب
یا مقلب القلوب والابصار یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین اغثنی
توکلت علیک یا ربی و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعده هفت بار فاتحه مع بسم الله بخواند
و صد بار درود و برسد این صیغه * اللهم صل علی محمد ن النبی الامی
وعلی آله واصحابه اجمعین * و هفتاد و نه بار الم نشرح مع بسم الله
بخواند و هزار و یکبار سوره اخلاص مع بسم الله بخواند و صد بار صلوة
و برسد ان شاء الله تعالی سه روز نگذرد که مطلب حاصل

شود باید که باخلاص تمام بخوانند شک نیارد و این طریقی
است که حضرت خواجه عبد الله شهید قدس سره به برادر
شرف القاب حسن نوشته فرستاده اند و اسامی خواجهای
بزرگوار این است خواجه حسن بصری خواجه عثمان هارونی
خواجه احمد ابدالی خواجه عبد الله انصاری خواجه معین الدین
چشتی خواجه قطب الدین بختیار کاکی خواجه ابو اسحق خواجه
فرید الدین مسعود خواجه نظام غیاث نوری سمرقندی
خواجه معروف کرخی *طریق دیگر ختم خواجگان* اول باید که فاتحه
رسول الله صلی الله علیه و سلم و آل اطهار و صحابه ابرار
خصوصا بارواح پاک حضرت خواجگان بخوانند و بعد از ان بجهت
بر آمدن مهمات صد مرتبه درود بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرستند بعده سوره فاتحه هفت بار اگر هفت کس باشند
یک یکمرتبه بخوانند و اگر پنج باشند سه کس یک یکمرتبه و دو کس
دو دو مرتبه و اگر سه کس باشند دو کس دو دو مرتبه و یک کس
سه مرتبه بخوانند بعده الم نشرح هفتاد و نه مرتبه و هزار
و یکمرتبه سوره اخلاص بخوانند پس از ان باز سوره فاتحه هفت بار بعده
درود صد بار بخوانند و این همه را با بسم الله و صحیح بخوانند و
بهتر آن است که بر شیرینی و اگر پیدا نشود بر نخود بخوانند و از

شب جمعه شروع کند اگر اول مرتبه مقصود حاصل شود بهتر و
الا تا سه شب جمعه مداومت کند انشاء الله بحکم خدا مقصود بگشاید
رسد و اگر درین عرصه هم معطل شود تا هفت شب جمعه خواند
خواجهای مذکور این اند خواجه بایزید بسطامی خواجه ابو الحسن
خرقانی خواجه یوسف همدانی خواجه عبد الخالق غجدوانی * در آخر *
اگر کسی را سحری یا بلائی گرفتار شده باشد چنانچه هیچ علاج دفع
نگردد روز آدینه بعد از نماز دیگر یعنی عصر تا وقت غروب هیچ
چیز مشغول نشود بگرید گرد این سه اسم * یا الله یا رحمن یا
رحیم * بالقطع از آن رنج خلاص یابد در تفسیر مدارک مذکور
است که هرگاه حضرت صلی الله علیه وسلم مسحور شد
پس مریض گردید دو فرشته در حالت خواب آن حضرت
صلی الله علیه وسلم آمدند یکی از دیگری گفت حالش صلی الله
علیه وسلم چیست دیگری گفت مسحور شده پرسید کدام
کس سحر کرد گفت لبید بن اعصم یهودی گفت بچه چیز گفت
بشانه و موئیها که از شانه کردن جدا شده بود در غلاف شکوفه
نهاده زیر سنگی که برای نشستن در چاه وقت صاف کردن آن
و اند در بیر ذروان گذاشته است پس آگاه شد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم و برخاست در بیر و علی ابن ابیطالب

و صهار را فرستاد که آب چاه برکشید و غلاف شگوفه را کرد دران مویهای آن حضرت صلی الله علیه وسلم که از شانه کردن جدا شده بودند و دندانهای شانه بودند بر آوردند و دیدند که دران چاه کمان است که یازده گره دران داده شده و دران سوزنها سوخته است پس نازل شدند آن هردو سوره یعنی معوذتین و هرگاه می خواند جبریل علیه السلام آیتی رایک گره آن می کشود که وقت کشودن گره آخر آن حضرت صلی الله علیه وسلم برخاست و جبریل علیه السلام این دعا می خواند * بسم الله ارقیک والله یشفیک من کل داء یوذیک * ولهذا درست است افسون مانچه از کلام الهی وکلام رسول اوست ــ مانچه از سریانی و عبری و هندیست پس حلال نیست اعتقاد ان و اعتماد بران انتهی در حدیث آمده است که عرض کردیم بر رسول صلی الله علیه وسلم برای افسون از سم عقرب وغیره پس ماذون گردانید ما را بدان و فرمود جز این نیست که آن از مواثیق جن است یعنی مار و کژدم از توابع جن است و آن افسون به نهجیکه الفاظ مروی اند باید خواند معانی ان هیچ نیست و برای دفع سم عقرب مکرر به تجربه رسیده که سریع النفع است و آن این است * بسم الله شجة قرنية ملحة ابحر قفطا * ودر

حدیث آمده کسی را که نظر بد رسد افسون کند باین قول *
اللهم اذهب حرها وبردها ووصبها * بعد از ان گوید
* قم باذن الله * واگر چشم بد بر دابه رسیده باشد چهار بار در
سوراخ بینی طرف راست وسه بار طرف چپ بدمد وگوید
* لا باس اذهب الباس رب الناس اشف انت الشافی لا یکشف الضر
الا انت * ایضا در حدیث آمده کسیکه مخبط شود پس حس
او را روبرو داشته تعوید کند سورهٔ فاتحه وسورهٔ بقره تا
مفلحون وتمام آیت * والهکم اله واحد * وآیة الکرسی
* وله ما فی السموات وما فی الارض * تا آخر سورهٔ بقره وتمام
آیت * شهد الله انه لا اله الا هو * وتمام آیت * ان
ربکم الله الذی * از سورهٔ اعراف و * فتعالی الله الملک
الحق * تا آخر سورهٔ مومنون وده آیت از اول سورهٔ صافات
* لازب * وسه آیة از آخر سورهٔ حشر وتمام آیت *
وانه تعالی جد ربنا * از سورهٔ جن و * قل هو الله احد ومعوذتین *
ایضا در حدیث آمده معتوه را افسون کند بسورهٔ فاتحه سه روز
صبح وشام هرگاه ختم کند آب دهن جمع کند بر آن خود دمد پس اندازد
ونیز در حدیث آمده که عقرب گزیده را افسون کند بسورهٔ فاتحه
صحت یافت وآنحضرت را صلی الله علیه وسلم دلالت یافت

عقرب نیش زد پس هرگاه فارغ شد فرمود لعنت خدا باد بر
عقرب مصلی و غیر مصلی کسی را نمی گذارد پس طلبید نمک
و آب پس مسح می کرد بر آن و می خواند * قل یا ایها الکافرون
و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس * و نیز بحدیث آمده
کسیکه با تش سوخته شود او بخواند این قول * اذهب الباس
رب الناس اشف انت الشافی لا شافی الا انت * ایضا در حدیث
آمده کسیکه سنگ بول او یا مریض شود سنگ مثانه او
خرد شود این قول * ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک
امرک فی السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک
فی الارض واغفر لنا حوبنا وخطایانا انت رب الطیبین فانزل
شفاء من شفائک ورحمة من رحمتک علی هذا الوجع * صحت
یابد تاج الدین سبکی در طبقات خود می گوید که دیدم اکثری
را از مشایخ که شش آیات شفا برای مریض می نویسد
در ظرفی و او را می نوشاند برای طلب شفا و آن آیات
این است * بسم الله الرحمن الرحیم و یشف صدور قوم
مؤمنین شفاء لما فی الصدور و رحمة شفاء للناس و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و اذا مرضت فهو یشفین قل هو
للذین آمنوا هدی و شفاء * در چلپی بر بیضاوی می نویسد

پسری بود استاد ابی القاسم قشیری را که مریض شد بمرض شدید که مایوس شد از صحت او و این امر شاق گذشت بر او پس دید حق سبحانه تعالی را بخواب و شکایت کرد او را پس فرمود حق تعالی آیات شفا را جمع کن و آن را در ظرفی بنویس و در آن مشروب انداخته مریض را بنوشانی همچنین کرد پس صحت یافت ولد او و آیات شفا همان شش است که ذکر آن گذشت در مدارج النبوة مینویسد که علما اجماع کرده اند بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی اینکه کلام خدا و اسما و صفات وی باشد و بزبان عربی یا بزبانی دیگر که معانی آن می دانند بود و با اعتقاد اینکه موثر حقیقی خدا است عزاسمه و تاثیر رقی به تقدیر او است تعالی شانه دو رد یار ما اموری است که آن را نسبت بشیخ شرف الدین یحیی منیری کنند و مردم بدان مشعوف اند و در وی اسما است که متعارف زبان هند دانست اجتناب از آن لازم می نماید انتهی در شمس المعارف آورده که گفت فقیه ابو محمد ابن ابی زید القیروانی که ادعیه کثیره را تجربه کردم پس نیافتم اسرع در اجابت دعا اعظم در برکت از این دعا که شیخ فقیه ابو اسحق طوسی دعا می کرد بان بر هر سلطان جابر و بر هر درد

گرفتار بلای هر مصیبت و شداید و نوازل پس کسیکه واقف
شود بران باید که نقل کند که آن دعای خواص است و سه ادوار
بیست که بهر یتیمان دعا کند زیرا که دعای مجرب و صحیح است
و آن این است * یا موضع کل شکوی ویا شاهد کل نجوی ویا
عالم کل خفیة ویا کاشف کل بلیة ویا منجی یونس ویا مصطفی
محمد صلی الله علیه وسلم ویا خلیل ابراهیم ندعوک یا الهی دعاء
من اشتدت فاقته وضعفت قوته وقلت حیلته دعاء الغریب الغریق
الملهوف المکروب المضطر الذی لا یجد من یکشف ما به الا انت یا
ارحم الراحمین اکشف ما نزل بنا من کذا و کذا * بجای کذا و
کذا مصیبت خود ذکر کند * انک علی کل شیء قدیر واعونا ویا الله
سه مرتبه * اللهم یا بادی لا بدء لک یا دائم لا نفاد لک یا حی یا محیی
الموتی یا قائم علی کل نفس بما کسبت انت الله الذی لا اله الا انت
الها واحدا اسئلک بکلمات الله التامات الامن والعفو والعافیة
والمعافات الدائمة فی الدین والدنیا والآخرة وفی الاهل
والجسد والمال والولد والمسلمین اجمعین یا رب العالمین
انک علی کل شیء قدیر یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین
واکشف ما نزل بی کذا وکذا * و بجای کذا و کذا مصیبت
خود ذکر کند * وتخلصنی خلاصا جمیلا * و یک کس نیست خود را

م

وقت خواندن این دعا چنین که بسیار مجرب است * هر
کس را کاری دشواری در پیش آمده باشد از آن مراد
این کلمات را دست چپ خود بنویسد و شسته بخواند
و هرچه کرا باشد بعد در خواب بیند و آن نقش اینست
* مَن يَهَب هَب مَن يَهَب هَب مَن يَهَب هَب * عمل *
هرکرا کاری مشکل پیش آید و سهل دشوار * شد
باید که این دعا بنویسد بر کاغذ و در آب روان اندازد
یک هفته این عمل کند ان شاء الله تعالی مطلب حاصل آید
و آن دعا اینست * بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة
الا بالله العلي العظيم بسم الله الملك الحق المبين من العبد الذليل
الی المولی الجلیل انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین *
بزرگی شیخ جمال الدین یونس سمی وی این عمل را
روایت کرده‌ام * حرز * برای محافظت از مضرت
باخود دارد * اعیذ حامل هذه العوذة بکلمات الله التامات کلها
من شر ما خلق فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین بسم الله
خیر الاسماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا
فی السماء وهو السمیع العلیم * فایده * و رکعات الاسمی مرکوز
است که حدیث نبوی وارد است ثانی سمی که هفتاد بار

اذکار * لا اله الا الله * گفتن را در نجات گویند یا نجات آن
کس که آن را به نیت وی گویند اثر تمام است شیخ ابو الربیع
مالقی گفته است که من این ذکر را هفتاد هزار بار گفته بودم
و لیکن نام کسی معین ساخته بودم تا روزی بر مایدهٔ طعامی
حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کودکی صاحب کشف بود
و دران وقت که آن کودک دست بطعام بردتا خورد ناگاه بگریست
گفتند شش چرا گریستی گفت اینک دوزخ را مشاهده
میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابو الربیع
گفت در باطن خود گفتم خداوندا تو میدانی که هفتاد هزار کلمه
* لا اله الا الله * گفته ام آن را بجهت آزادی مادر این
کودک از آتش دوزخ معین گردانیدم گفت چون من
این نیت در باطن خود تمام کردم آن کودک بخندید و بشاشت
نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دوزخ خلاص
یافت الحمد لله پس بطعام خوردن مشغول شد با آن جماعت
شیخ ابو الربیع میگوید که مرا صحت حدیث نبوی بکشف آن
کودک معلوم شد و صحت کشف آن کودک بخبر نبوی
میگویند که روز عاشورا هر که هفت کرت این دعا بخواند در آن
سال نمیرد * سبحان الله ملأ المیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مناجات [illegible]

* بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

[illegible]

و آله اجمعين * [illegible]

[illegible] يوم عاشورا [illegible]

[illegible] يوم عاشورا [illegible]

[illegible] يوم عاشورا [illegible]

[illegible] يوم عاشورا [illegible]

صلى الله عليه وسلم يوم عاشورا [illegible]

[illegible] يا ذا الجلال والاكرام [illegible]

[illegible] وصلى الله على سيدنا محمد

و آله وصحبه اجمعين * عمل * [illegible]

[illegible]

کہ دفع بالا یا نماید * بسم اللہ الرحمن الرحیم سلام قولا من رب
الرحیم سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابراہیم کذلک
نجزی المحسنین سلام علی موسی وهارون سلام علی الیاسین
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سلام هی حتی مطلع الفجر *
در بیاض رشک ریاض است بدانکہ اگر کسی را حاجتی
طرف خدا باشد و باشد در کرب و رنج یا نازل شود بر او مصیبتی
بوسط شب برخیزد و وضو کند با جملہ آداب و مستحبات و
دو رکعت نماز بہر انچہ آسان باشد بخواند و ہرگاہ سلام دہد
مستقبل قبلہ باشد و ہزار بار درود فرستد بر رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم بعد از ان بگوید * اللہم صل وسلم علی سیدنا و
مولانا محمد صلوۃ تحل بہا عقدتی وتفرج بہا کربتی وتنفس بہا وحلقی *
پس بہ تحقیق کہ اللہ تعالی دفع کند انچہ نازل شد مرد و بہ بند
دست خود را برین ذخیرہ کہ منافع آن کثیر است * وہم در بیاض
رشک ریاض بدون ذکر منقول عنہ است کہ اخبرنی الشیخ
الصالح الموفق العبد ابو علی النوری قال مرفوعا عن علی بن
ابی طالب رضی اللہ عنہ انہ قال کسیکہ آرزو کند چیزی را و
ارادہ کند کہ خدای تعالی او را بر خواست بانچہ ارادہ کردہ
است آگاہ کند پس باید کہ شش رکعت قبل نوم بگذارد در

وگفت اول چیزی که گفت یک مرتبه لفظ مسمی محبت
مرتبه دوم گفت که الیس اول شی بهشت مرتبه دوم گفت ثالثه
مرتبه دوم اسمی بهشت مرتبه دوم گفت والحوالم اشرع بهشت مرتبه
دوم گفت ذات سوم الناس بهشت مرتبه دوم گفت ماه سم
ماه رابعه بهشت مرتبه اهم پس هرکه دفع شد واو بوده بود
وطعام چه تا که هم ایشان داد و ادو و درست مرتبی سی احمد
... سلام الان گویند * الیوم یا رب اذ قلتم ...
رب ... قبل ورب ... اول
واسب ... التوریت والانجیل و ...
لعظیم ... واللیل ...
... علم * پس اگر بند ... اول ...
... بهشت شب پس تحقیق مردم ...
شب پس باید مرد شخصی پس گویا ... الامر ...
وکذا * و تحقیق ما تحریر کردیم آنرا وعمل کردیم ... پس
بنیم آنرا صحیح گشت استدلال کردم آنرا بهشت شب
... آن بود که هر سه از صفت کیمیا پس آمد ...
شخصی وگفت * الروحی والجسمانی والمرئک * پس ...
کردم که هر سه از ... آن پس آمد شخصی و پیدا کردم

* عمل * اگر محبوس این نقش مثلث چهل و پنج باخود دارد بعون الله سبحانه خلاص یابد

۱۸	۱۱	۱۶
۱۳	۱۵	۱۷
۱۴	۱۹	۱۲

* فایده * ضابطه پر کردن نقش مثلث این است * بیت * دو اسپ و پیاده دو دو فرزین * انگاه پیاده دو اسپ است * و تمام نقوش مثلث نزد اهل تکسیر بهمین ضابطه بیت مرقوم پر میکنند و ضابطه پر کردن نقش مربع این بیت است * اسپ و فرزین اسپ و رخ با راسپ و فرزین اسپ گیر * فیل وار هر مربع یکعدد دیگر بگیر * و تفصیل آن از کتب اهل تکسیر اگر حاجت باشد باید طلبید چون علی العموم کار آمد نیست بنابر آگاهی بهمین قدر اکتفا شد * عمل * برای خلاصی محبوس یک هزار و دویست بار این دعا بخواند حق سبحانه تعالی آنرا خلاص دهد * یا بدیع العجائب یا لطیف یا خالص یا مخلص یا خلاص * عمل * برای دزد اسمای اصحاب کهف نوشته در ران چپ زن بندد و این اسرار از خاصیت های عجیبه مجربه است

* اِلٰهِی بِحُرْمَةِ یَمْلِیْخَا مَکْسَلْمِینَا کَشْفُوطَطْ تَبْیُونَسْ کَشَا نَطْیُونَسْ بُوَا نَسْبُوشْ وَاسْمُ کَلْبِهِمْ قِطْمِیْرُ وَعَلَی اللّٰهِ قَصْدُ السَّبِیْلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ فَاللّٰهُ خَیْرٌ حَافِظًا بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْن *

واعمالش به تصحیح حضرت نام نقشبند قدس سره است
* عمل * در شمس المعارف است برای عطف و تالیف
قلوب هفت مرتبه اسم جلاله و آن الله است بنویسد
بعد ازان همچنین اسم رحمن هفت مرتبه بعد ازاین
اسم رحیم هفت مرتبه بعد ازان نوشته شود
* اللهم الف بین فلان ابن فلان * یعنی نام مطلوب و پدرش
واجعل بینهما الموده والرحمه والحنان والعطف والقبول فان تولوا
فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم و
اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال
بلی ولکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم
اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا واعلم ان
الله عزیز حکیم کذلک الف بین فلان * بجای فلان نام مطلوب
بنویسد * الی فلان * اینجا نام طالب * جا صعاد لملا تکشفنا عنک
غطاءک فبصرک الیوم حدید * آن را بر زعفران و رصاص و قاطلی
بنویسد و نوشته آن را بر سر هرکسیکه خواهد هفت مرتبه
بگرداند بهیچ که میسر آید خواه در حالت بیداری یا در خواب
واگر مطلوب شخصی باشد که آنجا رسائی نبود از دور گرداند
بهیچ که طالب بعد کرده آن مطلوب را بیند و مطلوب

طالب را بعدد دوازده گردش یکبار تکبیر گوید پس هفت مرتبه
الله اکبر بعدد دوران گوید وآن مکتوب را با خود دارد
پس ببیند تماشای عجبی * عمل * از مولانا امام نقشبند قدس سره
منقول است برای دفع اعداء اسپی ویکبار بوقت معین سوره
تکاثر بعد بسم الله بخواند * عمل * برای حب این آیت را
برحو شوی یا برگ پان دم کرده بخوراند شخص مطلوب بدهد
* بسم الله الرحمن الرحیم ان الله لا یخفی علیه شیء فی الارض
ولا فی السماء هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا
هو العزیز الحکیم یا ... فلان بن علی حب فلان بن فلانه * یعنی
اسم طالب بعد ازان نام مطلوب ومادرش بنویسد * عمل *
طریق بدیع مجرب برای حصول مطلوب بنویسد مطلوب
را بطریق بسط یعنی حروف آن را جدا جدا بنویسد واگر
دران نام انسان ... شد پس نام مادر او نیز باید نوشت
مثل فلان بن فلانه پس نام طالب ومادرش نیز بنویسد
وهمه حروف را یک سطر کند بار آن را تکسیر صدر وموخر کند
بعد ازان این ورق پاره کند اما طاق موافق عددی گردد که آن
می آید وآن این است که بگیرد اعداد حروف نام یعنی
سطر اول بعدد حروف مکرر نسبت کند آن را طاق هرچند که
ما

وجه دیگر خداوند اسمای الهی آنکه از این آنها حرفی است که
عدد آن را اگر هشتاد باشد ترتیب حروف و نیز بگیرند سه کلمات
آن حروف و عدد را دعا سازند باین طریق * احد واحد ازلی
وازلی ودایم حاکم مولکان ذکر کنند * معت ...
لم یلد و لم یولد احق باراکبی وباطا مرمنلا * و این چهار اسمای
الهی که گرفته اند ذکر کنند و بخوانند این عزیمت را هر شب بعد
نیمه شب تا اینکه تمام شود هر عدد و بسازند قطعه های پرده را فتیله
و بسوزند هر یک از آن را هر شب تا که تمام شود لیکن در چراغ
مسی یا قلعی و باید انداخت در آن روغن گاو و عسل بترتیب یعنی
سه حصه روغن باشد و یک حصه شهد دار شب چهارشنبه
این عمل شروع کنند بعد غسل و پوشیدن پارچه های پاک
و صاف و مالیدن خوشبوی و صوم دارند و غسل در هر شب
واجب است و حیوان جلالی و جمالی نگذارند در ایام عمل و
وقتیکه مطلوب شخصی باشد پس چراغ بسوی او باید نهاد
و این عمل مردانی است بسوی تسخیر اغنیا و احضار ارواح
اولیا و محبت و بغض و هلاک کردن دشمن و بسوی جمیع
مطالب پس این را حفظ باید کرد و بخل بکار اهل آن و قصد
کرده شود باین عمل ضرر کسی مگر حق اسماء الهی موافق حروف این است

الله باسط تواب ثابت حایل حمید خبیر دلیل ذاکر رحمن راکی سمیع شکور صمد ضابط طیب ظاهر علیم غفور فتاح قهار کریم لطیف معز ناصر ودود هادی یاسر موکلات حروف این است ا اسرافیل ب جبرئیل ت عزرائیل ث میکائیل ج کلکائیل ح تنکفیل خ مهکائیل د دردائیل ذ اهراطیل ر اموائیل ز شرفائیل س هموائیل ش هزائیل ص اهمیائیل ض عطکائیل ط اسماعیل ظ لوزائیل ع لوماعیل غ لوخاعیل ف سرحائیل ق عطرائیل ک - مردزائیل ل طاطائیل م رویائیل ن حولائیل و افتمائیل ه دوریائیل ی سراکیطائیل

* فایده *

طریق تکسیر

طریق تکسیر این است که در سطر اول تکسیر حروف مکسر بنویسند در سطر ثانی ابتدا بآخر سطر اول نمایند و جنب او اول سطر اول وجنب او انچه متصل آخر بود بار جنب او انچه متصل اول سطر اول بود بار جنب او ردیف ردیف آخر بار ردیف ردیف اول وقس علی ذلک تا منتهی شوند سطور بسطری که عین اول باشد پس تمام شد امر برابر است که در سطر اول یک اسم باشد یا دو یا سه یا زیاده و این است معمول در جفر وجامعه و علمای تکسیر بهمین طور عمل دارند اما تکسیر را نوعی

دیگر هر حرف که هر دو عمل کرده‌اند در سطر اول اسم
یکی نوشته و در سطر ثانی اول سطر اول و دو حرف
آخر سطر اول پس ثانی اول پس ثانی آخر پس دو حرف
ثانی اول پس دو حرف ثانی آخر و همچنین تا سطر تمام
شود چهار سطر سوم شروع به اول سطر دوم در اول
این نویسند از آخر سطر دوم همچنان تا یک سطر اول بلا تفاوت
حاصل آید برای تمثیل هر دو قاعده این مثال نوشته می‌شود

مثال اول	مثال دوم
م ح م د	م ح م د
د م م ح	م د ح م
ح د م م	م م د ح
م ح م د	م ح م د

عمل در خاندان حضرت شاه کاظم قلندر قدس سره که از
خلفای حضرت شاه باسط قلندر قدس سره اند یک عمل
ماثور است که ورد آن موجب منافع کثیره دینی و دنیوی است
برای دفع اعدا و ضرر سحر و حفاظت از جمیع مکاره دینی
و دنیوی مجرب آن خاندان است و می‌گویند که یکی از آن که در اصطلاح فارسی
است شمشیر است و دیگر که عربی است سپر است و برای
هر امر نوع دیگر ورد آن است و زکوة آن معین است

جناب حضرت شاه تراب علی صاحب مد ظله العالی خلف
وخلیفه و صاحب سجاده حضرت شاه کاظم صاحب قدس سره
این هیچ میرز را اجازت در هر دو داده اند و همیشه تاکید اکید
جهت مواظبت بران ارشاد میفرمایند یکی ازان که آنرا سپر
میفرمایند برای محافظت از اعدا و دفع سحر وغیره نورد
آن یازده بار و ده بار بعد نماز صبح و نماز عصر یا بعد
یکبار بعد نماز عصر مامور فرموده اند این است

علمها علیها مالها علمها کافیا شافیا ارضی مرضی الحق باذن و ح

وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین
الا خسارا الحق أمانا امانا لا مالها * دیگر که آنرا شمشیر
می فرمایند برای جولان اعدا و هلاکت آنها مجرب است
این است بسم الله خیر الاسماء انبیا را اولیا را زهاد را
عباد را ابدال را اوتاد را افلاکیان را ساکنان را محبان را محبوبان
را مطلوبان را مجذوبان را مجذوبان سالکان را سالکان مجذوب را
اصحاب تمکین را ارباب تلوین را اهل سکر را اهل صحو
را راستگان گنج ملامت را روندگان راه ملامت را قلندران
سرمست را صوفیان سرمست را سلسله نقشبندیان را
سلسله مواهبیان را شاهان عرب را سرداران عجم را اندکان

رنگیان را امیران خراسان را سلطان هند را شاهان سند را
سراندازان غزنوی را طریقان تبت وچین را چابکسواران
بدخشان را عاشقان غور را مشتاقان ماوراء النهر را
واصلان مرو سحر را که در حیات ظاهری و باطنی اند در گاه حق ا تسبیح
می آرم برای برآمدن حاجات و مهمات دینی و دنیوی هر کرا
در آید بر آید هر که در آمد بر آمد هر که دگر گند نکرخورد چون تکبیر
ما ستان بر آید گوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
الله اکبر ولله الحمد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بحق
لا اله الا الله محمد رسول الله این ورد هر روز سه بار بعد نماز فجر وسه بار
بعد نماز مغرب بخواند* عمل* هم بامر واجازت جناب حضرت
شاه تراب علی صاحب مدظله العالی برای حفاظت از وبا هفت
بار هر روز بعد نماز فجر بخواند* اللهم یا ولی الولاء یا سامع
الدعاء یا کاشف الضرر والبلاء اصرف عنی القهر والمرض والوباء
والطاعون والقحط والسقم والغلاء بحق محمد ن المصطفی وعلی
المرتضی و فاطمة الزهرا وحسن المجتبی و حسین شهید
دشت کربلا * یا ربنا یا ربنا یا ربنا *
این قدر از اعمال و ادعیه که مرقوم شد بروایت احادیث
وکتب مشایخ اهل سنت بود واما طریقه امامیه از ادعیه

و اعمال کثیره منقول و ماثور از ایمه اثنا عشر علیهم السلام ز صحیفه کامله
از حد و افزا است و کتب و رسایل کثیره در این باب تالیف
شده اند و بهترین ادعیه نزد آنها دعاهای صحیفه کامله است
که منسوب است بعلی بن حسین سلام الله علیهما که آن را
بعد از کلام الهی افضل کتب و صحایف دانند و در این رساله
بنظر اختصار صرف چند ادعیه که در هر ماه خداداد رشده
یابت بعضی از ماههای متبرکه منقول می شود و ماخذ تمامتر آن
کتاب زاد المعاد ملا باقر مجلسی است * ادعیه ماه رجب * منقول ادعیه ماه رجب
است که حضرت امام زین العابدین در روز اول ماه رجب
این دعا خواندند و علما ذکر کرده اند که هر روز رجب است
خواندن آن * یا من یملک حوائج السائلین ویعلم ضمیر الصامتین
لکل مسئلة منک سمع حاضر وجواب عتید اللهم ومواعیدک الصادقة
وایادیک الفاضلة ورحمتک الواسعة فاسئلک ان تصلي علي محمد
وآل محمد وان تقضي حوائجي للدنیا والاخرة انک علي کل شي
قدیر * و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه
السلام در هر روز از ماه رجب این دعا را می خواند *
خاب الوافدون علي غیرک وخسر المتعرضون الا لک وضاع الملمون
الا بک واجدب المنتجعون الا من انتجع فضلک بابک مفتوح

الراغبين وخيرك مبذول للطالبين وفضلك مباح للسائلين
ونيلك متاح للآملين ورزقك مبسوط لمن عصاك وحلمك معترض
لمن ناواك عادتك الاحسان الى المسيئين وسبيلك الابقاء
على المعتدين اللهم فاهدني هدى المهتدين وارزقني اجتهاد
المجتهدين ولا تجعلني من الغافلين المبعدين واغفر لي يوم الدين
وهزار مرتبه سوره * قل هو الله احد * در تمام ماه خواند و در یک روز
خواند و در تمام ماه هزار مرتبه تمام کند ثواب بسیار دارد و اگر
هزار مرتبه * لا اله الا الله * بگوید صد هزار حسنه برای او نوشته
شود و حق تعالی در بهشت شهری از برای او بنا کند و در هر
شب از شبهای این ماه هزار مرتبه * لا اله الا الله * و صد
مرتبه این استغفار وارد شده است * استغفر الله الذي
لا اله الا هو وحده لا شريك له واتوب اليه * از امیرالمؤمنین
علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که هرکه در هر شب دهم از ماه رجب و شعبان و رمضان
سه مرتبه * الحمد و آية الكرسي وقل يا ايها الكافرون وقل هو الله
احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس بخواند
و سه مرتبه بگوید * سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم * و سه مرتبه بگوید

* اللهم صل علي محمد وآل محمد * و سه مرتبه ۹ اللهم اغفر للمومنين والمومنات * و چهارصد مرتبه بگويد * استغفرالله واتوب اليه گناهانش را خداي تعالي بيامرزد اگر چه بعدد قطرهاي باران و برگ درختان و كف درياها باشد و در روز عيد حق تعالي او را ندا كند كه براستي تو دوست مني و بهر حرفي ترا شفاعتي ميدهم در حق برادران وخواهران مومن تو و حضرت رسول فرمود كه اگر در عمري يكبار اين عمل را بجاي آورد حق تعالي بهر حرفي هفتاد هزار حسنه باو عطا كند كه هر حسنه از جميع كوههاي دنيا سنگين تر باشد و هفت صد حاجت او را در وقت مردن و هفت صد حاجت او را در قبر و همين قدر وقت بيرون آمدن از قبر و مثل آن وقت پرواز كردن نامهاي اعمال و نزد سنجيدن اعمال در ميزان و نزد صراط برآورده و او را در سايهٔ عرش خود جا دهد و حساب كند او را حساب آسان و هفتاد هزار ملك او را مشايعت كنند تا داخل بهشت شود و باو عطا كنند آنچه هيچ چشمي نديده باشد و هيچ گوشي نشنيده باشد * از عيدها او را و ماه شعبان * و درين ماه فضيلت استغفار و روز بسيار است و منقول است كه اگر درين ماه هفتاد بار * استغفرالله واسئله التوبة * گويد چنانست كه در ماههاي ديگر هفتاد هزار مرتبه گفته باشد

نسخه روزها

و منقول است هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید
* استغفر الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و اتوب الیه *
حق تعالی روح او را در افق مبین جا دهد و آن فضای وسیع است
در پیش عرش و در آن نهرها است و قدحها در کناره آن
بعدد ستارهای آسمانها است و در بعضی روایات
* الحی القیوم * پیش از * الرحمن الرحیم * است از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شب نیمه شعبان
بهترین شبها است بعد از شب قدر پس سعی کنید در
عبادت این شب که خدا تعالی بذات مقدس خود سوگند یاد
کرده است که سائلی را از درگاه خود رد نکند مگر اینکه معصیتی از خدا
طلب نماید و این شب را خدا برای ما اهلبیت قرار داده است
بازای شب قدر که برای پیغمبر ما قرار داده است پس اهتمام
نمایید در این شب در دعا و ثنا کردن بر خدا اندرستیکه هر که در این شب
صد مرتبه * سبحان الله * و صد مرتبه * الحمد لله * و صد مرتبه * الله اکبر *
و صد مرتبه * لا اله الا الله * بگوید حق تعالی گناهان گذشته او را
بیامرزد و حاجتهای دنیا و آخرت او را برآورد چه خود طلب نماید
چه نماید * و از جمله * اعمالیکه در نیمه شعبان منقول است
اینست که چهار رکعت نماز بدو رکعت بیک سلام بگذارد

در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه * قل هو الله * بخواند و بعد از نماز
این دعا بخواند * اللهم اني اليك فقیر و من عذابك خائف و بك
مستجیر رب لاتبدل اسمي ولا تغير جسمي رب لا تجهد بلائي رب
لا تشمت بي اعدائي اعوذ بعفوك من عذابك واعوذ برضاك من
سخطك واعوذ بك منك جل ثناءك انت كما اثنيت على نفسك وفوق
ما يقول القائلون فيك * اعمال داخله ماه رمضان * سنت
است که در روز اول ایشان غسل کند در آب جاری وسی کف آب
بر سر ریزد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که هر که در اول روز چنین بکند از جمیع دردها و بیماریها در تمام
سال ایمن باشد و ایضاً از آنحضرت منقول است که هر که در
روز اول این ماه کفی از گلاب بر روی بزند از خواری و پریشانی
نجات یابد و اگر قدری بر سر کند در آن روز از بلاها ایمن گردد و هر که
یک کف از گلاب در روز اول ماه بر سر ریزد در آن سال از
مرض سرسام ایمن گردد و بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی
علیه السلام منقول است که هر که در اول هر ماه دو رکعت
نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد سی بار * قل هو الله احد *
و در دوم سی مرتبه * انا انزلناه * و بعد از نماز تقدیر میسور
تصدق بکند سلامتی آن ماه را خریده است و بسند معتبر از حضرت

صادق علیه السلام منقولست که هر که در شب اول ماه
رمضان در روز اول یعنی شب اول دو رکعت نماز بگذارد
در رکعت اول حمد و سوره انا فتحنا و در رکعت دوم
هر سوره که خواهد حق تعالی جمیع بدیها را از آن سال از او
دور کند و در حفظ باشد تا سال آینده منقول است که حضرت
هر روز در ماه مبارک این دعا خواند * یا علی یا عظیم یا غفور
یا رحیم انت رب العظیم الذي ليس كمثله شيء وهو السميع
البصير وهذا شهر عظمته وكرمته وشرفته وفضلته على الشهور
وهو الشهر الذي فرضت صيامه علي وهو شهر رمضان الذي
انزلت فيه القرآن هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان
وجعلت فيه ليلة القدر وجعلتها خيرا من الف شهر فيا ذا المن
ولا يمن عليك من علي بفكاك رقبتي من النار فيمن تمن عليه
وادخلني الجنة برحمتك يا ارحم الراحمين * از حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام منقول است که در وقت افطار بگو *
اللهم لك صمت وعلى رزقك افطرت وعليك توكلت * تا در عطا کند
تو ثواب هر کس را که در این روز روزه داشته است

* مطلب چهارم از مقصد سوم *

در سعادت صوم بدانکه صوم عبارت است از باز داشتن

خو د ازخوردن و اشامیدن وجماع کردن از شروع صبح صادق
تا غروب آفتاب وآن فرض است و سنت فرض آن بر هر
مسلم عاقل و بالغ یک ماه است در تمام سال که رمضان مبارک
باشد و سبب وجوب صوم رمضان رویت هلال رمضان
است یا گذشتن سی روز از شعبان و رویت هلال
ثابت می شود بگواهی یک شخص عادل مذاهب اربعهٔ
اهل سنت و جماعت و نزد ابی حنیفه اگر آن عادل زن یا
بنده هم باشد هلال ثابت می شود و اما هلال شوال مذهب
غیر ابوحنیفه به گواهی دو عدل ثابت می شود اگرچه در آسمان
هیچ ابر و غبار نباشد و نزد ابی حنیفه در وقت صاف بودن
مطلع جز بگواهی جمع کثیر که بگفته آنها علم یقینی حاصل آید هلال شوال
ثابت نگردد و بروایتی از احمد حنبل اگر بیست و نهم روز از
شعبان بگذرد و شب سی ام ابر و غبار باشد صوم آن روز واجب شود
و از رمضان محسوب گردد و این مذهب بعضی از صحابه کبار است اما
مذهب باقی ائمه خلاف آن است لاکن مذهب ابی حنیفه اگر نیت کند
که اگر آن روز از رمضان است روزه فرض گیرم و الا تطوع
و رمضانیت آن روز ظاهر شود از رمضان محسوب است بخلاف مذهب
شافعی و مالک علامه شیرازی در درة التاج گفته که هر تا ریخ

سی ... رمضان یوم الشک نیست ... ابر ...
... بمعنی یوم الشک آن روز که ... شخصی
رؤیت هلال گواهی بدهد آن شب و مشتبه شود مردمی
... بعضی ... آخر شعبان ... معمول ...
گرفته‌اند با عوام ... رؤیت هلال ...
... شک ...
... صحیح است ... نیت تطوع ...
... صحیح ... که ...
شروع ... یوم الشک مباح است ... معتبر ...
... که گواهی ... یوم الشک ... تطوع صحیح است
... و غیره ... عوام ... است ...
هلال رمضان گواهی یک شخص عادل ثابت شود ...
شرط ... آسمان ابر ... باشد ...
قول اخیر است و یوم الشک ... است که ...
رمضان و شعبان ... باشد ... آن
روز ... حرام است ... نیت ...
است ... است ... ای ...
... صوم ... رمضان با خیران ... ایک ...

جزوی از شب واقع شود کافی باشد پس اگر پیش از زوال نیت کند در روزه فرض و نفل جایز باشد الا در روزه قضا که دران البته نزد او شرط است که نیت روزه قبل از طلوع آفتاب کند و بمذهب شافعی و مالک و یکقول از احمد حنبل تعین رمضان و غیره در نیت شرط است و هم ضرور است که نیت در جزوی از شب واقع شود مگر نزد شافعی و احمد حنبل این امر مخصوص بروزه فرض است و در تطوع قبل زوال هم نیت درست است نزد شافعی و نزد احمد خواه قبل زوال باشد یا بعد زوال و بمذهب مالک روزه تطوع هم همچنین است که جزو از شب نیت درست نباشد و بمذهب اما میه اگر روزه معین باشد همچو رمضان یا روزه معین نذر نیت صوم مطلق یا قربت کافی باشد بقولی و اگر نه تقیید به ان لازم باشد چنانکه گوید * الصوم عن الکفارة وغیره * و در روزه فریضه اگر عمدا وقت شب نیت نکند و صبح شود روزه درست نباشد و فریضه دوم در روزه امساک است از اکل و شرب و مجامعت و هرچه در معنی این ها است از برآمدن صبح صادق تا غروب آفتاب و اما استمنا بید و اخراج منی بفعل خود عمدا در معنی مجامعت است لاجرم بهمه اقسام آن مفطر صوم است غیر نظر و فکر و درآمدن

چیزی از عطر بر دو دهن بر او چیزی مفتوح از ... قند و غیره
یا گردا گرد ... و شرمگاه حقنه کردن و چیزی در گوش و بینی چکانیدن
که سوت و فرج رسد و از استنجا آن که کمر روزه باطل
و مشروب باطل است و مفسد صوم است از مذهب شافعی
گوش چیزی چکانیدن از مسائل ... و آب بی ... روزه
... قصد چیزی در دهان فرو بردن ... آب در بینی ... به درون
آوردن تا ... و باز فرو بردن و به مذهب شافعی و ...
... از حلق تا بیرون دهان آوردن و باز فرو بردن
روزه را باطل کند و به مذهب احمد حجامت کردن و ...
... اثرش حلق روزه ... مبطل صوم است روزه ...
... آن دست ... چیزی چکانیدن ...
روزه را باطل کند و اگر استعمال ... گمان آنکه
شب باقی است یا آفتاب فرو رفته است و خلاف آن ظاهر شود
روزه باطل شود دیگر سوای قضای آن روزه چیزی دیگر لازم
نیاید مگر به مذهب احمد در این هر دو صورت ... کفاره واجب
قضا و کفاره هر دو است و از حجامت و ... ناشایسته ...
روزه باطل شود و اگر صبح برآید و آدمی جنب باشد روزه را
زیان ندارد و همچنین غیبت کردن و ... دادن ...

ضرری بصوم نرساند نماز عمدا تاخیر کردن جنب را از غسل
وغیبت کردن وبوسه دادن مکروه باشد وهمچنین استعمال افعال
لغو وملاهی وملاعب وتضییع وقت بمطالعه کتب غیر دینیه کراهت
دارد ووقت مضمضه بخطا آب بحلق فرو رفتن نزد ابیحنیفه
ومالک روزه را بشکند ونزد شافعی وبروایتی از احمد نمی
شکند اگر مبالغه نکرده باشد واگر قی غلبه کند وهیچ از وباز
بحلق فرو نرود مبطل صوم نیست * فصل * واما موجبات ولوازم
افساد صوم یعنی احکام مترتبه بر آن چهار چیز است موجب
اول ولازم شکستن روزه رمضان بی هیچ عذری کفاره است
ومعنی افساد این است که نیت صوم کرده بشکند واگر کسی
از سر نیت نکرد فقط قضا لازم است کفاره بر او لازم نیست
وآن بمذهب شافعی واحمد مخصوص است بافساد بمجامعت
در پس وپیش حرام باشد یا حلال وبافساد دیگر چیزها
کفاره نیست وکفاره با جماع بافساد روزه رمضان مخصوص
است نه بر روزه های دیگر مثل نذر وقضا وغیره وبمذهب
ابیحنیفه مجامعت وخوردن واشامیدن ودوا خوردن عمدا بایاد
روزه موجب کفاره است لاکن بمذهب ایشان ونیز بمذهب
مالک ویک روایت از احمد جماع بهیمه موجب کفاره نیست

ومذہب شافعی موجب است ومذہب مالک جماع عمد ونظر در لزوم کفارہ یکسان است ومذہب غیر ایشان نسیان موجب کفارہ نیست وعمد موجب است وکفارہ بر مرد وزن یکسان واجب است بمذہب ابیحنیفہ ومالک ویک روایت از احمد وشافعی را درین باب سہ قول است یکی لزوم برزن ویکی عدم لزوم برا ویکی اینکہ لازم است لاکن کفارہ زن ہم مرد اداکند واگر بعد لزوم کفارہ بیمار یا دیوانہ یا مسافر گشت یا زن حایض یا نفسا شد بمذہب ابیحنیفہ کفارہ ساقط گردد ومذہب مالک واحمد ساقط نگردد وشافعی بیک قول موافق ابیحنیفہ است در حیض ونفاس وجنون دون المرض والسفر ودر یک قول در ہمہ موافق اواست وبیک قول درہمہ مخالف او وکفارہ روزہ ازاد کردن بندہ است واگر نتواند دو ماہ پیاپی روزہ داشتن یعنی اگر یکروز ہم قطار فصل واقع شود باز از سر نو دو ماہ باید گرفت واگر این ہم نتواند شصت مسکین را طعام دادن بمذہب ابیحنیفہ وشافعی بہمین ترتیب ومذہب مالک واحمد وجوب ہریکی بخیار است یعنی ہرچہ خواہد یکی ازین سہ بجا آورد ونزد شافعی در کفار روزہ وظہار اسلام بندہ شرط نیست وسالم از عیب

اگر کافر باشد روا بود و در عجز از عتق و صیام و اطعام بقولی
از شافعی و روایتی از احمد کفاره ساقط است و نزد ابیحنیفه
ساقط نیست و اگر دو بار موجب کفاره واقع شد قبل
از ادای یکی هر دو متداخل شوند و همگی یک کفاره واجب الادا
شود بمذهب ابیحنیفه و قولی از احمد بخلاف مذهب شافعی
و مالک و مقدار کفاره بمذهب ابیحنیفه اطعام نیم صاع از
گندم است یا صاعی از جو و خرما همچو صدقهٔ فطر و بمذهب شافعی
مدی که ربع صاع باشد از هر یکی برابر و بمذهب احمد مدی از
گندم و نیم صاع از جو و خرما و سیر خورانیدن هر مسکین صبح
و شام دو وقت از نان گندم تنها و نان جوین با نان خورش
بمذهب غیر احمد کافی باشد و بیک روایت از احمد اگر طعام
هر مسکین جدا جدا کند و تملیک وی نمارد جایز باشد والا فلا
و بمذهب ابیحنفه و مالک و احمد بر هر که کفاره واجب است
قضا نیز واجب است الا بیک قول از شافعی که قضا با کفاره
جمع نمیشود و لازم دوم روزه را قضای آن روزه است
و آن بمذهب شافعی و احمد مخصوص بروزهای واجب است
و بمذهب مالک و ابیحنیفه مخصوص نیست چه اگر کسی در
روزه یا نماز نفل شروع کند اتمام او بر او واجب گردد و اگر

شکند قضا لازم آید و نزد شافعی و احمد شروع موجب اتمام نیست در جمله عبادات و بشکستن آن قضا لازم نیاید و عمد یا و دوره شرط بطلان روزه و وجوب قضا است تا اگر کسی سهو روزه بشکند روزه باطل نشود الا بمذهب مالک و افطار بی عذر در وجوب قضا یکسان است تا بر مسافر و حایض و نفسا و مرتد قضا با تفاق واجب است و بر کافر و دیوانه و کودک نابالغ واجب نیست از جهت فوت شدن شرط وجوب مگر بمذهب مالک که بر کافر اصلی قضای روزی که در وی مسلمان شده لازم است و قضای رمضان پیاپی و متفرق هر دو باتفاق درست است واما موجب ولازم سیوم افساد روزه امساک بقیه روز است که دران روز روزه باطل شد مگر نزد شافعی و مالک اگر بعصیان یا تغیر صایم باطل شد و نزد ابی حنیفه و یک روایت از احمد بزوال عذری که موجب فساد روزه بود هم امساک لازم است مثلا در بعضی از روز رمضان حایض یا نفسا پاک شود یا سفر مسافر ختم شود یا کودک باحتلام بالغ گردد یا کافر مسلمان گردد و نزد ابی حنیفه و یک روایت از احمد امساک بقیه یوم در هر صورت لازم است و بمذهب

شافعي و مالک لازم نیست واما موجب چهارم افطار روزه را فدیه است وآن بمذهب ابی حنیفه به پیری که قدرت بر صوم نداره مخصوص است چه او را روا است که افطار کند و عوض هر روزه مسکینی را بقدر کفارهٔ صوم اطعام کند و شافعی و احمد هم درین صورت با او موافق اند و نزد مالک برا وچیزی واجب نیست و نیز بمذهب شافعی و احمد اگر زن حامله یا مرضعه را بصوم خوف تلف جنین یا رضیع باشد افطار روا است وقضا و فدیه بقدر کفارهٔ یمین بر آن ها واجب است و نزد ابی حنیفه فقط قضا واجب است نه فدیه و مالک بروایتی با ابی حنیفه موافق است و بروایتی فقط در مرضعه با شافعی و احمد موافق است نه در حامله واما اشیائیکه مبیح افطار اند یکی سفر را از است وباتفاق ایمه ثلثه هر چند افطار مسافر را مباح است گر صوم فاضلتر است وبمذهب احمد افطار فاضلتر است وبروایتی از عمر و ابی هریره رضی الله عنهما اگر مسافر روزه دارد اعادهٔ روزه بروی واجب است و مبیح دوم برای افطار بیماری است که بر روزه داشتن خوف زیادت بیماری یا دراز کشیدن آن باشد و بمذهب امامیه باکل و شرب معتاد و غیر آن و جماع مطلقا قضا و کفاره لازم شود و اگر کسی جنب شود و عمدا غسل نکند تا صبح برآید

بامداد از جنابت بی نیت غسل بخسپد تا روز نیز قضا و کفاره
بر وی واجب شود و همچنین در صورت خفتن جنب بعد از آنکه
دو بار به نیت غسل بیدار شده باشد تا صبح و برسانیدن غبار
باختیار در حلق و استمنا قضا و کفاره واجب باشد و کفاره در رمضان
مذهب ایشان همان است که مذهب اهل سنت است و بر مرد و زن
هر دو لازم است و مسافر و مریض را افطار نمودن واجب است نزد
ایشان و اگر روزه دارد درست نباشد * فصل * در
سنتهای صوم یکی از آن تعجیل افطار است بعد از تحقق
غروب آفتاب بآب یا خرما پیش از شروع در نماز مغرب
* دیگر سحور خوردن به نیت زیادتی قوت بر عبادت و ذکر
و تلاوت قرآن نه به نیت افزایش قوت بنا بر اشتغال
بفضول و مالایعنی * دیگر * تاخیر سحور بر کسی که ادراک وقت و
اعتماد باشد بر معرفت صبح و مقرر کرده اند که آن وقت جزو
اخیر از حصه ششم تمام شب است که از غروب آفتاب تا
طلوع آن معتبر است و چون انحصه همچو تمام شب باختلاف
ارض و آفاق مختلف می باشد لهذا درین مقام جدولی در صفحه
علاحده بنابر تعیین انحصه بموجب آفاق اکثر بلاد هندوستان مرقوم می شود
* دیگر کثرت تلاوت قرآن زاید از آنکه در غیر رمضان در

آن معتاد باشد * دیگر * اعتکاف خدو مادر عشره آخر بجهت طلب لیلة القدر و آن بمذهب شافعی درنگ کردن به مسجد باشد به نیت اعتکاف اگرچه یک ساعت بود با ترک جماع دران وقت بدون اشتراط صوم مگر اینکه با صوم نیت کرده باشد و احمد در یکروایت با او در عدم اشتراط صوم موافق است و امام مذهب ابی حنیفه و مالک اگر نیت اعتکاف کند صوم هم لازم باشد و اقل آن یکروز است و چون نیت اعتکاف کرد جز برای حاجت ضروری بیرون آمدن روا نباشد و چون حاجت گذارده شد بی درنگ رجوع بجای اعتکاف واجب شود و باید که معتکف در مسجد جماعت باشد و در جمعه به نماز جمعه رفتن واجب باشد و بجماع در شب یا روز اعتکاف باطل گردد و بخروج بمسجد بی عذری نیز باطل شود و عیادت مریض و حضور جنازه عذر نیست و مجامعت و دواعی آن بر معتکف حرام است و معتکف را اولیتر آنست که در مسجد جز بعبادت و تلاوت و ذکر یا سخن نیک مشغول نباشد لاکن اگر بیع و شرا کند یا سخن مالا یعنی کند یا عقد نکاح کند در مسجد اعتکاف باطل نشود * دیگر * از سنتهای صیام نگاهداشتن زبان است از فحش و مالا یعنی

صوم ما از غیبت دروزه بلعنی علما غیبت مبطل صوم است * دیگر * نگاهداشتن نفس وجمله قوا و اعضا از همه شهوتهای که عقلا یا شرعا نا مرضی است * دیگر * پیش از نماز صبح غسل جنابت کردن * دیگر * خاص مذهب شافعی ترک مسواک کردن بعد از زوال و ماثوراست که وقت افطار این دعا بخوانند

واللهم لک صمت وبک آمنت وعلیک توکلت وعلی رزقک افطرت * وهم معمول مشایخ است که نیت صوم روزه دوم هم وقت افطار کنند و بعد از دعا این قدر را اضافه سازند * لصوم غدا من رمضان نویت *

* مطلب پنجم از مقصد سیوم *

در زکوة باید دانست که شرایط وجوب زکوة بمذهب ابی حنیفه شش چیز است اول اسلام دوم حریت سیوم عقل چهارم بلوغ پنجم خالی بودن ذمه از قرض بمقدار نصاب اعم از اینکه قرض حق الله باشد مثل ادای نذر واجب و غیره یا حق عباد پس بر کافر و بنده و دیوانه و کودک نابالغ و قرضدار بمذهب او زکوة واجب نیست واشرط ششم گذشتن یک سال تمام است بر اصل نصاب لاکن نقصانی که در وسط سال واقع شود مانع وجوب زکوة نیست چون در اول و آخر نصاب کامل باشد زکوة واجب گردد و ما دا لکول

جدید شافعی و مذهب مالک بشرط عقل و بلوغ و خالی بودن ذمه از دوام معتبر نیست و بر دیوانه و نابالغ و قرضدار زکوة واجب است و قول قدیمش موافق مذهب ابی حنیفه است و احمد در اعتبار شرط خلو ذمه از قرض با ابی حنیفه و قول قدیم شافعی موافق است و در عدم اعتبار شرط بلوغ و عقل با مالک و قول جدید شافعی است و مذهب امامیه موافق با مذهب ابی حنیفه است الاحولان حول بر تمام نصاب شرط است و نقصان او بوسط حال موجب سقوط زکوة است نزد آنها و وجوب زکوة بر مال دیوانه و نابالغ بر دمحورین آن بر اولیا یا اوصیای آنها است و مال جنین که در شکم باشد در وجوب زکوة نزد شافعی متردد فیه است و اما مالک نصاب کامل نزد او سبب فرضیت زکوة است نه شرط او * و اما ارکان زکوة * یکی نیت است خواه وقت جدا کردن مال جهت زکوة یا وقت تسلیم بزکوة گیرنده یا وکیل باداء زکوة یا عامل زکوة * دوم * خاص بمذهب شافعی و مالک اداء زکوة از جنس نصاب است مگر در کم از بیست و پنج اشتر و نزد ابی حنیفه زکوة از جنس نصاب دادن فریضه نیست و احمد در غیر زر و نقره با شافعی و مالک است و در زر و نقره با ابی حنیفه که مال در زکوة زر و سیم دادن روا است

نزد او و نزد امامیه اخراج قیمت در جمله اشیا جایز است مگر دا
از عین فاضل تر است * سیوم * رسانیدن زکوة به مصرف
یا امام یا ساعی که عامل است یا رسانیدن بنفس خود یا بغیر یعنی وکیل
خود یکی ازین اصناف هشتگانه که در قرآن مذکور است بمذهب
ابی حنیفه و مالک و احمد و امامیه و بمذهب شافعی رسانیدن مجموع آن باین
اصناف هشتگانه یا بچه ازان در بلاد زکوة دهنده موجود باشند و
حق هر صنفی جدا کردن و بر سه سه کس از هر صنف قسمت
کردن لازم است اگر بنفس خود بمصرف رساند و بمذهب
امامیه رسانیدن مجموع آن بصنفی بلکه بیکی ازین صنف روا
باشد لکن سنت این است که به مجموع اصناف برساند
و اول آن اصناف فقرا اند که مالک هیچ چیز از کسوت و نفقه
سیم روزه نباشند و قدرت بر کسب ندارند دوم مساکین که
ورای اثاث بیت و ضروریات خانه مالک کم از نصاب باشند
و بر کسب قادر باشند و لکن مداخل ایشان کمتر از مخارج
باشد و نزد بعضی علما فقرا آنها اند که مالک هیچ چیز نباشند و
قوت کسب ندارند و سوال نکنند و مساکین آنها اند که در در
گردند و سوال کنند سیوم عاملان اند که از جهت امام یا سلطان
مامور باشند تا زکوة و عشر و خراجها جمع کنند چهارم مؤلفة القلوب

از برای آنکه دلهای ایشان بر اسلام و احکام آن جمع شود و نزد ابی حنیفه این صنف بعد از عهد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بکلی ساقط اند و نزد دیگران در بعضی ملا موجود اند و بمذهب امامیه سهم این صنف و سهم عامل در غیبت امام ساقط است پنجم بندگان مکاتب اند که آزادی خود از مالکان خود بمالی معین معلق کنانیده باشند که چون دران مدت آن مال ادا کنند آزاد شوند و بمذهب امامیه بندگان که در سختی باشند هم داخل این صنف اند ششم قرض داران بلغیر معصیت و کسانیکه بسبب دینی یا اتلاف مالی یا جنایتی ضمان یا غرامت بذمه ایشان عاید شده باشد* هفتم* غازیان وحاجیان و بمذهب امامیه بنای پلها و عمارتهای مسجد داخل این صنف است هشتم* غریبانی که در غربت محتاج شده باشند اگرچه بوطن خود توانگر باشند اما کسانیکه زکوة برانها روا نیست بنی هاشم اند بمذهب شافعی و مالک و یک روایت از احمد بر بنی مطلب نیز روا نیست و ابی حنیفه و احمد بیک روایت بر بنی مطلب جایز دارد و بازاد کردگان بنی هاشم و فرزندان این موالی بیک روایت از احمد نیز جایز نیست و نزد دیگران روا است و بمذهب امامیه اگر مزکی نی هاشم است یا مال خمس کفایت

برای آن کند زکوة بنی هاشم جایز است و بر پدر و جد چندانکه
اعلی باشند و بر فرزند و فرزند فرزند چندانکه زیر می آیند و بر زن خود
و بر او زکوة روا نباشد و زن اگر بشوهر درویش زکوة دهد نزد
ابی حنیفه و یک روایت از احمد روا است و بر کافر ذمی و بندگان
خود و مکاتب خود و غیر روا نباشد و نزد شافعی بر کسیکه قوت
کسب بمقدار نفقه دارد زکوة بر او روا نیست و نزد ابی حنیفه روا
است و بر توانگر هم زکوة دادن روا نیست و نزد ابی حنیفه توانگری
که موجب وجوب زکوة است یعنی ملک نصاب کامل بمال
توانگری مانع اخذ زکوة است و نزد امام ثلثه در هر دو توانگری فرق
است پس نزد شافعی و مالک کسیکه مقدار کفایت از نفقه و کسوت
غیر مال زکوتی دارد یا قوت کسب دارد که کفایت او باشد او
جهت منع اخذ زکوة توانگر است و بمذهب احمد سه
روایت است یکی موافق مذهب شافعی و مالک است اما اگر
کسی مالک نصاب زکوتی باشد و قوت کسب دارد و لیکن نفقه
او را کفایت نیست گرفتن زکوة او را روا باشد
روایت دوم آنکه ملک پنجاه درم یا قیمت آن مانع اخذ زکوة
است روایت سیوم آنکه ملک چهل درم یا قیمت آن مانع
اخذ زکوة است و اگر بعد ادای زکوة معلوم شد که زکوة گیرنده

ازان جنس است که زکوة بروزد انیست نزد ابحنیفه زکوة
اداشود و از گردنش ساقط گرد د الا اگر کافر یابند دیا مکاتب
خودش باشد زکوة ادا نشود نزد شافعی و احمد بیک قول از
هردو صرف اگر توانگر برآمد زکوة ادا شود و در دیگر اصناف که زکوة
برانها جایز نیست ادا نشود و زکوة واجب را مکروه است که از شهریکه
درانجا زکوة واجب شده است بشهر دیگر نقل نماید مگر بیک
قول از شافعی واجب است دادن بدرویشان آن شهرکه انجا
واجب شده است الا اینکه بعضی از اصناف هشتگانه بشهر
دیگر باشند پس هرجا که آن صنف موجود باشد آنجا نقل کند
* فصل* باید دانست که مالهائیکه بران زکوة واجب است چهار
قسم است زر و سیم و عروض وانعام وانچه اززمین بیرون آید
امازر وسیم اعم ازانکه مسکوک باشد یاغیر مسکوک وازغیر
مسکوک خواه حلی و ظروف عادته باشند یا پارهای آن باشد
مسبوک یاغیر مسبوک باجماع زکوة واجب است اگرچه
نصاب رسد وحولان حول بران گردد پس نصاب زر بست
دینار است که بست مثقال باشد و نصاب نقره دو صد درهم
است که برا اول نصف دینار و بردوم پنج درهم زکوة واجب
گردد که هریکی حصهٔ چهلم نصاب باشد و برزائد ازان اگرکثر

از جواهر و مانند آن و حلی زر و سیم نقره است مذهب ابی حنیفه پس زکوة
نیست در مذهب شافعی و مالک و احمد هر قدر که کم گردد از نصاب
از وزن شد حساب جمهور حد زکوة بر آن هم واجب
باشد در مذهب امام موافق مذهب ابی حنیفه است و در
حلی مردان و هم زیورات زنان مذهب ابی حنیفه و یک
روایت از احمد زکوة واجب است و مذهب شافعی
و یک در روایت دیگر از احمد آنچه از زیورات استعمال آن
مباح است بر آن زکوة واجب نیست و آنچه استعمال آن
حرام است بر آن زکوة واجب است و اگر هر یکی از زر و
نقره برابر حد نصاب نرسد و جمع نمودن نصاب
کامل شود مذهب ابی حنیفه و مالک و یک روایت از احمد
هر دو را جمع خواهند ساخت و بر نصاب کامل زکوة واجب
خواهد شد و نزد شافعی و یک روایت از احمد زکوة واجب
نخواهد بود و جمع آن نزد ابی حنیفه بقیمت خواهد شد یا باجزا مثلا
اگر صد درم و هشت دینار است قیمت و دینار سی صد درم گرفته
زکوة خواهند داد و نزد صاحبین ابی حنیفه و مالک باجزا جمع خواهند
ساخت مثلا نصف نصاب نقره است و نصف نصاب زر
پس یک نصاب کامل خواهند گرفت و مسئله از آنست که

در هر دو صورت احتیاطا آنچه زاید باشد از نصاب زر یا نقره
باید تحویل نماید مثلا به تحویل طرف نصاب زر پنج درهم زکوة
باشد و به تحویل طرف نصاب نقره چهار درهم پس پنج درهم را
اعتبار نماید و در فلوس اگر نیت تجارت باشد زکوة واجب
نیست اما قسم دوم ازانکه بران زکوة است عروض اند و
آن ما دون است ازانچه غیر اثمان است از جامها و حیوانات و
جواهر و ضیاع و عقار و سنگها و غیر آن و درین جمله آشیا اگر
نیت تجارت است دارندی مال ازان مقصود است بعد
گذشتن یکسال کامل بران به حساب چهلم حصه زکوة بر همه
آن اشیا واجب است اگر قیمتش به نصاب زر و نقره در رسد
والا واجب نیست اگرچه قیمتش بصد هزار دینار رسد یا زاید
ازان باجماع جمله مذاهب اهل سنت و جماعت و گذشتن
یکسال تمام بر اصل مال معتبر است پس اگر بر اصل مال سال
کامل گذشت و ما در سال نفع شد زکوة بر اصل و نفع هر دو
واجب گردد و همچنین اگر کسی مالک نصاب است دران سال
کامل گذشت و در وسط سال هبه یا میراث یا تملیک اصل
مال زاید شد پس نزدیک امام ابی حنیفه همه را جمع کرده از مجموع
ادای زکوة واجب باشد و زکوة بر اموال تجارت مشروط است

باجتماع دو شرط یکی ملکیت بالفعل دوم نیت تجارت در ان حال پس اگر
کسی نیت تجارت کرد در مالیکه بمیراث خواهد یافت بر ان زکوة نباشد
نزد اکثر علما و علی هذا القیاس اگر شخصی وقت مالک نصاب ماند
در اکثر حال و به آخر حال نیت تجارت کرد پس زکوة بران
هیرو واجب نباشد و نزد امامیه در اموال تجارت زکوة
واجب نیست لکن سنت است و اما قسم سیوم از
مال زکوتی انعام اند و نزد شافعی و مالک و احمد آن منحصر است
در اشتر و گاو و گوسفند بشرط اینکه سوایم باشند یعنی بچرا
گذاشته باشند که آنها بچرند در وسال می کنند و علف از خانه
نه دهند لکن نه مذهب مالک در اشتر و گاو که کار میکنند اگرچه بعلف
بند هم زکوة بران واجب باشد اما نزد ابیحنیفه چنانکه در اشتر و گاو
و گوسفند سایمه و غیر معلوفه و عوامل و نواضح از اشتر و گاو زکوة واجب
است همچنین بر اسپان خواه نر باشند یا ماده برداینی و فقط
بر ماده برداینی اگر سایمه و غیر معلوفه اند هم زکوة واجب است
لکن مزکی مخیر است در اینکه خواه یک دینار سر هر اسپ
بدهد یا قیمت کرده چهلم حصه قیمت بدهد اما زکوة گوسفند
پس در کم از چهل هیچ واجب نیست و در چهل یک
گوسفند واجب است تا صد و بیست و در یکصد و بیست

ویک دو گوسفند تا دوصد و در دوصد و یک سه گوسفند تا چهار صد بعد از این در هر صد یک گوسفند ماده یک ساله تمام واجب می شود یا از بز یک ساله و پا ی در دوم نهاده باجماع واما زکوة اشتر ماینه پس در کم از پنج چیزی واجب نیست و در پنج اشتر یک گوسفند و در ده اشتر دو گوسفند و در پانزده اشتر سه گوسفند و در بست اشتر چهار گوسفند و در بست و پنج اشتر بنت مخاض یعنی اشتر ماده یک ساله پای در دوم نهاده تا سی و پنج و در سی و شش تا چهل و پنج یک بنت لبون یعنی اشتر ماده دو ساله پای در سیوم نهاده و در چهل و شش تا شصت یک حقه یعنی اشتر ماده سه ساله پای در چهارم نهاده و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه یعنی اشتر ماده چهار ساله پای در پنجم نهاده و در هفتاد و شش تا نود دو بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بست دو حقه تا اینجا بلا خلاف مابین مجتهدین است و بعد از یکصد و بست نزد ابی حنیفه در هر پنج که از ان زیاده شود تا یکصد و چهل یک گوسفند واجب شود و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه و در یکصد و پنجاه سه حقه بعد از ان در هر پنج که از ان زاید شود یک گوسفند

واجب شود تا یکصد و هفتاد و در یکصد و هفتاد و پنج سه حقه و یک
بنت مخاض تا یکصد و هشتاد و پنج و در یکصد و هشتاد و شش سه حقه
و یک بنت لبون تا یکصد و نود و پنج و در یکصد و نود و شش
تا دوصد چهار حقه واجب شود پس در دو صد مزکی مختار است
خواه چهار حقه که سر هر پنجاه یک حقه باشد یا پنج بنت لبون
که سر هر چهل یکی از آن باشد بدهد و بعد از دو صد باز حساب
از سر گیرد یعنی در پنج یک گوسفند و در ده دو گوسفند
تا آنکه در چهارصد هشت حقه یا ده بنت لبون واجب شود و نزد
امام شافعی و مالک و احمد چون از یکصد و بیست یکی هم زاید شود
سه بنت لبون واجب شود تا یکصد و سی بعد از آن سر هر پنجاه
یک حقه و سر هر چهل یک بنت لبون واجب شود و نزد
امامیه چون از یکصد و بیست متجاوز شود سر هر پنجاه یک حقه
و سر هر چهل یک بنت لبون واجب باشد و اما زکوة گاو
پس در کمتر از سی هیچ واجب نیست و چون بسی رسد گاوی
یکساله پای در دوم نهاده نر باشد یا ماده واجب شود و چون
بچهل رسد یک گاو دو ساله پای در سیوم نهاده و چون
بشصت رسد دو گاو دو ساله پای در سیوم نهاده واجب گردد
و چون از شصت متجاوز شود واجب متغیر گردد و در هر سی

یک گاو یکساله بای ذر دوم تهاده و در هر چهل یک گاو دوساله
پای در سوم نهاده واجب شود و این همه بلا خلاف بین المجتهدین
داماد ذهم چهارم از مال زکوتی در دوع داشمارانند یعنی هرچه از
زمین بیرون آید از قابیل و کثیر ماخیار و خربزه و گزر و شلغم و انجیر
وغیره که از ان نمو زمین مقصود باشد بران نزد ابی حنیفه و احمد یک
عشر واجب است اگر آن را به باران در و دخانه و مثل آن پرورش
کنند و اگر بدولاب و غیر آن آب دهند پس نصف عشر
واجب شود بخلاف هیزم و گیاه و کاه و نی و مانند آن که بران
عشر واجب نیست چرا که زمین بسبب آن خراب و تباه می شود
و نمو نمی یابد و نیشکر در وجوب عشر داخل است بی اعتبار
نصاب یا خشک شدن یا باقی ماندن از قوت خلافا للشافعی
والمالک مگر در عسل که نزد ابی حنیفه بران عشر بی اعتبار
نصاب است و بمذهب ابی یوسف و محمد و احمد حنبل باعتبار
نصاب و نصاب عسل بمذهب صاحبین شصت صاع
است که هشت صد من شرعی باشد هر منی دو صد و شصت درم
و نصاب آن نزد احمد حنبل ده فرق است هر فرقی شانزده رطل عراقی
که هشت من شرعی باشد و بمذهب دیگران در کمتر از پنج وسق
که شصت صاع است از حبوب و غیره که قوت را شاید چون

گندم و جو و امثال ایشان و بعد خشک و پاک کردن یعنی
مانند یا میوه های که خشک کرده شود مثل خرما و مویز بران هیچ
واجب نیست و چون همین اشیاء به نصاب برسد که شصت
صاع است اگر آب از باران یا رودخانه و چشمه می خورد عشر
بران واجب است و اگر به دولاب و غیره آب می خورد
نصف عشر و این جمله حبوب چون گندم و جو و برنج و جاورس
و ارزن و باقلا و عدس و ماش و نخود و لوبیا و در وجوب عشر
داخل اند بلا خلاف و خلاف در تقدیر نصاب است چنانکه
گذشت و بیک روایت از احمد وجوب زکوة در ابازیر
چون کمون و زیره و گشنیز و بزرکتان و تخم خیارین و تخمهای تره ها
چون تخم رشاد و تخم ترب و قرطم و همه میوه های خشک کرده چون
مشمش و بادام و پسته و فندق و زیتون و زعفران محول بر
رسیدن آنها به نصاب است و بمذهب امامیه جز در گندم
و جو و خرما و مویز زکوة واجب نیست و در این اشیاء هم بشرط
رسیدن آن ها به نصاب است و نصاب نزد آنها پنج وسق
است هر وسقی شصت صاع و هر صاعی چهار مد و هر مدی
دو رطل و ربع آن بر طل عراقی که مجموع آن دو هزار و هفتصد
رطل عراقی باشد و در غیر گندم و جو و خرما و مویز از غلات وجوب

و نیز در اموال تجارت بمذهب ایشان زکوة سنت
است نه واجب * ذیل * در بیان خمس که مخصوص بمذهب
امامیه است بدانکه در هفت چیز نزد آن اخمس واجب است
یکی غنایم دار الحرب اگرچه قلیل باشند دوم معادن و
یاقوت و زبرجد و قیر و سرمه و نفت و کبریت همه در معادن
داخل اند سیوم گنج چهارم انچه از دریا بیرون آید مثل لالی
و درر پنجم ارباح تجارت و ضیاعات و زراعات ششم زمینی
که ذمی آن را از مسلمانی بخرد و هفتم مال حلال که ممترج شوذ
بحرام پس یک نیمه از خمس حق امام است و نیمه دیگر به یتامی و
مساکین و ابنای سبیل مخصوص از اولاد ابی طالب و عباس و حارث
و جهد بشرط ایمان آنها *

* مطلب ششم از مقصد سیوم *

در حج بیت الله و زیارت عتبات عالیات و در ان چهار فصل
است * فصل اول * در فرایض و ارکان حج و انواع و شرایط
آن بدانکه حج از اعاظم ارکان مسلمانی است و در عمر یکبار
فرض است و بترک آن وعید آمده که در حدیث شریف
وارد است که هر که مالک این قدر زاد و راحله باشد که او را
به بیت الله الحرام برساند و حج نگذارد پس مانعی نیست

که او یهودی یا نصرانی میرد و وقت آن در سال همگی یکبار است و اما
عمره نزد مذهب شافعی و احمد همچو حج فریضه است و وقت آن
معین نیست همیشه ادا می تواند کرد و نزد مذهب ابی حنیفه و
مالک عمره سنت مؤکده است اوست حج همگی یکی است
که خانه کعبه است و اما در اشرایط و فرایض و واجبات
و سنن و آداب و محظورات بسیار است و شرایط حج
سه گونه است یکی شرایط وجوب دوم شرایط وقوع
از فرض سیوم شرایط صحت آن و شرایط وجوب آن
پنج چیز است اول اسلام دوم حریت سیوم بلوغ چهارم عقل
پنجم استطاعت و استطاعت دو قسم است یکی استطاعت
مباشرت دوم استطاعت نیابت اما استطاعت مباشرت
سه چیز ادا قادر دار یکی نفس و آن صحت بدن است و نزد مذهب
ابی حنیفه نابینا صحیح البدن نیست که با وصف قدرت بر مال و
موجود بودن قاید انسان بسیار بر وی حج فریضه نیست بخلاف مذهب
ایمه دیگر دوم ملک و مال قادر دار و آن قدرت است بر زاد
و راحله که بر نفقه خود و نفقه کسانیکه شرعا نفقه آنها بر ذمه او واجب
است تا رفتن و باز آمدن علاوه قضای دین و مسکن و لباس و
خدمتکار و آنچه لابد او باشد و بر مالک یا کرایه راحله سرکشی

اگر بی مادہ بر اشترنشستن تواند والا قدرت بر ملک یا
کرایۂ اشتر با کجاوہ و بار و نفقه او تا ماو آنچه در سفر ضروری
او باشد قادر بود و نزد مذہب مالک قدرت بر راحله شرط
استطاعت نیست اگر طاقت پیادہ روی باشد و نزد دیگر ایمه
اگر مسافت ما بین بیت الله الحرام کمتر از مدت قصر باشد
استطاعت راحله شرط نیست والا شرط است
سیوم بعیر نفس و مال علاقہ دارد و آن امن طریق است
از تلف نفس و مال و عدم فقدان قوت یا گرانی آن و نہ بودن
دریای خطرناک پس در فرضیت حج بر اہل ہند و غیرہ بسبب
حایل بودن دریای شور اختلاف مجتہدین است مذہب صحیح
این است که اگر سلامت اکثر است فرض است و در یصورت
راہ غیر مامون نیست و نزد بعضی قاہل بودن دریای شور
بهر نهج کہ شد راہ را غیر مامون می کند اما نوع دوم از
استطاعت آن که کسی را مرضی مزمن باشد که صحت از ان
ممکن نه بود بعد یافته شدن شرایط دیگر بر وی واجب است
که دیگری را باجرت گیرد تا از طرف او حج بگذارد و این اجیر باید
که یک بار حج گذارده باشد ثانیا بیت و اجارۂ او درست
شود بمذہب شافعی و احمد خلافا للعدیر ہماو در این نیابت

نفقه و کرایه اشتر سرنشین بغیر اهل و مصارف رفتن و
باز آمدن بر منوب لازم شود لا بغیر یا آنکه بعد وجوب حج کسی حج
ناگذارده بمیرد بمذهب شافعی و احمد اگر خودش وصیت نکرده
باشد از ترکه او بگیرند و بکسی بدهند که از طرف او حج بگذارد
و بمذهب ابی حنیفه و مالک اگر وصیت نکرده است حج بر گردنش
ماند و بدون رضائی ورثه نشاید که از ترکه او چیزی برای حج
گذاردن از طرف میت بستانند * و اما قسم دوم * از شرایط
که شرایط وقوع از فریضه اند پنج شرط است اسلام و
احرام بمذهب ابی حنیفه لا بغیر در روایت و عقل و بلوغ و ادا در
وقت اما توانگری و استطاعت شرط وقوع از فریضه
نیست پس اگر بنده و دیوانه و نا بالغ حج گذارد یا از طرف او به
نیابت گذارند بعد از آزادگی بنده و بلوغ نابالغ و صحت از
دیوانگی حج فرض بر آن باقی باشد و ادای سابق مسقط آن
نبود بخلاف محتاج اگر حج گذارد و بعد استطاعت فرضیت
از و ساقط شود * و اما قسم سوم * شرایط صحت است و
آن چهار شرط است اسلام و احرام بمذهب ابی حنیفه و
ادا در وقت و تمیز پس حج غیر ممیز صحیح نیست و ابتدای وقت
حج شوال و ذی القعده است تا دهم ذی الحجه بمذهب شافعی

و احمد احرام پیش از این اشهر حج صحیح نیست خلافا لابی حنیفه که پیش ازان هم صحیح باشد ازین جهت که احرام نزد او شرط است مثل رکن چنانکه نیت در نماز است * واما فرایض و ارکان حج بمذهب ابی حنیفه همگی دو است یکی وقوف بعرفه دوم طواف زیارت و احرام چنانکه گفته شد شرطی است مانند رکن و باقی واجبات است و سنن و محظورات و مستحبات اما وقوف بعرفه وقت او از زوال روز نهم ذی الحجه است تا برآمدن صبح روز عید و رکن آن این است که در جزوی از وقت مذکور بعلم یا بی علم در خواب یا بیداری بموقف عرفه حاضر باشد و نزدیک هوشی بمذهب ابی حنیفه خلافا للشافعی و با جنابت و حیض و حدث و امثال آن هم درست است واما جزوی از شب را با جزوی از روز ضم کردن واجب است و به ترک آن قربان گوسفندی لازم می شود و بمذهب مالک ضم کردن بعضی از شب نحر با بعضی از روز عرفه فرض است و به ترک آن حج باطل شود و بقربان منجبر نشود واما طواف زیارت پس وقت آن از طلوع فجر نحر تا آخر روز دوم ایام تشریق است وجوبا * و واجبات حج شش چیز است اول جمله شرایط نماز یعنی طهارت

از حدث و خبث • ستر عورت [illegible]
تا نزد آن مذهب شافعی و مالک • دوم ترتیب چنانکه
در طواف خانه بر جانب دست چپ طائف باشد و ابتدا
طواف از حجر الاسود کند تا اگر خانه بر دست راستش باشد
باطل بود و اگر شروع از غیر حجر الاسود کند یک گردش در
حساب نباشد • سوم اینکه جمله تن از خانه بیرون باشد • چهارم
اینکه طواف اندرون مسجد الحرام باشد • پنجم اینکه هفت
طواف بکند حتی که اگر اندکی ازین ترک کند مذهب شافعی • مالک
اصلا جایز نباشد • مذهب ابی حنیفه اگر سه گردش از طواف
زیارت ترک کند جایز باشد • قربان گوسفندی واجب شود
و همچنین اگر چهار گردش یا تمام طواف بی وضو کند هم قربان
واجب شود • و اگر جنابت تمام این طواف یا بیشترش کند
قربان شتر لازم آید • مذهب صحیح مروی از ابی حنیفه هم باید که طواف
را اعاده کند در حدث استحبابا و در جنابت ایجابا و اگر در
روز نحر ایام تشریق طواف زیارت را اعاده کرد • قربان
ساقط گردد • و واجب • ششم اینکه دو رکعت بعد از طواف
زیارت گزارد • دیگر اندرون آن مقام ابراهیم سنت است
و امامان مذهب شافعی و مالک و احمد فرایض و ارکان حج چهار است

و بقولی از شافعی پنج است اول احرام دوم وقوف
بعرفات سیوم طواف زیارت چهارم سعی میان صفا و مروه
و پنجم بقولی از شافعی موی ستردن واقل آن بمذهب او سه
تا موی است و بمذهب ابی حنیفه مقدار ربع سر ستردن میباید
بقیاس مسح سر یا قصر کردن از موی سر واما وجوه ادای حج قران
حج سه نوع است یکی افراد و آنچنان است که در وقت
احرام نیت حج تنها کند و بگوید * اللهم انی ارید الحج فیسره
لی وتقبله منی * و بمذهب مالک در حج و عمره اگر تنها بر نیت
دل اقتصار کند فاضلتر است از انکه بزبان نیز گوید وانگاه تلبیه کند
و بگوید * لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لک
لا شریك لك * و اگر این قدر زیاده کند و بگوید * لبیک وسعدیک
والخیر کله بیدیک والشر منی الیک لبیک بحجة حقا تعبدا ورقا
نیکو باشد و صلوات دادن بعد ازان مستحب است انگاه
بعد از فراغ از تمام افعال حج از حرم مکه بحل بدر آید یکی از سه
جای بیرون مکه یکی جعرانه دوم تنعیم و سیوم حدیبیه و ازانجا
احرام عمره بندد و بگوید * اللهم انی ارید العمرة فیسرها لی
وتقبلها منی * و لبیک کنان سوی مکه آید و تا کعبه را نه بیند تلبیه را
قطع نکند و باید که معتمر از باب ابراهیم در مسجد حرام

در آید و طواف و سعی کند آنگاه سر بتراشد و اگر موی
ندارد استره بر سر راند و اکنون از احرام عمره بکلی بیرون
آید و عمره را چهار رکن است و یک شرط
اما ارکانش طواف است و سعی و حلق یا تقصیر و شرطش
احرام است و مذهب شافعی احرام و طواف و سعی و
واجبات ارکان عمره اند و حلق یا تقصیر و قول اند و مذهب
مالک حلق یا تقصیر از ارکان عمره نیست و اما آنچه لازم ادای
عمره است که در احرام نیت عمره و هم کند و گوید
اللهم انی اریدالعمرة فیسرها لی و تقبلها منی *
و مستحب که چون که در احرام گفته شد از تکبیر و تلبیه بیش از
وقوف [illegible] که در حرم مکه شد و چون درآید
اول طواف عمره کند و در سه گردش اول رمل کند یعنی گامها
کشاده [illegible] و در چهار گردش باقی آهسته رود
و در اول طواف اضطباع کند یعنی میانه ردای احرام را
در زیر راست دوش آورده هر دو کناره‌اش بر دوش چپ
اندازد [illegible] یک طرف را پیش و یک
طرف را پس دوش است [illegible] و از پس
پایان مقام [illegible] و سعی کند پس اگر آید [illegible] شود و بعد از آن

سعی بهمان احرام باز طواف قدوم شروع کند و سعی
دیگر بعد از آن بکند و رمل و اضطباع جز در طواف اول در هیچ
طواف نیست و بهمان احرام بافعال حج مشغول شود و پیش از
حلق گوسفندی جهت قران قربان کند بعد از جمره و عقبه و این
جمله مذهب ابی حنیفه است و اما مذهب شافعی و مالک و احمد
قارن چون یک طواف قدوم و یک سعی تمام کند پس بافعال
حج مشغول شود قارن باشد و عمره در حج مندرج گردد و اگر
احرام عمره تنها گیرد در اشهر حج و پیش از شروع در طواف
حج را داخل عمره در آرد هم قارن باشد و اما وجه سیوم از ادای حج تمتع
است که در اشهر حج از میقات حج احرام عمره گیرد و بگوید
* اللهم انی ارید العمرة فیسرها لی وتقبلها منی * و تلبیه گویان
به مکه در آمده طواف و سعی عمره تمام کند و سر حلق کند و
بالکل از همه چیز حلال شود آنگاه از حرم مکه احرام حج گیرد و بگوید
* اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی * آنگاه بعرفات
رود و بعد از وقوف بعرفات و مزدلفه در روز نحر یا بایام تشریق
گوسفندی قربان کند جهت تمتع و بمذهب شافعی پیشتر از
نحر در ایام تشریق نیز از این قربان روا باشد و اگر بر قربان
قادر نباشد سه روز در ایام حج روزه دارد و هفت روز

حج تمتع

بعد از رجوع بخانه اش بمذهب ابی حنیفه و بعد از عرفات
و پیش مذهب احمد و غیر مرد آن روز عید و در ایام تشریق روا باشد
و مذهب ابی حنیفه روا نباشد و در تمتع پنج شرط است یکی
تقدیم عمره بر حج دوم وقوع عمره در اشهر حج سیوم حج کردن
همین سال چهارم آنکه میان وطن متمتع و میان مکه مسافت قصر
نماز نباشد و این شرط چهارم بمذهب غیر ابی حنیفه شرط
وجوب هدی است نه شرط صحت تمتع و بمذهب ابی حنیفه
شرط صحت تمتع است و شرط پنجم احرام حج از مکه گرفتن
است و بمذهب شافعی بمجرد نیت احرام ثابت میشود و بمذهب
ابی حنیفه با تلبیه که محرم گردد و بمذهب ابی حنیفه قران فاضلتر است
و بمذهب شافعی و مالک افراد فاضلتر است و بمذهب احمد تمتع
فاضلتر است * و بمذهب * امامیه مر هر کس که مکه بدوازده
فرسنگ از و باشد تمتع واجب شود و افراد و قران فرض
کسانی باشد که در مکه سکونت دارند یا میان ایشان و مکه کمتر
از دوازده فرسنگ باشد و تمتع بر آنها آن است که از
میقات به نیت عمره احرام کرده طواف عمره نماید و دو رکعت نماز
بگذارد و بعد از آن سعی کند پس موی بتراشد پس از مکه
از برای حج احرام گیرد و بعرفات رود و در روز عید انجا باید

تا غروب پس بمشعر الحرام آید و تا صبح به حاضر رود و رمی جمرهٔ عقبه کند و ذبح هدی و حلق به ترتیب و بعد ازان همان روز یا روز دوم به مکه رود و طواف حج و دو رکعت طواف بگذارد و سعی کند بعد ازان طواف نساء با دو رکعت طواف بگذارد و هیچ ازانکه گفته شد بی نیت درست نباشد و میان افراد و قران درین مذهب هیچ فرق نیست الا انکه در قران هدی با خود راند و در افراد نه و صورت هر دو چنان است که احرام گیرد بحج از میقات تا ازین جا بیرون آید اگر مقام او نزدیک تر میقات باشد پس وقوف بعرفه بوجهی که گفته شد دریابد پس وقوف به مشعر الحرام دریابد پس مناسک منا در روز عید بجا آرد پس به مکه رود و طواف حج کند با دو رکعت طواف بعد ازان سعی کند پس طواف نساء با دو رکعت طواف بگذارد و بعد از احلال از ادنی حل احرام عمرهٔ مفرده بگیرد و عدول از حج تمتع بافراد درین مذهب عمداً و باختیار جایز نباشد * فصل دوم * در ذکر واجباتی که بترک آن قربانی لازم آید و ذکر محظورات یعنی جنایات حج و عمره و انچه در مقابلهٔ آن واجب شود و ذکر مواقیت باید دانست که واجباتی که ترک و نقصان آن در حج به قربانی منجبر گردد بمذهب

ابی حنیفه شش چیز است لاجرم یکی از میقات احرام گردن
و آن برای پنج سمت معین است و برای سموت باید
هر کدام ازین ها که نزدیکتر باشد اعتبار باید کرد اما میقات
اهل مدینه ذوالحلیفه است و شامیان و مصریان را جحفه و عراقیان
را ذات عرق و یمنیان را یلملم و نجدیان را قرن و کسیکه اندرون
این میقات ها سکونت دارد میقات او از خانه خودش
باشد و هر که عزم دخول مکه دارد برای حج و عمره یا برای تجارت
و غیره مذهب ابی حنیفه احرام گرفتن برو ازین میقات واجب
است و بی احرام دخول مکه ممنوع است و مذهب دیگران
این حکم مخصوص برای کسی است که نیت حج و عمره دارد و
اگر کسی ازینها علی اختلاف المذاهب بدون احرام ازین
میقات تنها بگذرد قربانی گوسفندی برو واجب شود یا اینکه پیش
از شروع در طواف به میقات باز گردد و احرام از آن جا
گرفته داخل شود پس درین صورت قربانی ازو ساقط گردد و واجب
دوم مذهب ابی حنیفه سعی است میان صفا و مروه که ترکش
بقربانی منجبر گردد اما مذهب شافعی و مالک و احمد سعی از
ارکان و فرایض است مگر در طواف قدوم که سنت
است بمذهب شافعی و مذهب مالک واجب است

مگر کسی در ایام حج سعی کند فریضه سعی گذارده شود و بعد
از طواف زیارت که فریضه است دیگربار سعی بروی لازم
نباشد و ترک سعی بقربان مجبر نگردد بمذهب ایشان
واجب سیوم وقوف بمزدلفه ست بعد ازنماز صبح روز نحر
نزدیک مشعرحرام وترک آن موجب قربان است
بمذهب ابی حنیفه و بمذهب شافعی سنت است پس ترک
آن موجب قربانی نیست اما شب عید بمزدلفه خفتن برغیر
راعیان واهل سقایة عباس وهمچنین خفتن در شبهای
اقامت در منی بقولی ازشافعی واحمد واجب است وبترکش
قربان لازم آید وبیک قول از شافعی بترک خفتن در هریکی
قربانی علیحده واجب است وبقولی در هردو یک قربانی
بسنده است و بمذهب ابی حنیفه سنت است وواجب
چهارم موی ستردن است بمذهب ابی حنیفه واقل آن
ربع سر است وبترک آن بمذهب او قربانی لازم شود
ودر تاخیر شش ازنحر وایام تشریق وتاخیر طواف زیارت
ازین روز او تقدیم حلق بررمی عقبه ونحر قارن پیش ازرمی
وحلق پیش ازذبح درین جمله بمذهب ابی حنیفه تنها قربانی واجب
می شود وبمذهب احمد وقولی از شافعی ترکش بقربان منجبر نمی گردد

و پنجم [illegible] فرض است [illegible] شب [illegible]
سنگ انداختن است در منی پنجم سنگ جمره العقبه
انداختن در ایام تشریق بهر روز بیست و یک سنگ [illegible]
[illegible] و ترک [illegible] ابی حنیفه و یک قول از شافعی
یک قربان [illegible] شد و یک قول دیگر از وی چهار [illegible]
قربان کردن واجب آید و ترک آن بشرط [illegible] آفتاب روز
سیوم از ایام تشریق محقق می گردد بعد بعضی از این
تدارک ممکن است که بترتیب قضا کند و بترک [illegible]
قربانی لازم شود بمذهب ابی حنیفه و قولی از شافعی یا بترک [illegible]
[illegible] و قولی دیگر از شافعی بترک [illegible] از جمره [illegible] لازم
[illegible] واجب ششم طواف وداع است بر غیر مکی و بترک آن
قربانی لازم شود بمذهب ابی حنیفه قولی از شافعی و اگر پیش از آنکه
مقدار مسافت قصر دور رفته باشد باز گردد و طواف کند واجب شد
و قربان ساقط گردد اما محظورات حج و عمره هفت نوع است
از دو جهت دارد یکی جهت اثم از ارتکاب منهی عنه و چنانکه
حرمت احرام تعمد [illegible] و دوم جهت لزوم کفاره که پوشیده [illegible] گناه
[illegible] است پس هیچ کس را [illegible] منهی عنه [illegible]
[illegible] اقدام کند تا [illegible] و [illegible]

برسد چه اثم ارتکاب آن بتوبه مرتفع شود نه بقربان
لاکن نقصان احرام حج و عمره البته بقربان مرتفع شود
و در سهو نقصان منجبر گردد و مباشر او را اثم نیست اما
محظورات اول پوشیدن جامهای است که بدوزند دوخته
باشند یا آنکه درویشان بدوزند می بافند تمام یا معقد مثل
قبای نمد یکپاره و هر جامه که درین معنی باشد و پوشیدن موزه
مگر اینکه از زیر کعبها آنرا بریده باشند چنانکه مسح بران روا
نباشد و همچنان روی را پوشیدن بمذهب ابی حنیفه لاغیر
و سر را پوشیدن بعمامه یا غیر آن باجماع و درن را جامه رنگین
بگل معصفر پوشیدن بمذهب ابی حنیفه و روی پوشیدن او را
غیر جامها باجماع محظور نیست لاکن پوشیدن یکی ازینها که گفته
شد روزی یا شبی تمام موجب قربان گوسفندی است
بمذهب ابی حنیفه و محمد و پوشیدن بمذهب غیر او و در سایه
محمل و خیمه سر را داشتن بمذهب ابی حنیفه و شافعی روا
است اگر سرش از جامه آزاد باشد و بمذهب مالک مکروه
است و بمذهب احمد محظور است و موجب قربانی گوسفندی
است و بمذهب ابی حنیفه آنچه از محظورات لباس بیان
کرده شد اگر در کمتر از روزی یا شبی پوشد نیم صاع گندم

صدقه دادن کافی باشد و اما محظور دوم استعمال بوی خوش است بر عضوی تمام بمذهب ابی حنیفه و هر اندک که باشد بمذهب غیر او و موجب قربان گوسفندی است و طیب مشک است و زعفران و عنبر و عود و ریاحین و گل و بنفشه و نرگس و هرچه بوی از وی مقصود باشد سوای جمله میوها و دوای تو ابل مثل قرنفل و امثال آن و اگر در مجلس بوی خوش سوزند چیزی واجب نشود و اگر خود در ازار مجمر دارد قربان لازم شود و خضاب کردن بحنا و سر را بخطمی شستن بمذهب ابی حنیفه موجب قربان شدن گوسفند و استعمال طیب بحیثیت طیب ممنوع است و بمذهب ابی حنیفه بجهت تداوی محظور نیست و محظور سیوم استعمال روغن زیت و کنجد و بنفشه و مانند و امثال آنست بهر طریق که آن را استعمال کنند قربان لازم شود و محظور چهارم موی را از خود بریدن یا کندن است هر موئیکه باشد مگر موئی که در چشم رسته باشد اما بمذهب ابی حنیفه در موی سر و ریش بکم کردن ربعی از آن و در موی دیگر اعضا همچو سینه و ساق و عانه و زیر بغل بکم کردن موی از تمام عضو قربانی لازم شود و بکمتر از آن صدقه نیم صاع طعام واجب

شود و در گرفتن موی از موضع حجامت بمذهب ابی حنیفه قربان واجب است و بمذهب ابی یوسف و محمد صدقه و در موی لب گرفتن چنانکه عادت است حکومت عدل واجب است یعنی عدل قیاس کند که موی لب اگر مقدار ربع از ریش باشد بان مقدار صدقه دادن واجب آید و امامذهب مالک تا همه سر یا همه ریش را موی کم نکند قربان واجب نباشد و در کمتر صدقه واجب باشد و در مذهب شافعی در کم کردن سه تا موی قربان لازم است و در یک موی بقولی مدی از طعام بقیمت یکدرم و بقولی ثلث قربان گوسفند و بقولی قربانی تمام لازم گردد و بمذهب احمد در چهار موی قربانی و در کمتر از آن عوض هر موی مدی از طعام واجب شود و اگر بسبب جراحت یا مرضی سر را تراشند روا باشد و فدیه اش شش مسکین را طعام دادن است یا سه روز روزه داشتن یا قربان کردن گوسفندی و در بریدن ناخن بمذهب ابی حنیفه اگر در یک مجلس همه ناخن های دست و پا ببرند قربانی یک گوسفند لازم آید و اگر در چهار مجلس ناخن های هردو دست و هردو پا ببرند قربانی چهار گوسفند واجب باشد و در کمتر از دستی یا پای زیاده از نیم صاع صدقه لازم نیست و بمذهب شافعی و

احمد همان گفته است که در موی است در محرم که موی بر
محرم را ستر، نزد ابی حنیفه قربان لازم آید چنانکه ... و اگر
در یک مجلس قسمی از جنایات مکرر کند یک آید فدیه همین یک
بسنده باشد و مکرر نشود، و اگر در یک مجلس چند جنس جنایت
بجای آرد یا در مجالس مختلفه اجناس مختلفه یا یک جنس جنایات
بجای آرد وجوب فدیه متعدد شود مذهب شافعی و احمد نسیان
در پوشیدن و استعمال بوی خوش و قلم و استمتاع در
غیر فرج عذر است و در دیگر انواع جنایات عذر نیست و فدیه
بر ناسی در همه واجب است و وجوب فدیه در لبس و طیب
و حلق یا موی تراشیدن مخیر است میان قربان گوسفندی
و میان طعام شش مسکین هر یکی را نیم صاع گندم و میان
سه روز روزه داشتن و باجماع این صوم را مکان و زمان معین
مخصوص نیست و قربان باهل حرم دادن مخصوص است و
اما اطعام مذهب ابی حنیفه بحرم و اهل آن مخصوص نیست و
مذهب دیگران مخصوص است و اما محظور پنجم مجامعت
است محرم را و آن دو نوع است یکی در فرج و دوم در غیر
فرج اما اول اگر جماع پیش وقوف از عرفات باشد باجماع حج را
باطل کند و کفارت واجب آید و حج فاسد شد، لذا تمام کند و قضا

در سال آینده واجب باشد و کفارهٔ آن بمذهب ابی حنیفه قربانی گوسفندی است و بقولی از شافعی برزن این کفاره واجب نباشد و بقولی مرد تحمل آن کند چنانکه در کفارهٔ صوم گفته شد و اما اگر جماع بعد از وقوف بعرفه واقع شود پیش از حلق بمذهب ابی حنیفه حج فاسد نشود ولاکن بدنه واجب شود و اگر بعد از رمی و حلق باشد پیش از طواف زیارت قربان گوسفندی واجب آید و حج صحیح بود با جماع لاکن بمذهب شافعی و احمد حنبل پیش از وقوف و بعد از وقوف پیش از حلق بالتفصیر در حکم برابر است و سه چیز انجا لازم آید یکی فساد حج و دوم وجوب قضا و سیوم وجوب کفاره و آن بدنه است اول اشتر پنج ساله اگر نیابد گاو دو ساله اگر نیابد گوسفند یا بز و اگر نیابد به قیمت اشتر طعام را بدرویشان حرم دادن هر یکی را مدی و اگر قدرت ندارد بهر مدی طعام یک روز روزه داشتن اما اگر بعد از حلق پیش از طواف زیارت جماع واقع شد یک گوسفند قربان کردن بسنده است و حج درست است موافق قول صحیح از و عمد و نسیان درین باب یکسان است بمذهب ابی حنیفه و مالک و یک قول از شافعی و اما محظور ششم مقدمات جماع است چون

قبله و ملامسة وجماع فیما دون الفرج سوای انزال بنظر و نگرد
واجب ودران قربان گوسفندیست بمذهب مالک وبروایتی از احمد
جماع فیما دون الفرج مع الانزال مفسد حج است با وجوب بدنه وبروایتی
ی وجوب بدنه و در انزال به نظر کردن یکبار قربان گوسفندی
واجب است و در انزال تکرار نظر بدنه لازم باشد بمذهب
ادخال فالغیر ؛ ومذهب ابی حنیفه خود عقد نکاح کردن و بکسی دیگر اذن دادن
مرمحرم را روا است و نکاح منعقد است و هیچ چیز واجب نیست
واما بمذهب شافعی و مالک و احمد حنبل هر دو روا نیست و نکاح هم
منعقد نشود و هیچ چیزی دیگر واجب نگردد واما در عمره اگر مجامعت
پیش از سعی واقع شود عمره فاسد گردد و بمذهب
شافعی و احمد حنبل بدنه چنانکه در حج است واجب آید و بمذهب
ابی حنیفه سوای فساد گوسفندی واجب شود و اگر بعد از سعی
مجامعت واقع شود پس بران قول شافعی که حلق رکن عمره نیست
عمره فاسد نشود و بران قول که رکن است فاسد شود و کفاره
بدنه لازم گردد و اما محظور هفتم کشتن صید بری است نه بحری
در احرام و در حرم و آن هر حیوانی باشد بمذهب ابی حنیفه
که در اصل خلقت ممتنع و متوحش باشد ماکول یا غیر ماکول
اللحم سوای آنکه در حدیث مستثنی است و آن پنج چیز است

اول سگ گزنده دوم گرگ سیوم غلواج چهارم کلاغ پنجم مار و کژدم کرکشتن اینهاروا است و در مقابله قتل آن هیچ جزا واجب نیست واما مذهب شافعی و مالک و احمد هر صید حیوانی بری متوحش ماکول اللحم جزا واجب شود و قتل سباع و هر حیوان بری غیر ماکول اللحم جایز است و موجب جزا نیست و همچنانکه مباشرت قتل موجب جزا است اشارت و دلالت نیز محظور و موجب جزا است بمذهب ابی حنیفه و بنزدیک غیر ایشان اشارت و دلالت مکروه است ولاکن موجب جزا نیست واما جزای صید بمذهب ابی حنیفه انست که آن صید را دو عدل کرقیمت آن دانند باعتبار آنمکان یا جائی که نزدیکتر باشد قیمت کنند وبعد ازان اگرخواهد بان قیمت حیوانی خرید کند در حرم قربان کند واگرخواهد بان قیمت طعام خرید کرده بمساکین هرجاکه خواهد صدقه دهد هر مسکینی را نیم صاع گندم یا صاعی از خرما یاجو واگرخواهد عوض هر نیم صاعی گندم یک روز روزه دارد واما بمذهب شافعی و مالک و احمد بنگرند که آن صید از حیوانات اهلی همچو اشتر وگاو وگوسفند و بزغاله ومانند آن بچه مانند تر است آن مثل را قیمت کنند پس مخیر است خواه آن مثل را خرید وقربان کند د مساکین حرم صدقه کند واگر

مح

خواهد قیمت آن مثل طعامی خرد و بهر مسکینی را از مساکین
حرم مدی از آن طعام صدقه دهد و بمذهب مالک به مساکین
آنجا که جزا بر وی آنجا واجب شده است صدقه کند و اگر خواهد
بدل هر مدی یک روز روزه دارد و آن صید بمذهب ابی حنیفه
و مالک و یک قول از شافعی مردار باشد هیچ کس را خوردن
آن روا نیست و بقولی دیگر از وی بر آن کشنده حرام باشد و بر
غیر او حلال و اگر صیدی را مجروح کند از جراحت بر قدر آنکه
نقصان در قیمت آن صید شده است آن مقدار صدقه دهد و عوض
نقصان در صید برابر است و بهر صورت جزا لازم آید و در
کشتن کبوتر دم • از مذهب شافعی و بعضی از اصحاب ابی حنیفه
قربان گوسفندی واجب است • قمری و فاخته و مرغک بعضی
حکم آن است و در حیوانات خورد • همچو کنجشک و غیره اعتبار
قیمت است قیمت آن صدقه دهد و همچنانکه صید و قتل حیوانات
وحشی حرام است تعرض بیضه و بچه ایشان نیز حرام است
و قیمت آن صدقه دادن واجب است اگر آن بیضه شکسته
شود یا بچه هلاک کرده در این همه حالات اینچه بر مفرد یک
جزا واجب شد در قارن دو جزا واجب آید و اگر چند کس
محرم در قتل یک صید شریک باشند بر هر یکی جزای کامل

لازم شود نزد ابی حنیفه و بمذهب دیگران برهمه یک جزا لازم آید و همچنین بر قارن نیز همگی یک جزا واجب باشد و گوشت صیدی که حلال گشته باشد اگر باذن و امر و اشارت و دلالت او نباشد بر محرم حلال باشد و هر حکمی از غرامت که بر محرم باحرام در غیر حرم ثابت است بر محرم و غیر محرم در حرم ثابت است بزیادتی عدم جواز تعرض بدرختان و گیاهها و خارهای حرم پس هرکه صیدی را از حرم بترساند یا باو تعرضی رساند عاصی بود و قیمت آن بروی لازم باشد که بفقرا حرم صدقه کند مگر قسمی از گیاه مکه است که از جهت سقفهای خانها حاجت است که بقطع آن غرامت نیست و این حکم در درختی و گیاهی است که خود رسته باشد و چیزیکه آن را کشته باشند قطع آن روا باشد اگرچه حیث و زرع آن عادت رفته باشد اما چیزیکه کشتن آن عادت نیست اگرچه عمل کسی را در آن مداخلت باشد داخل حرمت است و اگر در ملک کسی هم درختی یا گیاهی از خود رسته باشد به جهت حرمت حرم بقطع آن ضمان واجب آید و بمذهب شافعی در بریدن درختان بزرگ گوسفندی لازم باشد و در باقی قیمت و بمذهب ابی حنیفه در همه بقیمت آن صدقه دادن لازم باشد و از درخت خشک بریدن ضمان نباشد و بمذهب شافعی حرم مدینه همچو حرم مکه است درین احکام

و بمذهب ابی حنیفه در حرم مدینه این احکام جاری نیست
* فصل سیوم * در کیفیت حج گذاردن با ارکان و سنن و
آداب و بعضی از ادعیه آن طالب صادق را باید که چون عزم
موثق ادای حج کند اول هر مظلمه که بر گردن او باشد ادا کند و
نفقه و مهر زن بتمام برساند و مال حلال برای نفقه بر گزیند و جامه
احرام از بهترین وجهی مهیا کند که دو چادر سفید باشد و رفیقی
نیکوکار و دیندار طلب کند و جمله دوستان را وداع کند و از
هر یکی طلب دعا و همت کند و به نهجیکه در احادیث ماثور است
وقت سفر از اعمال و ادعیه تا رسیدن به منزل مقصود
بعمل آرد تا آنگاه که بمیقات احرام رسد اول غسل بکند که
سنت است و حایض و نفسا را نیز این غسل مسنون
است و بعد از پاک کردن خود بکلی از مویهای لب و بغل
و عانه و ناخن چیدن و استعمال بویهای خوش و بیرون کردن
جمله جامهای دوخته دو چادر سفید که مهیا کرده است یکی بر میان
بندد و دوم را بر دوش اندازد و چون سوار شود و مرکوب در
روش آید از سر حضور و خضوع و شکستگی و بیچارگی حالت
بپیچیدنش را بکفن و اعراض از همه جا و تنها و مجرد شدن از
جمله احباب بعد مرگ یاد آورد و نیت احرام کند بحج تنها یا

حج وعمره یا بعمره تنها و در وقت نیت احرام بخاطر آرد که از جمله
ملتی او دعا و تنهای بد که میان من و حق و خلق بود از همه بدر آمدم
و همه را بر خود حرام کردم و از سر پاکی متوجه حضرت الوهیت
شدم و در آن حالت بزبان بگوید * اللهم انی اریدُ الحج فیسره لی
وتقبله منی * اگر حج تنها گذارد پس مقارن آن آواز بلند به تلبیه
بردارد چنانکه پیشتر مذکور شد و چون بحرم مکه رسد پیش
از در آمدن به مکه غسل کند و این غسل بمذهب شافعی
مسنون است و نزد دیگران مستحب و چون مدرک شود
که بحرم داخل شد این دعا بگوید * اللهم هذا حرمک وامنک
فحرم لحمي ودمي وبشري على النار وامني من عذابك يوم
تبعث عبادك واجعلني من اوليائك واهل طاعتك * وسنت
است که وقت در آمدن از راه ابطح که راه بالای مکه است
در آید از جائی که آنرا کدی خوانند بفتح کاف والف مقصوره و
وقت بیرون آمدن از جانب زیر از موضعی که آنرا کدا خوانند
بضم کاف والف ممدوده پس چون در مسجد الحرام در آید
باید که از باب بنی شیبه داخل شود و چون نظرش بر دیوار
کعبه افتد بگوید * اللهم انت السلام ومنک السلام ودارک
دار السلام تبارکت ذا الجلال والاکرام اللهم هذا بیتک عظمته

وكرمته وشرفته اللهم زده تعظيما وتكريما وتشريفا وزده مهابة
وزده من حجة برا وكرامة اللهم افتح لي ابواب رحمتك وادخلني
جنتك واعذني من الشيطان الرجيم * وچون برديك كعبه معظمه
رسد بگويد * الحمد لله وسلام علي عباده الذين اصطفي
اللهم صل علي محمد عبدك ورسولك وعلي ابراهيم خليلك وعلي
جميع انبيائك ورسلك * پس دو دستها را برداردو بگويد *
اللهم اني اسئلك في مقامي هذا اول مناسكي ان تقبل توبتي
وتجاوز عن خطيئتي وتضع عني وزري الحمد لله الذي بلغني
بيته الحرام الذي جعله مثابة للناس وامنا وجعله مباركا وهدى
للعالمين اللهم اني عبدك والبلد بلدك والحرم حرمك والبيت
بيتك جئت اطلب رحمتك وموصاتك * پس انگاه قصد حجر الاسود
كند دو دستها مقابل دوشها برداشته تكبير كند چنانكه براي نماز
ميكند و بوسه دهد بايد بهيچ كه هردو كف دست بران بچسبد يا فقط بدست
راست بسايد و بوسه دهد اگر بدون ايذاي مردم ممكن باشد
و وقت بوسه دادن بگويد * بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اغفر لي
ذنوبي وطهر لي قلبي واشرح لي صدري ويسر لي امري وعافني
فيمن عافيت * واگر هردو كف نهادن يا دست سودن بران ممكن
نباشد چيزي راكه بدست او باشد آن را در حجر لمس كرده

۱

برسد و اگر این هم نتواند مقابل بایستد پس بهر دو دستها باطن کفها جانب حجر کرده برو ازو یا فقط اشاره به مسحه دست راست کرده تکبیر و تهلیل کند و حمد گوید و بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود فرستد و حاجت در سانر ادعیه میکند باطن کفها سوی آسمان کند مادامکه مقابل حجر اسود دارد و گوید *

اللهم اکبر الله اکبر اللهم اعطنی ایمانا و تصدیقا بکتابک ووفاء بعهدک واتباعا لسنتک وسنة نبیک اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله آمنت بالله وکفرت بالجبت والطاغوت

پس نیت طواف قدوم کند و شروع طواف اضطباع کند و صورت اضطباع این است که یک کناره چادر را زیر شانه دست چپ انداخته و از زیر بغل راست آورده کناره دیگرش بر شانه چپ اندازد پس شانه راست برهنه ماند و شانه چپ بهر دو کناره چادر پوشیده باشد پس از حجر الاسود شروع طواف کند و در حالیکه بر دست چپ و مقام ابراهیم را بر دست راست داشته روان شود و چون بدر کعبه معظمه رسد گوید * اللهم هذا البیت بیتک وهذا الحرم حرمک وهذا الامن امنک وهذا مقام العائذ بک من النار *

و اشارت به مقام ابراهیم کند و گوید * بیمک عظیم

وجهک کریم وانت ارحم الراحمین اعذنی من النار ومن الشیطان الرجیم وحرم لحمی ودمی علی النار واعذنی من اهوال یوم القیامة واکفنی اهوال الدنیا والآخرة * پس تحمید و تسبیح گویان چون برکن عراقی رسد پیش از گذشتن از حطیم گوید * اللهم انی اعوذ بک من الشرک والنفاق والشقاق وسوء الاخلاق وسوء المنظر فی الاهل والمال والولد * وچون بمیان حطیم رسد از بیرون دیوار حطیم در مقابله ناودان کعبه گوید * اللهم اظلنا تحت ظل عرشک یوم لا ظل الا ظل عرشک اللهم اسقنی بکاس محمد صلی الله علیه وسلم شربة لا اظماء بعدها ابدا * و هرگاه در طواف بحجر اسود رسد اگر بدون ایذای مردم ممکن باشد آنرا بوسه دهد والا استقبال حجر کرده تکبیر و تهلیل گوید و ختم طواف هم باستلام حجر اسود کند یعنی آن را بوسه دهد بعد از آنکه هر هفت طواف را ختم نماید و رکن یمانی را بوسه دادن مستحب است واگر ترک کند ضرری ندارد و رکن شامی و رکن عراقی را بوسه ندهد و منجمله هفت طواف در سه طواف اول رمل کند یعنی هر دو شانها را انچنان بجنباند دراز دو چنانکه مبارز یعنی وقت جنگ ... بتختر قطع راه می کند و چهار طواف باقی به نهایت آهستگی و هیبت و

وقدوم کنند و این طواف را طواف قدوم و تحیة ولقا گویند و این
طواف بر اهل مکه نیست پس هرگاه از طواف فارغ شود
بمقام ابراهیم آید و دو رکعت طواف بگذارد در اول قل یا ایها
الکافرون و در دوم قل هو الله احد بخواند و این هر دو رکعت نزد
ابی حنیفه واجب است و بعد از ان هرچه خواهد از امور دنیا و
آخرت دعا کند و مستحب است که بعد هر دو رکعت طواف
قبل خروج بطرف صفا نزد چاه زمزم آید و آب آن نوشد شکم
سیر و باقی آب را بچاه اندازد و بگوید * اللهم انی اسئلک رزقا
واسعا و علما نافعا و شفاء من کل داء * بعد از ان قبل خروج
طرف صفا بملتزم آید بعد از ان اگر اراده سعی بین الصفا و
المروه باشد باز بطرف حجر اسود آید و بشرط امکان بوسه
دهد و نیز اگر ممکن باشد روی خود بران مالد و الا استقبال آن
شده تکبیر و تهلیل گوید و اگر اراده سعی نباشد باز آمدن نزدیک
حجر اسود ضرور نیست پس بطرف صفا خارج شود پس بر صفا
آن قدر که خانه کعبه بنظر آید صعود کند و صعود بر صفا و مروه سنت است
و ترک آن مکروه است و مستقبل خانه کعبه گردیده دو رفع یدین
نموده سه بار تکبیر گوید و حمد و تهلیل و ثنا کند و بر رسول الله صلی
الله علیه و سلم درود فرستد و حاجت خود خواهد و وقت دعا

و ببینند سوی آسمان بر آن بعد از آن از صفا بهتر و بسوی مروه روند و با آهستگی دو بار قطع طریق کنند تا اینکه به بطن وادی رسند پس هرگاه به میل اخضر رسند در بطن وادی سعی کنند آن قدر که از میل اخضر در گذرند پس هرگاه از آن خارج شود آهسته روند تا اینکه بمروه آیند بر آن صعود کنند و مستقبل قبله بایستند پس حمد خدا کنند و تکبیر و تهلیل گویند و ثنا کنند و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستند و آنچه بر صفا کرده بود این کنند و هر دور طواف کنند هفت طواف از صفا شروع کنند و بر مروه ختم کنند و در هر گردش در بطن وادی سعی کنند و شرط سعی این است که بعد از طواف باشد و لهذا اگر قبل کند سعی اعاده باید کرد و حیض و جنابت مانع صحت سعی نیست لکن با جماع طهارت در آن مستحب است و بعد فراغت از سعی داخل مکه شود و در مکه ساکن شود و در آن احرام والیت به همه طواف ۰ بار مشغول باید و هر گاه طواف کند هفت طواف کند و بعد از آن دو رکعت نماز در اوقات غیر مکروهه گذارد و چون روز قبل از یوم ترویه یعنی هشتم ذی حجه امام بعد نماز ظهر یک خطبه بگوید ۰ در آن مردم را خروج بسوی منا و در عرفات وقوف در آن ۰ ادای نماز در آن و لازم آن تعلیم کند و در

روزه یعنی هشتم ذی حجه امام بعد مردم تلبیه گویان بعد نماز فجر
و طلوع شمس طرف منی خارج شود و قبل طلوع شمس هم درست
است لیکن اولی اولی است و اگر پیاده در قرب تواند حاضر
باشد و چون بمنی رسد بگوید ٭ اللهم هذا منی فامنن علی بما مننت
به علی اولیاءک واهل طاعتک ٭ پس آن شب در منی باشد
و انجا نماز صبح روز عرفه وقت غلس خواند بعد از ان متوجه بعرفات
شود و اگر ظهر یوم ترویه بمکه خواند بعد از ان از انجا خارج شود
و منی خسپد مضایقه نباشد و هرگاه بعرفات رسد هر جا که خواهد فرود
شود مگر قرب جبل افضل است و وقت زوال اگر خواهد غسل
کند و امام بر منبر رود و انوقت موذن اذان گوید بعد از ان امام
دو خطبه خواند مثل جمعه و دران وقوف بعرفه و مزدلفه و افاضه
و رمی جمره عقبه روز نحر و نحر و حلق و طواف زیارت و جمیع مناسک
که تا روز دوم از ایام نحر است تعلیم کند بعد از ان از منبر فرود
آید و ظهر و هم عصر در وقت ظهر بجمع بخواند بیک اذان و دو اقامت
و در هر دو جهر نکند اما این جمع ظهر و عصر نزد ابی حنیفه تنها گذارنده را
جایز نیست و بجماعت با امام روا است خلافا لغیره و در میان هر دو
هیچیک از نفل نگذارد سوای سنت ظهر پس اگر نفل
گذارد مکروه باشد و درین صورت اذان عصر اعاده کند و همچنین

اگر پاس برود و نماز ظهری از اکل و شرب و غیره مشغول
نشود پس زود بموقف رود و خود را از وقوف
در بطن عرنه نگاه دارد و جهد کند تا نزدیک امام روی بقبله بایستد
و امام را باید که در وقوف پیروی رسول الله صلی الله علیه
وسلم کند و اشتر سواره وقوف آرد و ادعیه ماثوره را از پیشتر
بخواند تا طریق متابعت او کند و ادعیه برود دست برآورده
همچو خواند که کسی از سر اضطرار و شکستگی نان می خواهد
و اگر پیاده وقوف کند جایز باشد و هرچند که ممکن باشد در
خواندن ادعیه ماثوره و تکبیر و استغفار و تهلیل اهمال و تهاون
روا ندارد و در میان دعا تلبیه و صلوات بر رسول الله صلی الله
علیه وسلم میگفته باشد و روز عرفه باید که متطهر باشد و متوجه و قلب
را حاضر دارد که تا امری شاغل از دعا یافته نشود و در نزدیک
سنگهای سیاه که موقف رسول الله صلی الله علیه وسلم است و در
صورت تعذر بقدر امکان قریب آن بایستد و تا غروب شمس
در تلبیه و تهلیل و تسبیح و ثنای خدای تعالی بخشوع و تذلل و
و اخلاص و درود بر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و دعای
خود مشغول باشد و ادعیه ماثوره از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم و مروی از صحابه و سلف صالح خوانده باشد و از اصحاب

ابی حنیفه در ان دعای موقت نیست که هر انسان هرچه خواهد
دعا کند که عامه ادعیه در عرفات این است * لا اله الا الله وحده
لا شریك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت ابدا
بيده الخير وهو على كل شيء قدير لا نعبد الا اياه ولا نعرف ربا سواه
اللهم اجعل في قلبي نورا وفي سمعي نورا وفي بصري
نورا اللهم اشرح لي صدري ويسر لي امري اللهم هذا مقام
المستجير العائذ من النار اجرني من النار بعفوك وادخلني
الجنة برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم اذ هديتني للاسلام
فلا تنزعه عني ولا تنزعني عنه حتى تقبضني وانا عليه * و بعد از
غروب آفتاب امام و جمله خلایق روان شوند و تلبیه گویان
با واز بلند بسوی مزدلفه روند بکمال آهستگی و سکون و مذهب
مالک تلبیه را چون بعرفات رسد قطع کند بعد از ان تکبیر گوید
و نزد غیر او تلبیه با جمره اول قطع کند و نماز شام نگذارد تا اینکه
بمزدلفه رسد و انجا نماز شام با نماز خفتن جمع کند و مذهب ابی حنیفه جمع
مابین ظهر و عصر و مغرب و عشا سوای این دو جایز نیست پس
بمزدلفه رسیده غسل را تازه کند نزد غیر ابی حنیفه که مزدلفه
از حرم است و نزد غیر او برای دخول حرم غسل مسنون
است پس بنماز مشغول شود و میان مغرب و عشا جمع کند

خواه بجماعت یا تنها و جماعت فاضلتر باشد بیک اذان
و دو اقامت و در میان هر دو فرض بجز اقامت فصل نکند و بعد
از فراغ از هر دو فرض نوافل هر دو نماز را معه و تربترتیب ادا
کند و آنشب بمزدلفه باشد و در نیمه اول این شب بمزدلفه
بودن سنتی است که بترک آن دم واجب شود نزد غیر
ابی حنیفه اما نزد او بترک این شب باشی چیزی واجب
نیست مگر در ترک وقوف بمزدلفه بعد از نماز صبح قربان واجب
است بمذهب ابی حنیفه قال الغیر و مستحب است که دران
شب هفتاد سنگ هر سنگی باندازه باقلا جهت رمی جمار جمع
کند و احیای ان شب هم مستحب است پس نماز صبح باتفاق
در اول وقت غلس بتاریکی گذارد و بعد از ان امام وقت اسفرار
وقوف کند و جمله خلایق با او باشند و مردم در پشت امام
وقوف کنند بر کوهی که آنرا قزح گویند و ثنا گوید و تکبیر و تهلیل
کند و تلبیه گوید و درود فرستد و دستها بسوی آسمان
بر داشته حاجت خود خواهد و تمام مزدلفه موقف است مگر بطن محسر
و هرگاه در بطن محسر رسد سرعت کند اگر پیاده است و اگر سوار
است دابه را حرکت دهد بمقدار تیر انداز اری و این وقوف نزد
ابی حنیفه واجب است و نزد غیر او سنت است که بترکش

چیزی واجب نیست پس هرگاه روز روشن شود پیش از طلوع آفتاب بسمت منی روان شود و چون بوادی محسر رسد سوار و پیاده بقدر پرتاب تیر تیز تر رود تا از وادی در گذرد و تلبیه را با تکبیر آمیخته گوید و چون صبح روز نحر شود گاهی تکبیر گوید و گاهی تلبیه تا منی رسد آنگاه از دو جمره در گذرد و هیچ توقف نکند و سنگ انداختن نیز تا جمره سیوم رسد که او را جمرة العقبه گویند پس بعد از طلوع آفتاب مقدار یک نیزه هفت سنگ اندازد و باول سنگ تلبیه را قطع کند و بهر سنگ که اندازد تکبیر گوید و اگر عوض آن تسبیح یا تهلیل گوید هم روا باشد و طریق سنگ انداختن این است که روی بقبله کند و اگر روی بجمره کند هم روا باشد و سنگ را اگر خواهد بر پشت ابهام دست راست نهد و بسر انگشت سبابه راندن و اگر چنانکه مقدار پنج گز از اندازه دور تر افتد لیکن باید که در موضع جمرات افتد نه دور تر و اگر خواهد بسر انگشت سبابه و ابهام گیرد چنانکه در عقد انامل عقد سی می گیرند و باید که چون هر هفت سنگ انداخته شد هیچ چیز از دعا و غیره مشغول نشود و آنجا توقف نکند و بعد هفت غیر از این حیثیت رمی جمرات روا نیست و بعد از آن

تکل سخت و آنچه از حشرهٔ زمین است نیز روا است
پس از آنجا باز گردیده رود بقربانی مشغول شود
و قربانی اشتر فاضلتر است بعد از آن گاو بعد از آن
گوسفند و گوسفند فاضلتر است از مشارکت در
اشتر و گاو که اشتر و گاو از هفت کس جایز است و گوسفند جایز نیست
الا از یک کس و بهترین آن سفید است اگاه غبرا اگاه
سیاه و شرایط قربانی در اضحیه گفته شد پس بحلق
یا قصر مشغول شود و در مقدار سه موی مرد و اگر بر سر مرد
موی نباشد استره بر سر براند و چون بعد از رمی جمرة العقبه
حلق یا قصر کرد پس سوای جماع و صید همه چیز بر وی حلال می شود
و بمذهب مالک و احمد طیب نیز همچو جماع پس از طواف
زیارت حلال است و بمذهب شافعی درین روز نحر امام بعد از
ظهر یک خطبه خواند و مردم را طواف زیارت و رمی جمار تعلیم
کند و بمذهب ابی حنیفه در روز نحر خطبه مسنون و مشروع
نیست بلکه نزد وی در حج مسنون سه خطبه است یوم سابع
و یوم عرفه و اول ایام تشریق و بمذهب شافعی چهار است سابع
و عرفه و نحر و دوم ایام تشریق مگر اینکه روز عرفه با جماع دو خطبه است
مثل جمعه با جلسهٔ میانی و دیگر خطبه ها همگی یکی است پس قصد

مکہ کند جہت طواف زیارت کہ فرض است ہمان صورت ووضع وادعیہ کہ در طواف قدوم گفتہ شد الا اگر بعد طواف قدوم سعی مابین صفا و مروہ کردہ است رمل وسعی درین طواف ترک کند والا درین طواف ہم رمل وسعی نماید و بعد ازین طواف بکلی حلال شود و اگر این طواف ترک کند ہمیشہ محرم بماند و اول وقت طواف زیارت بمذہب شافعی بعد از نصف شب یوم النحر است و بمذہب غیر او از طلوع فجر یوم النحر و آخر وقتش بطریق جواز ہر وقت کہ خواہد و بطریق وجوب آخر ایام تشریق کہ اگر ازین تاخیر کند قربانی لازم آید بمذہب ابی حنیفہ پس بمنی رجوع نماید و شب درانجا مقیم باشد و احیای این شبہا در مسجد خیف و مراعات نماز جماعت را دران فضیلت بسیار است و روز دیگر کہ اول ایام تشریق است وقت زوال جہت رمی جمار غسل کند کہ نزد شافعی و مالک و احمد این غسل مسنون است پس ہرگاہ روز ثانی یوم نحر وقت زوال رسد نماز ظہر در مسجد خیف با امام جماعت گذاردہ و در جمرات ثلثہ رمی کند پس شروع کند از انکہ متصل مسجد خیف است و انجا تکبیر گویان ہفت سنگریزہ اندازد و بعد ازان در جمرہ وسطی کہ متصل آن است

همچنین هفت سنگریزه انجا هم بندازد و با هر سنگریزه تکبیر
گوید بعد ازان در جمرة العقبه آید و آنجا هم هفت سنگریزه از
بطن وادی تکبیرگویان بیندازد و انجا بعد رمی توقف نکند و در
جمرهٔ اولی و وسطی بعد رمی آن قدر توقف کند که کسی سورهٔ
بقره بخواند و توقف بموقف مردم باشد که اعلی وادی است
پس درین توقف از سر تضرع و زاری حمد خدا گوید و ثنا
کند و تهلیل و تکبیر گوید و بر رسول صلی الله علیه و سلم درود
فرستد و برای حاجت خود دعا کند پس دستها را تا منکبین
دراز کند و باطن کف بسوی آسمان کند چنانکه در ادعیه
مسنون است و حاج را می باید که درین مواقف در دعای
خود برای مومنین استغفار کند پس روز دوم آن که
سیوم یوم نحر است همچنین بعد از زوال در جمرات ثلثه
رمی کند بعد ازین اگر خواهد آنشب بمکه در آید و اختیار دارد
که در منی مقام کند لیکن اگر در منی مقیم شود در روز دوم آن که
چهارم از یوم نحر است هم بعد زوال در جمرات ثلثه بهمان وضع
سابق رمی نماید و اگر آن شب بمکه رود رمی روز چهارم ازوی
ساقط می گردد و چون بمکه در آید درین روز سنت آن است
که چون بمحصب رسد که آن را بطحاء نیز گویند آنجا مقیم شود و نماز

عصر و مغرب و عشا در انجا گذارد و انجا قلیلی بخواب رود و انگاه به مکه درآید و بعمره مشغول شود که مذهب ابی حنیفه سنت است و مذهب غیر او فرض است و کیفیت ان در وقت تمتع بیان کرده شد و هرچه در احرام حج سنت و مستحب است از غسل و بوی خوش و تنظیف پیش از احرام و از محظورات و آداب و غیرها در احرام عمره همان است الا انکه چون بمیقات احرام رود در مسجد عایشه دو رکعت نماز گذارد و باید که هم مشاهد را زیارت کند و مجاوران بیت الله را به نفس و مال هرچه تواند خدمت کند و حسب طاقت از صدقه بر اهل حرم تقصیر و تهاون روا ندارد که چنانکه یک رکعت نماز در حرم بجای صد هزار رکعت بجای دیگر بروایت عبدالله بن عباس رضی الله عنه است همچنین حال صدقه در انجا ست و تا تواند هر روز از چاه زمزم آب بدست خود کشد و بسیار بخورد و بهر حاجتی که خواهد آب زمزم بخورد که در حدیث صحیح وارد است که آب زمزم بهر نیت که خورده شود خواه به نیت شفا از امراض ظاهر یا امراض باطن یا هر مقصدی دینی یا دنیاوی که باشد مستجاب گردد و باید که وقت خوردن این دعا بخواند *

اللهم اجعله شفاء من كل داء وسقم وارزقني الاخلاص واليقين

والمعاداة فی الله یا ولاد حرة * واگر خواهد که بکعبه معظمه درآید
بخشوع وخضوع وهیبت تمام وشرمساری درآید وچون
درآید نیت کند که بعد از این این پایها را که بلمس این ارض
شریف مشرف شده اند سعی در باطل و تردد و مرور
طاغیان آلوده نسازد و پا برهنه درآید و بنماز میان دو اسطوان
کعبه مشغول شود و متضرع و ابتهال وگریه وزاری خود را
ووالدین خود را آمرزش خواهد و باید که در مدت اقامت بیت الله
تمام شبها را زنده دارد بطواف یا نماز یا نظر در بیت الله
که هر یکی را از این اعمال در اینجا فضیلت بسیار است وچون
عزم خروج کند طواف وداع نماید که او را طواف صدر گویند واین
بمذهب غیر مالک واجب است و ترکش موجب قربان است
مگر از مسافتی کمتر از حد قصر رجوع کند آنگاه قربان از وی
ساقط گردد والا گوسفندی بحرم فرستد تا قربانی کند ومذهب
ابی حنیفه اگر از حد میقات تجاوز نکرده است رجوع نماید و
طواف صدر ادا کند واگر تجاوز کرده رجوع نکند واگر بعد از تجاوز
رجوع کند اولا باید که عمره نماید و طواف عمره کند بعد از آن طواف
صدر نماید پس بعد فراغت از طواف صدر در آنجا دو رکعت
نماز گذارد پس بزمزم آید و آب آن بخورد و کیفیت آن

این است که آب از بست خود کشید از روی دیوار بپسند
و شکم سیر نخورد و چه مرتبه ماهی خوردن دم نگیرد و هر مرتبه
چشمها بر داشته طرف بیت نظر کند و از آب آن سر و رو
و جسد خود مسح کند یک اگر آسان باشد بر جسد بریزد و
سنت این است که اول بخانه کعبه درآید و آستانه را
بوسه دهد و برهنه پا درآید بعد ازان بملتزم آید که میان دروازه
و حجر اسود است دامنها گیرد و سینه را بران نهاد و با گریه
و زاری تمام گوید * السائل ببابك یسألك من فضلك و معروفك
و یرجو رحمتك * و ساعتی همین نهج ماند و بنهایت گریه کند و اگر
ممکن باشد دست باستار کعبه زند و الا دستها از بالای
سر بر دیوار کعبه بدارد و رخسارهای خود بر دیوار مالد
اگر ممکن باشد و تکبیر و تهلیل و حمد و ثنا گوید و بر رسول صلی الله
علیه و سلم درود فرستد و برای حاجت خود دعا کند بعد ازان
حجر اسود را بوسه دهد و تکبیر گوید و اگر ممکن باشد داخل
بیت شود که بهتر است و الا کفایت می کند بعد ازان گریان
و نالان بفراق بیت الله از انجا رخصت شود و بر پشت روان
شود و رو بسوی کعبه دارد تا تواند نظر بر خانه کعبه دارد و از
ثنیه سفلی که اسفل مکه است خارج شود و زن در ادای

جمله مناسک مثل مرد است مگر اینکه سر کشاده ندارد
و رو بگشاید و اگر سدل ثوب نموده از آن روی تو ده پوشد جایز
باشد و تلبیه با آواز بلند نکند بلکه آن قدر که او از خود بشنود دیگری
نشنود و پارچهای دوخته از درع و قمیص و خمار و خف و قبا در بر
پوشد و از مل و سعی بین المیلین نکند و حلق نکند مگر قصر کند چنانکه
گفته شد و پارچهای مصبوغ بورس و معصفر و زعفران پوشد
مگر غسل داده باشد و در محرم را پوشیدن پارچهای
دوخته از حریر و زیور مضایقه ندارد و اگر مجمع کثیر باشد بر
حجر اسود بوسه ندهد مگر اینکه جای خالی یابد و همچنین بر صعود بر
صفا و مروه لازم نیست مگر اینکه تنهای یابد و خنثی مشکل در جمیع
مسایل احتیاطا مثل زن است

* فصل چهارم *

در زیارت روضه منوره رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آن از
افضل مندوبات است و بعضی گویند که برای کسی که طاقت
دارد قریب بوجوب است و در حدیث وارد شده است

* من وجد سعة ولم یفد الی فقد جفانی ومن جاءنی زائرا
ولا یهمه الا زیارتی کان حقا علی ان اکون له شفیعا ه

پس چون بعد از فراغ جمیع ارکان حج و مناسک بسوی مدینه
روان شود در راه درود کثیر بر روح پرفتوح رسول مقبول

فرستد بلکه جل عبادات خود در ین زمانه بعد ادای فرایض و واجبات مقتصر بر درود دارد و اوقات فرصت را از ین نعمت عظمی قاصر نگرداند و چون بمدینه رسد و نظرش بر دیوار و درختان مدینه افتد بگوید * اللهم هذا حرم رسولك واجعله لي وقاية من النار وامانا من العذاب وسوء الحساب * پس بجهت درآمدن در مدینه غسل کند و طیب و بوی خوش باستعمال آورد و جامهٔ پاکیزه تری که دارد بپوشد و متواضع و مسکین و محتاج وار از سر هیبت و تعظیم حضور در روضه مطهر رسول صلی الله علیه وسلم داخل حرم محترم شود که فرموده است * من زارني بعد وفاتي فكانما زارني في حياتي * پس ان حضرت صلی الله علیه وسلم را زنده پندارد و حاضر شمارد و وقت در آمدن در شهر بگوید بسم الله على ملة رسول الله صلى الله عليه وسلم رب ادخلني مدخل صدق واخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا . پس قصد مسجد شریف نبوی کند و در پهلوی منبر شریف دو رکعت نماز گذارد و باین وضع که عمود منبر در مقابله دوش راستش باشد و استوانی که در پهلوی ان صندوق است که علامت جایگاه سر مبارک است در پیش او باشد و دایره که در قبلهٔ مسجد است میان دو چشمش باشد که این

موضع او صلی الله علیه وسلم بوده است قبل از آنکه مسجد
را تعمیر کردند پس رو بسوی در معطر روضه مطهر کند و در
روضه در مقابله روی مبارکش بایستد و سطر بر پشت دیوار
روضه زاید است سه بار آنگاه گوید * السلام علیك یا نبی الله
ورحمة الله وبرکاته اشهد انك رسول الله قد بلغت الرسالة
وادیت الامانة ونصحت الامة وجاهدت فی امر الله حتی
قبض روحك حمیدا محمودا فجزاك الله عن صغیرنا وکبیرنا
خیر الجزاء وصلی علیك افضل الصلوة وازکاها واتم التحیة
وانماها اللهم اجعل نبینا یوم القیمة اقرب النبیین واسقنا من
کاسه وارزقنا من شفاعته واجعلنا من رفقائه یوم القیمة
اللهم لا تجعل هذا آخر العهد بقبر نبینا علیه السلام وارزقنا
العود الیه یا ذا الجلال والاکرام * واگر کسی سلام برد صلی الله
علیه وسلم وصیت کرده باشد گوید * السلام علیك من فلان
پس مقدار یک گز باز پس رود و بر امیر المؤمنین ابو بکر
صدیق رضی الله عنه سلام کند پس مقدار دو ذراع از آنجا پس
رود و بر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سلام کند پس گوید *
السلام علیکما یا صاحبی رسول الله ووزیریه ومعاونیه علی
القیام بالدین مادام حیا والقائمین فی امته بعده [illegible] فی

ذلك آثاره وعاملين بسنته فجزاك الله تعالى خير ما جزى
وراعين على دينه * پس باز گردد وبرابر سر مبارک
مستقبل قبله بایستد وتحمید وتمجید حق تعالی گوید و درود بسیار
بر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم دهد وگوید * اللهم انك قلت
وقولك الحق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك واستغفروا الله
واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما اللهم انا قد
سمعنا قولك واطعنا امرك وقصدنا نبيك متشفعين به اليك في
ذنوبنا وما اثقل ظهورنا من اوزارنا تائبين من زللنا معترفين
بخطايانا وتقصيرنا فاجعلنا اللهم فيهم وشفع نبيك فينا وارفعنا
بمنزلته عندك وحقه عليك اللهم اغفر للمهاجرين والانصار و
اغفر لاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل اللهم هذا آخر
عهدنا من زيارة نبيك ومن حرمك وحرمه يا ارحم الراحمين ٥
وآنچه خواهد ازین دعا کم وزیاده کند وهر دعای که حاضر بود
وخواهش بود وتوفیق دهد بکند بعد از آن نزدیک اسطوانه که ابی
لبابه خود را در آن بسته بود تا اینکه توبه او مقبول شد آید وآن
مابین قبر ومنبر است واینجا دو رکعت نماز گزارد و توبه کند وهر دعای
که خواهد طلب کند بعد از آن بروضه که مثل حوض مربع است
آمده نماز خواند وآنچه تواند از دعا وثنا وتکبیر وتسبیح واستغفار گوید
با

پس نزدیک منبر آید و دست خود بر رمانهٔ که رسول خدا صلی الله علیه و سلم وقت خطبه گفتن بر ان دست خود می نهاد بنهد و بر وی صلی الله علیه و سلم درود فرستد و انچه خواهد دعا کند و برحمت او از سخط و غضب او تعوذ کند بعد ازان با سطوانهٔ حنانه که انجا بقیه جذعی که وقت ترک رسول الله صلی الله علیه و سلم او را وخطبه گفتن بر منبر جزع نموده بوده بعد از انکه رسول الله صلی الله علیه و سلم او را دربر گرفت ساکن شد آید و دعا کند انچه خواهد وکوشش کند که تا مدت قیام در مدینه شبی را نزد منبر وقبر و در میان آنها بکثرت ذکر وصلوة ونماز و تلاوت قرآن وادعیه ماثوره سحر او جهرا زنده دارد واگر خدا توفیق دهد جمله لیالی اقامت این بلده متبرکه را احیا کند وازکثرت درود بر رسول مختار صلی الله علیه وسلم قاصر نباشد بعد ازان قصد زیارت دیگر مشاهد و مزارات که دران بلده اند بکند و در جنة البقیع آید پس سید الشهدا حمزه رضی الله تعالی عنه را زیارت کند و در قبهٔ عباس رود وانجا امیرالمومنین حسن ابن علی و زین العابدین و محمد باقر وجعفر صادق را سلام الله علیهم زیارت کند و قبه امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه و قبه ابراهیم ابن النبی صلی الله علیه وسلم

وجماعتی از ازواج نبی وعمر او دفینه وجماعتی از صحابه وتابعین
رضی الله عنهم که در اینجا هستند هر را زیارت کند وبرهمه علیحده
علیحده بنام بنام سلام فرستد ودر مسجد فاطمه سلام الله
علیها که در بقیع است نماز کند ورود هر پنجشنبه بزیارت
شهداء احد رود وبگوید * سلام علیکم بما صبرتم فنعم
عقبی الدار سلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا انشاء الله بکم
لاحقون* وآیة الکرسی وسوره اخلاص بخواند وهر روز شنبه
بمسجد قبا آید واین دعا کند* یا صریخ المستصرخین ویا غیاث المستغیثین
ویا مفرج کرب المکروبین ویا مجیب دعوة المضطرین صل علی
محمد واله واکشف کربی وحزنی کما کشفت عن رسولك کربه
وحزنه فی هذا المقام یا حنان یا منان یا کثیر المعروف
ویا دایم الاحسان یا ارحم الراحمین* گفته اند که درین
مواقف دعای موقت نیست پس هر دعا را وهرچه
ماثوره وغیره که دعا کند جایز است وتا مدت قیام در مدینه
مطهره همه نماز را در مسجد نبوی گذارد وهرگاه اراده
مراجعت از آن بلده متبرکه نماید اولا مسجد شریف را
بدو رکعت نماز وداع کند وهر دعای که خواهد بکند بعد از آن
مندمل قبر شریف آید وچنانکه پیشتر گفته شد اعاده سلام نماید

دگرمان و مالان از دوران آثار متبرکه رخصت شود و نام —
دام تعظیم و احترام مجاوران روضه متبرکه کوشند و نگهداری
اهالی ازلیس و اموال در ربع مد ار دو برند و کمیته ریاست
از صدقات نذر و مراد و محتاجین آن بلده مصرف و استفاده حاصل سازد

* مقصد چهارم در متفرقات *

بر کمتر مامان دقایق امور پوشیده نیست که هرگاه بخواهش تعالی
و قدرت حضرت ابو البشر از ملکوت سموات بعالم ارض جلوه گر
شد و اولاد و امجادش بر روی زمین منتشر گردیدند و هنگامه
و تجسس امور تمدن افتادند به تجربه و الهام و بهم هدایت وحی
سماوی حسب ضرورتها که پیش پا افتاد در ضبط و ربط قواعد
و کلیات کوشیدند تا مراعات و حفظ آن موجب تبصرت
آیندگان گردد و آن قواعد بتدریج مبسوط و شایع گردید و مسمی
بعلوم شد پس آنچه از آن متعلق بمعاد بود بعلوم دینیه شهرت
یافت و آنچه بامور معاش و تمدن داشت بمعاملات اشتهار
گرفت پس معلوم شد که از امور محتاج الیه بادیه هیچ یکی
بی ضبط و ربط قواعد معلوم نبوده است که در بعضی از آن ابتدا
از کمال شیوع آن حاجت بضبط و تدوین در کتب و دفاتر
نماند و بمرور دهور این معنی موجب جهالت از آن قواعد گردید

متعلقات اینگونه امور اعمال بی علم مانند نظر بران نیت مقصدی
این اوراق آن است که بعضی از امور محتاج الیه را که بصورت
کدائی در کتب متداوله بهم نرسد به تفصیل غیر مخل و ایجاز غیر
مخل بحیطهٔ ضبط در آرد باید دانست که اکثری از علوم
محتاج الیه در امور دنیا متعلق بعلم طبیعی و علم ریاضی است و آنچه
ازین هردو علم مسایل آن عام فهم نیست و نفع معتدبه عوام
متعلق از ان نبوده است به ذکر آن مبادرت نرفته فقط بعضی
از ان هرچه نهایت کارآمد و سهل الفهم است بر سبیل
اختصار مذکور می شود چنانچه در دو مقصد اول و دوم بعضی از
متعلقات ریاضی مذکور شد پس مطالب مذکوره این مقصد
در ضمن چهار فصول یاد کرده آمد * فصل اول * در بیان حالات
زراعت و آن علم نبات است که از فروع علم طبیعی است
بدانکه مبدء تکون نبات جسمی کثیف لزج است به نسبت
منی حیوان که در جمیع اجزای نبات یافته می شود و از ان حفظ نوع آن
است و آن گاهی در تخم و گاهی در اصول و گاهی در عروق و گاهی
در مجموع آن می باشد و برای این ماده وقتی معین است که در ان
ظهور می یابد و بحرکات افلاک و طلوع و غروب کواکب و قرب
و بعد شمس بحد کمال می رسد و هیچیکی از نباتات خالی از ان

نیست که مثل حیوانات ذکر و انثی ند ارد و بعضی از اجزای ذکر باعانت هوا در بعضی از اجزای انثی در وقتی معین سرایت می کند و موجب برومندی اشجار می گردد ولاکن تمیز و شناخت آن دشوار است ولظهر ان تصرف انسان را در ان مداخلت نیست الا در نخل که به نسبت دیگر اشجار قریب ترجیوانیت بلکه انسانیت است و ذکر و انثی آن می شناسند و قبیل برومندی آن حالا قد ارر سن بشاخی از ذکر و شاخی از انثی می بندند وآنرا التقاح گویند چنانکه نکاح درانسان است و اگر این فعل نکنند نخل بار ورنگردد یا کمتر بار ورشود چنانچه در اخبار آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم چندی ازین فعل منع فرمود وگفت که از طرق جاهلیت است از قدرت ایزد تعالی شانه دران سال نخلها بار ور نشدند مردم شکایت آن بر دبر دی آنحضرت بردند ارشاد فرمود شما در امور دنیا دانا ترایدبدستور ان فعل بکنید از انزمان بارلقاح رواج یافت وهنوز این عادت جاری است و مدد تکون نبات در زمین اجزای زمین است که زمین از ان ترکیب یافته است و ان چند چیز است از انهاک ونمک وشوره و زیبق وغیرذلک پس هرزمینی که اجزای مذکوره دران بقدر اندازه خود است نشو ونمای ان بحیثیت طبیعی خود

بهتر و خوشتر است و قلت و کثرت یکی از آن اجزا موجب
قلت ملکه فقدان نبات می گردد و چون در بعضی از اراضی
بعضی از نباتات بکثرت نشو و نما می یابد و در همان اراضی
بعضی از آن بالکل نشو و نما نمی یابد یا کمتر می روید منشاء آن
اینست که بعضی از اجزای موجوده زمین بعض مفقود و آن را
تدارک می شود و در بعضی آن تدارک بوقوع نمیرسد و تخم
نباتات را هم دخل کلی در نشو و نما است نه اینکه فقط زمین لایق رویندگی
هر نبات است اری اگر تصرف خارجی اشیای مفقوده زمین را
به نسبت حاجت آن جهت نباتی خاص تدارک نماید این امر امکان
دارد و از اینجا معلوم شد که آنچه متعارف و مشهور است
که در بعضی از اراضی بالکل رویندگی نیست و بعضی از نباتات
مخصوص به اراضی خاص است این معنی اصلی ندارد یعنی از
تصرف کامل هر زمین استعداد نشو و نمای هر نبات دارد
لاکن این قدر امکان دارد که معالجه بعضی از اقسام اراضی بنا بر
بعضی از نباتات از قدر استطاع زاید باشد و همچنین بالعکس
و تحقیق و تدقیق این مسایل و حصول استعداد این تصرفات
موقوف بر دریافت و استحضار قواعد علم کیمیا است با غربا
است که براکاس آن را شایع نمودند و آن صناعتی است که

ازان کیفیت تحاصل ترکیب اشیا توانند کرد واصلاح و
وظیرا شاد گردش ارواح وازان هرچیز متعلق از است
و بالفعل درتمام ترکستان و بدولت انگریزان در هندوستان
و ر و واسا ری همین صناعت جاری است بالجمله یا مقصود
بالذات از زراعت برگ ان باشد یا گل آن یا بار آن یا
اصل آن یا پوست آن یا شجر آن پس آن را حیثیت مقصود
متعلق به شش قسم می توانیم کرد وگاهی یکی از ین اقسام دو
قصد یار ابد از ان متعلق می شود پس حسابا است که آن را
دسمی آخر قرار دهد یا زیرا مان اقسام دارد و هریکی ازین اقسام
از دو حال خالی نیست یا برای هر قسم متعلق به حسب حاجت
یا حسب ذات زراعت واحد ناقصای شجران کفایت
می کند یا هرسال بر ما لی دفصلی معین حاجت بزرع جدید می شود
اول را با طلاق عام استحکار گویند و ثانی را از زراعت هردو
ازحس اطلاق عام برناص وا ینجا تقسیمی دیگرا ست که نشو نمای نبات
یا انقسام برساق است یا باسباط بر زمین وغیره اول را استحکار
گویند و ثانی را سبز و تره و تقسیمی دیگر حیثیت زرع هم بوده
است یعنی در زرع یا تخم بکار برند یا شاخ اول را تخمی گویند و ثانی
را قلمی و درین هر دو صورت مقصود متعلق به یا از هردو مرادی

زاری صورت وجود گیرد یا مخصوص بیکی است یا معا هر دو
محتاج الیه است پس باین حیثیت هم پنج قسم بشمار می آید
و اگر اقسام خمسه این حیثیت را با اقسام حیثیات بالا جمع کنیم
احتمالات عقلی بکثرت می انجامد که هریکی ازان به تصرفات
معمولهٔ اهل این صناعت بر صورد و منافع مختلفه بقدرت کامله
ایزدی لباس وجود در روزمی تواند پوشید وهمین است
غرض از تصرفات انسانی در زمینه صحاری و براری اقسام
کثیر برگ و بارکه ازان جمله حیوانات منتفع می شوند بی دخل
تصرف انسانی بوجود می آیند پس انقدر کوشش که محض
باعث وجود اشیای منتفع بها بدون لحاظ این حیثیات باشد
کوشش حیوانی است نه انسانی اکنون بعضی از تصرفات
بطرز تمثیل و اجمال مذکور می شود باید دانست که اهل
فرنگ مزارعین قطعه ایشیه را که مخصوص ازان ساکنهٔ
هندوستان اند در عمل زراعت بالکل ناواقف میدانند و می گویند
که انها طرق تصرفات زمین بطریکه باید نمی کنند و هم آلات زرع
انها کاسد و ناکاره بحت است ولهذا زراعت انها بالیده و لطیف
و کثیر نمی شود چه ازاهم ضروریات است که قبل از زراعت
زمین را عمیق بکاوند و بعد ازان کلوخها را خوب بشکنند و یکسار

زمب

ساز ندواین امراز بانه وغیره مروجه هندوستان چنانکه باید حاصل
می‌شود واهل صناعت ایمملکت همگی یک قاعده با تمادی قلیل از
جهت هرقسم زراعت مرعی دارند بخلاف اهل فرنگ که برای
هر زراعت طرق جداگانه تیاری زمین مقرر ومعمول دارند و
نامیجنس طرق انداختن اساز که بهندی زبان آن را اپاس گویند
انچه در میان مروج است آن را می پسندند به پاس درهندوستان
مخصوص بحرکس حیوانات با اشیای متعدد است و هم تعین
آن برای زراعتی بمقداری معین نیست باید او بتخمین کیف
ما تفق تقدریست می اندازند واهل فرنگ آن را محض بحرکس
ندانند و برای هر یکی از زراعت و اشجار مقدار وچیزهای
معین تصور می‌کنند که بعضی از آن در ذکر این باقیل بیان می‌شود
* قاعده * در طریقه زراعت انگور و اصح باد که زراعت انگور
دراهل فرنگ بطرق مختلفه است انفع از آن این است که
خندقی پنج گز در طول و یک گز در عمق کنادند و سرحی خشتهای
مکانات کهنه که با آهک آمیخته باشد و سنگ ریزه یعنی کنکر
و تراشه های ظروف گلی و صدف و کهونگی و استخوان باره
جانوران و شاخهای آنها باموزون گرفته و کوبیده در آن خندق
باید انداز و از گل که با ریگ آمیخته باشد آن را پرکنند و در

شروع برشکال یعنی در ماه اساره یا ساون قلم انگور یعنی
آن شاخها که بسال گذشته روئیده باشد آن را با پنج شش
بوارض یعنی منبت شاخها که بهندی آنرا انکهوه گویند تراشیده
با دو انکهوه دران حفر غرس کنند هرگاه آن هر دو از زیر
زمین بروید بوارض باقیه سابقه را با یکی ازین که تازه روئیده
است از قریب زمین بتراشند و همگی یک شاخ تازه باقی دارند
و هرگاه ازین شاخ شاخهای دیگر روید در آخر سال دوم یعنی
بماه پهاگن دو شاخ باقی داشته ماندنی را بتراشند بعد از آن
در ماه اساره سال سیوم هرگاه ازین هر دو شاخ دو دو شاخ
بروید یک باقی داشته یک یک بتراشند و در ماه اگهن
همان سال از شاخهای تازه دو شاخ داشته باقی بتراشند
و همچنین در ماه اساره سال چهارم ازین دو شاخها یکی را
بتراشند و یکی را باقی دارند و در اگهن همان سال ازین شاخ
سه شاخ داشته باقی را بتراشند و در ماه اساره سال پنجم
هرگاه این هر سه شاخ بروید دو از آن یکی جانب چپ و یکی
جانب راست باقی داشته یک شاخ بتراشند و در ماه
بهادون یا کوار اندک سر این شاخها بتراشند هرگاه
درخت انگور چهار ساله شد و عرض درخت یک نیم گز

گردند بارهای ان نگیرند مقدار که زیاده از دو نیم انار باشد
چه مقدار است که از درختیکه عرض آن یک گرده است زیاد
ازین مقدار بار نگیرند و کل و بارهای خورد که ازین مقدار
زاید باشد ببرا شند و الا قوت درخت کم می گردد پس
هرگاه که او ان بارگرفتن رسد در ماه کوار سال پنجم که ماه تو مبر
باشد ازین هردو شاخ که چپ و راست تنه درخت
داشته اند هفت هفت شاخ که داشته باقی ببرا شند
بعد از ان در ماه ماگهه یعنی فبروایری سال ششم هرگاه ازین
هر هفت شاخها از دو شاخهای مذکوره نامی شوند شاخ سیوم
و پنجم از هر هفت داشته باقی را ببرا شند پس همگی چهار
شاخ باقی ماند آنگاه ازین هر چهار شاخها را خم و پیچ داده
بصورت مار پیچ بر داشته قایم کنند و برسند که بر سقفی که
بالای ستونها داشته اند نامی شود و ازین هر چهار شاخ که
در هفته اول ماه ستمبر یعنی بهادون اند کک برهای
آن برا شند و باشد خوشه های انگور خواهند برآمد
و چون هر خوشه بمقدار یک پاو کمیس می شده باشد
حساب کل و بار و اشته باقی ببرا شند و هرگاه خوشه ها
گیرند از باقی شاخهای مار پیچ که از دو شاخ عریض برآمده است

یک شاخ هفتم آن وازشاخ دیگر شاخ سیوم آن گذاشته باقی را بتراشند
واز دو شاخ بار پیچ بقیه همگی یک بار ش گذاشته مجموع را
بتراشند که بجای آن دو شاخ جدید بر آید بهمین نهج هر سال
بعد گرفتن خوشه اعمال نموده باشند و باید دانست که هر سال
بمقدار ماوگرهته درخت افزایش خواهد یافت نظر بران
بمقدار دو نیم اثار خوشه زیاده کرده باشند تا انکه از یک
درخت بمقدار سی اثار خوشه بحساب مذکوره بالا
بر آید کر زیادتی ثمر موقوف بر گندگی تنه درخت
است نه بر بلندی آن و زیادتی شاخهای آن وطریقه دادن
انبار یعنی پانس در درخت انگور این ست که هرگاه خزان
شود بمقدار نیم گز یا قدری زاید اصل درخت بکاوند ده
دوازده روز آنرا کشاده بگذارند و اصول خورد سالهای گذشته
معه برگهای آن که از خزان باقی مانده باشد بتراشند و یک نیم اثار یا
دو اثار خون بز میش در اصل درخت بدهند بعد ازان دو حصه
گل و یک حصه پشک بز میش یا گوسفند که از سه ماه
قبل ازان متعفن کرده باشند باهم امیخته بالای آن بدهند یا دو
حصه ماهی نهایت متعفن و یک حصه ریگ و یکحصه گل در خون
بز میش تر کرده بدهند بعد دادن پانس سه چار روز

متواترات مد پسند و بعد از ان همیشه بعد و سه روز آب داده باشند* داعی * در بیان حالات درخت انبه باید دانست که اقسام این درخت از کیفیت و کمیت بار آن و بلحاظ ذایقه و صورت و عظم و صغر آن بغیر متناهی است و هر دو صورت یعنی یعنی بزرع تخم و به نشانیدن قلم بوجود می آید و اهل حاجت در ترکیب نشانیدن ان صنایع عجیبه بکار برند و می گویند که اختیار است هر ذایقه که خواهند بار بهان ذایقه بوجود آید مثلا اگر خواهند خوشبوی گلاب یا کیوره یا دیگر عطریات در ثمر ان پیدا شود میتوانند و همچنین کیفیت شراب که مسکر است و از ان پیدا میتوانند شد و در ابتدای انشو و نما از برگ آن صورت و ذایقه ثمر می توانند شناخت چنانچه اگر خواهند اشجار انبه یکیک صورت را امثال زر دیا سرخ یا مدور یا دراز و دیک یک قطار نشاند می توانند و همچنین در ثمر هر درختی که بشناخت برگ آن در اول نشو و نما گمان تدرگی و ترشی غالب می باشد آن درخت را دور می کنند و انبه درخت قلمی زود بار می دهد و اکثر مالیده و لطیف و کلان می باشد و این درخت را باید که در فاصله کم از بست و پنج پاسی دست نشانند و تا وقتیکه درخت کلان نشود در زمین قریب اصل آن را از کاه و درختهای صحرائی پاک

دارند و هرگاه بسال اول شکوفه بر آید باگل آن را قطع
کنند و باز و سه سال بعد از هیچ بعضی از شکوفه ها دارند و بعضی
قطع کنند و بعد سه چار سال از ابتدای شکوفه بر آوردن تمامی
شکوفه ها بگذارند که باردار شود و درین صورت انبه بکثرت و
بالیده و خوش ذایقه بوجود خواهد آمد و همیشه باید که یک ماه قبل
از شکوفه بر آوردن اصول درختان بکاوند و گل آنرا بر آورده و
از انبار یعنی پانس پر کنند و بار از گل بند سازند و تا پخته شدن اثمار
هر روز آب داده باشند و همچنین در دیگر درختان همین ترکیب
بکار برده باشند * قاعده * در بیان نشاندن قلم درخت — قلم نشاندن
باید دانست که از زرع تخم وجود ثمر بعینه مثل اصل آن ممکن
نیست ولهذا اگر خواهند ثمری بعینه بهمان کیفیت و کمیت
اصل بوجود آید بردن نشاندن قلم ضرور است و هم
از نشاندن قلم وجود ثمر به نسبت زرع تخم بسرعت میشود
و آن چند نوع است یکی از ان این است که شاخ درختی را
تراشیده در زمین غرس کنند که آن شاخ نشو و نما یابد و
درخت شود و این نوع قلم نشاندن از احسن انواع است
و در ان اکثر احتمال عدم نشو و نما است * و نوع دیگر *
این است که بدست شاخی خورد باین نوع از کارد دو نیم کنند

که صدمهٔ بر چوب بر سد و مقامی را که از انجا پوست تراشیده اند بر مین عرس کنند و همیشه آب داده باشند تا از انجا شوو نما پیدا شود بعد از ان علاقه آن شاخ از درخت جدا کنند و غرض از تراشیدن پوست این است که چوب اندرونی غذای که از اصل واصل از زمین می کشد همان غذا هرگاه بر پوست می رسد پوست از ان موافق غذای خود گرفته از ما بقی اصول خود پیدا می کند پس بسبب قطع سلسله زیرین آن نشو اصول موقوف مانده عیوض آن بالا ش و نما شود * طریقه دیگر* این است که شاخی را گرفته دو طرف آن از کار دانه کی اندک تراشند و بر چهار طرف گرد آن مقام گل لیسید و از پارچه بسته بالای آن از رسن و غیره محکم بندند و بالای آن اوندگلی که زیر آن سوراخی باریک بوده باشد پر از آب نموده بیاویزند که یک یک قطره آب بر مقام بوند بچکد هرگاه دران مقام اصل پیدا شود از زیر تراشیده مقامی بشانند * نوع دیگر* پوست شاخی را اندک دور کنند و تغاری سفالین که بهندی آنرا ناند گویند از یک جانب تراشیده بیاویزند و از جائیکه تغار را تراشیده اند آن شاخ را داشته سرش مایل بالا کنند و آن تغار را از گل پر کنند و تخته چوب بجانب تراشیده آن بندند

تا بکلی بیرون نافتد هرگاه آن شاخ اصلی سر آورد آهسته آهسته از زیر
بتراشند و اگر باران نبارد آب چکانیدن هم ضرور است
* نوع دیگر * که قلم دو صلی یک درخت با درخت دیگر به شد این
است پوست درختی از مقامی که یک دو بارش دارد باحتیاط
تمام معه پوستی که بر بارص است اول از کارد ی نشان نموده
از شاخ بیرون آرند و از درخت دیگر که پیوند دران منظور است
هم بهمین نهج پوست معه بارص آن باحتیاط بیرون کنند و از پوست
سابق آین مقام را بپوشند بنوعیکه بارض بر بارض رسد
و تفرقه داشیا زدر هر دو باقی نماند و در نظر پوست همین درخت
ثانی معلوم شود بعد ازان مقام پیوند را از برگ درختی یا رسن
وغیره محکم بندند به نهجیکه مانع حرارت شمس و تاثیر هوا شود
وشاخهای بالای پیوند مذکور را بالکل بتراشند و اگر شاخی بزیر آن
برآید انرا هم بتراشند هرگاه وصل شدن گیرد تنگی بندش بالائی
آهسته آهسته دور کنند و هرگاه بالکل وصل یابد انرا بکشایند
* نوع دیگر * همین قسم اینست که شاخیرا قلم تراش از درختی
تراشید و شاخ درخت دیگر را بهمین نهج موافق آن بتراشند
و شاخ تراشیده بیشتر برین شاخ دیگر به نهجی به نشانند
که مابین انها نشیب و فراز باقی نماند و باهم وصل شود بعد ازان

مقام وصل را بابرگ درختی یاپوست آن بندش کنند نوع دیگر*
همین قسم ایست که دو درخت که متصل یکدیگرباشند خواه در زمین
یادر تغارگلی شاخ یکی از انا دیگری بهر نهج که مستحسن نماید
هردو را تراشیده محکم وصل نمایند مگر ضرور است که قریب
پیوند از درختی که قلم آن می نهند اندکی از پوست امرابکار دی
نشان نموده از شاخ بیرون آرند ودوسه بازش آن باقی
داشته مجموع شاخهای آن تراشند و هر درختی که قلم می نهند هم مجموع
شاخهای آن بتراشند وباید دانست که وصل درخت با
درخت دیگر بدون اتحاد نوع آن امکان ندارد وفرد اشجار
مختلف الانواع پیوند نمی تواند شد واختلاف اصناف مضرت
ندارد مثل ترنج ولیمو وکوله وبتابی وغیره که همه از یکنوع اند مگر
صنف مختلف است پس وصل یکی از اینها با دیگری امکان
دارد و نیز معلوم باشد که هر درختی که پوست آن نازک و
باریک است اگر بر سن وغیره بندند احتمال رسیدن صدمه
بر پوست است لهذا باید که در پارچه گنده و مضبوط یکی از ضماد
لیسیده آن را بر بندند و طرق ساختن ضماد بسیار است اسهل
از همه سه طریقه است یکی آنکه سرگین گاو نیم آثار روغن تارپین یکپاو
موم زرد یکپاو باهم آمیخته بر آتش نرم گداشته ضماد نمایند دیگر آنکه روغن

تا رپین موم زرد وال هموزن گرفته بر آتش گذارند وضماد نمایند دیگر انکه سرگین گاو کا دتراشیده یعنی بیال کرآنرا پچالی هم گویند گل چبان کرآنرا چکنی متی گویند تایک هفته هر روز آب پاشیده باهم امیخته باشند بعد یک هفته ضما دکنند این چند قواعد بطور تمثیل نوشته شد وبرای تفصیل را یدار ان کتابی علحده می باید کرمدون شود تا جزئیات مالا یتنا هی بحیطه ضبط درآید

فصل دوم در بیان مجملی از کیفیات تجارت که از فروع علم اخلاق است وان عبارت از اجرای عقود بیع وشراء است تابذریعهٔ ان از خرید ن به قیمت سهل وفروختن بالای آن انتفاع بردارند وکثرت انتفاع که اصل وغایت این عمل است موقوف برکثرت خواهش مردم ونقل وتحویل اشیا از جائیکه مال تجارت بوجود می آید بجائیکه آنرا وجود نباشد بوده است وظاهر است که این عمل از عمده ارکان سلطنت است چه رونق وقیام سلطنت موقوف است بر کثرت مردم وکثرت مردم موقوف است برحصول اسایش بکثرت وجود اشیای محتاج الیه وفراوانی منافع واین هردو امر دون فراوانی کارو بار تجارت صورت نه بندد وچنانکه حصول منافع منحصر بر فراوانی خواهش مردم است همچنین بعضی حیل وتدابر هم موجب وفورخواهش می شود چنانکه در طریقه بیع من یزید که

تجارت

تعرفت حال در هندوستان نیلام می گویند مشاهد می شود که در صورت اجرای آن اکثر بدون خواهش طبایع راغب مال می شود و مال تجارت باین حیله بسرعت و کثرت فروخت می شود و این حیله از جملت انسانی که حسد و نفرت است کار خود می کند و گاهی در صورت اتفاق قومی باهم فقط ممتنع گردانیدن بایعان که مالکان مال اند اهم مد نظر می باشد و همچنین عرض اشیای تجارت بر عموم مردم هم باوصف عدم احتیاج و قلت آن موجب رغبت می گردد و این امر را سکان فرنگستان توجه کلی معمول کرده اند و لازم گرفته اند چنانچه اهم از طرق عرض اشاعت آن بذرایع کاعدات اخبار است تا اینکه از تجارکاران اینقوم کمتر کسی است که مطابع بتخصیص بمابه عرض اشیای تجارت بخانه خود ها داشته باشد و همیشه اشتهارات طبع کرده آمرا منتشر سازد و ورای آن در دکاکین و مکانات معدها وار استه همیشه جمله مال تجارت کشاده بترتیب های لطیف آماده و مهیا می دارند که هر کس آمده بدون طلب جمله اشیا را به بیند و فقط طرز ترتیب آن اکثر باعث رغبت می شود بخلاف عکس آن چنانکه در هندوستان رواج دارد که مالهای تجارت در صنادیق و بقچه ها مقفل دارند که هم احتما

تضییع مال است و هم فروش آن موقوف بر طاقت مردم و
اطلاع یافتن آنها از بودن آن نزد شخصی خاص است و ازینمعنی
هم کمتر است که کسی مطلع شود بالجمله جزئیات طرق ترغیب
مردم را احصا نیست و از اهم ضروریات که در معاملات تجارت
است صدق قول تجار و پختگی مزاج و عدم تلون طبیعت و
صبر و تحمل در ضبط و حفظ اموال تجارت و فروختن بر مواقع و
وقوع اعتبار آنها در قلوب مردم است که هرچند این امور
بیشتر باشد حصول منافع زاید گردد و بهر قدر که کمتر بود وقوع
نقصان بیشتر رو دهد چه در صورت وقوع اعتبار در قلوب
مردم اگر مایه تجارت قلیل است یا بالکل نیست عایق حصول
منافع و اجرای کاروبار تجارت نمی تواند شد و اینمعنی بعین
عیان در بنادر کلان مشاهد شد که بعضی از تجار قوم فرنگستان.
آن قسم اند که یک حصه مایه تجارت ذاتی خود ندارند و
صرف به پیشه دلالی مال مردم می فروشند و اجرت معینه
می گیرند و منافع سالیانه انها از سیات الوف متجاوز است چنانچه
این قسم دو سه کوتهی کلان انها که انرا انجا درهٔ انها هوس بفتح
اول و سکون ثانی میگویند بالفعل در کلکته موجود است که صرف
مصارف و مواجب ملازمین انها از ده هزار روپیه ماهوار زاید

می شود دیگی از قواعد معمول اهل فرنگ در تجارت که از
نتایج اتفاق قوم است آنست که هرکسی که میاد تقرر کدام هوس
انداخت اول اشتهاری می دهد و مایه تجارت آن مقداری
معین قرار داده او را بر حصص شتی تقسیم میکند و هر حصه باید
از هزار روپیه وکمتر از پانصد کمتر نشود پس این زر را
نظر چند از هریک خواه ربع یا قطعه جمع ساخته مشغول به
تجارت میکند و منافع او را بعد مخرج گرفتن مصارف بر مالکان حصص
تقسیم مینماید پس مالکان حصص را پروپریطر رون قسو رحیسرمام
نهند و چندکس را از آن مالکان انتخاب کرده نام تقسیم قواین
اجرای کار و نام آن معین سازند که در ایام مقرره یکجائی واحد
مجتمع شده بملاحظه جمله حالات و مصالح وقت تجویز امور ضروریه
میکرده باشند و حسب دستور معینه این قوم در صورت
وقوع اختلاف در امری نظر بیکرای کثیره باشد بران عمل
میکنند دیگری را از همین مقسمین پریسیدنت و چیرمن خوانند که سر از
باشد و رای او بسر از رای دو کس باشد مگر برای کسی از مقسمین
برای منافع حصص اجناو حی از مصارف و مواجب معین
می شود دیگر کسی را محرر مالکان یا شخص احسن را لقب
سکریتری کنند که بالکل انتظام جزئیات آنهوس متعلق او

باشد وعمله ضروری همه مطیع او باشند واو را از منافع آن
مواجب هم مقرر کنند وهمیشه او بر مضامین قوانین معینه عمل
میکند واجرای کارمی سازد وهمیشه حساب وکتاب ماهواری
یا سه ماهی یا شش ماهی هر انچه قرار یابد در نظر منتظمین
میگذراند وبعد ایست انها کار بند میباشد واین هوس بقصد
کمپنی که منتظم بنامی دیگر باشد خواه نام سردار مجلس بان منضم
شود یا دیگری می باشد وتمامی هوس های کلان اینقوم از همین جنس
است وکمتر کسی است که مایه تجارت ذات خاص بدون شرکت
دیگران مشغول به تجارت داشته باشد ودر حقیقت رونق این
کار وبار بدون سلطنت مستقل وانضباط قوانین ممالکت
متصور نیست وهرگاه سلطان ذی شوکت متوجه بترویج این رکن
اعظم سلطنت باشد البته بوجه مستحسن رواج وشیوع یابد
چنانچه درین زمانه درهندوستان هر قدر که صرف همت مدبران
سلطنت انگریزیه درین حرفه است درامری دیگر نیست اگر
مردم این ولایت بحسن تدبیر قواعد منضبطه عمل فرموده
مصروف این امور شوند استفاع کلی بر دارند یکی از طرق
ترویج آن که مدبران سلطنت انگریزی برای رونق تجارت
هندوستان اختیار کرده اند اینست که مجلسی در کلکته مقرر ساخته اند

که امرا و زرمان خودشان اکسپورت و رهوس نام بود ۰ اهل هند
ابراکها تاباری میگویند و موضوع آن مجلس اینست که هرکسی هرمال
هرچهار ماه یکبار و سمتی از اطراف فرنگستان روانه کند بقدر
معین از جمل ۰ پنجاه درصد سرسند تا شصت و هفتاد روپیه
قیمت تعداد آن مال از آن مجلس می دهند و مال باختیار خود گرفته
روانه می سازند بعد فروخت آن حساب نموده زر عطا کرده
خود منفعه و اجرت فروش که آنرا هندی آرهت گویند مجرا
کرده باقی مجموع قیمت آن منافع بمالک می سپارند ۰ این
خانه از عرف ایشان اندیا کمپنی مقرر است و همچنین تجار
کلان این قوم هم بعرض می آرند و قیمت پیشکی را اندازه بقدر از یک
ارکها تاباری عطا می شود مید هند تا یکه - یعنی هنگام بود درصد
سر صد نرخ پیشگی معین سازند پس تصور باید نمود که اگر
کسی یکهزار روپیه مایه تجارت دارد و مال ده هزار خرید کند در
چهار بار سال ده هزار مثلا از رهوس های مذکور گیرد و یکهزار از
از نزد خودشان سازد و بتجار مالک منافع دو هزار خواهد بود ماده
از ین صورت هر هیچ چه خواهد بود و یکی از اسبابهای که از
لوازم تجارت است و اکثر تجار اهل هند خصوص کم مایگان
ازان محظوظ اند بلکه خلاف آن راه و رسم اینست که بیع

هرچند قابل باشد مال را بانتظار نفع کثیر نند سازند که اینمعنی
هم موجب استادگی زر از نمو است و هم تقلیل قیمت
موجب منافع زاید است وکثرت خریداری که از تقلیل
قیم می شود باعث انتفاع کثیر بنسبت قلت خواستگاری
واحیانا فروش ان بر قیمت زاید خواهد بود بالجمله قواعد وکلیات
معاملات تجارت انچنان از کتب ووفاتر این قوم مدون شده اند
وروز بروز می شوند که باندک توجه هرکس ماهر آن میتواند شد
و نظر بران اکثر سکان بنگاله از قوم هنود و پارسیان بمبئی
که قدم بر قدم قوم انگریز که حکمای زمانه ما هستند می روند
ومعاملات خود را بهمان نهج رواج داده اند در حصول منافع
سهیم وشریک اینقوم و صاحب متاع و اموال فراوان
شده اند و دیگر اهل هند که هنوز از روش انها متوحش و ناواقف اند
رونق کار انها بان درجه نرسیده و غنای تام حاصل نه نمودند در ینجا
صرف بنظر رغبت مردم باین پیشه مجملی ازان بقام اورده شد
تفتیش وتجسس آن وکوشش وسعی دران باب حواله
بر عقول سامعین میکنند وما علینا الا البلاغ * فصل سیوم * در بیان
حال تعیین مقادیر که از فروع علم ریاضی ونهایت محتاج الیه اهل حرف
است و هم دیگر انرا بدون علم واستعمال ان چاره نیست وجمله

ند

عقود و معاملات حتی کرادن امور خانه داری موقوف بران
است لهذا دانشمندان برای ان سه وضع اختیار نموده اند
یکی شمار و دیگر وزن و سیوم پیمایش شمار در اشیائی
است که تعیین ان بنهج افراز کلی اجزای مقادیر یا تباعدی آن
در حجم یا بشرکت اسمی یا ار پیمایش و وزن یا بخزولک
گردیده باشد و مقابل ان اعداد وضع شده اند و اشیای ذی
احجام که اجزای نیز متساوی دارد و وزن معین می شود و مائیات
و اشیای قصیر الاجزا کثیر المقدار هم توزن و هم بپیمایش
معین می گردد و امثال زمین و بلندی مکانات و دیوارها
و ارتفاع جبال به پیمایش تعین می یابد و پیمایش دو گونه است
یکی پیمایش بذراع و ان مختص باشیای قاره است مثل زمین
و توب و چوبهای طویل و عریض و دیگر پیمایش بکیل و آن
مختص بمائیات و اشیای قصیر الاجزا است که به پرکردن در ظرفی
معین می گردد بالجمله چون غرض از تعین مقادیر تقسیم و تجزیه
آن باجزای متساویه است پس بهر نهج که این امر اسان و اسهل
می باشد خواه بشمار یا بوزن یا بذرع یا بکیل معین می شود
و چون هریکی ازینها باختلاف ممالک و بلدان مختلف است
لهذا بطرز اختصار چندی از هر جنس ان بیان کرده می شود

واگرچه بحث تفصیلی آن متعلق از علم حساب است که فنی از علم ہیئت باشد در اینجا فقط از اصطلاحات اسمای ہریکی از شمار ووزن وپیمانہ اطلاع داده می‌شود که ہمین قدر بکار آمد عموم مردم است اما اعداد پس اختلاف دران فقط در الفاظ مراتب است واین ہردو نقشہ مفصلہ حاوی جملہ اسمای اعداد در زبانہای عربی وفارسی وارد و وانگریزی است مد ارقام ہندی وانگریزی وعربی کہ بازای اسمای انہا موضوع شده است پس دراول اعداد ازیک تا صد ودر دوم ازصد تا صدہزار نوشتہ شد بملاحظہ این جدول واضح خواہد شد کہ درین اعداد از شروع مرتبہ عشرات ہمان الفاظ آحاد را ترکیب داده اند مگر تا بست در ترکیب جملہ ز بانہا الفاظ آحاد متغیر شده اند لہذا تا بست جملہ اعداد نوشتہ شد وبعد از بست صرف نامہای مراتب عشرات بترک آحاد مابین انہا بقلم آمده وصورت ترکیب آحاد وبعد از بست اینست کہ باہرمرتبہ از عشرات آحاد را جمع نموده تلفظ می‌سازند الا در عربی وفارسی حرف عطف مابین انہا فاصل اند ودر عربی آحاد را مقدم دارند وعشرات را موخر ودر فارسی عشرات مقدم

برآحاد کنند و در انگریزی هم عشرات را مقدم دارند مگر حرف عطف فاصل نه آرند مثلا در عربی واحد و عشرین و در فارسی بست و یک و در انگریزی توینتی ون گویند تا مرتبه میات و در هندی زیاده وسعت داده اند که تا شروع مرتبه میات الفاظ مرکبه تا کل تعبیر یافته اند پس گویا برای هر عدد تا صد نامی جداگانه شد و بعد از میات در جمله زبانها آحاد را بر میات مقدم کنند و حرف عطف هم فاصل نه آرند الا در عربی یکصد و یک هزار را صرف بلفظ مایه و الف تعبیر کنند و برای دو صد و دو هزار همین الفاظ را تثنیه کرده مائتین و الفین گویند و از ان بعد لفظ آحاد را هم مرکب نمایند مثل دیگر زبانها چنانچه سه صد را در عربی ثلث مایه و در فارسی سه صد و در هندی تین سو و در انگریزی تهری هندرد و همچنین ثلثة الاف و سه هزار و تین هزار و تهری تهوزند گویند و هم در عربی در هر یک از الفاظ موضوعه جهت مذکر و مونث فرق است و رعایت تطابق موصوفات با صفات در عربی در مذکر و تانیث هم می باشد مگر در اعداد این قضیه منعکس است یعنی اگر معدود مذکر باشد عدد را مونث استعمال کنند و اگر معدود مونث است عدد مذکر آرند مثلا ثلثة رجال و ثلث نساء مستعمل است

واهمچنین در هندی هم در اکثر الفاظ مذکر و مونث عاید است
مگر در اعداد هیچ فرق نیست معدود خواه مذکر باشد یا مونث
همان یک لفظ مستعمل است بالجمله برای تسهیل فهم
هر سه مرتبه را دوری نام نهند پس مرتبه آحاد و عشرات
و میات را دور اول گویند و بعد از ان هر سه سه مرتبه را
دور دوم و سیوم و چهارم الی غیر النهایه و همین دور اول را
اصول گویند و باقی دورها از همین دور اول بترکیب بوجود
می آید و در دور دوم لفظ الف در عربی و هزار در فارسی و
وتهوزند در انگریزی با آحاد و عشرات و میات مرکب شود و از
شروع دور سیوم در هر دور مابین هر سه زبان یک لفظ
هزار زیاده کرده شود پس در حقیقت اسمای اعداد در هر سه
زبان عربی و فارسی و انگریزی برای هر سه مرتبه دور اول
و مرتبهٔ اول دور دوم که همگی چهار مرتبه شد وضع گردیده مگر
در هندی دور اول مرتبه دوم را که هزار است اگر از یک
برابر تا صد شمار نمایند هرگاه بصدم رسد نام ان لاکهه نهند و چون
لاکهه را از یک شمار نمایند و بصدم رسد انرا کرور نامند و
همچنین کرور را بمرتبه صدم ارب و ارب را بمرتبه صدم کهرب و
کهرب را بمرتبه صدم نیل و نیل را بمرتبه صدم پدم و پدم را بمرتبه صدم

سنکهه گویند بعد از آن نامی جداگانه معین نکنند لکن بعضی از اینها
را اصطلاح دیگر افزوده اند یعنی اوند و مهااوند و در عربی و فارسی
وانگریزی عدد چون از هزار افزون شود بتکرار آن و اقسام الفاظ
آحاد و عشرات و میات ملفظ شود و برای تسهیل در نقشه که در آن
اعداد از شروع دو دور دوم زبان فارسی و مقابل آن
اسمای هندیه تا منتهای مصطلحات زبان دو قوم هندیه است
مرقوم می گردد و عربی وانگریزی را از همان قیاس باید کرد یعنی
هر جا که لفظ هزار و هر قدر که باشد با لفظ الف عربی و تهوزند
انگریزی تبدیل کرده با اسمای اعداد آحاد و عشرات
و میات جمع که پیشتر ذکر شد مرکب باید کرد اما در قوم
هندیه وانگریزیه پس از یک تا نه وضع شده اند مقابله
اعداد آحاد و در دیگر مراتب همان اعداد را مکرر کنند که مراد
ان مرتبه فقط را عدد باشد مثلا درین صورت ۱۰ مرتبه عشرات
یکبار مراد است که ده باشد و درین صورت ۹ همان مرتبه
نه بار که نود شد و هر مرتبه که خالی باشد انجا صفر نویسند و صورت
صفر در همه ممالک همین یک صورت است مگر در انگریزی
همین را بصورت بیضی نویسند و بالفعل بطور اختصار اهل
دیوان آن را بصورت نقطه نویسند و عدد پنج را بصورت

صفر نویسند پس در هند سه های متوالیه رقم اول را احاد
دانند و رقم دوم میات و رقم سیوم الوف و رقم چهارم
احاد الوف و رقم پنجم عشرات الوف و رقم ششم میات
الوف و هفتم احاد الوف الوف و هشتم عشرات الوف الوف
و نهم میات الوف الوف و علی هذا القیاس الی غیر النهایه مثلا
۹۵۰۶۷۰۴۳۱ بحساب هندی نود و پنج کرور و شش
لکهه و هفتاد هزار و چهار صد و سی و یک باشد و به همین طرز
رقوم انگریزی مینویسند در قوم سیاقی که در جداول
سطور است صورت اسمای اعداد عربیه را مختصر کرده
ایجاد نموده اند مگر غالبا ایجاد مولدین است از محاوره عرب
نیست و این رقوم برای احاد و عشرات و میات جدا جدا ایجاد
شده مگر برای احاد الوف در اخر عدد آحاد مدی منضم ساخته
باخران بصورت تشدید و فتحه علامت کنند و برای عشرات
الوف همان صورت است که برای عشرات نویسند الا
قدری از ان دراز و در اخر عشرات که بطور چشمه های هوز
نویسند انرا ترک کرده منفصل از ان همان صورت تشدیدی
و فتحه علامت الوف به نویسند چنانچه تفصیل و تصویر آن از
نقشه مذکور معلوم خواهد شد و بالفعل ان رقوم مخصوص به تحریر

روا داشته اند و در اوزان اعداد موزون ها می نویسند
و اجزای روپیه از آنه پائی و اجزای سیر از آثار بر قوم هندیه
نویسند مگر چون اجزای روپیه از فلوس آن که دو فلوس
را یک پیسه گویند مگسر بصورت ان دیگر است که از قوم
سیاقی اخذ کرده اند و برای اینان جمیع نمودن کسور آنه
چهار پاره کنند و اجزای گویند یعنی یکپاره را دو نیم کنند و اجزای
... بمر بها کنند و نیم دمری را ادهی گویند و اجزای آن
... بها است و این جدول یادی هر قسم اجزای موزون روپیه
است اما در انگریزی نیز هم در روپیه اجزای موزون را نشان
یک رقم نویسند دانه را ده اردو پاره کنند هر پاره را پائی گویند
و اما اوزان و کیل که جهت پیمایش اشیای لایق وزن متمرد
شده پس ایجاد اوزان نیز بسیار رواج دارد و هم اوزان شرعی
است ان را در نقشه مندرج میکنیم که در ان تحویل یکی بدیگری
کرده شد از این سبب مقدار هر یکی بخوبی معلوم می تواند شد
و فی الحال در اکثر بلاد هندوستان که داخل سلطنت انگریز است
سیر بوزن هشتاد روپیه سکه کمپنی مروج است و روپیه کمپنی
هم از وزن روپیه مروجه دیار ما دو وزن زیاده است و مقیاس
اوزان موافق رواج هند زیاده سیر است و اجزای سیر که ست

۱ پست‌تر باشد و آن را آده سیر گویند و ربع سیر که آنرا پاو سیر
گویند و ثمن سیر که آنرا آده پاو نامند و شانزدهم حصه سیر که یک
چهٹانک باشد و یک حصه از سی و دو حصه سیر را آنرا آدهی
چهٹانک نامند و اضعاف سیر یعنی پنج ربع سیر که سوا سیر
باشد و شش ربع آن که دیڑه سیر باشد و دو نیم سیر
که اڑهائی سیر باشد و پنج اثار که آنرا پسیری گویند و ضعف
آن که ده سیر باشد و بست اثار که آده من یا چار پسیری
گویند داد هون هم نامند بفتح الف و دال مخلوط بالهاء و چهل اثار را
یک من قرار دهند و در بعضی بلاد من کم و زیاده از چهل اثار
هم رواج دارد و وزن خام هم در اکثر بلاد هندوستان رواج
دارد و اینجا مختلف آنچه مروج در بلاد لکهنو است سیوم حصه
همین اجزا و اضعاف سیر است که بهمان اسما شهرت دارد
و در تمام قصبات و قریات لکهنو همین وزن خام بنابر وزن
غله‌جات جاری است و باید دانست که اوزان طبیه و مروجه
ولایات دیگر را مقداری که در جدول نوشته شد مختلف واقع
شده بلکه در بعضی اوزان بلاد هندوستان هم باهم تفاوت است
و در احصای تمامی یا اکثر آن تطویل زاید دیده بهندی از آن
ایما میگردد بدانکه حبه در اوزان طبیه و شعیره را گویند که

همان جو است و جو چهار ارزن و ماشه که ربع است و لکن این وزن از اجزای مثاقیل است و حصار اجزای درهم دو ازده و نیم ستد و ماقلا نیم درهم است و قیراط سه حبه و تقولی چهار حبه و دانق که نصار سی دانگ گویند از درهم و قیراط دو از مثقال سه قیراط است و درهم چهل و هشت حبه است و مثقال یک درهم و سه ربع درهم است و استار چهار و نیم مثقال ۰ اوقیه هفت و نیم مثقال و رطل دوازده اوقیه و مثقال نود مثقال و صد درهم یکصد و سی درهم و من یکصد و هشتاد مثقال و صد درهم و دو صد و شصت درهم و ابریق دو من است و صاع چهار من اما اوزان هندی مروجه بالا و دیگر سرخ که عین الدیک ماشه و هندی گهنگچی ۰ معروف جو متوسط است و رتی متعارف ماکاکه تخم گل چاندنی است چهار جو متوسط است ۰ رتی شاه جهان آباد همین گهنگچی است و ماشه مگا له هشت رتی است و ماشه شاه جهان آباد هشت گهنگچی است و تانک تقولی چهار ماشه و تقولی شصت و چهار سرخ ۰ توله متعارف شاه جهان آباد ده ماشه مگاله که دوازده ماشه اکاماشه و دام پنج تانک است که بیست ماشه ماشه * قاعده * در تحویل درهم مثال اگر خواهند که دراهم معینه چند مثقال است لسف

دراهم وخمس انرا جمع نمایند عدد مثاقیل خواهد بود مثلا اگر خواهند
بدانند چهل درهم چند مثقال است نصف آنرا که بیست است
با خمس آن که هشت باشد جمع نمایند پس بیست و هشت عدد
مثاقیل باشد و اگر تحویل مثقال بدرهم خواهند باید که سه سبع عدد
مثاقیل بر کل آن افزایند که عدد دراهم باشد مثلا بر چهارده
مثقال سه سبع آن که شش است افزودیم بیست شد
که همین عدد دراهم است و اما پیمایش اشیای قاره
که بمساحت معتبر است هم هر جا باصطلاح است بدی از ان
مذکور می شود بدانکه متقدمان یونان ده موی یال اسپ را که در
باریکی و گندگی متوسط باشد باید که رجپیده عرض یک جو
معتدل قرار دهند و شش جو را بهمین نهج یک اصبع و دوازده
اصبع را یک وجب و دو وجب را یک ذراع و دو ذراع را یک گز
و پنج نیم ذراع را یک لتهه مقرر کرده اند و دو هزار گز را یک میل
و سه میل را یک فرسخ مقرر کنند و اهل فرنگ مقدار
هشت جو مذکور را یک انچه بکسر همزه و سکون نون و جیم
فارسی مخلوط بالها و دوازده انچه را یک فت بضم اول و
سکون ثقیل ثانی و سه فت را یک گز که انرا یارد نامند بسکون
سوم وچهارم و در دیار ما اکثر بلاد هندوستان مدار مساحت

کسر است یا بر گز قطعی است که گز الهی باشد و برای پیمایش
تهانهای ثوب گزهای دیگر باختلاف بلدان رواج دارد و ربلاد
ما ار گز قطعی یک ربع زیاده می باشد و آن گز الهی آنچه از ان
در مساحت زمین و امثال آن مروج است به بست و چهار طسوج منقسم
میگردد که هر طسوج تقریبا دو انگشت این زمانه باشد و آنچه در
پیمایش اشیای دیگر مثل اثواب و غیره مستعمل است
مثل گز خاص برای آن شانزده حصه تقسیم یابد و هر حصه را
گره گویند و نه گز مربع را یک بسوانسه گویند و بست بسوانسه را
یک بسوه که یکصد و هشتاد گز مربع باشد و بست بسوه را یک
بگهه قرار دهند پس بگهه سه هزار و ششصد گز باشد که سه هزار دست
پنج گز انگریزی است و آن پنج ثمن ایکر انگریزی باشد پس
باین حساب ایکر انگریزی چهار هزار و نهصد و پنجاه گز انگریزی
شد و هم درین ممالک بنا بر تسهیل پیمایش زمین مقیاسی
قرار داده اند که آنرا جریب گویند و آن شصت گز دراز باشد
پس یک جریب اگر بطول زمین اندازند و یک جریب بعرض
آن پیمایش بگهه تمام شود چه از ضرب شصت در شصت
همان سه هزار و ششصد حاصل می شود و محاسبین منگاله
چهار دست را یک دندا نامند و دو هزار دندا را یک کوس

گویند واز گز انگریزی پیمایش این یک کوس چهار هزار و پانصد گز سه وان دو میل انگریزی است و باید دانست که چنانچه در وزن خام وپخته رواج دارد بهمین نهج بگهه واجزای آن نیز خام وپخته مروج است وانهم در هر دیار باختلاف است در دیار ما همان سیوم حصه گهه پخته یک گهه خام است وسیوم حصه بسوه یک بسوه خام وسیوم حصه بسواسه یک بسواسه خام والله اعلم * فصل چهارم * در بیان قاعده بنای مسجد کاز ان سمت قبله صحیح برآید طریقه اش این ست که بمقامیکه بنای مسجد منظور است نهایت هموار نموده وامتحان بسیلان آب کرده انجا دایره نصف النهار که در ذکر اوقات صلوة بیان کرده شد رسم سازند و بر مرکز همان دایره دایره دیگر وسیع تر از ان رسم کرده خط مشرق ومغرب وجنوب وشمال را تا محیط این دایره ثانی دراز کنند پس بر نقطه شمال که درین دایره ثانی افتد حرف آ بنویسند و بر نقطه جنوب حرف ب و بر نقطه مشرق حرف ج و بر نقطه مغرب حرف د پس خط مشرق ومغرب مسمی به ج د شد وخط جنوب وشمال مسمی به ا ب و چون بسبب این هر دو خط دایره منقسم بچهار حصه مساوی شد پس هر حصه را از ان

دائرة ناز مسجد

بود جزو مساوی قسمت کند و برابر جزو خانی سازد کراد یرنی
خانات مجموع دایره سیصد و شصت جزو منقسم شد
و هر جزو را از ین اجزا درجه نام نهند و چون قسمت یک یک
جزو از ین اجزا شصت جزو قسمت کنند هر جزو را دقیقه گویند
و این تقسیم را محفوظ باید داشت که آید دو قت گردش تعاصل
من الطولین ۰ العرضین بکار خواهد آمد پس طول البلد و عرض
البلد مکه معظمه را شهر تهاالله تعالی با طول و عرض بلد دیگر که سمت
قبله اینجا مطلوب است موازنه کنند اگر عرض هر دو قدر مساوی
و طول مکه کمتر باشد پس سمت قبله عین نقطه مغرب باشد
و اگر طول مکه با وجود مساوات عرضین زاید باشد پس
سمت قبله عین نقطه مغرب بود و اگر طولین مساوی باشد
۰ عرض مکه زاید بود پس سمت قبله عین نقطه شمال باشد
و اگر عرض مکه با تساوی طولین کمتر باشد پس سمت قبله عین
نقطه جنوب بود و در صورت اختلاف در هر یک از طول
۰ عرض اگر عرض بلد زاید است سمت ۰ ست چپ نقطه ج
که نقطه مشرق باشد بقدر تفاوتی که مابین عرضین است نقطه
بر ۰ ابرد کنند ۰ ابرا نقطه ز نام نهند گر عرض مکه زاید باشد
سبب از سمت نقطه ج نقطه ز بقدر تفاوت مذکور نهند وایں

چپ در راست برو کردن شخص که بر نقطه ج استاده است بسمت مغرب باشد و از نقطه ز خطی راست تا محیط دایره بسمت محاذی کشند و بر نقطه که منتهی شود از ا ح نام نهند واین خط خط زح باشد بعد از ان به سمت دست راست نقطه ا اگر طول بلد زاید است والا بسمت دست چپ آن که برو کردن شخص که بر نقطه ا ایستاده است بجانب نقطه ت گرفته شود نقطه ط بقدر تفاوت ما بین طولین نهند و از نقطه ط هم خطی راست بسمت محاذی تا محیط برند و بر نقطه که منتهی شود بر ان حرف ه نویسند و این خط خط طه باشد و این مقدار تفاوتهای مابین طولین و عرضین از همان سیصد وشصت اجزای دایره که کرده اند بحساب درآرند و لامحاله خط طه خط ج د و خط زح قطع کرده برمحیط دایره رسیده است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د حرف س نویسم و بر مقام تقاطع آن باخط زح حرف ص نهم وچون از خط اب و خطوط ج د و زح هم تقاطع شده است پس بمقام تقاطع آن باخط ج د حرف و وبمقام تقاطع آن با خط زح حرف ک نویسم پس از ین خطوط متقاطعات مربعی پیدا شد و س ص ک و درین مربع از نقطه و تا نقطه ض خطی راست کشیده از انجا بیرون کرده تا محیط

دایره منتهی سازیم وانجا حرف ل رسم کنیم پس خط ول
سمت حقیقی قبله باشد پس هر قدر که عرض مسجد ساختن
منظور است انقدر خط ول دراز کنیم وآنرا خط مع نام کنیم
وهر قدر که طول مسجد ساختن منظور است به تفاوت نصف
ان مقدار جانب شمال خط مع خطی مساوی آن در طول
کشیم وآنرا خط ف ق نام نهیم وبه همین قدر تفاوت یک خط
جانب جنوب مع مساوی خطین مذکورین کشیم وانرا
خط ی ن نام نهیم پس نقطهای ف ی و ق ن را وصل کنیم پس مربع
ف ق ن ی مربع مسجد باشد وخط مع در وسط طولی
افتد که جای محراب وطاق مسجد باشد مثلا خواستیم که در لکهنو مسجد
بنا کنیم بعد رسم دایره وتقسیم ان بر سه صد وشصت
جزو مساوی وبرآوردن هر دو خط مشرق ومغرب وجنوب
وشمال چنانکه پیشتر ذکر یافت چون عرض بلد از عرض مکه معظمه
شرفها الله تعالی زاید است بمقدار تفاوت مابین انها که ه کا
یعنی پنج درجه وبیست ویک دقیقه است قوسی از دایره
جانب چپ نقطه مشرق که نقطه ج باشد جدا کردیم وخط
محاذی ان کشیدیم وهم چون طول بلد از طول مکه معظمه زاید
است بجانب دست راست نقطه شمال که نقطه آ باشد

قدر تفاوت بین الطولین که هند یعنی جهل در جه و پنجاه
و چهار دقیقه است نیز قوسی از دایره جد اساحة خط محاذی آن
شنیدیم و باقی حسب مذکوره بالا عمل کردیم و اینست صورت
آن نقشه که در صفحه علحده باید دید و باید دانست که طول
بلد درینجا بحسب رصد جدید انگریزی کار گرین وچ می گیرند
بوده است نه از جزایر خالدات که مستخرج قدما است
و نقشه که در صفحه ۱۴ مرقوم شده هم موافق استخراج انگریزی است
الحمد الله علی نعمائه و الشکر علی الائه علی ما انعم علی التوفیق لاتمام
هذه الوجیزة النافعة لاکثر امور المعاش و المعاد و ساعدنی لتبییض
هذی المسودة الکاملة جعله الله کاسمه مفتاحا للرشاد و انا ارجو من
العلماء الکرام و الفضلاء العظام مع اعتراف قلة باعی فی العلوم
ان یصفحوا خطیئتی فی العقل و یصلحوا زلتی فی النقل کیف لا و انی
مع قطع النظر من فقدان التوغل فی هذی الفضایل الرداهیه
بعوایق الاشغال الدنیة الدنیاویة لضیق البال من ازمان طویلة
و متشتت الحال فی اذکار عویلة فاین من اصبح نهارا حزینا ملیا من
هذه الدرر الثمینة و انی من بات لیلا شجینا عنیا من تلک
الیواقیت الرزینة فیا لهفاه ان دحره الادباء الفخام و سخریه الذین
هم للکمالات ارباب ولا ابالی ان ستره الجهلة الفدام و سخر

عليه الذين لهم مناهج الكمال واول ما عرضت ان اكتب رسايل
عديدة في الفارسية والتقط فيها منافع كثيرة من العلوم العربية
والاحمدية مدرجا واحدا واحدا في كل سنة وجعلتها ليعم فوايدها
الخواص والعوام واسميها في الفارسية برسايل بيسر وپا
تواضعا وخصوصا ختم يكون كل واحد منها ملقبا بالاول والثاني من حيث
الترتيب في المراد والمعاني لكن ما حلني صرف الدهر من
صروف البلايا والمحن وتطرق على طوارق الايام والشخص
وقلتني من مكان الى مكان واخرجني من الاهالي والاوطان بغير مطمئن
الجنان فكان ما كان من حوادث الزمان حتى لم يترك لي اختيارا
في القلم والبيان لتتميم ما عرضت عليه من التخليص والاتقان
فقصرت همتي على لم هذا المختصر بما ساعدتني الفرصة في السفر
والحضر من النوايب الهاجمة على القلوب والافكار والحوادث
اللاتية محيرة العقول والافكار والحمد لله في الاول والآخر وعلى
رسوله ابو الطيب والطاهر محمد ن المصطفى صلى الله عليه وسلم الوف
صلوات ما دام تراقب المساء والصباح وتعاقب الغدو والرواح
وعلى آله الاطهار وصحابة الاخيار ما دام تقلب الليل
والنهار بدوران
الفلك الدوار

تصحیح اغلاط مفتاح الرشاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۱۹	وارو	باشد
۱[illegible]	۴	همگی	همگی
۱۲	۱۸	۲۰۰۱	۲۱۰۰
۱۲	۱۸	۲۰۰۲	۲۲۰۰
۱۲	۱	۲۰۰۳	۲۳۰۰
۱۴	۱	۲۰۰۴	۲۴۰۰
۱۴	۱۸	اسحویلاین	التحویلین
۱۶	۶ (درجدول)	آبار	ایار
۲۰	۴	سوران	ستوران
۳۰	۱۷	ارباب ز	ارب زیج
۴۷	۸	دریافته گهریال	دریافته برگهریال
۵۰	۸	هیچ دهای	هیچیک دهای
۵۸	۱۳	تار	تاریخ
۶۸	۱۲ و ۱۳)	از رساله اول تا سیر و پا همه زاید است	
۹۶	۱۸	مسافران و	مسافر آن
۱۰۲	۱۸	نزو	تزویج
۱۱۲	۱۱	هیج	هیج
۱۲۹	۱۷	بهمن * روز)	بهمن روز * و

همچنین در جمله اسمای روز ا نقش بعد روز باید نه بعد اسما

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۲	۳	اشنادر	اشناد
۱۳۲	۱۴	مرگشراول	مرگشرا ۵ سو
۱۳۳	۵	دهتا	دهنشا
۱۵۱	۷	سیات	سببات
۱۵۲	۱۱	ضعتی	صفتی
۱۵۹	۲	خاف	خالفت
۱۵۷	۱۰	جمله عرش	حملهٔ عرش
۱۶۴	۸	چادرگر	چادرگر
۱۷۲	۱۶	مردیا	مردبا
۱۷۵	۱۰	باناگشتان ترک)	باانگشت
۱۷۸	۵	ده گز درده گز	ده ذراع در ده
۱۷۸	۱۷	یک گز	یک گر
۱۷۸	۱۸	ده گز درده گز	ده ذراع درده
۱۷۹	۱	دگر	وگر
۱۷۹	۳	سی دوهزار	سی دو ده
۱۷۹	۶	گز	گر
۱۸۰	۱۶	دستهالیش	دستها
۱۸۱	۲	ابیحنیفه	غیرابی ح
۱۸۳	۱۰	یکجا	یکی
۱۹۰	۵	۵ و ۴ و	۵ و ۴
۱۹۰	۱۳	سطری	سطبری

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۱۷	آفتاب	غروب آفتاب
۱۹	۳	والی الامر	اولی الامر
۱۹	۱	مابین	جاوس مابین
۱۹	۸	وجوب	دوجوب
۱۹	۱۶	خلاف	خلاف سنت نیست
	۱۲	للمیته	للمیت
	٦	تکبیر	ہر تکبیر
۱۹	۱۳	نقهه	نقه
۱۹	۱۵	لک	لک الحمد
۱۹	۱٦	لک	لک الحکم
۱۹	۱۳	آینه	آتیة
۲۰	۱	بینها	بینما
۲۰	۱٦	اختر	اخز
۲۰	۱۵	ومرتبه	دقرته
۲۰	۱۰	مقنع	مقنع
۲۰	۱۴	میت زیرمنکب	میت رابر زوی چپ میت گذارند یا دست راست برمنکب
۲۰	۱۵	دست راست	دست چپ
۲۰	۱	تقضی علیک	تقضی ولا یقضی علیک

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۸	۹	اللهم احل	اللهم امل
۲۱۰	۱۰	نزد	ونزد
۲۱۴	٦	متصل	متفل
۲۱۴	۱۱	چهاردهم	سیزدهم
۲۱۵	۱۱	ازقرض	ازعصر
۲۱۷	۴	ودتر	وقبل وتر
۲۱۷	۸	ترویج	ترویحه
۲۱۹	۱۴	الضرورت	آنضرورت
۲۲۱	۷	بازبخواند	بازدوباز بخواند
۲۲۱	۱٦	تسبیح خواند	تسبیح بخواند
۲۲۱	۱۸	قبل تشهد بخواند	قبل تشهد بخواند
۲۲۲	۱۸	دران زا	وران از
۲۲۳	۱۲	دردورکوع	دوركوع
۲۲۳	۱۵	دردورکوع	دوركوع
۲۲۴	۵	نخوف و	نخوف
۲۲۴	۸	وخوف	وخسوف
۲۲۴	۱۷	درکعت	دو درکعت
۲۲۵	۱۸	اذان بهودی اذان	اذن دولی اذن
۲۲۸	۷	متدور	متدبر
۲۲۴	۱و۲	خیرةلی عافیته	خیرةلی عافیة
۲۴۰	۱۵	تقدیر	تقدیر
۲۴۱	۳	مادی	حاوی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۴	۱۶	ازآنر	ازانرا
۲۴۶	۱۶	واگرباشد	واگرلاباشد
۲۴۸	۱۱	برداپه	برداپه
۲۴۹	۲	مسنون است)	مسنون نیست
۲۵۱	۱۲	گوید در	گوید ولااله الاالله ذرآخر از ان هم دوبار گوید و در
۲۵۳	۱	الربیة	الربیعة
۲۵۶	۱۵	حنیفه	حنفیه
۲۶۱	۱۵	تربیت درآن چه)	ترتیب درانچه
۲۶۱	۱۸	ضرور	وضرور
۲۶۵	۳	تشهد	تشهد خواند
۲۶۵	۱۳	قعده	قعدهٔ اخیر
۲۶۶	۱۶	غیر	وغیر
۲۶۷	۸	محکم	محاکم
۲۶۹	۷	وجمربي	واجمرني
۲۶۹	۱۱	نشستی	نشستی
۲۶۹	۱۱	اخیرین	آخرین
۲۷۲	۴	نرزمان	گمرزنان
۲۷۴	۱۱	اهل الشاء	اهل النساء
۲۷۴	۱۴	برابردستها)	برابر دوشها
۳۱۱	۱۸	اللذین	للذین
۳۱۲	۵	بنودیس	بنویس
۳۲۳	۱	ذالر	ذاکر
۳۲۸	۴	المهتندین)	المهتدین
۳۳۲	۱۹	اطر	اطرت
۳۳۴	۱۷	ودر روزه	فصل درفرایض و مفسدات صوم و در روزه
۳۴۰	۱۲	بقیه روز	بقیه رو
۳۴۳	۱۱	ورشت	درشت
۳۴۸	۱	آن	آنها
۳۵۲	۸	گوسفندرگوس	
۳۵۹	۱	بجاوه	کجاوه
۳۶۰	۹	حرایت	حریت
۳۶۵	۴	جمرودعقبه	جمرهٔ عقبه
۳۶۵	۱۷	ازین	این
۳۷۲	۱۰	سفیدگینت)	گوسفند
۳۸۱	۱۸	داالحلال	یاداالحلا
۳۸۲	۱۶	وشرح	واشرح
۳۸۶	۸	وبرودور	وبرددور
۳۸۷	۱۲	درمی	ورمی
۳۸۸	۳	عرفه	عرفات
۳۹۶	۱۳	کند	کنند
۳۹۹	۱۰	دورکعت	دورکع
۴۱۱	۱۸	یک نیم	گریک نیم
۴۱۴	۴	رباد	زیاده
۴۱۹	۱۶	مناو	منافع
۴۲۵	۱۶	صایم	صایمه
۴۲۸	۱۲	تهری هند)	تهری
۴۳۰	۴	ر نقشه	نقشهٔ
۴۳۶	۱	کثر	اکثر
۴۳۶	۳	وآن گز	دگز
۴۳۸	۵	محلوط	محفوظ